

## پیش‌درآمد

شنیدن و مطالعه تاریخ، از زبان و قلم تاریخ‌سازان چنان شیرینی و لذتی دارد، که در انواع دیگر از تاریخ‌نگاری‌ها کمتر می‌توان آن را تجربه کرد.

پدیده انقلاب اسلامی که در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی و به دست میلیون‌ها ایرانی و با رهبری امام خمینی شکل گرفت و به پیروزی رسید، رخدادی منحصر به فرد در تاریخ سرزمین ماست که سازندگان هزاران هزار خاطره از فراز و فرود آن به حافظه سپرده‌اند و چنانچه آن خاطرات از سینه‌ها به صحیفه‌ها منتقل گردد، بخش بزرگی از تاریخ انقلاب اسلامی متولد شده است؛ تاریخی که شنیدنش لذت‌بخش است و شیرین.

گروه تاریخ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س) با اعتقاد به پایه‌گذاری تاریخ‌نویسی انقلاب اسلامی بر دیده‌ها و شنیده‌های واقعی حاضران و ناظرانی که بار عظیم انقلاب را بر دوش کشیدند و دشواری‌ها و ناملايمات جانفرسایی را در راه پیروزی آن بر جان خریدند، ضبط و ثبت خاطرات این تاریخ‌سازان را در شمار برنامه‌های اصلی خود گنجانده و بر آن است تا پس از تنظیم و تدوین آنها، با رعایت اصول علمی و امانتداری و بدون هیچ‌گونه داوری، خیل عظیم مخاطبان در زمان حال و آینده را از جزئیات این بخش تاریخ ایران بهره‌مند گرداند. آنچه پیش روست خاطرات دکتر صادق طباطبایی، چهره نام‌آشنای ایران در سال‌های نخست پیروزی انقلاب

اسلامی است. طباطبایی که فردی برآمده از خانواده‌ای روحانی و نیز دارای نسبت خانوادگی با رهبر فقید انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است در خلال ده‌ها ساعت گفتگو با بخش تاریخ شفاهی گروه تاریخ، خاطرات خود را بازگو کرده، زوایایی از تاریخ حاضر این آب و خاک را برای همه آنانی که در پی دانستن هرچه بیش‌تر ریشه‌ها، علل و عوامل شکل‌گیری بزرگ‌ترین انقلاب ایران و حوادث پیرامونی آن هستند روشن ساخته است.

راوی در میان گفته‌های خود علاوه بر مرور سرفصل‌های مهم انقلاب اسلامی و بیان مشاهدات خویش و نیز نقش خود در روند برخی حوادث مهم این مقطع تاریخی، تاریخچه‌ای از خاندان روحانی سلطانی طباطبایی، اوضاع لبنان در دهه پنجاه، گوشه‌هایی از زندگی و مبارزات امام موسی صدر و... را هم به زبان آورده که بعضاً منحصر به فرد بوده و در هیچ منبع و مأخذ دیگری نشانی از آن یافت نمی‌شود. مجموعه این عوامل موجب غنا و جذابیت خاطرات دکتر صادق طباطبایی و پدید آمدن اثری در خور توجه در حوزه تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی شده است. ناگفته پیداست که خاطرات مزبور، صرفاً دیده‌ها، شنیده‌ها و تحلیل‌ها و تفسیرهای راوی بوده و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی بدون هیچ‌گونه داوری درباره محتوای کتاب اقدام به انتشار آن می‌کند.

در پایان ضمن سپاس از حضرت ایشان که با صبر و حوصله در چندین جلسه متوالی و به صورت پیوسته این یادداشته‌های خود را بر دل تاریخ ثبت کرد، از تمامی همکاران گروه تاریخ نیز که در ضبط، تحریر، ویراستاری و آماده‌سازی این اثر کوشیدند قدردانی می‌گردد.

گروه تاریخ

معاونت پژوهشی

## بنام خداوند جان آفرین

### سخنی چند با خواننده

آن چه خواننده ارجمند در سه جلد پیش رو دارد فصل‌ها و بخش‌هایی از زندگی نگارنده می‌باشد که به همت یارانی چند گرد آمده است. تقسیم مطالب برحسب تسلسل حوادث و بستگی آنها به هم، سبب اصلی تنظیم و تدوین آن‌ها در سه جلد متمایز از یکدیگر می‌باشد.

جلد اول با شرح کوتاهی از نسب خانوادگی و دوران خردسالی و آموزش‌های ابتدائی و متوسطه من آغاز می‌شود و نقشی که ارتباطات خانوادگی و جایگاه پدر و بستگان مادری‌ام در دین و اجتماع و سیاست داشته‌اند و تأثیراتی که قهراً بر تکوین شخصیتی من گذارده‌اند، به ویژه قرابت و نزدیکی فوق‌العاده با خاندان‌های مرجعیت و نیز برخورداری از عنایات بیکران بزرگانی همچون امام موسی صدر، تا حدودی بازگو شده‌اند.

پس از اخذ دیپلم متوسطه و به منظور ادامه تحصیل راهی آلمان شدم و با حوادث غیرمترقبه و ناگوار و ناخواسته‌ای مواجه گشتم که بی‌تردید اثرگذار در طی مراحل مختلف زندگی‌ام بوده است. در کنار تحصیل و تلاش‌های موفق علمی از مسائل اجتماعی غافل نبوده و در جنبش دانشجویی خارج از کشور فعالیت داشته‌ام. شرح تلاش‌های علمی و آکادمیک و نیز مبارزه سیاسی علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی در ایران در قالب کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی و همچنین اتحادیه

انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا، بخشهای دیگر جلد اول را شکل داده‌اند.

تمرکز تلاش‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب انجمنهای اسلامی دانشجویان فارسی زبان؛ موجب برقراری ارتباط ارگانیک و سامان یافته با امام خمینی گردید که در آن زمان دوران تبعید خود را در عراق می‌گذراندند. تحولات سیاسی و اجتماعی در آن روزگاران - دهه های شصت و هفتاد میلادی - که به دوران آرمانگرایی مشهور است و بروز و ظهور جنبش‌های انقلابی و آزادیبخش در جهان، خاصه در کشورهای به اصطلاح طوفانی امریکای لاتین و افریقا، که غالباً تحت لوای مارکسیسم و اندیشه‌های سوسیالیسم مارکس و دیالکتیک هگل شکل گرفته بودند و در رأس همه پیروزی مائوتسه‌تونگ در چین و نجات بیش از هزار میلیون انسان گرسنه و اسیر از بند امپریالیسم آمریکا، حال و هوا و دل و شعور جوانان را به سوی خود می‌کشیدند.

ظهور امام خمینی در فضای سیاسی ایران و آغاز جنبشی که در نهایت به پانزدهم خرداد شهرت یافت و ورود چین پیروز به رهبری «رفیق مائو» به صحنه معادلات سیاسی جهان، دو عاملی بودند و شدند که به صورت دو نقطه عطف، حوادث و سیر تحولات اجتماعی را در خارج از کشور رقم زدند. نقش مبارزات دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در دفاع از زندانیان سیاسی ایران و برنامه‌های افشاگرانه ماهیت حکومت وابسته بویژه به هنگام مسافرت شاه و ملکه ایران به آلمان در سال ۱۹۶۷، تا بدان حد گسترده و اثرگذار شد که حتی به حوزه دانشگاهها و دانشجویان اروپایی نیز سرایت کرده و جنبش دانشجویان آلمانی<sup>۱</sup> و نسل معروف به «۱۹۶۸» فرانسه و آلمان را بنیان نهاد. جریاناتی که بعدها با تشکیل «فراکسیون ارتش سرخ»<sup>۲</sup> آلمان و گروه آلدومورو در ایتالیا و جنبش دانشجویی چپ فرانسه به اوج خود رسید و تعزیه‌گردان مبارزات ضد امپریالیستی در کشورهای اروپایی گردید. شرح کامل این جریانات را خواننده از زبان و قلم کسی خواهد خواند که خود بی‌واسطه درگیر آنها بوده و به تبع

1. SDS.

2. RAF: ROTE ARMEE FRAKTION.



## سخنی چند با خواننده □ ج

تعهدات دینی و تعلقات میهنی، در میادین گسترده مبارزات آن دوران، چه در اروپا و خاورمیانه - لبنان و سوریه و عراق و ایران - و چه در آمریکا و کانادا و شبه قاره هند حضور مستقیم و فعال داشته است. مشروح این تحولات و مبارزات در فصول مختلف جلد اول گرد آمده‌اند.

در فصل پایانی جلد اول، به نقش فراموش شده سید احمد خمینی پرداخته‌ام. اعتقاد من اینست که جایگاه «احمد» در شکل‌گیری و شکل‌دهی انقلاب به کلی فراموش شده و چه بسا نقل نشده است. خود او نیز به دلیل مناعت ذاتی و عزت طبع - که همگان در او سراغ دارند - ویژه و ارادتی که در حد مریدی و مرادی و جدا از عواطف طبیعی پدر و فرزندی نسبت به پدرش داشته است، در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

اگر انقلاب اسلامی ایران را به اتومبیلی تشبیه کنیم، من احمد را موتور آن اتومبیل می‌دانم و امام را سکان‌دار و فرمان‌دار آن. مردم نیز نقش سوخت آن اتومبیل را بر عهده داشته‌اند. در این بخش هر چند مختصر و مجمل به نقش شادروان حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی یادگار عزیز امام اشاره کرده‌ام، امید دارم بتوانم در چاپهای بعدی آن را تکمیل کنم.

جلد دوم عمدتاً به لبنان و امام موسی صدر، دکتر مصطفی چمران و انقلاب فلسطین و بالاخره رابطه آنان با امام خمینی و مسائل انقلاب اسلامی ایران و مآلاً با جنبش دانشجویان مسلمان ایرانی خاصه در اروپا اختصاص یافته است. عنوان این بخش «وجدان لبنان» است، نامی است که مسیحیان و مسلمانان به امام صدر داده‌اند و بیانگر جایگاهی است که ایشان در حوادث غرورآفرین آن خطه به ویژه در بازیابی هویت فرهنگی و تاریخی شیعیان، به خود اختصاص داده و در ارتقاء سطح مادی و معنوی و اجتماعی آنان نقش‌آفرین بوده است.

همت و پیگیریهای مجدانه عزیز ما محسن کمالیان و بازخوانی‌ها و خلاصه‌سازیها و گردآوری‌های عزیزان مهدی فرخیان و ایمان محمودی در تدوین این بخش از خاطرات، نقشی بی‌بدیل و در خور تقدیر و تشکر فراوان ایفا کرده است.

جلد سوم کلاً به انقلاب اسلامی ایران، پیش‌زمینه‌های آن، نقش‌آفرینان فرهنگی و

سیاسی و اجتماعی آن و حوادث داخلی و خارجی و سیاست‌های جهانی، و بالاخره تلاش‌های قدرت‌های بزرگ برای حفظ شاهنشاهی و شاه ایران، مربوط شده است. حوادث و وقایع ایران در سالهای منجر به پیروزی انقلاب، رهبری مبارزات پریچ و خم مردم و هدایت جریانات سیاسی و مذهبی خارج از کشور توسط امام، مهم‌تر از همه هجرت ایشان به پاریس و آن چه در این مدت در آن دیار گذشته است، آن گونه که من از نزدیک شاهد آن ها بوده ام و بعضاً نیز دستی بر آتش داشته‌ام، همه را در این جلد گرد آورده‌ام.

امور مربوط به پایان دوران تبعید و مهاجرت امام خمینی و بازگشت ایشان به وطن، سیر حوادث طوفانی دهه موسوم به فجر و کلیه تلاش‌هایی که در آخرین روزها و در آخرین لحظات برای ناکام گذاردن انقلاب توسط کارگزاران غرب بویژه آمریکا و شورای امنیت ملی آن کشور به مدیریت برژینسکی و دیگر سیاستمداران تندخوی آمریکایی صورت می‌گرفت، نکاتی هستند که بازگفتن آنها بیش از هر زمان دیگر برای نسل به اصطلاح سوم انقلاب ضرورتی حیاتی دارد.

نقشی که چین کمونیست انقلابی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در هماهنگی با دولت عظمای بریتانیا و دول اروپایی در حفظ جایگاه منحصر به فرد پادشاه ایران برای جهان شرق و غرب، بازی می‌کردند، در این جلد آورده شده است.

استقرار نظام جمهوری اسلامی در پی «پیروزی خون بر شمشیر» و تحولات پیش‌بینی نشده منطقه‌ای و نیز عملیات ایدایی عناصر ضدانقلاب در جای جای ایران زمین بویژه در نوارهای مرزی و مناطق مسکونی اقلیت‌های مذهبی، مسائل و مشکلات طبیعی و غیرطبیعی انتقال قدرت و تغییر نظام حکومتی حاکم بر کشور و همچنین تدابیر و راهکارهای رهبر و مدیران و متولیان انقلاب اسلامی، را **تا آنجا که در خاطر داشته‌ام** در جلد سوم آورده‌ام.

گفتم «تا آنجا که در خاطر داشته‌ام»؛ این جمله را از آن رو آوردم تا به خواننده محترمی که قاعدتاً در پی هر ادعایی منتظر مدرک و سند مربوطه می‌باشد از همین الآن بگویم که چنین انتظاری را نداشته باشد. اسناد و مدارک و یادداشتها و نوشته‌ها و

فیش‌هایی که از روزگاران گذشته تهیه کرده بودم، همه و همه و به یکباره و به دنبال واقعه‌ای مشکوک از منزل مسکونی‌ام به سرقت رفتند. پیگیری موضوع کار را به دیدار و ملاقات با وزیر اطلاعات وقت، و معاونان ایشان کشاند. ولی سودی حاصل نشد. مسئولان مربوط، این حادثه را سرقتی طبیعی دانسته و از خود سلب مسئولیت کردند. از این جهت کوشش کرده‌ام در جاهایی که امکان داشته، به اسناد دیگران استناد کنم و در دیگر موارد آن‌جا که خود شاهد و یا شریک در حوادث بوده‌ام، به قرینه‌ها و شواهد ارجاع دهم.

جلد سوم را با ذکر وقایع مربوط به برگزاری فرماندوم نظام جمهوری اسلامی و اعلام روز دوازدهم فروردین به عنوان روز جمهوری اسلامی ایران به پایان برده‌ام. انتخاب این مقطع تاریخی را برای پایان بخشیدن به این بخش از خاطرات سیاسی و اجتماعی‌ام، از نقطه نظری دیگر نیز با اهمیت دانسته‌ام. تمامی تلاش‌های بیست ساله در اروپا و شرکت پر مخاطره در مبارزات سیاسی علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی و پذیرش و تحمل تمامی محرومیت‌های اجتناب‌ناپذیر ناشی از آن با آغوش باز؛ همه و همه به امید پیروزی ملت ایران از سلطه بیگانه و نجات از استبداد سیاسی حاکم بر کشور بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت حاکمیت مردم با برگزاری فرماندوم دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸، جلوه‌گاه تحقق امیدها و رؤیایا و آرمان‌های گذشته بود. به بیان دیگر با طلوع آزادی در بهمن ۵۷ و اعلام روز جمهوری اسلامی در دوازدهم فروردین ۵۸، مقطعی پر تلاش و پرخروش از زندگانی‌ام به پایان می‌رسد و روز و روزگاری جدید آغاز می‌گردد.

مسائل مربوط به حوادث بعد از فرماندوم بویژه در شورای انقلاب و دولت موقت مهندس مهدی بازرگان، ورود شاخه‌ای از روحانیت در چارچوب حزب جمهوری اسلامی به مسائل اجرایی و قانون‌گذاری کشور در کنار اداره قوه قضائیه و دادگاه‌ها و کلیه نهادهای نو تأسیس انقلاب توسط شخصیت‌ها و عناصر برجسته روحانی، درگیریهای مسلحانه با عناصر ضدانقلاب در کردستان و گنبد و خوزستان و سیستان و بلوچستان، ماجرای گروگانگیری در سفارت آمریکا، کودتای نا فرجام نوژه و... تا شروع

جنگ تحمیلی عراق علیه انقلاب نوپای اسلامی را در جلد چهارم و وقایع و جریانات داخلی و خارجی را از مقطع تاریخی شروع جنگ تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و وفات امام خمینی، ان شاءالله در جلد پنجم این سلسله خاطرات تقدیم جوانان برومند و ملت عزیز ایران خواهم کرد.

در لابلای صفحات و مطالب کتاب و در پایان هر جلد، بخشی را به روایتگری تصاویر اختصاص داده‌ام. عکسهایی تقدیم خواننده گشته‌اند که به نوبه خود گویا و از جذابیت ویژه‌ای برخوردار هستند و در حکم سند مصور ایفای نقش می‌کنند. در همین جا لازم می‌دانم از جوان خوش سیرت و خوش صورت و خوش خلق، احسان بحرالعلوم طباطبائی، از بستگان گرامی‌ام، تقدیری ویژه به عمل آورم. اسکن و دیجیتالیزه کردن بیش از یک هزار قطعه عکس آن هم با ظرفیت و پیکسل بالا کار کوچکی نیست. گاه برای اسکن یک قطعه عکس و اصلاح آن به بیش از نیم ساعت زمان نیاز بوده است. منظم کردن و دسته‌بندی کردن و ثبت و ضبط کامپیوتریزه یک هزار و اندی قطعه عکس، همت والا و ذوق سرشار و پشتکار کم‌نظیر و البته لطف و عنایت فراوانی را نسبت به من طلب می‌کرده است.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از مرحوم سید احمد خمینی تقدیری ویژه عمل آورم چه تدوین این مجموعه مدیون پیشنهاد و پیگیری مستمر ایشان بوده است. علاوه بر آن از عنایت خاص حجت الاسلام حاج سید حسن خمینی، خواهرزاده مهربانم که سبب شده است دست اندرکاران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی خصوصاً برادران ارجمند آقایان دکتر حمید انصاری، قائم مقام آن مؤسسه و جناب محمد جواد مرادی‌نیا و فرامرز شعاع حسینی که موجبات تنظیم و انجام امور فنی و چاپ این مجموعه را با کیفیتی مطلوب به انجام برسانند، صمیمانه سپاسگزاری کرده و توفیق همگان را از خدای منان آرزو می‌کنم.

والسلام علی من اتبع الهدی

دکتر سید صادق طباطبائی

تهران. اردیبهشت یک هزار و سیصد و هشتاد و شش

## پیشگفتار

دکتر علی اکبر صادقی استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی<sup>۱</sup>

### به نام الله

حاصل از ازدواج مرحوم آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر با صبیبه مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی (دو تن از مراجع بزرگ و عالیمقام تشیع) سه فرزند ذکور و هفت فرزند اناث بود و نخستین داماد این خاندان ارجمند، طلبه جوان و فاضلی از فامیل مشهور و محترم طباطبایی بروجرد به نام آقای سید محمد باقر سلطانی طباطبایی بود که با گذشت زمانی نه بسیار دور از معروفترین مدرسان دروس عالی فقه و اصول حوزه علمیه قم گردید و استاد اساتید آن حوزه شد؛ تا آنجا که تقریباً کلیه فضلا و علما و مراجع بزرگ فعلی از محضر درسش بهره‌مند و به این امر اعتراف و افتخار دارند. با همه اینها مقصود نویسنده از این سطور معرفی بزرگان علم و فقاہت و اجتهاد یعنی آیات عظام صدر و طباطبایی قمی و سلطانی طباطبایی نیست که ایشان در آسمان معارف اسلامی و تشیع علوی چنان درخشندگی دارند که نیازی به تعریف و

---

۱. جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر صادقی، استاد محترم حقوق دانشگاه شهید بهشتی، خود از دامادهای مرحوم آیت الله صدر بوده و همسر محترمه ایشان خواهر امام موسی صدر و خاله آقای دکتر طباطبایی و نیز مادر سرکار خانم زهره صادقی؛ همسر گرامی و فاضله جناب حجت الاسلام سید محمد خاتمی می‌باشد.

تحسین چون منی نیست، بلکه مقصود ارائه مقدمه‌ای هرچند مختصر و نارسا بر سه جلد کتاب «خاطرات سیاسی و اجتماعی» است که به قلم روان و شیوای آقای دکتر صادق طباطبایی نگارش یافته و در حقیقت، مروری به مقدار آگاهی‌م بر سرگذشت این فرزانه گرامی است که الحق مایه افتخار و مباهات این سرزمین می‌باشد.

باری نخستین فرزند از نخستین داماد و نخستین دختر مرحوم آیت الله صدر، پسری بود که بعدها عنوان نخستین های افتخارآمیز دیگری را هم در دانش و هنر و بسیاری از ارزش های انسانی حائز گردید. نامش را به تبرک اسماء ارجمند اسلامی، محمد صادق، نهادند. کودکی خوب چهره و شیرین و سالم که پس از گذشت تنها چند ماه از عمرش توجه همه افراد خانواده و به ویژه جد والامقام و بسیار محترمش به او جلب گردید.

حضور عاطفی این بچه در ذهن جد گرامیش آیت الله صدر چنان قوی بود که بیاد دارم معظم له چند روز قبل از رحلت خود شبی در رؤیا دید که از دنیا رفته و مردم در سوگواری او اجتماع کرده‌اند و دید که محمدصادق که در آن زمان بیش از ده سال نداشت، در حالی که علم سیاهی به نشانه عزا در دست داشت، در جلو سایر نوادگان در تشییع جنازه‌اش شرکت دارد.

نسبتی که این نو باوه نوپای خاندان صدر و سلطانی از پدران و اجداد ارجمند خود داشت، استعدادی شگرف در او گذاشته بود که از همان ابتدا در ناصیه‌اش درخشان و مشخص بود، تا آن زمان که به سن آموزش رسید و در مدرسه باقریه قم ثبت نام شد. کلاس های دبستان را یکی پس از دیگری - و حتی دوکلاس در یک سال - و با سرآمدی بر همگانش به پایان برد و به دبیرستان دین و دانش رفت که در همان سال توسط مرحوم دکتر بهشتی تأسیس یافته بود. در این مرحله بود که قدرت فراگیری و خلاقیت‌های او نمایان‌تر شد و او را پس از پایان دوره دبیرستان در اندیشه ادامه تحصیلات خود در اروپا انداخت. اکنون پیداست که راضی کردن خانواده و بویژه پدر و مادر برای سفر دور و دراز فرزند عزیزشان که در آن وقت تنها هفده سال از عمرش می‌گذشت، کار بس دشواری بود و بالاخره با پافشاری خود او و آینده درخشان علمی که همگان برای او پیش بینی می‌کردند، مشکل حل شد و امکان این سفر برای او

فراهم گشت.

صادق در آغاز این سفر که به کشور آلمان طرح‌ریزی شده بود، به لبنان و نزد دایی خود امام موسی صدر رهبر شیعیان آن سامان رفت. تشویق ایشان نسبت به انجام سفر یاد شده و ادامه تحصیل در آلمان، صادق را بیش از پیش در کار خود مصمم ساخت و نوجوانی را که تا آن زمان هنوز از زادگاهش شهرستان قم، بیرون نرفته بود با تکیه بر ترغیب مجدانه و وعده‌هایی که برای حل مشکلات و مسائلیش از دایی عزیز و مورد احترام خود دریافت کرده بود، عازم ادامه سفر به کشور هدف خود یعنی آلمان کرد.

نخستین مشکل جوان ما در آلمان، تأمین معیشت دانشجویی خود بود زیرا کمک مالی مؤثری از سوی خانواده و به طور کلی از ایران برای او منظور نشده بود. حتی خود این جانب برای جلب حمایت مالی برای گذران معیشت صادق در دیار غربت نتوانستم از آقای سلطانی نظر موافقی بدست آورم. ایشان با احتیاط فراوانی که در مصرف وجوهات شرعیه داشت، نپذیرفت از این وجوه مبلغی را برای امکان گذران فرزند خود که در عین اطمینان به اینکه جز در طریق تحصیل و کسب دانش گامی بر نخواهد داشت، منظور و ارسال کند. به همین جهات صادق مجبور شد که تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته‌ای انتخاب کند که دوره آن از رشته مورد علاقه‌اش یعنی شیمی و بیوشیمی کوتاه‌تر باشد.

با توجه به مشکلات و مسائل یاد شده، رشته دانشگاهی که می‌توانست نظر او را در کسب معارف مربوط به شیمی تا حدود زیادی تأمین کند، دانشکده متالورژی و کان‌شناسی بود که به دلیل نیاز به کار در معادن بویژه گذراندن دوران کارآموزی قبل از شروع به تحصیل، رشته‌ای سخت و خطرناک در اعماق چند صد متری زمین بود که ترجیح می‌دهم شرح این مسائل و شرح مصدومیتش را در برخورد با واکنش‌های حامل مصالح معدنی و پاره شدن کبد و جراحتهای مرگبار بر کلیه‌هایش را از قلم خود وی در بخش اول از جلد اول کتاب «خاطرات سیاسی و اجتماعی» اش بخوانید. اما این‌قدر لازم است که بگویم گاه پیش‌آمدی ناگوار، سبب خیر و موفقیت می‌گردد. صادق نیز پس از صدمه و جراحتهای که در عمق معدن زغال سنگ از برخورد با واکن حامل مواد

بر او وارد شد، مدت‌ها در بیمارستان بستری شد تا آنجا که قدرت جسمانی و نیروی کار او به حدی کاستی یافت که دیگر برای ادامه کار طاقت‌فرسا در دانشکده معدن و طبعاً کارآموزیهای سخت و سنگین و خطرناک، انرژی لازم را نداشت و از همین جهات و با اغتنام فرصت بدست آمده دانشکده متالوژی را ترک و در رشته شیمی که مورد علاقه و ذوق او بود نام‌نویسی کرد و درست از همین زمان بود که استعدادهای نهفته او در کسب دانش رفته رفته شکوفایی‌های چشمگیر و تحسین‌برانگیز یافت و او را در نظر اساتید دانشگاه، دانشجویی ممتاز و خلاق گردانید.

درخشش علمی این جوان ایرانی در دانشگاههای آلمان به جایی رسید که دوستی نقل می‌کند:

«در سفری که در سال ۱۳۶۹ به آلمان داشتم و در این زمان دکتر طباطبایی در شهر دوسلدورف بود از دوستان آلمانی و ایرانی و بویژه از عموی دکتر طباطبایی، آقای دکتر مسعود طباطبایی شنیدم که جهان ژنتیک و بیوشیمی بخش مهمی از پیشرفتهای دهه‌های اخیر را خاصه در تحقیقات بیولوژی و پژوهشهای ژنتیکی، مرهون شیوه‌های ابداعی و ابتکاری دکتر طباطبایی است که در طی گذراندن دوره دکتری خود در اوایل دهه هفتاد میلادی در دانشگاه بوخوم و زیر نظر پروفیسور فلایدرر،<sup>۱</sup> استاد نامدار بیوشیمی در آن دوران، به نام او در مجلات تخصصی آن زمان ثبت شده است و البته این افتخاری بزرگ برای هر ایرانی وطن‌دوستی است که می‌بیند پروردگان این آب و خاک، زمینه‌ساز تحولات و کشفیات بزرگ علمی در علوم تجربی گردیده‌اند».

باز همین دوست می‌گوید: «مقاله‌ای از دکتر طباطبایی در روزنامه اطلاعات شنبه دوم آبان ماه ۱۳۷۳ در نقد کتاب «مبانی ژنتیک مولکولی» نوشته دکتر ابراهیم یزدی چاپ شد و مرحوم مهندس بازرگان در تمجید این نقد علمی به بینش ژرف و دیدگاه عمیق و مبتنی بر تفکر توحیدی دکتر طباطبایی تحسین و اشاره داشت»

کسانی که کما بیش از کارهای علمی و پژوهشهای دکتر طباطبایی آگاهی دارند از این که این عنصر ذاتاً علمی بنا به اقتضا تعهد و مسئولیت اجتماعی و نیز همگامی با

---

1. Prof. Pfeleiderer.



رهبران و بزرگان انقلاب و سیاست، تلاش های علمی و دانشگاهی خود را نیمه تمام رها کرده و به وادی خدمت به میهن اسلامی از طریق سیاست روی آورده، تأسف خود را پنهان نمی کنند. ایرانیان و دانشجویانی که در آلمان از کلاس های درس دکتر طباطبایی بهره مند شده اند، از بیان شیوا و شیوه روان تدریس و بویژه بیان او در تفهیم مباحث پیچیده شیمی آلی بسیار یاد می کنند. باید دانست که دکتر طباطبایی سخنران و سخنران بزرگی است و سخنان وی در دانشگاهها و در رادیو و تلویزیون و تأثیر کلامش در شنونده گواه صادق این امتیاز در اوست.

مرحوم شادروان علی حجتی کرمانی در شرح خاطرات سفرش به آلمان در کتاب «اسفار اربعه» خود از زمانی یاد می کند که نزدیک به سه ماه در یک سفر استعلاجی در آلمان میهمان دکتر طباطبایی بوده و از کم خوابی و پرکاری تحسین برانگیز میزبان خود شگفت زده شده و از این که می بیند یک جوان ایرانی با وجود دو دهه که در آلمان به سر برده است ولی همچنان در فضای فرهنگی و دینی زادگاه خود تنفس می کند و از لطایف و ضرب المثل ها و اشعار نغز و مضامین ادبی اصیل ایرانی حافظه ای انباشته داشته و در اعتقادات دینی خود از التقاط و خود باختگی مصون مانده، زبان به تحسین و تمجید او گشوده است.

در بهمن ۱۳۷۴ دکتر طباطبایی کتابی در مقوله آثار و تبعات رسانه های دیجیتالی و ماهواره ای و تأثیر آنها در فکر و اندیشه انسانها و بر فرهنگ بشری؛ نوشته متفکر برجسته آمریکایی «نیل پستمن» را ترجمه کرده است که شیوه نگارش و تسلط وافی این استاد شیمی و ژنتیک بر زبانهای خارجی بسیار تحسین برانگیز است.

از دکتر طباطبایی کتب دیگری تألیف و ترجمه شده که در باب رسانه ها و اسارت فرهنگی انسان در چنگال تکنولوژی تدوین شده است و این در حالی است که رشته تحصیلی و تخصصی او شیمی و بیوشیمی و ژنتیک می باشد.

اما فعالیت های سیاسی دکتر طباطبایی در کنار تلاش های علمی و دانشگاهی اش خود مقوله دیگری است به ویژه که نامبرده در متن مبارزات و کوشش های سیاسی دانشجویان دانشگاه های اروپا و واسط ارتباط میان ایشان و مسائلی بود که در لبنان و با

رهبری دایی گرامی‌اش امام موسی صدر صورت می‌گرفت و با شدت گرفتن تحركات انقلابی مردم ایران و خویشاوندی نزدیک وی با بیت آیت‌الله خمینی و اعتماد و اطمینانی که معظم‌له نسبت به وی و نظرات سیاسی او داشت، نقش دکتر طباطبایی را در ارتباط با انقلاب اسلامی پر رنگ تر و مؤثرتر می‌گرداند.

این قسمت از زندگی سیاسی وی که عجین با مبارزات ملت مسلمان ایران در مبارزه علیه استبداد داخلی و سلطه خارجی است، بخش مهم و قابل توجهی است که باید در کتاب «خاطرات سیاسی و اجتماعی» او مطالعه کرد.

همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد، بهتر آن می‌بینم که برای آگاهی از رسم زندگی پربار و تلاشهای خستگی‌ناپذیر علمی و اجتماعی و سیاسی دکتر طباطبایی به سه جلد کتاب جامعی که اخیراً تدوین و قریباً به چاپ سپرده خواهد شد مراجعه گردد. زیرا که قلم روشنگر و شیوای خود او در بیان مقصود گویاتر از سطوری است، که این نویسنده با عدم احاطه کامل و لازم به جهات مختلف و خصوصیات ارجمند نامبرده به نگارش در آورد.

باری از خواننده گرامی پنهان نگذارم که مقصود نخستین من از نوشتن این خلاصه در ارتباط با دکتر طباطبایی، بیان تأسف عمیقی است که از عدم استفاده شایسته جامعه ایران از این سرمایه ارزشمند و این عنصر افتخارآمیز در خود احساس می‌کنم.

این فرزند خلف وطن که پس از چهل سال دوری و انقطاع تقریبی از زادگاه خود، همچنان خویشتن را متعلق به این آب و خاک دانسته و تمام کوششهای علمی و تلاش‌هایی که در زمینه‌های مختلف انسانی متحمل گردیده و افتخاراتی که در جهات ارجمند کسب کرده، همه را به رایگان در خدمت کشور و مردم سرزمینش می‌گذارد، شایسته‌تر این بود که بیش از اینها مورد توجه و تقدیر همگان قرار می‌گرفت و از وجود جامع‌الاطرافش بیش از اینها به نفع این میهن اسلامی استفاده می‌شد و بویژه از آگاهی‌های عمیق او از سیاست جهانی و تحلیل وقایع تأثیرگذار بین‌المللی و در حل مشکلات سیاسی کشورمان بهره می‌گرفتند.

و مقصود دیگرم این است که توجه هموطنان و بویژه مسئولان و سر رشته‌داران

امور کشور را به این نکته جلب کنم که از سرمایه‌های انسانی و علمی و از توانایی هوشمندان و فرهیختگان خود غفلت سزاوار نیست که اگر از دست رفتن سرمایه‌های مادی قابل جبران باشد، اما زیان از دست دادن سرمایه‌های معنوی و این گنجینه‌های گرانبه‌تر انسانی اصلاً قابل تدارک نیست و علاوه بر این چه بسا موجبات ناامیدی در انسانهای مستعدی گردد که می‌توانند در آینده مشعل دار افتخار و پیشرفت و سعادت ملت و کشور باشند که آدمی در اثر تشویق و قدردانی صد بار توانائیش در سپردن راههای پررنج و مخاطره و افتخار و سعادت‌مندی و در عروج به قله‌های دور از دسترس ارزش‌های انسانی و معنوی افزون‌تر می‌گردد.

و خلاصه به امید آن که ضمن حق‌گزاری شایسته از تلاشهای فرزندان سخت‌کوشان و بهره‌گیری از توانایی‌هایی که از تلاش و رنج‌هایشان حاصل شده به نحو شایسته، تقدیر کرده و مایه امید جوانان به آینده گردیم.



## فصل اول

### سابقه خانوادگی و تحصیلات



### سوابق تاریخی و خانوادگی خاندان طباطبایی

من در سال ۱۳۲۲ در خانواده‌ای مذهبی و روحانی با سابقه علمی و دینی و متجاوز از هشتصد سال حضور در صحنه تلاش‌های سیاسی و اجتماعی به دنیا آمدم. پدرم مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدباقر سلطانی طباطبایی از سلسله سادات طباطبایی بودند که این خانواده حدود سیصد سال پیش از عراق به بروجرد منتقل شدند.

سادات طباطبایی بروجرد جملگی فرزندان محمد بن عبد الکریم بوده که به سید محمد الطباطبایی الاصفهانی البروجردی؛ از دانشمندان و فقهای بزرگ قرن دوازدهم مشهور می باشد.

سید محمد در سال ۱۰۹۰ قمری در اصفهان متولد شد و سالها در نجف و کربلا به کسب علم و تدریس اشتغال داشت و شاگردان زیادی در محضر ایشان پرورش یافتند که سرآمد آنها آقا محمدباقر معروف به وحید بهبهانی ملقب به استاد کل (۱۲۰۵-۱۱۱۸ ق) یکی از مشهورترین فقها و مراجع در مکتب تشیع می‌باشد. او نیز دارای شاگردان زیادی از جمله علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم و سیدعلی صاحب ریاض و ملامهدی نراقی می باشد.

ملامهدی بیش از ۷۲ کتاب در زمینه های مختلف فقه تالیف کرده است؛ در ضمن با تنها دختر استاد خود، سیدمحمد طباطبایی ازدواج می کند که ثمره آن فرزندی بنام آقامحمد علی معروف به کرمانشاهی می‌باشد که او نیز از فقهای معروف قرن سیزدهم

بوده و از این نظر بخشی از سادات بهبهانی و کرمانشاهی از زمره نوادگان دختری سید محمد طباطبایی می‌باشند.

سید محمد طباطبایی فرزند سید عبدالکریم بن شاه مراد است. سید عبدالکریم دارای سه برادر بنامهای امیر سید ابوالمعالی کبیر (جد سادات طباطبایی کربلا) و سید نورالدین (جد بخشی از طباطبایی‌های یزد) و امیر سید علی حکیم (جد طباطبایی‌های حکیم در نجف از جمله مرحوم آیت الله العظمی سید محسن طباطبایی حکیم مرجع بزرگ) بود که همگی خود و بازماندگانشان از شخصیت‌های معروف جهان تشیع به شمار می‌روند. مرحوم سید عبدالکریم در اواسط قرن یازدهم تا اوایل قرن دوازدهم حیات داشته و در اصفهان می‌زیسته است. همسر او نوه علامه مجلسی اول (دختر آمنه بگم) بوده و از این نظر سید محمد طباطبایی از طرف مادری نوه علامه مجلسی اول و همسر او از نوادگان پسری علامه مجلسی (امین عبدالله) می‌باشد و به همین دلیل فرزندان سید محمد طباطبایی از سه طرف نوادگان علامه مجلسی به شمار می‌روند.

سید محمد در سال ۱۱۴۶ قمری هنگام عبور از بروجرد که بر سر راه اصفهان به عتبات قرار داشت بنا بر اصرار مردم بروجرد و به دلیل حضور خیل عظیمی از صوفیان در بروجرد در این شهر مسکن گزیده و تا پایان عمر در این شهر اقامت داشته است. بعد از او نیز فرزندان او تا به امروز در این شهر سکونت دارند. مرحوم سید محمد دارای تألیفات زیادی بوده که از معروفترین آنها:

- ۱- تاریخ البنی و الاثمه علیهم السلام ۲- تحفة الغری ۳- الرد علی اعتراض الوحید
- ۴- شرح مفاتیح الشرایع فیض کاشانی در دو جلد ۵- رساله در امرو مباحث اصولی آن
- ۶- رساله در شهادت زنها ۷- رساله در جبر و اختیار ۸- رساله در رد صدوق و قایلین به سهو البنی و... می‌باشد که تاکنون ۱۷ اثر از ایشان به صورت کتاب منتشر شده است.
- مرحوم سید محمد طباطبایی در سال ۱۱۶۰ قمری رحلت کرد و در بروجرد به خاک سپرده شد. مقبره وی در محله‌ی صوفیان بروجرد زیارتگاه مردم است.

مرحوم سید محمد دارای یک دختر و ۴ فرزند پسر بود که همگی از علمای زمان خود به شمار می‌رفتند و پسر بزرگ وی سید مرتضی معروف به علم‌الهدی است که در



سال ۱۱۲۲ قمری در نجف اشرف به دنیا آمد و همانجا تحصیلات خود را طی کرد و بعدها از مدرسین معروف حوزه‌ی نجف گردید. آن گاه در سال ۱۱۶۰ و به هنگام فوت پدر به بروجرد آمد و تا سال ۱۱۹۹ در بروجرد اقامت داشت و ریاست علمی منطقه را در این مدت عهده‌دار بود است. از ایشان کتابی به نام صلوة کفایه باقی مانده است.

سیدمرتضی در سال ۱۲۰۴ قمری در کربلا فوت کرده و در رواق ورودی حرم امام مدفون گردید. وی دارای یک دختر و چهار پسر بود. تنها دختر ایشان همسر عالم جلیل‌القدر سیداحمد قزوینی جد سادات قزوینی در حله گردید و پسر بزرگ سیدمرتضی به نام سیدمهدی معروف به علامه بحرالعلوم در شمار بزرگترین مراجع تقلید شیعه و از نوابغ نامی روزگار بود که در سال ۱۱۵۵ قمری در کربلا متولد گردید و در سن ۱۵ سالگی به درجه اجتهاد مسلم نایل شد. استادان ایشان سیدمرتضی پدر بزرگوارش و وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی بودند. او دارای تألیفات زیادی از جمله شرح وافیه‌الاصول؛ مصابیح و درة‌الفقه است که به مناسبت کتاب اخیر؛ ایشان را صاحب دره نیز می‌گویند. فرزندان او در کربلا و نجف سکونت داشته و خاندان بحرالعلوم در عراق امروز که از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی آن کشور به شمار می‌روند از اعقاب او می‌باشند.

سید بحرالعلوم در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف فوت نمود و در مسجد طوسی مدفون گردید.

پسر دیگر سید مرتضی، سیدجواد نام داشت که در بروجرد سکنی گزیده و از فضیله‌ی قرن سیزدهم هجری به شمار می‌رفت. وی در سال ۱۲۴۲ قمری در سن هفتاد سالگی در بروجرد رحلت نموده و آرامگاه او واقع در خیابان صفا در شهر بروجرد، مقابل مسجد الجواد مورد زیارت عموم مردم قرار دارد.

سید جواد نیز دارای یک دختر و هفت پسر بود که تنها دختر او همسر حاج مولا اسد الله بروجردی معروف به «حجت الاسلام» از علمای مشهور زمان خود و یکی از

استادان شیخ مرتضی انصاری می‌باشد.

پسر بزرگ سید جواد بنام سید علینقی نیز از فقها و اصولیین قرن سیزدهم هجری است که در سال ۱۱۸۸ در بروجرد متولد و جهت تحصیلات عازم نجف اشرف گردید و در درس عمومی خود علامه بحرالعلوم شرکت کرده و هم چنین از محضر میرزای قمی بهره‌مند گردید. او دارای تألیفاتی است که از جمله آنها حاشیه بر قوانین الاصول میرزای قمی و حاشیه بر زبدة الاصول شیخ بهاءالدین و کتابی بنام تهیة القوائد شهید می‌باشد. نامبرده در سال ۱۲۴۹ بر اثر طاعون رحلت نمود و در کنار مقبره پدرش به خاک سپرده شد.

سید علینقی دارای یک دختر و پنج پسر بود. پسر بزرگ او میرزا احمد (۱۲۱۱-۱۲۸۰) بسیار وارسته و گریزان از ریاست بود و بسیاری از نوادگان وی شخصیت‌های علمی و مذهبی بزرگی در عالم شیعه بودند که سرآمد آنها آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی (آیت‌الله العظمی بروجردی) مرجع بلامنازع جهان شیعه می‌باشد و تعدادی دیگر نیز هم اکنون از فضلالی حوزه‌ی علمیه قم هستند که نام خانوادگی احمدی طباطبایی را برگزیده‌اند. پسر دوم سید علینقی بنام حاج میرزا ابوالقاسم (۱۲۲۰-۱۲۷۷)، از علمای بزرگ قرن سیزدهم می‌باشد که سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه و شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الکرام‌البرره از ایشان به بزرگی و فقاہت یاد کرده‌اند.

پسر سوم او، حاج میرزا محمود معروف به حجت الاسلام (۱۲۲۱-۱۳۰۰) که از بزرگترین مشاهیر و علمای عصر خود بود و علامه‌ای محقق و فقیهی بزرگ محسوب می‌گردید که در عتبات عالیات از محضر اساتیدی چون حاج ابراهیم کلباسی و شیخ محمدحسن خضرنجنفی صاحب جواهر استفاده‌های فراوان کرده و در اکثر کتب معروف مانند اعیان الشیعه - مآثر والآثار و روضة الصفا به این امر اشاره گردیده است. ایشان دارای مجلس درس بزرگی بود که مدتی سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور در این مجلس حاضر و از محضر ایشان استفاده کرده است. (کتاب شرح حال و آثار

سید جمال‌الدین اسدآبادی نوشته میرزا لطف‌الله اسدآبادی) از جمله آثار وی کتاب مواهب السنیة است (که به مناسبت کتاب حاضر ایشان را صاحب مواهب و فرزندان ایشان را مواهبی طباطبایی می‌نامند) که شرحی است بر کتاب دره‌ی علامه بحرالعلوم که تاکنون سه جلد آن چاپ شده است. مقبره‌ی ایشان واقع در خیابان صفا در شهر بروجرد مورد احترام و زیارتگاه مردم است.

پسر چهارم سید علینقی بنام حاج میرزا ابوالحسن نیز از معاریف بود و نوادگان او اکثراً از شخصیت‌های معروف هستند که از جمله آنها حاج آقا علی اصغر ملقب به سلطان‌العلما بروجردی (پدر بزرگ من) است که از نمایندگان مجلس در عصر مشروطیت بود و در دوره‌های سوم و چهارم نیز نمایندگی بروجرد را در مجلس شورای ملی به عهده داشت. فرزند ارشد سلطان‌العلما سیدمحمد ملقب به سلطان‌العلمای دوم نیز در کسوت نمایندگی مجلس در زمان دکتر مصدق فعالیت داشته و از یاران وی بود. دیگر فرزند حاج سید علی‌اصغر سلطان‌العلما مرحوم پدر من آیت‌الله العظمی حاج سیدمحمد باقر طباطبایی سلطانی - می‌باشد که از شخصیت‌های بزرگ شیعه در دوره معاصر به شمار می‌رود.

پدرم در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی از نزدیکان و مشاوران ایشان بود و شمار زیادی از علما و مجتهدین حاضر از محضر ایشان استفاده کرده‌اند، از این‌رو به استادالاساتید شهرت یافته‌اند.

و بالاخره آخرین پسر سید علینقی بنام حاج میرزا ابوتراب می‌باشد که از افراد بزرگ فامیل محسوب شده و تعدادی از فرزندان و نوادگان ایشان در عصر مشروطیت از مشروطه خواهان معروف منطقه بوده‌اند. خصوصاً دو تن از آنها یعنی حاج آقا یعقوب مغیث الاسلام و حاج آقا فخرالدین نبوی طباطبایی ملقب به صدرالعلمای بروجردی در زمان مشروطیت سالها ریاست انجمن‌های ایالتی و ولایتی بروجرد و لرستان و ثلاث را به عهده داشتند و اسناد موجود حاکی از زحمات آنها در این دوران است.

لازم به ذکر است که اجداد و نیاکان حاج سیدمحمد طباطبایی الاصفهانی

البروجردی تا زمان حسن مثنی فرزند امام دوم شیعیان حسن مجتبی (ع) طبق شواهد و مدارک تاریخی موجود در کتب مختلف انساب، از فقها و علمای زمان خود محسوب می شدند. کلیه طباطبایی های موجود در ایران و عراق و سایر نقاط دنیا همگی بازماندگان حسن المثنی بن حضرت امام حسن (ع) هستند که شخصیتهای ممتازی از اوایل ظهور اسلام تاکنون در میان آنها وجود داشته که از جمله آنها می توان به ابراهیم طباطبا در قرن دوم و ابن طباطبا نسب دان مشهور در قرن پنجم و سید شمس الدین محمد بن علی طباطبایی معروف به ابن طقطقی در قرن هفتم و میرزا رفیع الدین طباطبایی نایینی مشهور به میرزا رفیعا در قرن یازدهم (جد طباطبایی های تبریزی و زواره ای) و ابوالمعالی کبیر و سیدی مجاهد اشاره کرد. همچنین می توان به سید محمد طباطبایی از رهبران مشروطیت و سید حسن مدرس و آیت الله سید محمد کاظم یزدی طباطبایی از شخصیت های دوران مشروطیت و نیز آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی و علامه سید محمد حسین طباطبایی صاحب المیزان و جناب حجت الاسلام سید محمد خاتمی و ده ها و بلکه صدها تن دیگر اشاره کرد که همگی آنان طبق شجره نامه های خانوادگی موجود هر کدام توسط فردی از شاخه اصلی به این شجره طایفه متصل می گردند.

و اما سلسله نسبی خانواده ما (از من) تا امام حسن مجتبی علیه السلام به شرح زیر است:

محمد صادق (۱) بن محمد باقر (۲) بن علی اصغر (۳) بن مهدی (۴) بن حسن (۵)  
بن علینقی (۶) بن جواد (۷) بن مرتضی بن سید محمد طباطبایی (۸) بن عبدالکریم (۱۰) بن شاه مراد (۱۱) بن شاه اسدالله (۱۲) بن جلال الدین امیر (۱۳) بن حسن (۱۴) بن مجد الدین (۱۵)  
علی (۱۶) بن قوام الدین محمد (۱۷) بن اسمعیل (۱۸) بن عباد (۱۹) بن ابی المکارم علی (۲۰)  
بن عباد (۲۱) بن ابی المجدد احمد (۲۲) بن عباد (۲۳) بن علی (۲۴) بن حمزه (۲۵)  
بن طاهر (۲۶) بن علی (۲۷) بن محمد (۲۸) بن احمد فتوح الدین (۲۹) بن محمد امیر خزاینه (۳۰) بن احمد رییس (۳۱) بن ابراهیم طباطبا (۳۲) بن اسماعیل دیباج (۳۳) بن ابراهیم غمر (۳۴) بن حسن مثنی (۳۵) بن امام حسن (ع) (۳۶).

چند نکته را می توان در این شجره نامه برجسته نمود:

\* حسن مثنی با فاطمه دختر امام حسین (خواهر امام سجاد) ازدواج کرده و ابراهیم غمر پسر آنهاست.

\* علی بن حمزه بن طاهر (جد سادات اردکان منجمله آقای سید محمد خاتمی) است که در قرن پنجم می زیسته است.

\* میرزا رفیع الدین طباطبایی نایینی مشهور به میرزا رفیعا جد سادات طباطبایی در زواره و نایین است.

\* مادر ابراهیم غمر (ردیف ۳۴)، بانوی بزرگوار - فاطمه - دختر امام حسین (ع) می باشد؛ یعنی اجداد اعلای ما از ناحیه پدری به حسن دوم موسوم به حسن المثنی فرزند امام حسن مجتبی (ع) و از ناحیه مادری به سیده فاطمه دختر امام حسین (ع) و خواهر امام سجاد زین العابدین (ع) می رسند. نسب خاندان صدر همان طور که در شجره نامه خاندان صدر در جلد دوم دیدیم به امام موسی بن جعفر (ع) و در نهایت به امام حسین (ع) رسیده و از آنجا مشترکاً به حضرت امیر علی بن ابی طالب (ع) و حضرت زهرا (س) می رسند. هم چنین:

سید محمد طباطبایی (ردیف ۹) که پدر عالم جلیل القدر سید مرتضی طباطبایی (ردیف ۸) است، خواهرزاده علامه محمد باقر مجلسی می باشد.

زادگاه سید محمد، جد طباطبایی های بروجردی، همان طور که دیدیم شهر اصفهان بوده ولی او مدتی در نجف اقامت داشته و سپس به بروجرد عزیمت کرده، در آنجا مقیم گشته و همانجا نیز مدفون می باشد. سید محمد دارای دختری بود که همسر وحید بهبهانی است.

این عالم بزرگوار شخصاً از راه کشاورزی زندگی خود و بستگانش را تأمین کرده و حتی از سهم مبارک امام (نیمی از خمس) دیناری برای مصارف شخصی برداشت نمی کرده است.

\* از چهره های برجسته خاندان طباطبایی، علامه بحر العلوم است که مورخین و تذکره نویسان در شرح کمالات و فضائل و احوال او داستانها نقل می کنند.

سیدمهدی طباطبایی معروف به علامه بحرالعلوم، فرزند دیگر عالم بزرگوار سیدمرتضی (ردیف ۸) می‌باشد که فرزندان او به بحرالعلومی طباطبایی مشهور می‌باشند. این سید بزرگوار جامع علوم عصر خود بوده و از این رو «بحرالعلوم» نام گرفته است. برجسته‌ترین ویژگی وی کمالات و فضائل عرفانی اوست که او را سرآمد عرفای واصل ساخته و در زمره اولیای بزرگ قرار داده است.

\* از دیگر چهره‌های این خاندان، مرجع بزرگ تقلید زمان مرحوم آیت‌الله العظمی طباطبایی بروجردی می‌باشد:

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (حاج آقا سید حسین طباطبایی، متوفی به سال ۱۳۴۰ ه.ش) فرزند حاج سید علی فرزند حاج سید احمد طباطبایی فرزند حاج سید علینقی (ردیف ۶) است. حاج سید احمد (که فرزندانش به احمدی طباطبایی مشهور هستند) برادر سیدمهدی طباطبایی (جد اعلای طباطبایی‌های بروجردی و از جمله پدر من) می‌باشد.

از سوی دیگر علی بن حمزه (ردیف ۲۳) جد سادات طباطبایی مقیم در اردکان و از جمله آنان جد اعلای آقای سید محمد خاتمی - رئیس جمهور پیشین - می‌باشد.

\* لازم به یادآوری است که خاندان بزرگ طباطبایی قمی و مرجع بزرگ مجاهد آیت‌الله حاج سیدحسین طباطبایی قمی همچنین مرحوم آیت‌الله حاج سیدمحسن طباطبایی حکیم - مرجع بزرگ معاصر مقیم نجف در شجره‌نامه با ما مشترک هستند؛ همان‌طور که در شرح خاندان صدر در جلد دوم گفتم مرحوم مادر ما حلقه اتصال این سه خاندان بزرگ صدر، طباطبایی بروجردی و طباطبایی قمی بوده و قهراً با اتصال به بیت امام خمینی، این حلقه اتصال چهار خاندان مرجعیت شکل می‌گیرد؛ چون مادر من از سوی پدر، دختر مرحوم آیت‌الله صدر و از ناحیه مادری نوه مرحوم آیت‌الله حاج آقا سید حسین طباطبایی قمی بوده، با ازدواج با پدرم به خاندان طباطبایی بروجردی متصل می‌شوند. از طرف دیگر با ازدواج خواهرم با سیداحمد خمینی و برادرانم مرتضی و عبدالحسین با نواده‌های امام، خانم‌ها فرشته اعرابی و لیلی بروجردی، پیوند با بیت امام خمینی شکل می‌گیرد.

اگر حمل بر خودستایی نشود می‌بینیم که این خاندان تنها خانواده در تاریخ تشیع هستند که این ترکیب اصیل و چهارگانه نسبی را دارند که هرکدام مظهر بیش از یک‌هزار سال تاریخ پرافتخار می‌باشند، ریشه موروثی ما از یک سو (خاندان صدر) به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر(ع) و از یک سو به امام حسن مجتبی(ع) و سرانجام به امام علی بن ابی طالب(ع) و حضرت زهرا(س) می‌رسد.

روزی امام صدر به من گفتند، تو و امثال تو وارث ثروتهای گرانبهای موروثی بی‌نظیری هستی که در درون شماها به ودیعه گذارده شده است. این ثروتهای استثنایی خدادادی را باید خیلی جدی پاس بدارید و هر آن مواظب باشد به این امانتها خدای ناکرده بی‌توجهی نشود. باید بکوشید و بر آنها بیفزایید. هر کوتاهی کفران نعمتی است که خسران معنوی و مادی در پی دارد. اجداد شما که از هر طرف به امامان معصوم می‌رسند در دوران خود سرآمد علم و جهاد و اجتهاد و تلاش و معرفت دینی و خدمت به خلق خدا بوده‌اند. این سرمایه‌ها نه تنها باید خدشه نبینند و حفظ شوند، بلکه باید هر آن بر آنها افزوده شوند. همین مسئله مسؤولیت بزرگی را بر دوش ما می‌گذارد که امیدوارم نسل ما بتوانند بر این افتخارات بیفزایند.

در مورد شجره‌نامه خاندان صدر در جلد دوم همین مجموعه خاطرات به تفصیل سخن گفته‌ام لذا دراین جا به اختصار اجداد مادرم را تا امام موسی بن جعفر(ع) برمی‌شمرم:

پدر ایشان مرجع بزرگ و پارسا حضرت آیت‌الله سید صدرالدین صدر می‌باشد؛ که به ترتیب فرزند سید اسماعیل فرزند صدرالدین عاملی فرزند سید صالح شرف‌الدین فرزند سید شریف محمد فرزند سید شریف ابراهیم مشهور به شرف‌الدین فرزند زین‌العابدین فرزند علی نورالدین فرزند نورالدین علی فرزند حسین فرزند محمد فرزند حسین فرزند علی فرزند محمد فرزند تاج‌الدین فرزند محمد فرزند عبدالله فرزند احمد فرزند حمزه فرزند سعدالله فرزند حمزه فرزند محمد فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند طاهر فرزند حسین فرزند موسی فرزند ابراهیم المرتضی فرزند امام موسی کاظم(ع) می‌باشند که از آنجا به امام حسین بن علی(ع) و

بالاخره به امام علی بن ابی طالب و حضرت زهرا(س) می‌رسند.  
 مشروح کامل احوال و رجال خاندان صدر را در جلد دوم آورده‌ام.  
 مرحوم پدرم در شرح حال خود می‌نویسند:

«در سال ۱۳۰۸ (یعنی در ۱۴ سالگی) پس از تحصیل پاره‌ای از مقدمات علوم جهت ادامه تحصیل به شهرستان قم مهاجرت نموده و تا سال ۱۳۱۶ در آن بلده طیبیه از محضر اساتید بزرگ درک فیض نمودم و سپس به نجف اشرف مشرف و دو سال هم در آن دارالعلم از بزرگان علم استفاده برده و مجدداً به قم مراجعت کردم. موفقیت من در تدریس و تربیت جمع کثیری از جوانان فاضل خلاصه می‌شود. در رشته‌های فقه و اصول و حواشی بر بعضی از کتب مؤلفه در این علوم، اوراق سفیدی را سیاه کرده‌ام. در مورد زندگی‌ام نمی‌توانم چیزی بیان کنم که خودستایی نباشد. لذا چیزی برای نوشتن ندارم.»

ایشان در سن ۲۲ سالگی به نجف سفر کردند: قبل از سفر به نجف، اجازه اجتهاد را از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم و نیز حضرات مراجع بزرگوار و آیات عظام، حاج سید محمدتقی خوانساری، حاج سید محمد حجت و حاج سید صدرالدین صدر کسب می‌کنند.

ایشان هم چنین می‌نویسند:

«وقتی به نجف اشرف رسیدم در درس مرحوم آقا سید ابوالحسن [اصفهانی] اعلی‌الله مقامه که هم شلوغ بود و هم تشریفاتی، شرکت کردم ولی از مجالس درس مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی اعلی‌الله مقامه بیشتر توانستم استفاده کنم. در این مدت از محافل درس دیگر بزرگان حوزه نیز بهره گرفتم.»

پدرم در اوائل سال ۱۳۱۹، یعنی بعد از دو سال اقامت در نجف جهت دیدار بستگان به ایران برمی‌گردند؛ در حالی که از فحول علمای نجف از جمله مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت‌الله حاج آقای ضیاء عراقی نیز موفق به اخذ اجازه و ورقه اجتهاد می‌گردند. سیر و سلوک خاص مرحوم سید و زهد بی‌آلایش مرحوم آقا ضیاء و هم‌چنین بینش عمیق او در فلسفه الهی و حکمت نظری از ایشان آن می‌سازد که امام راحل در وصف ایشان می‌گویند:



«من به آقای سلطانی غبطه می‌خورم».

بعد از صله ارحام در بروجرد مجدداً به قم مراجعت می‌کنند و بعد از وصلت با دختر مرحوم آیت‌الله العظمی صدر<sup>۱</sup> در قم باقی می‌مانند و به سطوح عالیه اشتغال می‌ورزند و در همین دوران است که ایشان در جایی دیگر در شرح زندگانی خود می‌نویسند:

«از آن‌جا که به حکم شارع مقدس، بر مجتهدین تقلید حرام است، و بر غیر مجتهدین تقلید یا عمل به احتیاط واجب، اولین ثمره ورقه اجتهاد آن بود که محصل به مجردی که می‌یافت مجتهد شده است، دیگر نمی‌توانست تقلید کند و باید به رأی خود عمل می‌کرد. و اگر نبود این تکلیف شرعی، شاید بسیاری از اولیاء خدا حتی اخذ ورقه اجتهاد را هم خودستایی می‌دانستند و از دریافت آن امتناع می‌کردند...»

از همین رو بود که ایشان به شدت از جاه و مقام گریزان بودند و از اشتها گریزان‌تر.

پدرم از طرف مراجع ثلاث در قم، آیات عظام صدر و خوانساری و حجت، مأمور می‌شوند به همراه امام راحل به حضور آیت‌الله بروجردی رفته و دعوت علمای مذکور را برای سفر و اقامت در قم به ایشان ابلاغ کنند.

پس از اقامت مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی در قم، امام راحل، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری و پدرم، سه استوانه عظیم فقهی بیت آیت‌الله

---

۱. چنانچه قبلاً توضیح دادم مرحوم آیت‌الله صدرالدین صدر از اعقاب سید ابوالحسن صدر اصفهانی بودند. خاندان صدر در اصفهان دارای سابقه طولانی است. خانم ایشان - یعنی مادر بزرگ من - دختر مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی است که از مراجع خطه خراسان بودند و داستان مبارزه وی با رضاشاه و مهاجرت او از مشهد به تهران و سپس تبعید به نجف مشهور است به این ترتیب طباطبایی‌های بروجرد با طباطبایی‌های قمی که در نسل‌های گذشته از اجداد مشترک برخوردار بوده و از هم جدا شده بودند مجدداً به هم متصل شدند (آیت‌الله حاج آقا سید حسن طباطبایی قمی در مشهد دایی مادر من هستند). وصلت خانواده طباطبایی یعنی پدرم با خانواده صدر این ۳ شاخه خانواده اصل را به هم پیوند داد. شجره خانواده صدر به امام کاظم(ع) می‌رسد و خانواده‌های طباطبایی قمی و بروجردی از نسل امام حسن مجتبی(ع) هستند. با ازدواج خواهرم با سید احمد خمینی این حلقه وصلت خاندان چهارگانه مراجع تکمیل می‌شود. یعنی دو خاندان طباطبایی‌های بروجردی و قمی و نیز دو خاندان صدر و خمینی.



با پدر در سال ۱۳۴۳



جلوه‌گاه علو کمالات و فضل و فضیلت در نهایت پارسایی و ساده‌زیستی

بروجردی را در قم و در آغاز کار شکل می‌دهند و پس از تثبیت مرجعیت آیت‌الله بروجردی هر کدام از این بزرگواران خود را کنار کشیده و مجدداً به تدریس و تحقیق و تربیت طلاب ادامه می‌دهند.

همین وضع را پدرم در بیت مرجع بزرگوار مرحوم آیت‌الله العظمی صدر (پدر بزرگم) نیز داشتند.

همانطور که معروف است حاصل کار ایشان، تربیت چند صد مجتهد و فقیه و مدرس برجسته و تدریس ده‌ها دوره فقه و اصول می‌باشد و تنی چند از مراجع فعلی از شاگردان ایشان می‌باشند.

### فضایل ناشناخته و ناگفته

مرحوم پدرم صاحب یک سلسله فضایل نادر و خصلت‌هایی برجسته بودند که کمتر بازگو شده است؛ شیوه تربیتی ایشان و رفتار و برخوردشان با فرزندان در تمام زمینه‌ها بدون هرگونه تظاهری و بدون هرگونه آمریتی همراه با مهربانی و عاطفه بود. البته ممکن است مطالبی که می‌گویم حمل بر قرابت و قومیت و عواطف شود و همین مسائل مانعی است برای انسان که نتواند همه مطالب را بگوید. این نکته که حاج سید حسن خمینی به مناسبت سالگرد درگذشت ایشان در روزنامه اطلاعات نوشت به هیچ وجه اغراق و غلو نمی‌باشد که در «مدت هشت سالی که در منزل با ایشان در قم بوده‌ام حتی یک لیوان آب از من تقاضا نکرد».

یکی از ویژگی‌های ایشان تسلط بر ادبیات فارسی و عرب بود. ادبیات عرب که طبیعی است، اما ایشان غالب مثنویات نظامی و مولوی و غزلیات حافظ را از حفظ بودند. برای من تعریف کردند - البته به برخی نزدیکان هم گفته بودند چون من از دیگران هم این مطلب را شنیدم - می‌گفتند ما یک درسی گذاشتیم در فلسفه و عرفان با مرحوم آیت‌الله آقا سید محمدتقی خوانساری (س) یک ساعت مانده به اذان صبح، به این جهت که این درس در حوزه مذموم بود. دو نفر بودیم که می‌رفتیم منزل آقای خوانساری در طبقه بالا و ایشان مثنوی مولانا را برای ما شرح می‌کردند. ظاهراً این مسئله موجب جلب توجه یکی دو نفر از افراد فضول شده بود. ایشان گفتند در یکی از

همین شب‌ها که مشغول گفتگو بودیم و دیوان مولوی هم باز بود، یک شخصی یاالله یاالله گویان از پله‌ها آمد بالا و وارد اتاق شد. از صدای یاالله، یاالله او در راهرو و پله‌ها او را شناختیم. او آقای صاحب‌الداری، متولی مدرسه و کتابخانه فیضیه بود و از مخالفین علوم فلسفه در حوزه. آقای خوانساری با شنیدن صدای او کتاب را بستند و عبایشان را کشیدند روی کتاب و ما هم کتاب را بستیم. پدرم گفتند من احساس کردم اگر این شخص بگوید که خوب بحث را ادامه بدهید آقای خوانساری شاید در محذور قرار بگیرد، لذا بلافاصله گفتم اجازه بدهید در مورد تقریرات یک فرصت دیگری صحبت بکنیم و بلند شدیم. پس از آن تا مدتی آن جلسه درس تعطیل شد.

گاهی به مناسبت‌های مختلف با هم قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم، بنابر اقتضا تفسیر و یا تبیین شعری از مثنوی را از ایشان می‌خواستیم. به حافظ و مولوی و نظامی علاقه خاصی داشتند، در تفسیر اشعار حافظ ذوق و نگرش ویژه‌ای ابراز می‌کردند و پیدا بود اکثر غزلیات حافظ را حفظ هستند. یک شب دوستان و آشنایان از جمله آقای دکتر شیخ‌الاسلامی در منزل ما میهمان بودند و آقاجان هم بودند به مناسبتی گفتیم تفأل به حافظ بزنیم این غزل آمد:

آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی      کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت      کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

من گفتم این شعر متناقض به نظر می‌رسد، چون حافظ ظاهراً مژده صومعه رسیدن نمی‌دهد، آقا جان گفت: نه در این بیت می‌گوید آن شد، یعنی گذشت روزگاری که مرا در صومعه باز بینی.

یکی از خصلت‌های ایشان این بود که در هر جمع تا زمانی که مورد خطاب قرار نمی‌گرفتند، حرف نمی‌زدند حتی در حضورشان گاهی دو نفر بحث فقهی می‌کردند، هرچه با هم می‌گفتند ایشان گوش می‌کردند و هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. بعد که سؤال می‌کردند حاج آقا نظر شما چیه؟ ایشان یک اظهار نظر می‌کردند و گاه با یک جمله معلوم می‌کردند هر دو نفر اشتباه می‌کنند. این صبر و تحمل و سعه صدر ایشان برای ما خیلی جالب بود.



در تابستان ۱۳۴۳ با پدر و برادران، سمت چپ مرتضی؛ سمت راست جواد و عبدالحسین در بین من و پدر



برادران از راست به چپ: مرتضی، جواد و عبدالحسین در سفر تابستان ۴۳ به ایران

بینش ایشان بسیار وسیع بود. در عرفان و فلسفه صاحب نظر بودند و در مسائل تاریخی و اجتماعی حضور ذهنی فعال و خلاق داشتند. سفرهای مکرر ایشان به اغلب کشورهای عربی و آفریقایی و اروپایی در نگرش ایشان به مسائل و موضوعات فقهی تأثیر زیادی داشت. در زهد و پارسایی و فضایل اخلاقی و سعه صدر و حلم و بردباری و سخاوت و... نیز ید طولایی داشتند که شرح آنها مستلزم کتابی جداگانه است.

#### امام: من به آقای سلطانی غبطه می خورم

آن چیزی که پدرم را مورد عنایت امام قرار داده بود و بارها آن را ذکر می کردند، فضایل علمی ایشان نبود مسلماً ایشان بر فقه، اصول، فلسفه، عرفان، حکمت نظری، حکمت عملی، تسلط داشتند ضمن اینکه هیچگونه ادعایی هم نداشتند و حتی یک زمان تمام نوشته هایشان را در چاه آب ریختند. آن چیزی که امام را واداشت که بگویند من به آقای سلطانی غبطه می خورم خصایل روحی ایشان بود؛ اولاً به شدت از ریا گریزان بودند و عطوفت و مهر و محبت در ایشان مبنای داشت، بسیار زیاد به بچه ها علاقمند

بودند اما این علاقه هم مبنا داشت. من وقتی برای تحصیل به آلمان رفتم اندوخته خودم هفتصد تومان بود و ایشان یک ریال هم به عنوان شهریه برای من پول نفرستادند. فقط یک بار مقداری عایدات متعلق به زمین‌های ملک مادری شان در بروجرد را برای من فرستادند، یک چیزی از املاک مادری شاید در حد صد تومان یا دویست تومان. این در شرایطی بود که وجوهای شرعی قابل توجهی به ایشان داده می‌شد، به هر حال آن روحیه بسیار عاطفی و لطیف و عرفانی و گریز از ریایی که در ایشان بود، آن عنصر اصلی است که مورد توجه امام قرار گرفته بود. سال ۱۳۵۵ که به نجف رفته بودم، یک شب شام منزل امام بودم، موقع خداحافظی ایشان یک بسته‌ای به من دادند و گفتند: این یک عباسست، این را بدهید به آقای سلطانی، البته به ایشان بگویید که من نمی‌توانم متناسب با شأن شما چیزی بدهم. یک خودنویس پارکر هم به خود من دادند. بعد گفتند: قدر پدرت را بدان، بسیار مرد والاگه‌ری است!

بد نیست ماجرای جالبی از بزرگواری ایشان نقل بکنم. من کلاس ششم دبیرستان بودم خودم را برای امتحانات آماده می‌کردم. شب توی اتاق خودم نشسته بودم. برادر کوچک من عبدالحسین یک بچه ۵-۴ ساله ای بود صدایش زدم و گفتم برو توی اتاق آقا جون، وقتی آقا جون رفتند توی اتاق دیگر یا رفتند وضو بگیرند، چند تا از سیگارهای ایشان را بردار و برای من بیاور، پدرم آن موقع سیگار هُما می‌کشید، او رفت و برای من سیگار آورد خوب من می‌کشیدم و مشغول درس خواندن بودم. ساعت ۱۰/۵، ۱۱ از اتاق آمدم تا کمی برای تجدید قوا در حیاط قدم بزنم، سیگارهایم تمام شده بود، وقتی برگشتم توی اتاق، دیدم کنار کتاب‌هایم ۳ دانه سیگار هست، احساسم این بود که عبدالحسین آمده این کار را کرده است، فردایش از او پرسیدم گفت نه من نبودم، باز ذهنم به مادرم رفت. اما متوجه شدم که پدرم فهمیده بودند که من سیگار می‌کشم و به روی من هم نمی‌آوردند و چیزی هم نمی‌گفتند من هم احترام می‌کردم و در حضورشان سیگار نمی‌کشیدم.

خاطره دیگری هم از سیگار کشیدن نزد ایشان دارم. بعد از چندسالی که در اروپا بودم برای مراسم نامزدی و عقد به ایران آمدم. در مراسم نامزدی من با دختر خاله‌ام، ایشان و



اجداد پدری؛ سمت راست عمویم مرحوم سلطان‌العلما وکیل مجلس شورا در کنار مرحوم پدر بزرگ



در تشییع جنازه آیت‌الله بروجردی، فروردین ۱۳۴۰





هیئت اعزامی از سوی مراجع ایران جهت اربعین آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی

مادرم و عمه‌ام آمده بودند تهران. مراسم نامزدی و عقد که برگزار شد، من روز بعد ماشین یکی از دوستان را گرفتم که آنها را به قم ببرم. شاید حدود ۷-۸ کیلومتری حرکت کرده بودیم. پدرم که جلو نشسته بودند یک سیگار درآوردند از این سیگارهای فیلتردار هم بود آن را روشن کردند و دادند به عمه‌ام که در صندلی عقب نشسته بود، و گفتند این را بده به آقای راننده که خسته نشود. عمه‌ام سیگار را گرفت و به من داد، یک نیم ساعتی که گذشت من از توی آینه خطاب به عمه‌ام گفتم که شما به فکر راننده نیستی تا خسته نشود، بعد آقاجون یک بسته سیگار درآوردند و آن جلو گذاشتند اما تذکر می‌دادند که کم بکش تا اینکه یک روز به شوخی به ایشان گفتم آقاجون ۵-۶ ماه است که من لب به سیگار نزدم. خیلی خوشحال شدند. یک وقت دیدم که این شوخی من را ممکن است جدی تلقی کنند، گفتم که آقاجون منظورم این است که با چوب سیگار می‌کشم، سیگار را به لب نزدم!

پدرم از مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری هم خاطرات زیادی داشتند که گاهی برای ما تعریف می‌کردند. پس از آن در دوران علمای ثلاث (حجت، صدر و خوانساری) با

آنان ارتباط داشتند که به درس مثنوی مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری اشاره کردم. ایشان در دارالافتاء و مباحثات فقهی در منزل آیت الله صدر و آیت الله بروجردی نیز شرکت داشتند.

### زهد و پارسایی مرحوم آیت الله صدر

دوران بچگی من دوران اقتدار آیت الله صدر - اقتدار به معنای حوزوی آن - بود. ایشان کوشیده بود که آیت الله بروجردی به قم بیایند و زمام امور حوزه را به دست بگیرند و پس از ورود آیت الله بروجردی محل درس و نماز خود را به ایشان واگذار کردند. با وجود اعتبار فراوان آیت الله صدر، خاطراتی که خود من از دوران کودکی دارم حاکی از زندگی ساده و بی‌پیرایه ایشان است. مثلاً ازدواج دختر ایشان که خاله من می‌شد با آقای دکتر علی اکبر صادقی را به یاد دارم که یک محفل بسیار ساده و باصفایی تشکیل شده بود.

یک پرانتز در اینجا باز کنم: بین منزل ما و منزل آقای صدر باغچه‌ای حدود ۴۰۰ متر قرار داشت که محل بازی ما بود. در این باغچه تعدادی مرغ و خروس پرورانده می‌شد. من از خاله بزرگم شنیدم که مخارج شب عروسی مذکور را از فروش هشت یا ده مرغ و خروس موجود در آنجا تأمین کرده بودند.

در آن زمان مرحوم شهید آیت الله صدوقی در منزل آیت الله صدر عهده‌دار امور مالی ایشان بود. آیت الله صدوقی عنایت خاصی به من داشتند و گهگاه یک یا دو ریال - که در آن زمان رقم نسبتاً کمی نبود - پول تو جیبی به من می‌دادند. زمانی که امام در پاریس بودند و آیت الله صدوقی برای دیدار ایشان به پاریس آمده بود، مطلب را در حضور ایشان برای امام تعریف کردم. عکس‌العمل امام را در جای خود آورده‌ام.

مورد دیگر، ازدواج خاله دیگر من با مرحوم حجت الاسلام آقای حاج شیخ هادی عبادی طالقانی در دو سال بعد بود. مادر من و خاله دیگرم نقل کردند که در اواخر بهار، مرحوم آیت الله صدر به مادر بزرگم - که ما به ایشان بی‌بی می‌گفتیم - گفتند بی‌بی، امسال تابستان بگوئید یخ نخرند و میوه هم یک روز در میان بخرند (حالا میوه چه بوده، فرض کنید دو کیلو خیار در فصل خودش یا مثلاً یک کیلو زردآلو یا یک عدد



انتشار روزنامه دیواری در دوران دبیرستان در قم: مرحوم احمد  
توکل رئیس دبیرستان در تصویر دیده می‌شود



نمایی از روزنامه دیواری که هر دو ماه یکبار به دیوار الصاق  
می‌شد و بین دبیرستان‌های قم می‌چرخید

هندوانه، بیشتر از اینها نبود) چون اوایل پاییز بتول باید به خانه شوهر برود. من باید بتوانم هزینه عروسی او را تأمین بکنم. یعنی با وجود آنکه وجوهات شرعی و پول‌های فراوانی در اختیار ایشان بود، ولی زندگی داخلی با نهایت سادگی و صرفه‌جویی و امساک می‌گذشت.

### دوران تحصیلات

قبل از شروع به تحصیل ابتدا دو سال به مکتب خانه‌ای که در نزدیکی منزل ما قرار داشت می‌رفتم. در آن جا روزها با خواندن قرآن و نیز از حفظ کردن اشعاری که هرگز معانی آن را درک نمی‌کردم می‌گذشت.

هر سوره‌ای را که از قرآن حفظ می‌کردم برای پدر بزرگم، مرحوم آیت‌الله صدر می‌خواندم و به تناسب جایزه‌ای دریافت می‌کردم.

هنوز به هفت سالگی نرسیده بودم که وارد دبستان باقریه قم شدم، مدرسه، در پشت مدرسه فیضیه و در مجاور دارالشفاء قم قرار داشت، به طوری که رفت و آمد بچه‌ها اجباراً از حیاط مدرسه فیضیه می‌گذشت. به علت آموزش‌های مکتب خانه، از همان کلاس اول از هم دوره‌ای‌هایم جلوتر بودم به طوری که به پیشنهاد آموزگار کلاس دوم، از اواسط سال تحصیلی به کلاس سوم راه یافتم و در حقیقت دو کلاس را در یک سال گذراندم. هنگامی که دوره ابتدایی را به پایان رساندم، دبیرستان دین و دانش قم به همت مرحوم دکتر بهشتی تأسیس شده بود، لذا وارد دبیرستان دین و دانش شدم. شهید بهشتی پیوسته در تلاش بود بهترین دبیران قم را دعوت به کار کند. شهید مفتاح و آیت‌الله مکارم شیرازی، همچنین استاد محمد علی فقیهی و مرحوم جزّی و مرحوم رضوانی در زمره دبیرانی بودند که در کلاس‌های اول تا سوم دبیرستان ما تدریس می‌کردند.

تاریخ و جغرافیای اسلام نیز جزو برنامه‌های درسی قرار داشت، که در واقع خارج از برنامه‌های مدون وزارت فرهنگ آن زمان بود. از ویژگی‌های مدیریتی شهید بهشتی، که خود زبان انگلیسی را تدریس می‌کرد، سوق دادن دانش‌آموزان مستعد به برنامه‌های اجتماعی و فوق برنامه‌ای بود.

به عنوان مثال در کلاس دوم دبیرستان بودم که یک مسابقه مقاله نویسی، تحت عنوان «بهترین صفات یک انسان کدام است؟» با مدیریت آقای مکارم ترتیب داده شد. موضوعی که من انتخاب کرده بودم، «استقامت و پایداری» بود که به عنوان مقاله برتر شناخته شد و با قرائت آن در جشن مبعث در همان سال، جایزه‌ای که عبارت از یک دوره کامل سخنرانی‌های مرحوم راشد بود به من تعلق گرفت.

### آموزش خط و نقاشی و موسیقی

در کلاس خطاطی و هنر، استاد ما، منجم نامی، عباس مصباح زاده بود که خطاط چیره دستی بود. در خطوط نسخ و ثلث توانستم تابلوهایی را بنویسم. که بعضاً هنوز در کتابخانه خود نگاه داشته‌ام. همچنین به تدوین روزنامه‌ای دیواری به نام «انوار دانش» پرداختم که تا آخرین ماه‌های دبیرستان و تا امتحان نهایی همچنان هر دو ماه یکبار انتشار می‌دادم. از جمله برنامه‌هایی که در سطح دبیرستان‌های قم توسط همین روزنامه دیواری ترتیب دادم، چند دوره مقاله‌نویسی بود. که موضوعاتی توصیفی و تحلیلی را به مسابقه می‌گذاشتم و مقالات وارده توسط یک گروه داوری که از دبیران ادبیات تشکیل شده بود، بررسی شده و به نفر اول تا سوم جوایزی تعلق می‌گرفت.

مراسم اعطاء جوایز را با جشنی در دبیرستان و با برنامه‌های هنری و نمایشی و فکاهی و نیز یک یا دو سخنرانی همراه می‌کردم.

از کلاس چهارم دبیرستان به دلیل آن که به رشته طبیعی علاقمند بودم، از دبیرستان دین و دانش به دبیرستان حکمت منتقل شدم، ولی ارتباط خود را با شهید بهشتی هم از طریق روزنامه و هم از طریق دیدارهای نامتناوب هم چنان محفوظ نگاه داشتم. در خرداد سال ۱۳۴۰ دیپلم طبیعی را گرفته و چون قصد تحصیل در آلمان را داشتم، در کنکور دانشگاه شرکت نکردم.

بالاخره در دی ماه همان سال عازم آلمان شدم. همان طور که گفتم در دوران تحصیلات در قم به برنامه‌های اجتماعی و هنری سوق داده شدم.

خطاطی و نقاشی و نیز آموزش ردیف آوازی موسیقی ایرانی - در جلد دوم آورده‌ام که این آموزش بنا به توصیه امام موسی صدر صورت گرفت - و هم چنین انتشار دو

ماهه روزنامه‌های دیواری و برگزاری مسابقات مقاله‌نویسی و سخنرانی در سطح دبیرستان‌های قم، در زمره کارهایی بود که با علاقه وافر و ویژه‌ای بدان می‌پرداختم و پیوسته هم مورد تشویق قرار می‌گرفتم.

به دلیل جایگاه پدرم در حوزه علمیه قم و نیز رابطه عمیق و پیوسته با بیوت مراجع از جمله آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله صدر (پدر بزرگم) و نیز بهره‌وری از ارشادات دئی‌هایم، مرحوم آیت‌الله حاج‌آقارضا صدر و خصوصاً امام موسی صدر، از همان دوران به مسائل سیاسی و تاریخی علاقمند شده بودم. در اغلب دیدارهای پدرم با بزرگان سیاست و اجتماع و حوزه حضور داشتم.

تابستان‌ها که مرحوم آیت‌الله بروجردی به ییلاقات اطراف قم، خصوصاً وشنوه می‌رفتند ما نیز غالباً ماه‌های تابستان را با ایشان می‌گذرانیدیم. خاطراتی از مرحوم آیت‌الله بروجردی در ذهن من نقش بسته است که ذکر آن‌ها موجب اطاله کلام



فرودگاه مهرآباد ۱۲ دی ماه ۱۳۴۰ شب سفر به بیروت برای عزیمت به آلمان؛ از راست به چپ: دایی جان آقا علی صدر، محمدباقر رجالی و محمود مدرس‌زاده.

می‌گردد. در عین حال ذکر یک مورد را که جنبه سیاسی و اجتماعی داشته و تا مدت‌ها ذهن مرا بخود مشغول کرده بود، خالی از لطف نمی‌دانم.

### آیت‌الله بروجردی و حکومت اسلامی

در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۳۱ که نوجوانی ۹ ساله بودم، گروهی از طلبه‌های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت‌الله بروجردی دیدار کنند. جنب و جوشی که در شهر کوچک قم آن روز به وجود آمده بود، خیلی زود متوجه منزل پدر بزرگم آیت‌الله العظمی صدرالدین صدر شد. حوالی عصر بود که موج جمعیت که بسیار بر آشفته بودند، به منزل پدر بزرگم آمدند. تا آن جا که در خاطرم مانده است آیت‌الله صدر الدین صدر در منزل نبودند، ولی خیلی زود با خبر شدند و به منزل آمدند. هنگام ورود ایشان، طلبه جوانی که بعدها فهمیدم نواب صفوی بود سخنان تندی ایراد می‌کرد که هیچ چیز از آن در خاطرم نمانده است. بعد از دیدار با آیت‌الله صدر آن جمعیت بر آشفته با وساطت آیت‌الله صدر به منزل آیت‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری که در نزدیکی منزل ما بود رفتند. بعدها خبردار شدم که نواب و یارانش قصد دیدار با آیت‌الله بروجردی را داشتند که ظاهراً ایشان آنهارا نپذیرفته بودند. از پدرم شنیدم که چند روز بعد که اصحاب آیت‌الله بروجردی، از جمله پدرم در محضر ایشان بودند، یکی از بزرگان و از مدرسین حوزه که ظاهراً پدر همین آیت‌الله فاضل لنکرانی، مرجع معاصر، علت این رفتار را از آقای بروجردی سؤال کرده و می‌پرسد چرا این افراد را که خواهان حکومت اسلامی هستند، نپذیرفتید؟ ایشان در جواب می‌گویند: این آقایان می‌خواهند شاه را بردارند ولی امثال شما را به جای او بگذارند. شخصی دیگری که ظاهراً مرحوم آیت‌الله کبیر، از علمای بزرگ و فقهای برجسته بوده است می‌پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟ آیت‌الله بروجردی در جواب می‌گویند، اشکال بزرگ این امر در این جا است که شاه با اسلحه توپ و تفنگ به جان مردم می‌افتد، با این اسلحه می‌شود مقابله کرد ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می‌اندازید. با این اسلحه نمی‌توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می‌شود.



مرحوم آیت‌الله صدر با شنیدن خبر حضور نواب صفوی و یارانش در منزل ایشان؛ خود را به سرعت  
به منزل رساندند (۱۳۳۱)



## دوران تحصیل در آلمان

انتخاب آلمان برای ادامه تحصیل دو دلیل داشت. مهم‌ترین آن حضور عمویم دکتر مسعود بود که تا آن زمان بیش از ده سال را در آلمان گذرانده و در دانشگاه ماربورگ در رشته بیماری‌های زنان به طبابت و تحقیق اشتغال داشت. دلیل دوم رایگان بودن تحصیلات دانشگاهی و عدم پرداخت شهریه بود؛ که آلمان غربی - آن زمان - را تا امروز از دیگر کشورهای اروپایی و حتی آمریکایی متمایز ساخته بود.

در جایی دیگر نیز اشاره کرده‌ام که پدرم امکان تأمین هزینه تحصیل مرا نداشتند و از این رو باید با کار و دیگر فعالیت‌هایی که بدنها اشاره خواهم کرد، زندگی خود را اداره می‌کردم. در چنین شرایطی رایگان بودن تحصیلات عالیه و عدم پرداخت هزینه‌های نسبتاً بالا - که در دیگر کشورهای اروپایی و خصوصاً آمریکا، امری رایج بود و هست، موهبتی بزرگ بود.

هنگامی که در دی ماه ۱۳۴۰ به قصد آلمان از ایران خارج شدم، ابتدا به لبنان رفته و متجاوز از سه هفته را نزد امام موسی صدر گذراندم. ایشان تلاش زیادی کردند در بیروت نزد ایشان بمانم و در دانشگاه آمریکایی‌ها ادامه تحصیل دهم، ولی شوق آلمان و امکانات علمی آن مرا به سوی خود می‌کشاند.

زمانی که وارد آلمان شدم، طبعاً به شهر ماربورگ رفتم که عمویم در آن جا سکونت داشت. از آن جا که وسط ترم زمستانی بود، با یک معلم خصوصی فرا گرفتن زبان آلمانی را آغاز کردم. البته در آن زمان تسلط نسبتاً خوبی به زبان انگلیسی داشتم، چون در دبیرستان علاوه بر برنامه‌های معمول آموزشی از یک معلم خصوصی که طلبه‌ای بود پاکستانی و از مترجمین تشکیلات مرحوم آیت‌الله بروجردی بود بهره کافی می‌بردم. این طلبه جوان به درخواست پدرم هفته‌ای سه شب منزل ما می‌آمد. حدود دو ماه از اقامتم در آلمان می‌گذشت و همچنان به فراگیری زبان مشغول بودم که یک روز استادم گفت: هفته آینده امتحان زبان آلمانی برای داوطلبین خارجی به صورت شفاهی برگزار می‌شود و به من توصیه کرد به عنوان ناظر در جلسه امتحان شرکت کنم تا تجربه‌ای باشد برای ترم بعد که نوبت من خواهد بود؛ در روز موعود به اتفاق او در جلسه شفاهی شرکت

کردم. حدود ۴۰ نفر داوطلب بودند. ممتحن که یکی از اساتید دانشگاه بود به همراه دو خانم منشی وارد سالن شد و به ترتیب از هر یک از حاضرین در مورد نام و ملیت و هدف از تحصیل و دلیل انتخاب رشته تحصیلی و چند موضوع دیگر سؤال می‌کرد. من و معلم زبان آلمانی‌ام در انتهای سالن نشسته بودیم. بعد از چند سؤال از هر یک از حاضرین، رو به من کرد و همان سؤال‌ها را نیز از من پرسید، من هم با نهایت اعتماد به نفس به سؤالات او پاسخ دادم. بعد از چند دقیقه استاد به اتفاق همراهانش از سالن خارج شد و از داوطلبین درخواست کرد منتظر او بمانند. بعد از حدود ۳۰ دقیقه مجدداً به کلاس بازگشت و به هر یک از داوطلبین از جمله من یک ورقه کتبی گواهی نامه شرکت و موفقیت در امتحان ورودی زبان آلمانی را اعطا کرد. این موضوع هم برای من و هم برای آموزگار زبان آلمانی‌ام در عین شگفت‌زدگی موجب خوشحالی نیز شد. درعین حال خودم می‌دانستم که آن مقدار زبان، کافی برای بهره بردن از کلاس‌های درس نبود، لذا آموختن زبان را همچنان ادامه دادم؛ ولی به استناد همان گواهی نامه از چندین دانشگاه درخواست پذیرش کردم. با وجود علاقه زیادی که به رشته شیمی داشتم، ولی چون گفته می‌شد، دوره دانشگاهی آن رشته بسیار طولانی است و حتی یکی دو ترم هم از دوره پزشکی بیشتر زمان می‌برد برای من که می‌بایست هزینه زندگی خود را از طریق کار تأمین می‌کردم، مسئله‌ای مهم بود. لذا از رشته کان‌شناسی و شیمی فلزات<sup>۱</sup>، درخواست پذیرش کردم. از دانشگاه آخن علیرغم آن که گفته می‌شد شرایط پذیرش آن برای دانشجویان از دانشگاه‌های دیگر مشکل‌تر است، بعد از گذشت چند هفته جواب مساعد برای ترم پاییز همان سال دریافت کردم. اما شرط دیگر آن گذراندن یک دوره شش ماهه کارآموزی در یکی از معادن بود. که لااقل سه ماه آن می‌بایست قبل از شروع به تحصیل باشد از این رو اواخر بهار همان سال به شهر آخن رفتم و بلافاصله با مراجعه به یک معدن زغال سنگ که در دهکده‌ای به نام «باس وایلر»<sup>۲</sup> در هفده کیلومتری شهر آخن قرار داشت درخواست کار کردم.

---

1. metallurgie.

2. Baesweiler.

حقوقی که به یک کارآموز می‌پرداختند چندان زیاد نبود، لذا به عنوان کارگر معمولی تقاضای اشتغال کردم و از روز بعد، مجهز به لباس کارگر معدن و کلاه مخصوص و دیگر لوازم فنی که از طرف کارگزمینی آن معدن در اختیارم قرار داده شد، شروع به کار کردم.

### کار در معدن زغال سنگ

کار در معدن برایم سخت و توان فرسا بود. خصوصاً برای من که تا آن موقع به دلیل زندگی نسبتاً ساده و تقریباً بدون دردسر در قم و در محیط خانواده، آمادگی بدنی لازم را نداشتم، درعین حال با شوق فراوان و تلاش مضاعف جسمی به کار پرداختم. در آن موقع - مانند امروز - حقوق کارگران معدن نسبتاً از دیگر حرفه‌ها بالاتر بود، آن هم به دلیل شرایط کاری سخت و هوای نسبتاً نامساعد در اعماق چند صد متری زیر زمین.

چند هفته اول سپری شد و هر روز ساعت ۳/۵ صبح از شهر آخن حرکت می‌کردم و با تعویض چند خط اتوبوس، رأس ساعت ۶ صبح در محل کار حاضر می‌شدم، تا این که تصمیم گرفتم در همان دهکده اطاقی اجاره کنم. با کمک اداره کارگزمینی معدن، اطاقی نزد یک خانواده آلمانی که مرد خانواده هم کارگر همان معدن بود پیدا کردم؛ خانواده‌ای بسیار مهربان و از لحاظ اعتقادی کاتولیک بسیار مقید و پای بند به مذهب و مقررات شرعی. با استقرار در آن دهکده دیگر مجبور نبودم روزانه حدود ۶ ساعت در رفت و آمد به محل کار، صرف وقت کنم. از این جهت تصمیم گرفتم شیف‌ت شب را برای کار انتخاب کنم، زیرا تقریباً ۳۰ درصد اضافه حقوق می‌گرفتم و روزها را می‌توانستم به فراگرفتن زبان آلمانی ادامه دهم.

روزهای شنبه و یکشنبه را اگر اضافه کار نمی‌گرفتم، به شهر آخن نزد دوست باوفایم حسین کتابی می‌رفتم و اوقات را با او می‌گذراندم. در آن دوران یک انجمن دانشجویی نسبتاً فعال در شهر آخن وجود داشت که اعضاء آن را غالباً افراد وابسته به حزب توده و چند نفری هم از وابستگان به جبهه ملی تشکیل می‌دادند. جلسات مرتب آنها شب‌های یکشنبه تشکیل می‌شد که گه‌وگاهی من و حسین کتابی در جلسات آنها شرکت می‌کردیم. شرح این بخش از زندگانی خود را در فصل مربوط به تلاش‌های اجتماعی و سیاسی به تفصیل آورده‌ام.



در مرز آخن و شهر والس در هلند که غالباً جای و لبنیات مصرف  
هفتگی خود را به دلیل ارزانی نسبی از آنجا تهیه می کردیم (۱۳۴۴)



لایرلوار آموزشی در دانشکده شیمی در شهر آخن (۱۳۴۴)

### از تونل معدن تا اتاق آی.سی.یو

هفته‌ها و ماه‌ها سپری می‌شدند و من خوشحال از این که با گذراندن این دوران طاقت‌فرسا پول کافی پس‌انداز کرده و با خیال نسبتاً راحت، ترم بهاری را آغاز خواهم کرد. قبلاً گفتم که پذیرش من از دانشگاه آخن برای ترم پاییزی سال ۱۹۶۲ بود ولی به دلیل نیاز به گذراندن دوران کارآموزی، باید ترم بهار بعد را در سال ۱۹۶۳ هدف قرار می‌دادم. همین مطلب فرصت بیشتری را به من می‌داد تا بتوانم بیشتر کار کرده و پس‌انداز خود را بیشتر سازم. در روز ۲۶ نوامبر سال ۱۹۶۲ (و در آخرین روزهای پاییز ۱۳۴۱) که تصادفاً در شیف‌ت روز کار کردم، بعد از بالا آمدن از زیرزمین، گروهی که با آنان کار می‌کردم تصمیم گرفتند ۴ ساعت دیگر در غروب همان روز اضافه کار کنند. علت آن را هم سرمهندس گروه، نیاز بیشتر به استخراج زغال ذکر کرد. من هم تصمیم گرفتم به آنها ملحق شوم. ساعت ۶ بعدازظهر مجدداً به محل کار رفتم و به اتفاق به اعماق زمین رفتیم. محلی را که می‌بایست تخلیه می‌کردیم، در یک تونل فرعی قرار داشت. ارتفاع رگه زغال کمتر از یک متر بود و لذا می‌بایست سینه خیز در طول رگه حرکت می‌کردیم. حدود دو ساعت از کار ما نمی‌گذشت که برای تحویل گرفتن ابزارآلات مربوط به داربست سقف رگه، از رگه بیرون آمده و در انتظار وسیله نقلیه‌ای که به شکل قایق بود و مانند اتوبوس‌های هوایی از طریق اتصال به سقف تونل حرکت می‌کرد، ماندم. بعد از آن که ابزار را از داخل آن محفظه خالی کردم، فرمان حرکت را با زدن علامت رمز با موتوربان وسیله که در انتهای تونل مستقر بود، دادم. به دلیل نقص فنی که پیش آمده بود، قایق از جای خود حرکت نمی‌کرد، با وجود آن که زنجیرهای آن دائماً توسط موتور کشیده می‌شد، در همین اثناء به دلیل فشار زیاد موتور زنجیرهای یک طرف که قایق را به سقف آویزان می‌کرد پاره شد، و قایق در عوض حرکت مستقیم، با شتاب زیاد حرکتی زیگزاگی را آغاز کرد. اولین حرکت انحرافی آن به طرفی بود که من ایستاده بودم. در یک لحظه کمتر از یک یا دو ثانیه مشاهده کردم که قایق با شتاب فراوان به طرف من در حال حرکت است، در حالی که خود را به دیوار فشار می‌دادم فقط فرصت کردم قدری خودم را بالا بکشم، تا دهانه قایق و قلاب‌های آن به سر و صورت و قفسه سینه‌ام اصابت نکند. چشمانم سیاهی رفت و دیگر چیزی نفهمیدم.



با ۲۸ کیلو وزن بیمارستان را ترک کردم



قبل از تصادف در معدن ۱۳۳۲

سه روز بعد که به خود آمدم در بیمارستان بودم و در یک اتاق شیشه‌ای و از هر طرف دستگاهی یا سرم و دارویی به من وصل شده بود. مدت اقامت من در این اتاق شیشه‌ای و سپس در بخش آی. سی. یو بیش از دو ماه طول کشید و سپس به بخش عمومی و توان‌یابی منتقل شده و بعد از سه ماه و ده روز با ضریب ناتوانی بالای هفتاد درصد و با ۴۸ کیلو وزن از بیمارستان مرخص شدم.

هنگامی که قایق فلزی و نامتعادل با آن شتاب زیاد به شکم من اصابت کرد، باعث پارگی شکم - حدود ۲۴ سانتیمتر - و جراحی عمیق کبدی و فشار به کلیه‌ها گردید؛ و مرا نقش بر زمین کرد. در لحظه سانحه تنها بودم. گروهی که در داخل رگه در انتظار من بودند، بعد از گذشت بیش از نیم ساعت، نگران شده و یک نفر از همکاران به سراغ من می‌آید. وقتی به داخل تونل می‌آید، جز تکی از ابزار آلات چیز دیگری نمی‌بیند. در آن لحظه من در گوشه‌ای از دیوار در کنار تونل تاریک افتاده و هم چنان خون از بدنم خارج می‌شد. همکار من به تصور این که من آن‌ها را ترک کرده و بازگشته‌ام شروع به تخلیه و انتقال ابزارآلات بر روی تسمه نقاله به درون رگه می‌کند. بعد از آن که خود عازم رفتن سینه خیز به درون رگه می‌شود، تابش نور ضعیفی در سقف تونل توجه او را به خود جلب می‌کند. آن نور از چراغ کلاه من بود. که به دلیل تخلیه باطری و عدم تعویض آن به شدت ضعیف شده بود، بلافاصله آژیر را می‌کشد و انتقال من به بیمارستان با همان وضع خون‌آلود و شکم پاره و کبد ترک خورده و کلیه‌های پرس شده و خون زیاد دفع شده، صورت می‌گیرد. مسئول بیمارستان کوچک دهکده با مشاهده وضع و میزان جراحی، ترجیح می‌دهد مرا به بیمارستان بزرگی که در ۲۴ کیلومتری آن جا قرار داشت بفرستد.

ساعت حدود ۱۰ شب بود که مرا به بیمارستان بیمه واقع در دهکده باردنبرگ<sup>۱</sup> می‌رسانند. در آن لحظه یک مسابقه فوتبال در جریان بود. پزشک مسئول کشیک با مشاهده وضع و وخامت جراحی، احتمال نجات را ضعیف پنداشته لذا به جای اقدام فوری، به تماشای فوتبال ادامه داده و مرا به اتاق «نور بنفش» می‌فرستد.



در ماجرای تصادف در معدن ذغال سنگ و بعد از سه ماه و ده روز با ۴۸ کیلو وزن و ضریب ناتوانی بالای ۷۰ درصد، بیمارستان را ترک کردم.



دکتر گرچک (سمت راست) مرا که نیمه جانی بیشتر نداشتم، در بیمارستان عمل کرد، سمت چپ دکتر پرهیزی مسئول بخش مراقبت‌های ویژه



صبح روز بعد که تیم پزشکی و رئیس بیمارستان در محل کار حاضر می‌شوند، چشمشان به گزارش مجروح اعزامی شب قبل می‌افتد، ولی از عمل انجام شده، یا گزارش مرگ چیزی در پرونده نمی‌بینند. بلافاصله به سراغ من می‌آیند و مرا در حالی که آخرین ضربان قلب در حال تپش بود و خون فراوان از بدنم دفع شده بود می‌یابند. تصمیم به عمل جراحی فوری می‌گیرند.

بعد از چندین ساعت جراحی سنگین و چسباندن کبد - چون بافت کبد بر خلاف دیگر ارگان‌ها قابل دوختن و بخیه زدن نمی‌باشد. - مرا به بخش مراقبت‌های ویژه - آی. سی. یو منتقل می‌کنند. روز بعد صاحب خان‌ام به عمویم در شهر ماربورگ ماجرا را اطلاع می‌دهد. او هم نگران و دلواپس خود را به بیمارستان رسانده از جریان سهل‌انگاری همکار خود مطلع می‌شود. در آن روزها آن‌طور که بعدها برایم نقل کردند، امید بهبودی و ادامه حیات در من بسیار ضعیف بوده است. آن چه خود بدان اعتقاد دارم، لطف خدا و دعای همیشگی مادر می‌باشد. بیهوشی من حدود سه روز طول می‌کشید. اولین باری که تا حدودی واضح، اوضاع و شرایط را درک کردم اواخر روز سوم انتقال به بیمارستان بوده است. در آن دوران امکان تلفن به ایران فراهم نبود، لذا پدر و مادر و بستگانم از ماجرا خبردار نشدند. من هم اصرار داشتم خبر سانحه به گوششان نرسد، چون جز بی‌قراری و ناراحتی، کار دیگری از دستشان ساخته نبود. بعد از گذشت چند هفته توانستم نامه به ایران بنویسم و علت بدی خط را بریدگی انگشت ذکر کنم.

همان‌طور که گفتم بعد از سه ماه و ده روز از بیمارستان مرخص شدم، درحالی که وزن من از ۷۶ کیلو به ۴۸ کیلو رسیده بود و متجاوز از ۷۰ درصد ناتوانی جسمانی داشتم. با مراقبت‌های زیاد و رژیم سخت دارویی و غذایی تقریباً یک سال و چند ماه گذشت تا سلامت خود را به طور کامل باز یافتم.

با شکایت من، پزشک کشیک که سهل‌انگاری او باعث این وضع شده بود، از شغل طبابت محروم گردید. این ماجرا وقفه‌ای طولانی در ادامه تحصیل من پدید آورد. زمانی که به دانشگاه مراجعه کردم با تغییر مقررات پذیرش برای دانشجویان خارجی مواجه شدم. از همان ترم تحصیلی ارزش دیپلم چند کشور از جمله ایران معادل دیپلم آلمانی



پختن کتلت طبق دستورالعمل مادر (۱۳۴۴)



در اطاق دانشجویی (سال ۱۳۴۴)



در کلبه دانشجویی من در شهر آخن با مهدی درودیان که به خیارشور خیلی علاقه داشت (سال ۱۳۴۶)



با مهدی درودیان و عبدالله صدر قاضی در اطاق دانشجویی ام در شهر آخن (۱۳۴۶)

شناخته نمی‌شد و لذا داوطلبان می‌بایست یک دوره یک ساله کالج را بگذرانند و شرایط مساوی با دانشجویان آلمانی پیدا کنند. این اوضاع و احوال و آن سابقه کار آموزی سبب شد تا از تحصیل در رشته کان شناسی منصرف شده و از دانشگاه پذیرش در رشته شیمی را درخواست کنم. در واقع از ترم بهار سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) دوره شیمی را در دانشگاه آخن با آغاز به تحصیل در کالج شروع کردم.

### اولین سفر به ایران

بعد از پایان دوره کالج به ایران آمده و با دختر خاله‌ام که دوران دبیرستان را می‌گذارند ازدواج کردم و قرار شد سه سال بعد، بعد از گرفتن دیپلم به آلمان بیاید. علیرغم وقفه ناخواسته‌ای که در امور درسی‌ام پیش آمد و اجباری که اغلب به کار کردن جهت تأمین هزینه زندگی‌ام داشتم دوره دانشگاهی را با سرعت و موفقیت پشت سر هم می‌گذراندم، در آن دوران علاوه بر برنامه‌های درسی دانشگاه، از کلاس‌های شبانه نیز برای فراگیری دوره عالی زبان آلمانی - ژرمانیستیک<sup>۱</sup> و نیز دوره‌های فشرده دیگر، نظیر فیلم‌برداری و عکاسی و امور سینمایی و موسیقی نیز به تناسب حال و وقت و شرایط مالی استفاده می‌کردم. اینها همه در شرایطی بود که به کار سیاسی و فعالیت اجتماعی نیز علاقمند شده و در سازمان دانشجویان ایرانی و نیز اتحادیه بین‌المللی دانشجویان مسلمان و هم چنین کمیته دانشجویان دانشگاه آخن به عضویت در آمده بودم. شرح این بخش از فعالیت‌هایم را در فصول آینده به تفصیل آورده‌ام.

### اشتغال برای تأمین هزینه زندگی

شرایط زندگی و کار در اوقات مختلف در آلمان آن دوران، یعنی در سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی به کلی با امروز متفاوت بود. به مجرد آن که به اداره کارایی سازمان (امور صنفی دانشجویان)<sup>۲</sup> مراجعه می‌کردیم، پیشنهادات مختلف برای انواع اشتغال فراوان بود. به عنوان مثال اگر خواهان چند ساعات کار در همان روز بودیم، بسیار اتفاق

1. Germanistik.

2. Asta.



در اولین سفر به ایران در سال ۱۳۴۳ با قطار و تاکسی و اتوبوس از راه بلغار، ترکیه، حلب و بیروت به اتفاق محمداکرم نسرین فیلی دوست قمی (که در آن زمان در قم خرازی و فروشگاهی از اشیاء لوکس داشت) از راه بیروت و عراق به ایران آمدیم.



در اولین سفرم به ایران در سال ۱۳۳۳ با فاطمی ازدواج کردم و او پس از پایان دوران دبیرستان به آلمان آمد.



دوست باوفای دوران دبیرستان حسن گیوه‌چی در شب مراسم عقد من با دختر خاله‌ام در سفر ۱۳۳۳ به ایران؛ میزبانی می‌کرد.



در سفر تفریحی، آموزشی کالج به شهر مونشاو: منطقه زیبای آیفل در غرب آلمان ۱۳۲۳

می افتاد که خانواده‌ای به یک نفر برای نگهداری طفل یا کودک خردسالشان در ساعات معینی از شب نیاز داشتند. پدر و مادر می‌بایست به یک میهمانی یا تئاتر یا جای دیگری می‌رفتند و از ساعت مثلاً ۹ شب باید کسی از کودک آنها که به خواب رفته بود مراقبت می‌کرد. از این نوع اشتغالات برای من زیاد پیش می‌آمد. یا مثلاً رستورانی برای کار در آشپزخانه در ساعات آخر شب نیاز به فرد یا افرادی داشت که به شست و شوی ظرف بپردازد. این کار به خصوص برای پاره‌ای از رستورانها و هتل‌ها که گهگاه میهمانی‌های خاص داشتند و ظرفیت پرسنلی آنها کفایت نمی‌کرد، از دانشجویان و افراد خواهان این نوع کارها استفاده می‌کردند.

نوع دیگر از کار دراز مدت، توزیع روزنامه به منازل در ساعات اولیه بامداد بود، که در ازاء توزیع هر شماره روزنامه ۱۰ یا ۱۵ فنیگ (معادل ساتیم) می‌پرداختند.

به عنوان دانشجوی رشته شیمی مدتی نیز در تعطیلات میان ترم‌ها در کارخانه بزرگ بایر که در شهر لورکوزن، در ۷۰ کیلومتری شهر آخن قرار داشت کار می‌کردم. در یکی



با استادان و هم‌درسی‌ها در دوره پیش‌دانشگاهی در شهر آخن



گردش دسته‌جمعی علمی با دوستان کالج به منطقه آیفل آلمان (۱۳۴۳)





گردش علمی با استادان و دانشجویان کالج آخن به مونشاو منطقه زیبای ایفل  
(منطقه‌ای زیبا در غرب آلمان) ۱۹۶۴



گردش علمی با استادان و دانشجویان کالج آخن به مونشاو منطقه زیبای آیفل (۱۹۶۳)



سال ۱۳۴۷ با خانم دکتر دیکن باخ، استاد من در شیمی آنالیتیک



از چپ به راست مرحوم مهندس علی صدر عاملی و  
مهندس جلیل مستجابی

از این دفعات متجاوز از دو ماه و نیم در شهر لورکوزن اطاقی اجاره کردم تا بتوانم با کار حدود ۱۲ تا ۱۴ ساعات روزانه، مبالغ قابل توجهی پس‌نداز کنم. در روز آخر به حسابداری مراجعه کرده و کارمزد دو ماه و نیمه خود را دریافت کردم. مبلغی در حدود چهار هزار مارک بود. در آن روزها در بخش تولید پیریدین<sup>۱</sup> کار می‌کردم. این دارو بوی بسیار تیز و زننده‌ای داشت. در حسابداری، مأمور پرداخت به من گفتم: حتی موهای سرم به شدت بوی زننده پیریدین می‌دهد. لذا دوباره به حمام رفته و با شامپوی مخصوص به شست‌وشوی موهایم پرداختم. هنگامی که لباس پوشیده و عازم خروج بودم متوجه شدم که تمام پول و حقوق دریافتی‌ام به سرقت رفته است، و به طوری که

---

1. Pyridin.

دوباره به حسابداری مراجعه کرده و برای پول قطار تا آخن چهل مارک از آنان قرض گرفتم. البته به یک کارگر ایتالیایی که در آن لحظه در حمام بود شک و گمان می‌بردم ولی راهی برای اثبات ادعای خود نداشتم. به هر حال با این خاطره تلخ و زحمات بر باد رفته دو ماه و نیم و جیب خالی‌تر از پیش، ترم تحصیلی را شروع کردم.

### خاطراتی شیرین از زندگانی سخت و پرمشقت

اگر به ذکر خاطراتی از این دست اشاره می‌کنم، هرگز به قصد خودستایی نمی‌باشد، بلکه تصور می‌کنم این نوع تجربه‌ها و مطالب می‌تواند برای جوانان مفید بوده و راهگشای زندگی آنان باشد. آنان نباید تصور کنند که شرط موفقیت یک انسان، فراهم بودن تمامی زمینه‌های مالی و برخورداری از رفاه و آسایش نسبی می‌باشد، خصوصاً برای آن دسته از جوانان، دخترها و پسرها که شرط ازدواج و تشکیل خانواده را فراهم بودن مسکن و لوازم زندگی و درآمد کافی می‌دانند، بیان قسمتی از این نوع خاطرات می‌تواند مفید و مؤثر باشد. به عنوان مثال زمانی که با دختر خاله‌ام ازدواج کردم و قرار شد بعد از گرفتن دیپلم متوسطه به آلمان بیاید، از پدر و مادر ایشان تقاضا کردم به جای جهاز و تجهیزاتی که متداول است، به مدت ۲ یا ۳ سال، ماهی سیصد تومان برای ایشان بفرستند. زمانی که ایشان در سال ۴۷ به آلمان آمد، نیمی از دوران دانشجویی‌ام را گذرانده و در عین تلاش در انجمن اسلامی تازه تأسیس شده در سازمان دانشجویی وابسته به کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی - به شرحی که در فصول بعد به تفصیل آورده‌ام - و سازمان بین‌المللی دانشجویان مسلمان نیز عضوی فعال بودم. در همان حال نیز ناچار بودم با کار کردن متناوب، هزینه زندگی خودم را تأمین کنم. در سال ۴۷ که همسرم به آلمان آمد، تا دو سال در یک اطاق حدوداً ۲۰ متری که با پرده قسمت خواب و نشیمن آن را از هم جدا کرده بودیم، زندگی می‌کردیم. مجموعه اثاث اطاق ما غیر از کتاب‌ها و دو قطعه فرش که از ایران برایمان فرستاده بودند از یکصد مارک تجاوز نمی‌کرد. آن هم عبارت بود از چند عدد صندلی و یک اجاق دو شعله برقی و یک یخچال کوچک که از طریق قرائت آگهی روزنامه‌ها و تقریباً مجانی پیدا کرده بودیم. همسر من - که از این پس از او به فاطی یاد خواهم کرد - در آن موقع اولین و تنها

دختر مسلمانی بود که با حجاب اسلامی به دانشگاه وارد شده بود، ایشان هم خیلی سریع به زبان آلمانی مسلط شد و تحصیل در رشته روان‌شناسی و ریاضیات را شروع کرد و با علاقه زیاد وارد انجمن و تلاش‌های اجتماعی و اسلامی شد.

### مترجم رسمی در دادگستری آلمان

زندگی ما با تلاش و کوشش‌های زیاد در امر تحصیل و تأمین هزینه زندگی و فعالیت در انجمن اسلامی می‌گذشت. به خاطر دارم زمانی که امام موسی صدر در یکی از سفرهای خود که به دعوت رسمی دولت آلمان از آن کشور دیدن می‌کردند، شب‌ها را به منزل ما آمده و در کلبه محقر دانشجویی ما سپری می‌کردند، شب اول که برای ایشان شام آماده می‌کردیم، به اندازه کافی پول در اختیار نداشتیم که سه عدد بادمجان خریداری کنیم. البته نوع رفتار ما با دانی جان به گونه‌ای نبود که ایشان احساس کنند در تنگنای مالی قرار داریم. در آن زمان یعنی در سال ۱۳۴۸ - که من خود را برای امتحانات دوره مهندسی آماده می‌کردم، توسط یکی از دوستان آلمانی‌ام خبردار شدم که دادگستری استان، به مترجم زبان فارسی نیاز دارد. به آنجا مراجعه و داوطلب امتحان رسمی شدم. بعد از گذراندن امتحان مربوطه و ادای قسم - به قرآن - اجازه یافتیم به عنوان مترجم رسمی قسم خورده در دادگاه‌های آلمان حضور یابیم. و نیز به ترجمه مدارک و اسناد رسمی اشتغال ورزیم.

کار ترجمه رسمی مدارک و نیز حضور در دادگاه‌ها گشایشی در شرایط مالی ما فراهم کرد. خاصه از آن جهت که امور ترجمه مدارک را در منزل انجام می‌دادم. وبه نسبت صرف وقت، حق الترجمة چه در دادگاه‌ها و چه ترجمه رسمی مدارک، نسبتاً رقم قابل توجهی بود. اولین کاری که انجام دادیم، یک آپارتمان دو اطاقه اجاره کردیم و یک رفاه نسبی برای خود فراهم ساختیم.

فاطی، چنان که گفتم خیلی زود به زبان آلمانی تسلط پیدا کرد و قسمتی از وقت خود را به کمک به دانشجویان تازه وارد در فراگرفتن زبان و دیگر مشکلات زندگی آنها اختصاص می‌داد.



گردش دستجمعی علمی با دوستان کالج به منطقه آیفل آلمان ۱۳۴۳

### انتخاب استاد برای دوره دکترا

در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) پایان نامه‌ام را در شیمی آلی نوشته و خود را برای انتخاب استاد جهت گذراندن دوره دکترا آماده می‌کردم که، در یکی از مجلات به مقاله‌ای از پرفسور فلایدر<sup>۱</sup> استاد بیوشیمی و ژنتیک دانشگاه بوخوم برخورددم که به مسئله آغاز حیات - در آفرینش - پرداخته بود. با خواندن آن مقاله که تا حدود زیادی با اعتقادات مذهبی‌ام هم خوانی داشت، تصمیم گرفتم به بوخوم رفته و از پرفسور فلایدر تقاضای پذیرش گذراندن دوره دکترا کنم. هنگامی که با ایشان دیدار کردم، علاوه بر مشاهده و کسب اطلاعات بیشتر از حوزه پژوهشی استاد، آشنایی با چند تن از دانشیارانش از جمله مانفردایگن<sup>۲</sup> که سال قبل از آن جایزه نوبل شیمی را دریافت کرده بود، مرا به شدت به سوی او به دانشگاه بوخوم کشاند. وقتی از پرفسور فلایدر درخواست کردم مرا به عنوان دانشجوی دوره دکترا در حوزه پژوهشی خود بپذیرد، با مطالعه مدارک تحصیلی و وضع نمراتم و خصوصاً تبحر و تخصص من در شیمی آلی، علاقه خود را به.

1. Pfeilerer.

2. Manfred Eigen.





طی گردش دستجمعی با انجام مراسم معراج حضرت مسیح در دهکده‌ای  
کاتولیک‌نشین روبرو شدیم.

استخدام من به عنوان دانشیار اعلام کرد؛ اما اظهار داشت این امر یک مشکل قانونی دارد که با ضوابط دانشگاه بوخوم و خصوصاً دپارتمان بیوشیمی هم خوان نمی‌باشد اشکال کار در این جا بود که ورود به دوره دکترا در آن دپارتمان برای کسانی که از خارج از آن دانشکده جهت ادامه تحصیل مراجعه می‌کردند، فقط برای دانشجویان بیولوژی - زیست‌شناسی - امکان‌پذیر بود. من چون رشته شیمی را خوانده و واحدهای بیولوژی را نگذرانده بودم، دارای شرایط لازم برای پذیرش نبودم. از طرف دیگر پروفیسور فلایدر از برخورد و مصاحبه با من و نیز تسلط من به شیمی آلی، بسیار علاقمند بود راهی پیدا کند تا شرایط و ضابطه قانونی لازم، فراهم و تأمین گردد. به ایشان پیشنهاد کردم این آمادگی را دارم که به دانشکده بیولوژی مراجعه کرده و واحدهای مورد لزوم را بگذرانم مشروط بر آن که ایشان مرا جزو گروه پژوهشگران خود برای گذراندن دوره دکترا بپذیرد. خیلی زود تفاهم حاصل شد و از روز بعد رسماً در دپارتمان بیوشیمی دانشگاه بوخوم مشغول به کار شدم. هم زمان هم به دانشکده بیولوژی رفته و چند واحد در رشته‌های آنزیمولوژی، حشره‌شناسی، ژنتیک و فیزیولوژی انسانی انتخاب کرده و در آنها ثبت نام کردم. خوشبختانه تعداد بسیار زیادی





با استاد پروفیسور فلایدر

از واحدهای مورد لزوم را تا آن جا که به واحدها و رشته‌های مختلف شیمی و دوره‌های عمومی دیگر نظیر فیزیک و ریاضیات و چند شاخه فرعی دیگر مربوط می‌شد در آخن گذرانده بودم.

### خاطرات شیرین بی‌پولی

فاطی هنوز دوره درسی‌اش را در دانشگاه آخن تمام نکرده بود، لذا حدود یک سال دیگر در آن شهر ماند و من آخر هفته‌ها به آخن می‌رفتم.

در شهر بوخوم نیز واحد انجمن اسلامی را با کمک چند تن از دانشجویان مسلمان و علاقمند پی‌ریزی کردیم. جلسات انجمن را در شهر بوخوم شب‌های جمعه و جلسات آخن را شب‌های یکشنبه گذارده بودیم که من بتوانم در هر دوی آنها شرکت داشته باشم.

از همین مدت یک سال که فاطی هنوز در آخن بود به ذکر چند خاطره می‌پردازم که تصور می‌کنم، برای جوانان مفید و آموزنده خواهد بود.

گفتم که معمولاً آخر هفته‌ها به آخن می‌رفتم. یک بار به دلیلی که ذکر آن مهم نیست وسط هفته و بدون اطلاع قبلی فاطی به آخن رفتم. وقتی منزل رسیدم، فاطی دانشگاه بود. صندوق پستی را باز کردم و نامه‌ها را مرور کردم. یکی از آن نامه‌ها خطاب به فاطی بود و من بدون توجه به حرف F در روی پاکت آن را باز کرده بودم، دیدم نامه‌ای است از شرکت بیمه و در آن از او خواسته‌اند شرح ماوقع را به طور کامل بنویسد. شگفت زده شدم. کدام ماجرا، کدام ماوقع؟ وقتی فاطی که در آن دوران دخترمان غزاله را حامله بود؛ از دانشگاه به منزل آمد، ضمن عذر خواهی که نامه متعلق به او را از روی غفلت باز کرده بودم، پرسیدم ماجرا چیست؟

او ابتدا سعی می‌کرد از نقل مطلب طفره رود ولی همین امر کنج‌آوری مرا بیشتر می‌کرد. بالاخره متوجه شدم که در هفته گذشته نیاز به پول داشته است و برای تأمین زندگی روزانه‌اش به جای این که با من تماس بگیرد، به اداره کاریبی دانشگاه مراجعه کرده است. کاری را که متناسب با وضع جسمی و ساعات فراغت او به او پیشنهاد کرده بودند، کمک به شست‌وشوی ظروف و تمیز کردن آشپزخانه در یکی از فروشگاه‌های



دروان پژوهش‌های میکروسکپی، دوران شیرین و نشاط‌آور هست



کار با ترازوی الکترونی برای مقادیری در مقیاس میلی‌گرم



نمایی از لابراتواری که برای گذراندن دوره دکترا و تحقیقات در اختیار من بود.

بزرگ در ساعات ۱۲ الی ۱۵ بوده است. در همان روز اول که مشغول تمیز کردن بوده است، در اثر لیز بودن کف آشپزخانه بر زمین می افتد و به علت خونریزی او را به بیمارستان منتقل می کنند. نامه بیمه استفسار از کیفیت همین داستان بوده است. یک بار دیگر به او اطلاع دادم که روز چهارشنبه به آخن خواهم آمد. حدود ساعت ۱۳ به منزل رسیدم. دیدم یادداشتی برای من گذارده است که به دلیل شرکت در یک سمینار زودتر از ساعت ۲ بعدازظهر به منزل نخواهد رسید. قطعه ای گوشت در یخچال آماده سرخ کردن و مقداری برنج در پلوپز می باشد. او غذا خورده است و من منتظر او نمانم. هر چه فکر کردم چه سمیناری بین ساعت ۱۳ تا ۱۴ برگزار می شود. نفهمیدم. سرانجام به این صرافت افتادم که چون آن یک قطعه کوچک گوشت کفاف دو نفر را نمی کرده است، به این بهانه در منزل نمانده است. لذا من غذا را آماده کرده و منتظر او ماندم تا از سمینار، فراغت پیدا کرده و به منزل باز گردد.

### سفر خانواده چمران به آلمان

در همین زمینه ذکر ماجرای از سفر دکتر چمران و خانواده اش از آمریکا به آلمان خالی از لطف نیست. در فصل آتی به چگونگی انتخاب دکتر چمران برای سرپرستی

مؤسسات علمی و آموزشی امام صدر در لبنان به تفصیل اشاره کرده‌ام. در این جا به ذکر خاطره‌ای مرتبط با شرایط مالی مان می‌پردازم.

وقتی مصطفی با خانواده پنج نفری‌اش آخن آمد، چند روزی را در منزل ما بود در همان آپارتمان دو اتاقه خود از آن شش نفر پذیرایی می‌کردیم. در آن ایام اوضاع پولی، زیاد جالب نبود، به طوری که مثلاً به شوخی به پلوی عدس می‌گفتم: «عدس پلو». چون نسبت عدس به برنج در آن تقریباً پنج به یک بود. دلیل آن هم ارزان‌تر بودن عدس نسبت به برنج بود. یا به آب گوشت بی‌گوشت می‌گفتم. آبگوشت بدون پروتئین، چون گوشت باعث سوءهاضمه می‌شود. به هر حال برای آماده شدن جهت پذیرایی از آن میهمانان عزیز، قطعه قالیچه‌ای داشتیم و آن را فروختیم. ظاهراً روز چهارم یا پنجم پول ما ته کشید. در فکر تهیه یا قرض پول بودم که فاطی نگرانیم را بر طرف کرد. بدون اطلاع من تنها انگشتر خود را فروخته بود. وقتی از این ماجرا خبردار شدم ضمن ناراحتی آمیخته با سپاس به او گفتم: «انگشتان بدون انگشتر هم زیبا هستند».

ذکر مجدد این مطلب را بی‌فایده نمی‌بینم که این شرایط مالی در حالی بود که پدرم به عنوان یکی از بزرگان عالی‌مقام حوزه قم، ماهانه به طلاب کمک مالی می‌دادند و وجوهای شرعی مردم را دریافت می‌کردند، ولی صرف آن را طبق ضوابط و مقررات شرعی فقط در موارد تعیین شده مجاز می‌دانستند. زندگی خود ایشان هم در قم در نهایت سادگی می‌گذشت. به دانشگاه بوخوم باز گردیم.

### ماجرای دوره دکترا در بوخوم

کار من با شروع آزمایش‌ها و تحقیقات در لابراتوار بیوشیمی زیر نظر پروفسور فلایدرر شروع شد. در هفته نیز در دروس دانشکده بیولوژی در واحدهایی که از آنها یاد کردم شرکت می‌کردم. به موازات همه اینها ۸ ساعت تدریس در هفته را نیز جهت تأمین هزینه زندگی آغاز کردم، که رفته رفته با تولد غزاله و انتقال فاطی به بوخوم به ۱۶ ساعت در هفته رسید. در این جا برای علاقمندان به مسئله «حیات و کیفیت تکامل آن» به شرح مختصری از موضوع رساله دکترا و پژوهشهای علمی‌ام می‌پردازم.

مسئله «تکامل» موجودات زنده بر خلاف مقوله «کیفیت» آن، اصلی مسلم در علم

زیست‌شناسی می‌باشد. در مورد این که «حیات» چگونه آغاز شد ماده «بی جان» چگونه متحول گردید؛ گروهی «اصل تصادف» و پاره‌ای دیگر «ساز و کارهای مکانیکی» و فراهم گشتن شرایط شیمیایی را فرض انگاشته‌اند. استاد من پروفیسور فلایدر - در همان مقاله‌ای که سبب آشنایی من با این انسان والامقام گردید - بر این اعتقاد بود که: «باور به معجزه» و «نقش اراده‌ای خارج از جهان ماده، در «ظهور حیات» بسیار علمی‌تر از «اعتقاد به تصادف» است.

از زمان «آغاز حیات» و سیر تکاملی آن تا به امروز «مراحل مختلفی» طی شده است. تمام زیست‌شناسان در این که «موجود جاندار» مسیر تکاملی را پشت سر گذارده است، اتفاق نظر دارند. اختلاف آنان بر سر «چگونگی» این سیر تکاملی است. نظریات داروین که از همان آغاز مورد مناقشه دیگر دانشمندان بود، بر محور همین «چگونگی سیر تکامل» می‌چرخید.

علیرغم پیشرفت‌های محیرالعقول علوم طبیعی و شاخه‌های مختلف زیست‌شناسی، تاکنون گرهی اساسی از این معضل بزرگ باز نشده است. پروفیسور فلایدر بر این باور بود که به جای مراجعه به غارها و کاوش‌های باستان‌شناسان در جستجوی فسیل‌ها و بازمانده‌های موجودات زنده، از تک یاخته‌ها، تا انسان‌های اولیه، با مطالعه تطبیقی در عوامل و اجزاء «اعمال حیاتی» و از جمله «بیوشیمی حیات» و شناخت عناصر و عوامل شیمیایی مؤثر در آن، می‌توان به نتایج ارزنده‌ای دست یافت. به عنوان مثال: «تولید مثل» و «تغییر و تبدیل مواد» در ارگانیسم موجود زنده از یک سلسله فعل و انفعالات شیمیایی تشکیل شده است. این کنش‌ها و واکنش‌ها ضرورتاً باید وجوه مشترک زیادی با یکدیگر داشته باشند. مثلاً تجزیه چربی یا پروتئین در بدن که قسمتی از اعمال گوارشی است، دارای مسیر مشخص و شناخته شده شیمیایی است. اگر مسیر تجزیه یک پروتئین خاص را در ارگان‌های موجودات زنده از تک یاخته تا پیله و کرم حشرات و از آن پس تا پرندگان و مهره‌داران و پستانداران و سپس تا به انسان مورد مطالعه شیمیایی قرار دهیم، ضرورتاً باید عوامل شیمیایی دخیل در این امر گوارشی یکسان بوده و از فرمول‌ها و کنش‌های شیمیایی مشترک تبعیت کند. و یا فعل و انفعالات شیمیایی دخیل در امر تنفس و انتقال اکسیژن از محیط پیرامونی موجود زنده به درون

ارگانسیم آن و تولید گاز کربنیک و بخار آب ناشی از آن سوخت و ساز باید از فرمول واحد و عناصر واحد مشترکی تشکیل شده باشد. همین‌طور سایر فعل و انفعالات حیاتی از ساده‌ترین آن که همین سوخت و ساز است تا کنش‌های بسیار پیچیده امور دماغی و مکانسیم‌های تخیل و تعقل و تداعی معانی و حافظه و تکلم و سازوکارهای دخیل در رشد و نمو و تولید مثل و... باید دارای مشترکات روشن و قابل دستیابی باشند. اگر بتوانیم در این مسیر حرکت کنیم و مشابهت‌ها و مشارکت‌ها را در اعمال حیاتی کلیه موجودات زنده، از موجودات ساده و بسیط تا انسان که پیچیده‌ترین آن‌ها است، دریابیم و به یک بررسی تطبیقی بپردازیم، گام بزرگی در شناخت «مسیر تکامل» برداشته‌ایم.

یکی از مهم‌ترین عناصر حیاتی مشترک در کلیه موجودات زنده «پروتئین»ها هستند. ساختمان مولکولی و مکانسیم فعل و انفعالات یک پروتئین مشترک در ارگان‌های موجودات مختلف، باید مشابه، یکسان بوده و نقش آفرینی آن در اعمال حیاتی کلیه موجودات باید یکنواخت باشد.

مانفردایگن، یکی از شاگردان این استاد قبلاً (۱۹۶۸/۶۹) با شناخت ردیف اسیدهای آمینه یکی از پروتئین‌های فعال در هیدرولیز مواد نشاسته‌ای با نام مخفف LDH<sup>۱</sup> جایزه شیمی نوبل آن سال را به خود اختصاص داد.

عضلی که حل و کشف آن به عنوان پروژه تحقیقاتی برای اخذ درجه دکترا به عهده من گذارده شد بررسی تطبیقی یکی از مهم‌ترین آنزیم‌ها و پروتئین‌های فعال در امر گوارش و تجزیه‌های وارده به سیستم گوارشی و هضم مواد غذایی موجودات زنده، بنام شیموتریپسین<sup>۲</sup> بود.

این آنزیم در لوزالمعده انسان تولید شده و از طریق اثنی عشر وارد مدار گوارشی گشته و ملکول پروتئین‌های وارده را تجزیه می‌کند.

از آن جا که این عمل گوارشی در کلیه موجودات زنده صورت می‌گیرد - از پيله تا کرم حشرات و همچنین در واکنش‌های خزندگان و پرندگان تا مهره‌داران و پستانداران-

---

1. Lactatdehydrogenase.  
2. Chymotrypsin.



نمایی از دیپارتمان‌های دانشگاه بوخوم ۱۹۷۳



نمایی از خوابگاه‌های دانشگاه بوخوم ۱۹۷۳



و از فرمول شیمیایی واحد پیروی می‌کند، ضرورتاً باید ساختار فضایی و ملکول این آنزیم - به ویژه در مرکز فعال<sup>۱</sup> آن که از اسیدهای آمینه سرین<sup>۲</sup> هیستیدین<sup>۳</sup> تشکیل شده، یکسان بوده و تعداد و نیز ردیف مولکولی اسیدهای آمینه یاد شده در آن مرکز با یکدیگر برابر باشند.

بدین منظور باید پروتئین مذکور - شیموتریپسین - را از بدن موجودات یاد شده استخراج و تصفیه کرده و با شناخت و بررسی فعل و انفعالات حیاتی آن در شرایط مختلف و نیز بررسی و کشف ردیف اسیدهای آمینه موجود در مرکز فعال آن، به مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای پرداخت.

شیموتریپسین استخراج شده از اندام‌های گوارشی موجودات یاد شده باید در کنش‌ها و واکنش‌های شیمیایی گوارشی در شرایط متغیر درجه حرارت، فشار، غلظت، درجه اسیدی یا قلیایی محیط - و نیز در برابر پروتئین‌های مختلف - به لحاظ کوچکی و بزرگی مولکول، ساختارهای فضایی متفاوت و نیز در برابر موادی که فعالیت حیاتی آن را مختل می‌کند<sup>۴</sup> دارای مشابهت‌ها و ویژگی‌های مشترک قابل قبولی باشد.

### شروع تحقیقات با ۲۰ کیلو پيله یخ‌زده از شمال لبنان

تا آن تاریخ ویژگی‌های شیموتریپسین موجود در بدن انسان و پاره‌ای از پستانداران مورد بررسی قرار گرفته بود. این امر در ساختار گوارشی حشرات و به ویژه پيله و کرم حشره در لحظات اولیه تکوین آنها ناشناخته بود. بدین منظور، من کار را از پيله زنبور شروع کردم. توسط امام موسی صدر و با کمک دانشکده حشره‌شناسی دانشگاه آمریکایی‌های بیروت ۲۰ کیلوگرم پيله منجمد شده زنبور از شمال لبنان تهیه و برایم ارسال شد. به همت حشره‌شناسان دانشکده بیولوژی خودمان، قطعه میانی روده کوچک کرم زنبور استخراج و در اختیارم قرار گرفت؛ و از طرق مختلف فیزیکی و شیمیایی سرانجام موفق شدم ۱۵ میلی گرم شیموتریپسین خالص از ۲۰ کیلو گرم (لارو) زنبور به دست آورم.

---

1. Active site.

2. Serine.

3. Histidine.

4. Inhibitors.



نمایی از لابراتواری که برای گذراندن دوره دکترا و تحقیقات در اختیار من بود.

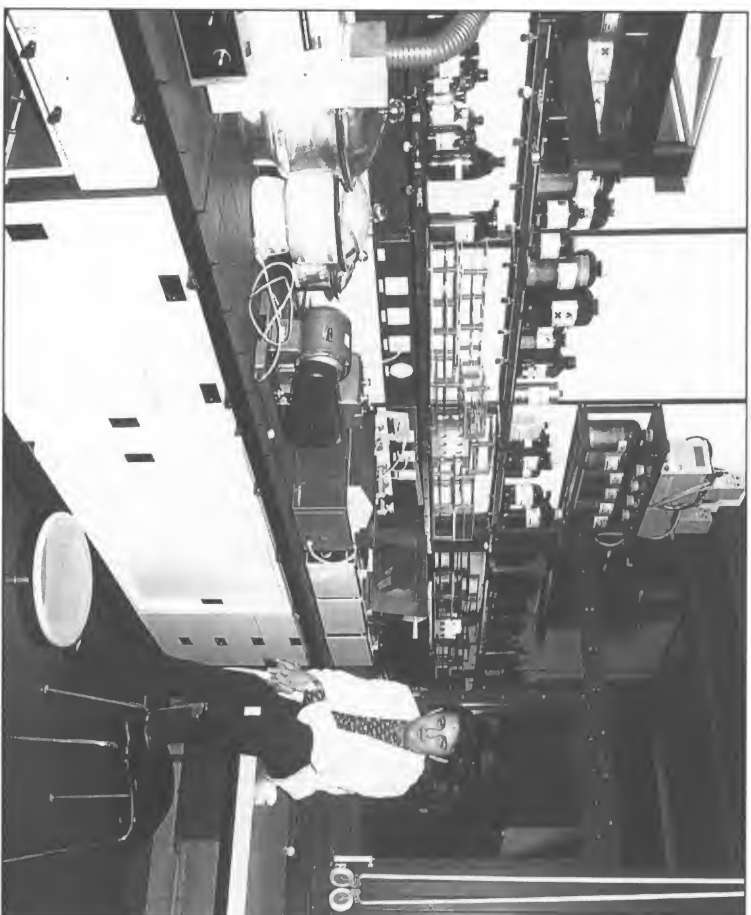
بزرگ‌ترین مشکلی که سر راه قرار داشت، مقدار بسیار کم این آنزیم بود. با این مقدار ۱۵ میلی گرم باید متجاوز از ۶ هزار آزمایش مقایسه‌ای صورت می‌گرفت. چگونه؟ به ذهن رسید که باید با رقیق کردن محلول، کار را شروع کرد. ولی رقت بالا حساسیت کار را کم کرده و وانگهی راه شناسایی‌ها را غیرممکن می‌سازد. برای این که ذهن خواننده را متوجه اشکال کار کنم به ذکر یک مثال می‌پردازم.

یک استکان چای را در نظر بگیرید که یک حبه قند در آن حل شده است. وظیفه شما این است که اولاً وجود قند (یا شکر) و ثانیاً مقدار آن - غلظت - را در آن استکان شناسایی کنید. طبعاً با راه‌های متعارف آزمایشگاهی این امر بسیار آسان است. ولی اگر این یک حبه قند در یک استخر آب - در استاندارد المپیک - حل شده باشد. آیا اثبات وجود قند و شناخت میزان آن در آب استخر به همان سادگی قبل هست؟ مسلماً خیر. مشکل موجود سر راه کارهای تحقیقاتی من، این بود که اگر محلول آنزیم را به اندازه‌ای رقیق کنم که کفاف آزمایش‌های لازم را بدهد، مقدار موجود در محلول بسیار اندک و در حد همان مقدار قند موجود در آب استخر می‌بود، چه باید کرد؟

بالاخره با مطالعات مستمر و بررسی‌های مختلف به ذهنم رسید از اشعه رادیواکتیو بهره بگیرم. بدین ترتیب که با ساختن داروهایی که می‌توانند به نسبت معین با مولکول شیموتریسین ترکیب قابل شناسایی بدهند. و با استفاده از سیستم‌هایی که میزان اشعه‌های رادیواکتیو را شمارش می‌کنند، مشکل رقیق بودن محلول را برطرف کنم. یکی از موادی که فعالیت حیاتی این آنزیم را بکلی مختل می‌کرد و به عنوان سمی مهلک شناخته شده بود دی.ام.اس.اف (DMSF)<sup>۱</sup> بود. به ذهنم رسید اگر در ساختار این ماده از فلئور (F) ایزوتوپ استفاده کنم، حتی با رقیق کردن ۱۰ میلیارد برابر محلول (یعنی در مقام قیاس، از یک CC آن با استفاده از حلال مناسب ده میلیارد CC - یعنی ده میلیون لیتر - محلول خواهم داشت). هنوز هم هر قطره آن چند هزار اشعه در ثانیه خواهد داشت و از راه شمارش پالس اشعه‌ها می‌توان به میزان غلظت پی برد.

---

1. Dimethylsulfonylfluoride.



نمایی از لابراتواری که برای گذراندن دوره دکترای تحقیقات در اختیار من بود.

منتها از فکر تا عمل، از تئوری تا واقعیت خارجی، راهی طولانی در پیش بود. کار را به لطف خدا شروع کردم. سرانجام سه سال بعد و در سحرگاه یک شب زمستانی، نتایج هزاران آزمایش و ساخت متجاوز از ۴۰۰ ماده شیمیایی با ساختارهای مولکولی و فضایی متفاوت و مقایسه اعمال حیاتی و شیمیایی هر کدام با آنزیم شیموتریپسین موجود در روده کوچک کرم زنبور و مطالعه تطبیقی این کنش‌ها با شیموتریپسین موجود در بدن انسان، نتیجه مورد نظر بدست آمد. هر دو آنزیم ساختار شیمیایی و مولکولی یکسانی در مرکز فعال خود دارند. بدین ترتیب قرابت و منشأ حیاتی مشترک هر دو به اثبات رسید.

همان شب گزارش مختصری از مراحل طی شده و نیز محاسبه نهایی و نتیجه کارهای صورت گرفته را طی یادداشت کوتاهی تنظیم کرده و روی میز کار استادم قرار داده و به منزل رفتم.

حدود ظهر که به دانشکده رفتم، همکارانم اظهار داشتند که پروفیسور فلایدرر بی‌صبرانه منتظر من است. نزد او رفتم، به من تبریک گفت و اظهار داشت باید هر چه زودتر نتیجه حاصله را انتشار دهیم. روش ابداعی من در بکارگیری مواد رادیو اکتیو در شناسائی محلول‌های با رقت بالا در آن زمان بسیار با اهمیت‌تر از اصل مسئله یعنی اثبات منشأ واحد اعمال گوارشی موجود در اندام هاضمه، زنجیره جانداران از پيله و کرم زنبور تا انسان بود.

مجله «FEBC» ارگان «فدراسیون بیوشیمیست‌های اروپا» در شماره ۴۸/۱ ص ۵۳ به تاریخ ۱۹۷۴ گزارش علمی مذکور را نشر داده بود.

این توفیق بزرگ و ثبت این ابداع به نام من راهگشای من و محققان دیگر در مطالعات و پژوهش‌های آزمایشگاهی در زمینه شناخت عوامل ارثی بیماری‌های موروثی و راه‌های مقابله با آنها بود. از این رهگذر به عضویت «جامعه پژوهشگران علوم تجربی آلمان - DFG» در آمدم و بودجه کافی برای تحقیقات آتی در اختیارم قرار گرفت.

در بهار سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) رساله دکترایم را تحویل دادم و چند ماه بعد جلسه امتحان شفاهی و دفاع از رساله‌ام برگزار شد. رشته‌هایی که باید در آن‌ها امتحان شفاهی

می‌دادم عبارت بودند از آنزیمولوژی و ژنتیک در بیوشیمی، شیمی آلی، شیمی معدنی و ماده انتخابی ترمودینامیک و شیمی فلزات و آلیاژها.

به دلیل کارهای سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی دیگری که به موازات تحقیق و تدریس داشتم و شرح آنها در فصول آتی همین کتاب آمده است. با صرف نیمی از حقوق ماهانه شخصی‌ام، دو دستیار دیگر در کنار سه دستیاری که سازمان DFG در اختیارم قرار داده بود استخدام کردم.

روزها را به تدریس و تلاش‌های سیاسی و اجتماعی مشغول بودم و غروب راهی دانشکده می‌شدم. تا پاسی از نیمه‌های شب به مطالعه و بررسی نتایج آزمایش‌های صورت گرفته توسط دستیارانم پرداخته و برنامه آزمایشگاهی روز بعد آنها را می‌نوشتm و غالباً نزدیکی‌های سحر به منزل باز می‌گشتم.

در این روزها دختر ما غزاله نیز متولد شده بود. فاطمی بعد از اتمام دوره دانشگاهی‌اش در آخن، به بوخوم آمده و در رشته جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت ثبت نام کرده بود. کار منزل و امر نگهداری غزاله را با یکدیگر تقسیم کرده بودیم. یک هفته انجام تمامی کارها با من بود و هفته دیگر با فاطمی. البته همین جا باید اعتراف کنم که عدالت لازم غالباً توسط من خدشه دار می‌شد و اغلب فشار نگهداری غزاله و کارهای داخل منزل در کنار تحصیل و دانشگاه بیشتر بر دوش فاطمی سنگینی می‌کرد؛ ولی او هم با نهایت گشاده‌رویی و با ملاحظه تلاش‌های علمی و اجتماعی و مبارزات سیاسی من آن وضع را تحمل می‌کرد.

موادی را که برای تدریس انتخاب کرده بودم، غیر از رشته تخصصی‌ام یعنی بیوشیمی و ژنتیک بود. هدف من از این کار این بود که پیوسته به دیگر شاخه‌های بسیار جالب علم شیمی، حضور ذهن داشته باشم. در آن زمان ضرورتاً ۱۲ تا ۱۶ ساعت در هفته به تدریس اشتغال داشتم.

مرکز ثقل تحقیقات علمی و آزمایشگاهی من مطالعه ژنتیکی بیماری‌های گوارشی و ریزش مو - کچلی - بود که بطور ارثی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. هدف از این تحقیقات شناسایی عوامل ارثی بیماری‌های مذکور و راه‌های درمان و قطع تأثیرات

ژنتیکی آنها بود. امکانات تحقیقاتی مالی و پرسنلی که از طرف سازمان DFG در اختیارم قرار داشت، بسیار گسترده بود. نتایجی را که بدانها دست یافته بودم و پیوسته منتشر می‌شدند، نوید این را می‌داد که تا اواخر سال ۱۹۸۰ یا ۱۹۸۱ (۱۳۵۹/۶۰) نتیجه مورد نظر به دست آید و یکی از معضلات بزرگ بیماری‌های ارثی برطرف گردد. ولی... حضور امام در پاریس و پیوستن به ایشان و بازگشت به ایران و حوادث بعدی، مسیر دیگری را در زندگی من رقم زدند که در فصول آتی به تفصیل بدانها پرداخته‌ام.





## فصل دوم

### فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و دانشجویی



## از عضویت در اتحادیه بین‌المللی دانشجویان مسلمان تا تأسیس اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا (گروه فارسی زبان)

قبل از اینکه اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی به این صورت شکل بگیرد، دبیرخانه یک سازمان بین‌المللی دانشجویان در شهر آخن وجود داشت به نام سازمان Umso (أمسو).<sup>۱</sup> چون من در این شهر تحصیل می‌کردم و مرکزیت این سازمان هم در آنجا بود، طبیعتاً فعالیت‌های خودم را از آن سازمان شروع کردم. در این سازمان عمدتاً دانشجویان مسلمان عرب (مصر، تونس، سودان، اردن، لبنان و دیگر کشورهای آفریقایی...) و تعدادی پاکستانی حضور داشتند. در یک مقطعی این سازمان به شدت تحت تأثیر افکار سید قطب و «اخوان المسلمین» بود. دانشجویان مسلمان پاکستانی هم متأثر از «جماعت اسلامی» پاکستان بودند. با این حال این سازمان فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای نداشت زیرا دانشجویان جهت‌گیری سیاسی و وجه اشتراک خاصی نداشتند. لذا فعالیت‌های این سازمان بیشتر جنبه عقیدتی داشت، به مناسبت اعیاد اسلامی برنامه‌هایی بود و گاهی سخنرانی‌هایی با دعوت از شخصیت‌های کشورهای مختلف اسلامی صورت می‌گرفت.

ما در اوایل در این سازمان قدرتی نداشتیم و افراد معدودی بودیم. مثلاً در آخن تنها

---

1. United Muslim students Organization.

من و یک نفر دیگر از ایرانی‌هایی که البته بیشتر به تجارت و کسب اشتغال داشت تا تحصیل و نیز تعدادی هم از شهرهای دیگر آلمان غربی در آن حضور داشتیم. در آن سال‌ها به ویژه بعد از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، امام موسی صدر مکرراً به آلمان می‌آمد و جلسات متعددی از ایشان برای سخنرانی دعوت می‌شد و دانشجویان رفته‌رفته با مکتب تشیع آشنا شدند و با وجود تبلیغات زهرآگینی که وجود داشت با دانشجویان شیعه ارتباط برقرار کردند. از جمله القائاتی که شده بود و دانشجویان مسلمان نسبت به شیعیان حساسیت ویژه داشتند این بود که ما اصلاً قرآن را قبول نداریم، حضرت رسول(ص) را قبول نداریم و معتقدیم فرشته وحی برای حضرت امیر(ع) آمده یا به عدل الهی اعتقاد نداریم و یک سری خرافات را هم به شیعه منتسب می‌کردند. خوشبختانه حضور همین تعداد اندک دانشجویان شیعه و دعوت تعدادی از اندیشمندان این مکتب باعث شد تا این القائات زدوده شود. از جمله افرادی که از آن‌ها برای سخنرانی دعوت می‌کردیم آقای سید هادی خسروشاهی بود که یکی دو بار آمدند و سخنرانی کردند. آقای صدر که هر سال به کنگره الجزایر می‌رفتند در بازگشت به آخن می‌آمدند و یکی دو برنامه سخنرانی در آن جلسات برایشان می‌گذاشتیم. از دیگر چهره‌های ایرانی که بدین منظور دعوت می‌شدند می‌توان از شهید بهشتی و سپس استاد مجتهد شبستری و دکتر مصطفی چمران نام برد. واحد آخن اُمسو به نام اِیمسو<sup>۱</sup> موسوم بود. ما در کنگره سالانه اِیمسو به صورت فعال ظاهر می‌شدیم. قبل از سال ۱۹۶۷ یکی از دوستان به نام مصطفی حقیقی به عضویت هیأت مدیره یا هیأت دبیران اُمسو انتخاب شد. در کنگره‌ای که در سال ۱۹۶۷ در شهر وُرمز<sup>۲</sup> برگزار شد تعدادی از دوستان مرا به عنوان یکی از اعضای هیأت دبیران پیشنهاد کردند که با مخالفت پاره‌ای از برادران سعودی و اردنی روبه‌رو شد. ما پی بردیم که یک تشکیلات حزبی وابسته به «حزب التحریر» و شاخه‌ای از اخوان المسلمین در این سازمان در حال رشد و قبضه امور است، در همین کنگره مشخص شد که عده‌ای درصددند، سیستم انتخابات را الغاء

---

1. IMSU: International Moslem Students Unions.

2. Worms.



در سمت راست: ابوالفضل بهرامی قمی دیده می‌شود.



با چند تن از دوستان از جمله رحیم کمالیان که به امر تجارت اشتغال داشت،  
انجمن اسلامی شهر آخن را تأسیس کردیم.

و سیستم خلیفه‌گری را دایر کنند، لذا با دوستان ایرانی تبادل نظر کردیم و به این نتیجه رسیدیم که چنانچه قرار باشد یک سیستم خلیفه‌گری آن هم تحت نظر یک حزب زیرزمینی در یک کشور عربی هدایت سازمان اُمسو را برعهده بگیرد نه تنها عضویت در کادر مرکزی این سازمان به صلاح ما نیست، بلکه ما می‌توانیم از توانایی خودمان در جای دیگری بهره بگیریم.

### تبدیل مدیریت دانشجویی به نظام خلیفه‌گری

اتفاقاً فردا صبح که جلسه کنگره تشکیل شد اعلام کردند که کادر مرکزی برای صرفه‌جویی در وقت، دیشب ساعتی بعد از نیمه شب جلسه محرمانه داشتند و آقای دکتر عویجه را به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب کرده‌اند که سازمان را اداره کند و اعضای کادر مرکزی زیرنظر ایشان کار بکنند. ما به عنوان اعتراض کنگره را ترک کردیم. البته خیلی تلاش کردند که ما را برگردانند. ما اعلام کردیم: البته به عضویت خودمان در این سازمان ادامه می‌دهیم و در مراسم و برنامه‌های آن شرکت می‌کنیم، اما فعالیت تشکیلاتی انجام نمی‌دهیم، زیرا مایه گذاشتن برای سازمانی که نمی‌دانیم از کجا هدایت و تغذیه فکری و مالی می‌شود را به صلاح خودمان نمی‌دانیم.

### در مورد حزب التحریر

در مورد حزب التحریر بگویم که یک شاخه آن وابسته به اردن بود. متأسفانه آنها توانسته بودند بعضی از دوستان ایرانی را جذب بکنند. در ظاهر به تعبد مذهبی و پرورش دانشجویان اهمیت زیادی می‌دادند، اما در باطن به دنبال اهداف سیاسی بودند. ضمناً مخالف گروهی از شاخه اخوان المسلمین بودند که در مصر و عربستان، فعالیت می‌کردند. اخوان المسلمین هم بعد از دستگیری و اعدام سید قطب و برادرش محمد قطب مرام روشنی نداشتند. در یک مقطعی مخالف جنبش فلسطین و در تعارض با سازمان آزادیبخش فلسطین بودند، با جمال عبدالناصر مخالف بودند. یکی از رهبران آنها به نام عصام العطار که تحت تعقیب دولت سوریه بود، به شهر آخن آمد و سرپرستی مسجد این شهر و جنبش دانشجویان ایمسو را عهده‌دار شد. او یک متفکر

معتدل و مسلمان با ارزشی بود و ظاهراً جزء معدود افراد سطح بالای اخوان المسلمین به حساب می‌آمد. خواهر او که بکلی دارای تفکری مخالف برادرش بود، چند دوره وزیر فرهنگ سوریه شد. با این حال همین آقای عطار مخالف دولت سوریه بود و نسبت به جنبش فلسطین نظرات روشنی ابراز نمی‌کرد. به هر حال مسائلی وجود داشت که ما را به شک انداخته بود و ما نمی‌خواستیم آلت دست قرار بگیریم، بنابراین رفته‌رفته فعالیت دانشجویی‌مان را از سازمان اُمسو جدا کردیم. وقتی این موضوع را با مرحوم دکتر بهشتی در میان گذاشتیم، ایشان هم به نوعی کار ما را تأیید کردند.

### مقدمات تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان

از سال‌های ۴۴ و ۴۵ عده‌ای از دانشجویان مسلمان که به خارج آمده بودند به فکر تأسیس انجمن اسلامی بودند. مثل هر سازمان یا انجمنی، در ابتدا عده معدودی همفکر هسته اولیه را تشکیل می‌دهند و فعالیت خودشان را سر و سامان می‌دهند و به دنبال شناسایی و افزایش عضو برمی‌آیند. وقتی که ما انجمن اسلامی دانشجویان را در شهر آخن تأسیس کردیم از وجود انجمن‌های اسلامی در سایر نقاط آلمان اطلاعی نداشتیم. عده‌ای از افراد وابسته به نهضت مقاومت ملی با سفر به آلمان غربی، دانشجویان مسلمان را تشویق کرده بودند که یک سازمان دانشجویی به وجود بیاورند، لذا در دو - سه شهر آلمان تشکل‌های اسلامی دانشجویی پا گرفته بود و آنها درصدد برآمدند که ما را دعوت کنند. فردی به نام مصطفی حقیقی به همین منظور به آخن آمد. اتفاقاً شبی آمد که ما هم جلسه داشتیم. ایشان خیلی خوشحال شد و ما را دعوت کرد که در کنگره چهارم سالانه آنها در شهر تریر<sup>۱</sup> شرکت کنیم. پنج شش نفری بودیم که تقریباً نیمی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان آخن را تشکیل می‌دادیم، به آن کنگره رفتیم. مرحوم دکتر بهشتی هم برای اولین بار حضور داشتند و مقداری هدایت و راهنمایی کردند. کنگره سال بعد در شهر هانور<sup>۲</sup> تشکیل شد که کنگره پنجم اتحادیه انجمن‌های اسلامی بود که به عقیده من نقطه عطف فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور

1. Trier.

2. Hannover.

محسوب می‌شود. کنگره اول و دوم و سوم در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ برگزار شده بود. کنگره چهارم همزمان بود با ورود و حضور دکتر بهشتی در هامبورگ. ایشان هم از لحاظ عقیدتی و هم از جنبه سیاسی پشتوانه خوبی برای دانشجویان مسلمان بودند در مقابل اندیشه مارکسیستی و لنینیستی و وابستگان ایرانی آن که غرق در چارچوب بافته‌های حزبی و تشکیلاتی بودند. پیش از این دانشجویان مسلمان ایرانی احساس ضعف می‌کردند و اعتماد به نفس نداشتند، اما با آمدن مرحوم بهشتی و برقراری ارتباط با ایران و نیز ارتباط دانشجویان با فعالیت‌های فرهنگی در داخل کشور بویژه اندیشه‌های دکتر شریعتی، رفته رفته آن حالت ضعف برطرف شد و دانشجویان به سلاح ایدئولوژیکی اسلامی مجهز شده و در کنگره چهارم در شهر تریر، دارای هویت جدی گردیدند. حدود یکصد و خرده‌ای نفر که از لحاظ سیاسی بسیار پخته و از لحاظ اندیشه مذهبی مسلط و مجهز که احساس هویت و شخصیت می‌کردند و دیگر نسبت به اندیشه‌های مارکسیستی عقده‌ای نبودند در اندک مدتی کادر اصلی اتحادیه را شکل دادند.

اولین دوره‌ای که من به عضویت هیأت مدیره انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا درآمدم در کنگره پنجم سالانه در سال ۱۳۴۷ بود که به عنوان مسؤول روابط بین‌الملل تصمیم گرفتم با امام در نجف ارتباط برقرار کنیم که هم موجودیت این سازمان و اهداف و فعالیت‌های آن را به اطلاع ایشان برسانیم و هم طبعاً نیازمندی‌هایی داشتیم چه از لحاظ پشتیبانی سیاسی و فکری و ایدئولوژیکی و چه از لحاظ مالی که از رهنمودها و کمک‌های ایشان استفاده کنیم. البته اتحادیه بنایش بر این بود که از هیچکس کمک مالی نگیرد مگر آنکه بدون قید و شرط باشد که وابستگی در سازمان بوجود نیاید. تأمین هزینه‌ها با استفاده از کمک‌های مالی اعضاء بود، البته شگردهای متفاوتی برای این کار داشتیم.

### دیدار با آقای دکتر بهشتی در مسجد هامبورگ

سال ۱۳۴۷ بود که به علت بیماری، کارم به بیمارستان کشید. غده‌ای زیر یکی از مهره‌های کمرم وجود داشت که جراحی کردند. حدود ۱۷ - ۱۸ روزی که در بیمارستان



بودم هر روز صبح خانم دکتری می‌آمد و معاینه می‌کرد و درجه می‌گذاشت زیر زبان و یک چیزی می‌نوشت و می‌رفت. رئیس بخش یک ایرانی بود به نام دکتر کاویانی که ایشان مرا عمل کرده بود. یک روز به او گفتم که من اینجا صبح تا شب خوابیده‌ام عصر هم همه می‌آیند به عیادت، کاری هم که این خانم دکتر می‌کند من می‌توانم در خانه انجام بدهم. گفت: در خانه نمی‌توانی استراحت کامل کنی راه می‌افتی، گفتم نه می‌روم استراحت می‌کنم. گفت: برای ما از نظر بیمه مسئولیت دارد. من اصرار کردم گفتم اقلأ در خانه می‌توانم به لحاظ درسی و مطالعاتی کار کنم. بالاخره موافقت کرد. ما را مرخص کرد و ما آمدیم خانه، یک کاناپه داشتیم (که یک پایه‌اش شکسته بود و ما زیرش آجر گذاشتیم که تعادل داشته باشد) روی آن دراز کشیدم. ساعت ۷/۵-۷ بعدازظهر بود که زنگ منزل را زدند و آقایان حبیبی و قطب‌زاده از پاریس وارد شدند. من فکر کردم لابد خبردار شده‌اند من بیمارستان هستم آمده‌اند برای عیادت، بعد فهمیدم بی‌خبر بوده‌اند. گفتند ما عازم هامبورگ هستیم می‌خواهیم سری به آقای بهشتی بزنیم، گفتیم با قطار بیاییم اینجا (در آخن) و از اینجا با تو با ماشین برویم به هامبورگ. گفتیم یا علی! من یک فولکس واگن قراضه‌ای داشتم. ساعت ۸ بعدازظهر راه افتادیم. آقای حبیبی پرسید تا هامبورگ چقدر راه است. گفتم پنج فنجان قهوه. آقای حبیبی زیاد قهوه می‌خورد، در مسافرت‌ها به فاصله هر چند ده کیلومتر توقف می‌کردیم و قهوه می‌خوردیم. فاصله آخن تا هامبورگ پانصد کیلومتر بود. ساعت دو - سه بعد از نیمه شب رسیدیم هامبورگ و رفتیم به منزل آقای کارگشا. گفتم اجازه بدهید من یک مقداری کم بدهم به خاطر کم‌رم. کم دادیم و تا صبح نشستیم و گپ زدیم، صبح رفتیم مسجد هامبورگ، آقای بهشتی هم آمدند و دو - سه ساعتی با ایشان صحبت کردیم. بعد برای ناهار منزل یکی از دوستان مهدی سردانی - طارمی - رفتیم که به دعوت دکتر بهشتی و به عنوان دستیار ایشان از حوزه علمیه قم به هامبورگ آمده بود. و بعدازظهر من و آقای حبیبی رفتیم مسجد. موقعی که می‌خواستیم خداحافظی کنیم آقای بهشتی گفتند من چند لحظه با شما کار دارم. من ماندم. ایشان من را از بچگی و زمان تحصیل در مدرسه دین و دانش قم می‌شناخت، گفت ما در کشورمان به چهره‌هایی نظیر

مهندس بازرگان خیلی نیاز داریم که با علوم و فنون روز آشنایی داشته باشند و از نظر عقیدتی پخته باشند، این استعداد را من در شما می‌بینم و دلم می‌خواهد که شما را مهندس بازرگان دوم بینم و از این صمیمیت و دوستی که بین شما و آقای حبیبی هست من خیلی لذت می‌برم، این را حفظ کنید و ارتباطتان با ایشان محفوظ بماند. من تشکر کردم از لطف و بزرگواری ایشان، آمدم و دوباره رفتیم منزل آقای کارگشا و یک جایی خوردیم و حرکت کردیم به سمت آخن. گذرنامه آقای قطب‌زاده از لحاظ ویزای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ ساعت ۱۲ شب تمام می‌شد. در وسط راه به راه‌بندان هم برخوردیم. قطب‌زاده گفت من مشکل پیدا می‌کنم، نمی‌رسم ساعت ۱۲ از بلژیک رد شویم. گفتم خوب چه کار کنم؟ گفت تنها راه این است که از مرز استراسبورگ<sup>۱</sup> برویم به فرانسه (جنوب آلمان مرز مشترک با فرانسه داشت). تقریباً نزدیک شهر بیلفلد<sup>۲</sup> بودیم که به سمت جنوب آلمان تغییر مسیر داده به طرف فرانکفورت<sup>۳</sup> حرکت کردیم و قبل از ساعت ۱۲ شب آن‌ها را رساندم به زاربروکن<sup>۴</sup>، مرز آلمان و فرانسه و آنها از آن جا با قطار به پاریس رفتند.

خسته بودم نیم‌ساعتی در ماشین چرت زدم. یک قرصی بود به نام کاپتاگون که آدم را بیدار نگه می‌داشت و گاهی موقع امتحانات می‌خوردیم<sup>۵</sup>، یکی از این قرص‌ها را خوردم و خلاصه ساعت ۸/۵ - ۹ صبح بود که رسیدم به آخن. نزدیک ظهر یا بعدازظهر کمردرد شدیدی گرفتم به طوری که دیگر حرکت کردن برایم مقدور نبود، لذا تلفن زدم به دکتر کاویانی. او آمد منزل و تا نگاه کرد گفت از روی این کاناپه که بلند نشدی؟ گفتم مطلقاً! فقط هزار و سیصد چهارصد کیلومتر با ماشین راه رفتم! از آنجا مرا برد بیمارستان و به جریحه آن، دوباره پنج شش هفته در بیمارستان بستری شدم.

1. Strassburg.

2. Bielefeld.

3. Frankfurt.

4. Saarbrücken.

۵. یک بار آیت‌الله سید محمدباقر صدر، برایش از این قرص تعریف کرده بودم، گفت برای من بیاور که یک بسته برایشان بردم.

## اولین دیدار با امام در نجف

همانگونه که گفتم در کنگره پنجم اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان، من به عنوان دبیر روابط بین‌الملل انتخاب شدم و بعد از دو - سه ماه به نجف رفتم (سال ۱۳۴۸) تا ارتباط این سازمان را با امام برقرار کنم. همراه خودم گزارش جامعی از وضعیت سیاسی خارج از کشور به خصوص در اروپا و آمریکا تهیه کرده بودم که به اطلاع ایشان برسانم و فعالیت‌های تشکیلاتی دانشجویان مسلمان ایرانی را نیز بازگو کنم. پیش از این ارتباط مکاتباتی با حجت‌الاسلام سید محمود دعایی برقرار کرده بودم. زمانی که وارد نجف شدم به حجره آقای دعایی رفتم و بعد از مدتی گفت و شنود به ایشان گفتم دلم می‌خواهد در شرایطی خدمت آقا برسم که ایشان مرا شناسد، یعنی فقط به عنوان یک دانشجویی که از اروپا آمده می‌خواهم خدمت ایشان برسم، هم بینم استنباطم از ایشان به عنوان یک زعيم سياسي چیست و هم ایشان بدون توجه به سوابق خانوادگی با من برخورد نکنند. لذا وقتی به در منزل امام رسیدیم، آقای دعایی به آقای رضوانی - مسؤول دفتر امام در آن ایام - گفتند که ایشان یکی از دانشجویان مقیم اروپا هستند و می‌خواهند با آقا دیدار کنند. آقای رضوانی اطلاع دادند و گفتند بفرمایید داخل. من با یک التهاب و یک حالت روحی خاصی رفتم داخل اتاق امام و معانقه کردم و نشستم. ایشان یک نگاهی به من کردند و گفتند شما آقا صادق هستید یا آقا جواد؟! من از حافظه و حضور ذهن ایشان خیلی تعجب کردم گفتم ماشاءالله! و سپس به ایشان گفتم که به چه دلیل خودم را معرفی نکرده بودم. برخورد به یادماندنی و جالبی بود. البته در جلسه اول فرصت به گزارش‌هایی که فراهم کرده بودم، نرسید. از احوال پدرم پرسیدند. بعد من موضوع را به جوّ سیاسی نجف کشاندم. گفتم شنیدم اینجا نسبت به اسرائیل خیلی مسئله را جدی نمی‌گیرند. ایشان گفتند: «بله، یکی از آقایان بعد از جنگ (منظور جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶/۱۹۶۷ بود) آمد پهلوی من گفت چرا اینقدر جوش می‌زنید تازه اگر هم اسرائیل عراق را بگیرد به حوزه نجف که کاری ندارد!» مطالب دیگری هم که شنیده بودم به عنوان درد دل مطرح کردم. بعد گزارش‌های کتبی را خدمتشان دادم گفتم حرف‌هایی هم دارم که امروز فرصت نشد



به امام گفتم جای حاج سیدمصطفی خالی است؛ در همین لحظه  
نامبرده از راه رسید و با یک شوخی در کنار امام نشست.<sup>۱</sup>

- چون بعد از ظهر بود که رفتم نزدیک غروب شده بود - هر موقع که امر کنید خدمت شما می‌آیم. ایشان گفتند ما در اینجا یک زندگی طلبگی داریم، وسیله پذیرایی آنچنانی نداریم، منزل خودتان است، مصطفی هم در کربلاست اگر بود می‌توانست مقداری از شما پذیرایی کند. من گفتم: من منزل آقای سید محمدباقر صدر هستم (که شوهر خاله من بودند) آنجا هم متعلق به شماست، من هم روحانی‌زاده هستم و در منزل طلبگی به دنیا آمده‌ام و پرورش یافته‌ام و به آن هم افتخار می‌کنم، بنابراین هیچ تعارفی ندارم. فردای آن روز هم دو جلسه خدمتشان رسیدم یکی بعد از آنکه از درس برگشتند که تا موقع نماز ظهر حدود یک ساعت گفتگو کردیم و یکی هم عصر تا نزدیک غروب بود.

۱. این عکس و سایر عکس‌هایی که به دوران اقامت امام در نجف مربوط است، من شخصاً گرفته‌ام و اغلب برای اولین بار منتشر می‌شود. به داستان مربوط به این عکس‌ها در جای دیگر اشاره کرده‌ام.

روز سوم هم جلسه دیگری حضور امام رسیدم که این بار حاج آقا مصطفی هم بودند. دیدار با امام و ارائه گزارش و دریافت نقطه نظرات و رهنمودهای ایشان حائز اهمیت زیادی برای من به عنوان نماینده دانشجویان مسلمان بود و من با دست پُر به اروپا برگشتم و گزارش دیدار را هم در بولتن داخلی اتحادیه درج کردم. متعاقب این دیدار و گزارش بود که امام پیامی برای کنگره ششم انجمن اسلامی فرستادند که پیام را در کنگره قرائت کردیم.<sup>۱</sup> به این ترتیب بود که انجمن اسلامی از پشتوانه نیرومندی در مقابل تشکیلات کنفدراسیون برخوردار شد و از آن پس هم از نظر تشکیلاتی و هم عقیدتی و سیاسی یک جهش عظیمی کرد.

### نز حکومت اسلامی امام

در همان سفری که سال ۱۳۴۸ بود به مدت یک هفته ده روز به نجف رفته بودم، اواسط طرح بحث ولایت فقیه از سوی امام بود. پس از بازگشت به آلمان سمیناری داشتیم در شهر هانور که یک سمینار ایدئولوژیک بود. در آن سمینار آقای دکتر حبیبی هم آمده بودند. ایشان که از رفتن من به عراق مطلع بودند پرسید که آقا<sup>۲</sup> چطور بودند؟ گفتم پا توی یک کفش کرده‌اند که اَلَا و بَلَا حکومت اسلامی! شوخی هم با کسی ندارد. این تعبیری که من به کار بردم باعث شد هر موقع من و آقای حبیبی همدیگر را می‌دیدیم، ایشان می‌گفت: پا توی یک کفش کردید که اَلَا و بَلَا حکومت اسلامی!

این موضوع را بیان کردم که به این شبهه پاسخ دهم که برخی معتقدند امام در آن مقطع زمانی در پی ایجاد حکومت نبودند، استنباط ما در همان ایام این بود که ایشان خواهان سرنگونی رژیم سلطنتی پهلوی هستند.

### جدایی کامل از کنفدراسیون

بعد از سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ که نهضت مقاومت ملی منحل شد و اغلب چهره‌های فعال آن یا دستگیر شدند یا به خارج از کشور متواری شدند، در خارج از ایران فعالترین شکل سیاسی دانشجویی، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بود. زمانی که

۱. نک: صفحه امام، ج ۲، ص ۲۸۳-۲۸۲ به تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۴۹ / ۱۴ جمادی الاول ۱۳۹۰.

۲. آن موقع عنوان امام و آیت‌الله بکار نمی‌بردیم، آقا که می‌گفتیم منظور امام بود.



امام در نجف هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء به حرم حضرت امیر می‌رفتند



امام خمینی در حرم حضرت علی(ع)<sup>۱</sup>

---

۱. به زیر نویس صفحه ۷۹ رجوع شود.



نماهایی از منزل امام در نجف (این عکسها توسط مؤلف در سال ۱۳۴۹ با دوربین کانن در نجف اشرف گرفته شده است).

من به عضویت کنفدراسیون درآمد، موضوعی که خیلی رنج‌آور بود این بود که با وجودی که عنوان می‌کردند کنفدراسیون سازمانی است صنفی و غیر ایدئولوژیک، اما مشخص بود که یک نوع هدایت ایدئولوژیکی از سوی عناصر مارکسیست در درون این سازمان صورت می‌گیرد. بخصوص از سال ۱۹۶۴ میلادی که چین وارد عرصه فعالیت‌های تبلیغاتی در سطح بین‌المللی شد، رسماً اعلام کرد که هر علاقمند به مرام کمونیستی که از اتحاد شوروی روی برگرداند، آغوش چین به روی آن باز است. از این رو بسیاری از افراد متواری حزب توده که از عملکرد شوروی ناراضی بودند، در چارچوب سازمان‌های مارکسیستی وابسته به چین فعالیت‌های خودشان را ادامه دادند و همین افراد در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی فعال بودند.<sup>۱</sup>

من در شاخه فدراسیون آلمان واحد آخن جزء هیأت کارداران انجمن وابسته به کنفدراسیون بودم. فعالیت‌ها و اقدامات عناصر مارکسیست در کنفدراسیون، یک پیامد دیگری داشت و آن اینکه دانشجویان مسلمان را به واکنش برانگیخت به گونه‌ای که با یک فراخوان دور یکدیگر جمع شوند و به تدریج صف خود را از صف کنفدراسیون جدا کنند و پس از چند سال کار منسجم و عقیدتی و تشکیلاتی، اتحادیه جوان ما از چنان قدرتی برخوردار شد که در مقابل کنفدراسیون صف‌آرایی کرد. از هنگامی که کنفدراسیون پی برد که سازمان نیرومندی در مقابل آنها، دانشجویان ایرانی را به خود جذب می‌کند، عنادها و دشمنی‌ها آغاز شد و درگیری‌ها از پی هم روی داد.

ما در ابتدا با کنفدراسیون قطع ارتباط نکرده بودیم، لذا سعی داشتیم دانشجویان زبده را از درون آن به طرف انجمن اسلامی سوق دهیم. از حدود سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ من احساس کردم هر چه در کنفدراسیون وقت و انرژی بگذاریم به هدر می‌رود و حتی بر روی دانشجویان سالمی که درون کنفدراسیون هستند، نمی‌توانیم اثر مثبت بگذاریم. بنابراین قاطعانه ارتباط عملی و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خودمان را با کنفدراسیون قطع کردیم و تمام نیرو و امکانات خودمان را در انجمن اسلامی

۱. روند تاریخی و کامل جریان جنبش دانشجویی خارج از کشور را در فصل مربوطه در همین کتاب به تفصیل آورده‌ام.



دانشجویان گذاشتیم.

برای آنکه حساسیت کنفدراسیون را نسبت به مذهب نشان دهم خاطره‌ای را تعریف می‌کنم.<sup>۱</sup> در مراسم شب عید نوروز سال ۱۳۴۶ من به همراه یکی از دانشجویان دیگر به نام اردشیر دیانتی مسؤول برگزاری جشن بودیم. او جزء کسانی بود که یک مقداری سمپاتی به افراد سونیالیست داشت اما در مدت سه - چهار ماهی که با هم در تدارک جشن نوروز بودیم احساس کردم خیلی تحت تأثیر عواطف من قرار گرفته است. مثلاً وقتی آماده می‌شدم نماز بخوانم می‌گفت کاش من هم بلد بودم نماز بخوانم. مراسم را در یک سالن شیک و مجلل برگزار می‌کردیم و کرایه سالن را از درآمد فروش غذا و نوشابه فراهم می‌کردیم. از برگزاری جشن نوروز چند بهره‌برداری می‌شد. هم برای ایرانیان خوشایند بود و هم فرصتی بود برای افشاگری علیه رژیم شاه. مدعوین اکثراً آلمانی بودند و برنامه هم به زبان آلمانی اجرا می‌شد.

من آمدم برای ابتکار به اردشیر دیانتی گفتم بگو از ایران چند کیلو نُقل و پنج شش هزار تا از سکه‌هایی که ایام عید هدیه می‌دهند (سکه مبارک باد) برای ما بفرستند. او هم به خانواده‌اش گفته بود و چند کیسه سکه و ده پانزده کیلو نُقل فرستاده بودند. ما اینها را در پاکتهای کوچکی گذاشتیم و به ضمیمه جزوه‌ای به زبان آلمانی در توصیف نوروز و مسائل سیاسی و مشکلات روز ایران به تمام مدعوین دادیم. نکته‌ای که متوجهش نشدم و اگر هم می‌شدم حساسیتی در موردش نداشتم این بود که پشت حدود دویست عدد از این سکه‌ها عبارت «یا صاحب‌الزمان» حک شده بود.

اولین جلسه رسمی انجمن بعد از برگزاری جشن که دستور جلسه، ارائه گزارش من و آقای دیانتی از برگزاری مراسم بود با موج خشمگینی مواجه شدیم مبنی بر اینکه این «جشن را تبدیل به جشن مذهبی کردید و اجازه این کار را نداشتید و با این کار خواسته‌اید تبلیغ مذهب بکنید» و از این حرف‌ها. آن موقع جریان غالب در کنفدراسیون

۱. روند تاریخی و کامل و جریان جنبش دانشجویی خارج از کشور را در فصل مربوطه در همین کتاب به تفصیل آورده‌ام. در توضیح همین مورد به صفحه ۲۰۵ به بعد رجوع کنید.



در شب عید نوروز ۱۳۴۶ دبیران سازمان شهر آخن وابسته به کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی



نمایی از ساختمان تئاتر شهر آخن در سال ۱۹۶۴

«کادرهای توده انقلابی»<sup>۱</sup> بود و خانابا تهرانی و بهمن نیرومند، مجید زربخش دو گردانندگان آن بودند. در مقابل اعتراضات، اردشیر بلند شد که مقداری تهاجم علیه مرا ختنی کند. گفت ایده سکه از ایشان بود اما من آن را تهیه کردم و اصلاً به ذهنم نمی‌رسید که این طوری باشد. من سکوت کرده بودم. بعد از اینکه اعتراضات تمام شد گفتم این نشان دهنده جریان جالبی است که سازمان دانشجویی که اتحادیه ملی است و می‌خواهد برای نجات ملتش از یوغ امپریالیسم مبارزه کند، به کوچکترین سنت مردمش این قدر بی‌اعتناست و از در مخالفت درآمده است. بنابراین من نمی‌دانم اینها وقتی به ایران برگردند با چه شعارهایی می‌خواهند مردم را به طرف خودشان بکشانند. آقایان سر و صدایشان بلند شده که ما چرا انجمن اسلامی تأسیس کردیم و به موازات آنها کار می‌کنیم، این گزارش مالی ما اگر امشب تصویب بشود و مشکلی بوجود نیاید اعلام می‌کنم که بنده این آخرین مرتبه‌ای است که در چنین جلساتی شرکت می‌کنم و دریغ می‌آید از وقتی که در اینجا صرف بکنم. اگر چه نه چندان ارزشی برای خودم قابل هستم و نه چندان شخصیتی برای انتقاد کننده‌ها، اما نفعه شدن وقتم را در اینجا ضایع می‌دانم و غبطه می‌خورم که چرا زودتر فعالیت‌های خود را در انجمن اسلامی آغاز نکردم. این حرف آتش زد آنها را. تعدادی از آنها که ختنی و بی‌طرف بودند شلوغ کردند و آن جلسه بین خودشان به زد و خورد کشیده شد، ما که دیدیم وضع این طور است جلسه را ترک کردیم. نتیجه کناره‌گیری از کنفدراسیون، استقبال بیشتر بچه مسلمان‌ها از انجمن اسلامی بود که جلسات آن در آغاز هر دو هفته یک بار شب‌های یکشنبه در مسجد شهر آخن تشکیل می‌شد.

فعالیت ما به عنوان بچه مسلمان‌ها در درون کنفدراسیون از ما چهره‌های شاخص و فعال و سالم ساخته بود. اصولاً بچه‌های مسلمان در خارج از کشور از اعتباری خاص

۱. اولین سازمانی که بعد از انشعاب در حزب توده ایجاد شد و تحت حمایت چین سرخ قرار گرفت، «کادرهای توده انقلابی» نام داشت که بلافاصله پس از تأسیس «سازمان انقلابی حزب توده» و با جدا شدن آقایان قاسمی، فروتن و سقائی از حزب توده شکل گرفته بود، از آن‌ها جدا شدند و مرا می‌بسیار افراطی و مارکسیستی داشتند و مروج اندیشه و منش مانوتسه تونگ - رهبر چین - بودند. به این موضوع در فصل مربوط به کنفدراسیون و جنبش دانشجویی خارج از کشور به تفصیل پرداخته‌ام.



برنامه‌های هنری مراسم نوروز در شهر آخن بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات محلی داشت.



سخنرانی افتتاحیه و اجرای سکه‌های مبارکباد در جشن نوروز ۱۳۴۶

بین ایرانیان برخوردار بودند. هم درس خوان بودند و هم از لحاظ اخلاقی سالم بودند. اهل دختربازی و زنبازی و قماربازی و شرابخواری و این جور چیزها هم نبودند. دانشجویان تازه‌وارد که به اروپا می‌آمدند وقتی نگاه می‌کردند به این طور برنامه‌ها، احساس تمایل نسبت به بچه مسلمان‌ها پیدا می‌کردند.

### مشکل مشروعیت حقوقی انجمن‌های اسلامی و نامه امام خمینی

وقتی ما تصمیم گرفتیم (به لحاظ عقیدتی) از کنفدراسیون خارج شویم و سازمان مستقلی به وجود آوریم، دچار یک مشکل بودیم و اینکه چگونه مشروعیت حقوقی پیدا کنیم و حضوران را در مقابل کنفدراسیون توجیه کنیم، برای اینکه راحت می‌توانستند به وسیله پلیس از فعالیت‌های ما جلوگیری کنند. برای حل مشکل اعلام کردیم که ما سازمان مستقل و خودجوشی نیستیم. ایرانیان فارسی‌زبانی که در سازمان بین‌الملل دانشجویان فعالیت‌های ایدئولوژیکی دارند، یک جلساتی هم به زبان فارسی برای خودشان می‌گذارند. البته ما در کنار خود دو - سه دانشجوی افغانی هم داشتیم، لذا به این صورت اعلام موجودیت شد. گفتیم ما یک سازمان دانشجویی ایدئولوژیکی هستیم نه صنفی لذا یوزو *USO*<sup>۱</sup> و کنفدراسیون حق ندارد به ما بگوید چرا در آن دو سازمان ثبت‌نام نکرده و در کنگره سالانه آنها نمی‌آییم و مشروعیت از آنها نگرفته‌ایم. سازمان ما باید توسط رهبر ایدئولوژیک ملت ایران به رسمیت شناخته شود. جریانات مذهبی داخل کشور که باید از ما حمایت کنند، به دلیل شرایط اختناق سیاسی و استبداد دولتی، مخفی هستند.

امام نامه‌ای خطاب به من نوشتند به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ که طی آن نوعی حمایت خود را از اتحادیه ما اعلام کرده بودند. همین امر باعث شد که سازمان ما به

---

۱. سازمان بین‌المللی دانشجویان United Students Organization در واقع نقش مرکزی و بین‌المللی داشته و حامی جنبش‌های صنفی دانشجویی بود. یکی از دو نهاد بین‌المللی دانشجویی بود که سازمان دانشجویی که در خارج از هر کشوری تأسیس می‌شد می‌بایست در یکی از این دو سازمان ثبت شده و از آن طریق مشروعیت بیابد. اولین و مهم‌ترین شرط عضویت این بود که سازمان جدیدالتأسیس باید نماینده یا سخنگوی جنبش دانشجویی داخل کشور خود باشد.

در شهر آتن ۱۳۴۷



عنوان یک سازمان ایدئولوژیک و مرتبط با آرمان ملت ایران - و نه فقط جنبش دانشجویی داخل کشور - شناخته شود. از سوی دیگر واژه «گروه فارسی زبان» ما را از ثبت جداگانه معاف می‌داشت زیرا در ظاهر و به لحاظ حقوقی شاخه‌ای از اُمسو به حساب می‌آمدیم. و این در حالی بود که در باطن امر استقلال کامل داشته و هیچگونه رابطه تشکیلاتی با سازمان فوق‌الذکر نداشتیم.

نامه امام به قرار زیر می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲ شهر ربیع الاول ۹۱

جناب آقای طباطبائی - اَیْدَه‌الله تعالی

مرقوم مورخ شش اردیبهشت پنجاه واصل، نظر اینجانب را درباره جلسه سالیانه گروه فارسی‌زبان در اروپا خواسته بودید. قبلاً لازم است از توجه نسل جوان تحصیلکرده به اموری که با دست خیانتکار عمال ارتجاع و استعمار، سالیان دراز مدفون بوده تقدیر کنم. امید است ان شاءالله تعالی این وسمه عار که بر جبین غریزدگان در

طول مدت تبلیغات کلیسا نقش بسته است زدوده شود.

اینجانب با آنکه دوران نقاقت پیری را می‌گذرانم و امیدهایی که داشتم به هیچ یک به‌طور دلخواه نایل نشدم، لکن از نهضتی که در سال‌های اخیر به تأیید خداوند متعال بپا شد و موجب نزدیکی قشرهای تحصیلکرده با علمای دین شد، امید واثق دارم که این نور به خاموشی نگراید و هر روز شکافهایی که به دست خائنان سوداگر غرب و شرق برای استعمار ملل اسلام حاصل شده است، با جنبش دنیایی و همه جانبه طبقات تحصیلکرده اعم از روحانی و دانشگاهی از بین برود و با اطلاع از دردها و نابسامانی‌ها به علاج و سازندگی بپردازند.

آنچه می‌توان گفت ام‌الامراض است، رواج روزافزون فرهنگ اجنبی استعماری است که در سال‌های بسی طولانی جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داده و عمال داخلی استعمار بر آن دامن زده‌اند و از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعمار زده حاصل نمی‌شود. باید کوشش کنید مفاسد فرهنگ حاضر را بررسی کرده و به اطلاع ملت‌ها برسانید و با خواست خداوند متعال آن را عقب‌زده، به جای آن فرهنگ اسلامی - انسانی را جایگزین کنید تا نسل‌های آینده با روش آن که انسان‌سازی و عدل‌پروری است، تربیت شوند.

باید کوشش کنید تا طرز حکومت اسلام و رفتار حکام اسلامی را با ملت‌های مسلمان به اطلاع دنیا برسانید تا زمینه فراهم شود که حکومت عدل و انصاف به جای این حکومت‌های استعمارزده که اساس آن بر ظلم و چپاولی است، برقرار شود. اگر قشرهای جوان از هر طبقه که هستند ماهیت حکومت اسلام را که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام - صلی‌الله علیه‌وآله - و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - جریان نداشت، بفهمند، اساس حکومت‌های ظالمانه استعماری و مکتب‌های منحرف کمونیستی و غیره، خود به خود برچیده می‌شود. این کاخ‌های مجلل آسمان‌خراش و آن کامجویی‌های رویایی سلاطین جور و حکومت‌های باطل که با دسترنج ملت‌ها فراهم شده است، مردم را به سوی حزب‌های



از چپ: مهدی سردانی، حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده، ترابی، رحیمی، دکتر رحمن کارگشا،  
ابراهیم فرومش، صادق طباطبایی



ایستاده از چپ: صادق طباطبایی، حسین نمازی، مهدی صحرانیان  
نشسته از چپ: کریم خداپناهی، ابراهیم فرومش، جعفر نیکوئی،  
حمید بهشتی و آذر برزین خطر



منحرف می‌کشاند. اگر حکومت اسلام که رئیسش با رعیت یکسان و دارالحکومه‌اش مسجد روی خاک‌های گرم و سلطانش با کفش و جامه کهنه حکومت می‌کند و ملت در پناه آن با آرامش و در سایه عدل زندگانی می‌کند، روی کار آید، اساس انحرافات چپ و راستی بر باد می‌رود.

باید کوشش کنید آنچه را از دست داده‌اید در طول مدت حکومت‌های دست‌نشانده که مهمتر از همه استقلال روحی است که لازمه‌اش احساس حقارت در مقابل حکومت‌های جور است، باز یابید. لازم است حوادثی که در ممالک اسلامی با دست عمال استعمار می‌گذرد بررسی دقیق کنید و بعد از تجزیه و تحلیل، ملت‌ها را از نتایج فاسده آنها مطلع نمایید. باید حادثه‌سازی‌ها و شایعه‌پردازی‌هایی که در ممالک اسلامی برای تحکیم اساس حکومت استعماری است، بررسی دقیق کنید؛ نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل<sup>۱</sup>. لازم است از اختلافات داخلی که به نظر می‌رسد اکثرش با دست سازمان‌های خیانتکار ایجاد می‌شود تا با خیال راحت به زندگانی کثیف ظالمانه خود ادامه دهند، جداً احتراز کنید و کسانی که به این نحو اختلافات دامن می‌زنند تقبیح کنید. باید فداکاری کنید در ارجاع مجد و عظمت اسلام که هم‌مش عظمت معنوی آن است تا در پناه حکومت عدل الهی همه طبقات در رفاه و آسایش زندگی کنند.

از خداوند متعال توفیق و تأیید آقایان محترم را در خدمت به اسلام و مسلمین خواستار است. والسلام علیکم ورحمة الله.

روح الله الموسوی الخمینی



### انگیزه‌های تأسیس اتحادیه:

- ۱- رشد توان عقیدتی افراد
- ۲- مبارزه با استبداد داخلی

۱. آقای سید حمید روحانی در جلد سوم نهضت امام خمینی مدعی شده‌اند که ما در چاپ بیانیه امام در نشریه اسلام مکتب مبارز عبارت «نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل» را حذف کرده‌ایم. در مورد اظهارات ایشان توضیحات لازم را در جای خود به تفصیل داده‌ام.

### ۳- مبارزه با استیلای خارجی

هدف ما در تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان، حفظ و پرورش دانشجویان در چارچوب اندیشه اسلامی بود. تلاش بر این بود که دانشجویان وظیفه اصلی‌شان را که تحصیل و بهره‌وری از دانش روز است سرلوحه کارشان قرار دهند و به بهانه فعالیت‌های سیاسی به گونه‌ای نشود که مادام‌العمر دانشجو باشند. در عین حال توأم با افزایش تخصص بر تعهد آنان هم افزوده شود.

برای تحقق این اهداف، این سازمان می‌بایست از لحاظ مالی کاملاً مستقل باشد و کمک‌های مالی به آن حتماً بلاشرط بوده و تابع هیچ دسته و حزبی اعم از سیاسی و غیرسیاسی نباشد. فعالیت‌های آن کاملاً علنی باشد و به میزانی که دانشجویان از نظر تفکر مذهبی و اسلامی رشد می‌کردند، وارد فعالیت‌های سیاسی هم می‌شدند. به دانشجویان سفارش می‌شد که ضرورتی ندارد با دانشجویان عضو کنفدراسیون پیوسته در معارضه باشند بلکه باید بکوشند نیرو و امکاناتشان را در درون انجمن‌های اسلامی منحصر کنند. برای تأمین هزینه، اتحادیه واحدهایش را موظف ساخت که اعضاء یک حق عضویت بپردازند به علاوه یک روز در سال را - ترجیحاً پانزدهم خرداد - کار کنند و درآمد آن را به اتحادیه پرداخت کنند. در این زمینه خاطره‌ای از امام دارم؛ یک بار که به ایشان این مطلب را نقل کردم که بچه‌های ما روز پانزدهم خرداد را کار می‌کنند و درآمد آن را به انجمن می‌پردازند، امام هم معادل هزینه یک روزشان را پرداخت کردند. آقای دعایی که از این امر آگاه شد به من گفت خوش به حال سازمانی که امام عضو آن باشد.

علاوه بر این، اعضاء موظف بودند هزینه‌های ماهانه زندگی‌شان را محاسبه کنند و یک صدم آن را در یک قلک بریزند. واحدها بعداً این پول‌ها را جمع‌آوری می‌کردند و به دبیرخانه مالی اتحادیه می‌دادند.

یکی دیگر از منابع درآمدی ما از طریق فروش کتاب و نشریات بود. از طریق تماسی که با مهندس بازرگان و دوستان ایشان پیدا کرده بودیم، شرکت سهامی انتشار کتاب‌های عقیدتی خود را برای ما می‌فرستاد و طبق توافق سی و پنج درصد قیمت

فروش کتاب‌ها را برای انجمن برمی‌داشتیم. همچنین اتفاق می‌افتاد که پول یک مرسله کتاب توسط فردی خیر به شرکت انتشار پرداخته می‌شد و ما کل مبلغ دریافتی از فروش را به صندوق مالی می‌ریختیم.

دیگر از راه‌های تأمین بودجه، فراخوان عمومی از اعضا بود. یعنی هرگاه احتیاج به پول بود به واحدها و از طریق واحدها به اعضا اطلاع داده می‌شد و افراد یا خودشان یا از اقوام و بستگان کمک می‌گرفتند، گاهی افرادی که به اروپا می‌آمدند مساعدت‌هایی می‌کردند.

### ارگان‌ها و تشکیلات اتحادیه انجمن‌های اسلامی

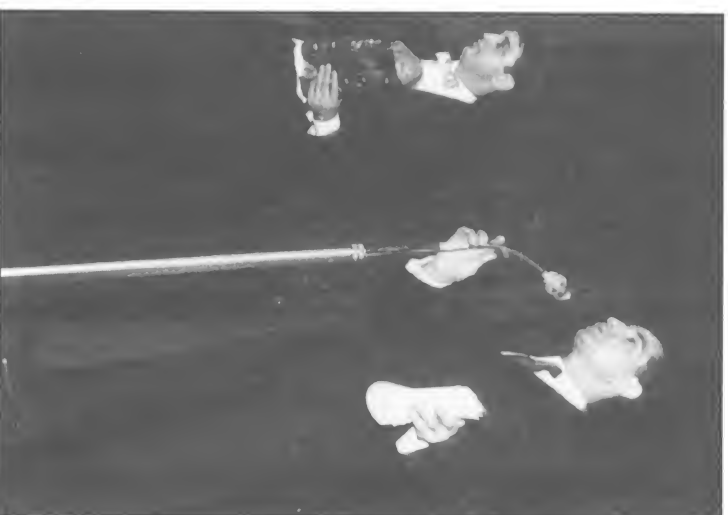
تشکیلات اتحادیه انجمن‌های اسلامی نیز مانند کنفدراسیون بود. ابتدا افراد به عضویت واحدهای انجمن در شهرهای محل تحصیل در می‌آمدند و از طریق پیوستن آن انجمن به عضویت اتحادیه در می‌آمدند. تعداد نمایندگان هر انجمن در کنگره که عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری سازمان بود، بستگی به تعداد اعضای همان انجمن داشت. نمایندگان انجمن‌ها در کنگره سالانه حق رأی داشتند و گاه برحسب تعداد اعضای واحدها به کنگره دعوت می‌شدند. البته در کنار واحدهای عضو، گاه افراد یا نمایندگان قابل اعتماد واحدهای پیوسته (که هنوز به عضویت اتحادیه درنیامده بودند) شرکت می‌کردند اما حق رأی نداشتند.

در کنگره سالانه، خط مشی کلی اتحادیه و عملکرد و فعالیت‌های آن مورد بحث قرار می‌گرفت و گزارش مالی و منابع درآمدها مطرح می‌شد. هیأت مدیره گزارش سال قبل را ارائه می‌داد. سپس کمیسیون‌ها تشکیل و مشغول کار می‌شدند و پس از یکی - دو روز نتیجه کار کمیسیون‌ها به کنگره می‌آمد و پس از بحث و بررسی مصوبات آن اعلام می‌شد.

کمیسیون‌ها عبارت بودند از: کمیسیون تعیین خط مشی، انتشارات، امور فرهنگی، مالی، قطعنامه و کمیسیون اساسنامه که چنانچه تغییراتی مناسب با رشد اتحادیه و شرایط سیاسی و اجتماعی ضرورت می‌یافت موضوع را بررسی می‌کردند. از جمله در کنگره پنجم تجدیدنظری در اساسنامه کردیم.



برگزاری جشن نوروز در شهر آخن که ماجرای خوانندگی دارد.



نورزیج جوانز فرعه گشتی و برگزاری جشن نوروز در شهر آخن که ماجرای خوانندگی دارد.

در کنگره سالانه اعضای کادر مرکزی یا هیأت مدیره اتحادیه، دبیر روابط بین‌الملل، دبیر امور فرهنگی و انتشارات و دبیر امور مالی، توسط نمایندگان و از بین اعضای باتجربه و وابسته به اتحادیه انتخاب می‌شدند. البته کسانی که به عضویت هیأت مدیره درمی‌آمدند نمی‌بایستی به یک سازمان سیاسی غیرعلنی تعلق داشته باشند.

تعدادی از مسئولان اتحادیه که در کادر هیأت دبیران یا هیأت مدیره در دوره‌های متناوب و متعدد انجام وظیفه می‌کردند عبارت بودند از: ۱- حسین نمازی (دبیر انتشارات)، ۲- مهدی نواب (انتشارات)، ۳- ابراهیم فروهش (انتشارات)، ۴- حسین کاشفی (انتشارات) ۵- عباس تائب (انتشارات)، ۶- جعفر نیکویی (مالی و انتشارات)، ۷- همایون یاقوت‌فام (روابط بین‌الملل و انتشارات)، ۸- رضا صفاتی (مالی و انتشارات). ۹- کریم خداپناهی (انتشارات) ۱۰- مرحوم علی ابریشمی (مالی) و من (روابط بین‌الملل)

یکی از فعالیت‌های آموزشی و عقیدتی انجمن اسلامی، برگزاری سمینارهای سراسری بود. بعضی سمینارها ایدئولوژیک و عقیدتی و بعضی سیاسی بود یا مسائل اجتماعی مورد بحث قرار می‌گرفت. سمینارهای منطقه‌ای و آموزشی هم داشتیم. سمینارهای آموزشی و ایدئولوژیک را اغلب در مرکز اسلامی هامبورگ برگزار می‌کردیم که دکتر بهشتی و بعد آقای محمد مجتهد شبستری آن را اداره می‌کردند. مطالب آموزشی از این طریق به تمامی اعضا منتقل می‌شد. خود واحدها هم سمینارهای آموزشی محلی برگزار می‌کردند و مطالب به صورت جزواتی منتشر می‌شد و در اختیار بقیه اعضا و سایر کادرها قرار می‌گرفت. چندین جزوه از جمله نقش ایمان در زندگی انسان، مسئله نبوت، موضوع معاد به ایران هم فرستاده شد و در ایران هم چاپ شد. علاوه براین، سمینارهای منطقه‌ای هم داشتیم که موضوعش بر حسب ضرورت تعیین می‌شد. مثلاً تاریخ ایران، حکومت از نظر اسلام، تاریخ اسلام، مسائل اقتصادی یا سیاسی و به تناسب از افراد و صاحب‌نظران مختلف دعوت به سخنرانی می‌شد. مثل امام موسی صدر، دکتر چمران دکتر حبیبی، دکتر سروش، آقایان قطب زاده، بنی‌صدر و دکتر یزدی.

این افراد عضو انجمن نبودند اما در جلسات غیرتشکیلاتی از آنها برای سخنرانی دعوت می‌کردیم. هر انجمن در شهر خودش شب‌های جمعه یا یکشنبه جلسه هفتگی داشت که برنامه‌های کلی و جهت‌های فکری و سیاسی آن، علاوه بر مباحث و مسائلی که واحدها خود با آن درگیر بودند، از طرف کنگره سالانه تعیین شده بود و بیشتر راجع به مسائل عقیدتی بود. عمدتاً خود اعضاء تهیه‌کننده مقالات برای این‌گونه جلسات بودند و گاه به تناسب حال از افراد سایر انجمن‌ها دعوت می‌شد. خود من یا آقای نواب یا دیگر برادرانی که به عنوان چهره‌های شاخص برای ساواک شناخته شده بودیم و لذا نیازی به مخفی‌کاری و یا دیگر ملاحظات سیاسی نداشتیم، اغلب برای سخنرانی به انجمن شهرهای دیگر می‌رفتیم. در شهر آخن جلسات ما شب‌های یکشنبه بود، چون جمعه شب‌ها که برای ما خیلی مطلوب بود، کنفدراسیون برنامه داشت و دانشجویان در جلسات آنها شرکت می‌کردند و اگر ما جلسات را همان زمان می‌گذاشتیم متهم می‌شدیم که اختلاف انداخته‌ایم و دانشجویان را از مسائل مبارزه جدا کرده‌ایم. از طرفی این حُسن را داشت که چند نفر از اعضاء ما می‌توانستند در جلسات آنها شرکت کنند و یک مقداری مسائل عقیدتی را طرح بکنند و آنجا را شلوغ بکنند و ضمناً به شناسایی افراد مستعد پرداخته و کار جذب و آموزش روی آنها را آغاز کنند. هم چنین بعضی از افراد سالم آن‌ها امکان حضور در جلسات ما را پیدا می‌کردند.

هر انجمنی علاوه بر جلسات هفتگی، کمیسیون‌های مختلفی مانند عقیدتی، تاریخ، سیاسی و ادبی داشت که افراد بنابر ذوق و سلیقه در آنها عضو می‌شدند و کار مشترک و مطالعات دسته‌جمعی انجام می‌دادند. موضوعات عقیدتی مثلاً مسئله جبر و اختیار و یا مسائل غامض فلسفی و نیز موضوعات حاد سیاسی نظیر سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران، مباحث مربوط به فلسطین و... را عنوان می‌کردیم که تا مثلاً سه ماه دیگر باید به بحث گذاشته شود. کمیسیون عقیدتی، مسؤول اداره برنامه می‌شد. کتاب‌های مورد لزوم شناسایی و در اختیار افراد قرار می‌گرفت و در موعد مقرر مقالات تهیه شده آن‌ها به بحث گذاشته می‌شد.

در کنار فعالیت‌های مستمر و دائمی گاهی مسائل و حوادث غیرمترقبه‌ای مانند سیل



ظرفشویی دوستان بعد از غذا در یک سمینار



ایستاده از راست: رحیم کمالیان، مسعود کریمی‌نیا، ابوالقاسم  
مجددی، احمد طباطبایی، شهید محسن اده، صادق طباطبایی،  
حمید بهشتی و امیر ناطقی (نشسته)

و زلزله پیش می‌آمد که برای کمک به مردم مصیبت‌زده، اعضای انجمن‌های اسلامی بسیج می‌شدند. نظیر حادثه سیلی که در اثر طغیان رودخانه در پاکستان اتفاق افتاد یا حوادث دیگری بویژه در کشورهای مسلمان یا زمین‌لرزه طبس و امثال آن. به این مناسبت‌ها یک برنامه‌ریزی برای جمع‌آوری پول می‌کردیم، مثلاً در همان سیل پاکستان که فکر می‌کنم در سال ۱۳۴۷ ش / ۱۹۶۸ م بود، برای انجام یک تلاش گسترده و جمع‌آوری اعانات نقدی و جنسی و دارویی، ما در آخن از پلیس اجازه گرفتیم، بیانیه‌هایی پخش کردیم و در سطح شهر اقدام به گرداندن قلک کردیم. آخن شهری بود دارای مرز مشترک با هلند و بلژیک، یک روز را اجازه گرفتیم که اعضاء به این دو کشور بروند و اعانه جمع کنند. آن سال خانم من تازه آمده بود به آلمان غربی و به عنوان اولین زن محجبه در دانشگاه‌های آلمان آغاز به تحصیل کرده بود و با روسری، قلک به دست و یک پلاکارد بر روی سینه دایر بر کمک به آسیب‌دیدگان سیل در پاکستان مشغول جمع‌آوری پول بود. اتفاقاً زمستان سردی هم بود ولی مردم هم خوب کمک کردند و ما پول زیادی فراهم کردیم و توسط دوستان و دکتر بهشتی به پاکستان فرستادیم.

### پرسش از امام درباره برخورد با اهل سنت

در سفر دوم من به نجف از امام سؤال کردم: ما بعضی اوقات در جلساتی که تشکیل می‌دهیم، اکثراً برادران اهل سنت هم هستند و امام جماعت هم از اهل تسنن است، ما که نماز می‌خوانیم اگر مَهر جلویمان بگذاریم یک حالت جدایی پیدا می‌کند. یک بار یکی از دانشجویان تونسی که خیلی هم به من علاقه داشت، مَهر را از جلوی من برداشت و گفت: آخر این خاک چیه که از زرتشت به شما رسیده و به آن سجده می‌کنید؟ من به او پاسخ دادم که ما به خاک سجده نمی‌کنیم، مَهر برای آن است که به هیچ مصنوع بشری سجده نکنیم، جز خاک که انسان از آن آفریده شده است. نظیر این مسائل برای دیگران هم پیش می‌آمد. از امام پرسیدم در این جور مواقع تکلیف ما چیست؟ ایشان اظهار داشتند: در اجتماعات شرکت نکنید، حالا اگر روی سنگ است چه بهتر اما اگر ملزم به این هستید که در فرش مسجد و چیزهای مفروش سجده نکنید، اگر طوری است که تفرقه را برجسته می‌کند، ضرورتی ندارد که از مَهر استفاده کنید.



همچنین وقتی گفتم ما گاهی درگیر می‌شویم با آنها، ایشان تذکر دادند که در مباحث افراطی عمل نکنید، سعی کنید مباحث عقیدتی را به اهلش واگذار کنید و آن را به سطح پایین نکشانید، چون عواطف را جریحه‌دار می‌کند و ره به جایی نمی‌برد.

\* \* \*

من اول بار که در سال ۱۳۴۸ امام را در نجف ملاقات کردم، شمه‌ای از وضعیت گروه‌های مختلف خارج از کشور را اعم از کنفدراسیون، توده‌ای‌ها و غیره برای ایشان تشریح کردم، ضمناً گفتم: ما در انجمن اسلامی یکی از شرایط اساسی عضویت‌مان این است که دانشجوی هدف اصلی یعنی درس خواندن را کاملاً رعایت کند، یعنی دانشجو برای اقامت دایم و غربی شدن نیاید، بلکه از مجموعه امکانات تحصیل دانش و علم در غرب بهره‌برداری کند و سپس برگردد که به جامعه‌اش خدمت بکند. هدف ما در اتحادیه این است که دانشجویان ضمن آشنایی با علوم جدید در مسائل مذهبی و اندیشه دینی هم بارور بشوند، لذا اگر با جوانی مواجه شویم که درس نمی‌خواند و اهمال می‌کند با او برخورد می‌کنیم و اخطار می‌دهیم، دوم اینکه اگر جوانانی به دلیل مشکلات مالی در مضیقه باشند و موقع امتحانات ناگزیر به کار کردن باشند ما به کمک آقای بهشتی و آقای شبستری که در مرکز اسلامی هامبورگ هستند، تدابیری فراهم کرده‌ایم که وام در اختیار آنها بگذاریم که البته بعد از امتحان کار می‌کنند و بدهیشان را به انجمن اسلامی می‌پردازند. همچنین تأکید کردم برای استقلال اتحادیه، از لحاظ مالی کلیه نیازها و ضرورتهای عاجل توسط اعضاء تأمین می‌گردد.

\* \* \*

کنگره‌ها جنبه تشکیلاتی داشت و مسائل درون سازمانی در آنجا مطرح می‌شد. ممکن بود پیامی از امام در آن خوانده شود، ولی به جز اعضاء وابسته که از حق رأی برخوردار بودند گه و گاه افراد یا نمایندگان انجمن‌های پیوسته (بدون حق رأی) در آن شرکت می‌کردند. گزارش سالیانه هیأت مدیره، مشکلات و انتقادات مربوط به واحدها و ارتباط با سایر گروه‌ها و تعامل با آنها در کنگره‌ها مطرح می‌گردید.

من به امام گفتم که هدف ما روشن ساختن افکار عمومی دنیا نسبت به مسائل مردم

ایران است و در این جهت در چارچوبی معین با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی همکاری می‌کنیم، ایشان مخالفتی ابراز نکردند.

بعد از آغاز مبارزه مسلحانه مجاهدین خلق و فعالیت‌های فرهنگی حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی، رفته رفته از دانشجویان مسلمان خارج از کشور عقده‌زدایی شد، آنها اعتماد به نفس پیدا کردند و یک حالت استقلال و خودجوشی در آنان پدید آمد. هرچند ما به موازات کنفدراسیون و گروه‌های دیگر همچون جبهه ملی دوم فعالیت می‌کردیم، اما برخلاف آنان بر جنبه مذهبی جنبش مردم ایران تأکید داشتیم. در میان گروه‌های مذکور اندیشه مارکسیستی رواج داشت. از این مقطع به بعد عناصر انجمن اسلامی با پایبندی بر مواضع خود به مقابله با مشی کنفدراسیون پرداختند که در مواردی منجر به درگیری با آنان می‌شد. در سال‌های ۵۵ و ۵۶ مشی انجمن‌های اسلامی کاملاً متمایز بود. البته همین نکات اخیر نیز در پیام‌ها و توصیه‌های امام مندرج بود.

دانشجویانی که مایل نبودند زیاد فعالیت‌های علنی سیاسی بکنند، البته در اجتماعات هم بدون ماسک بر روی صورت ظاهر نمی‌شدند. افرادی که با انجمن‌های اسلامی همکاری می‌کردند تقریباً شناخته شده بودند، به جزء تعداد معدودی که صلاح نبود و مورد بهره‌برداری ساواک قرار می‌گرفت و یا مثلاً عده‌ای بودند که علایق خانوادگی‌شان بسیار شدید بود و مایل بودند در ایام تعطیلات به ایران برگردند، بنابراین آنها را به گونه‌ای وارد انجمن می‌کردیم که کمتر شناخته شوند و بعد از اینکه به ایران برگشتند مورد سوء ظن و تعقیب ساواک قرار نگیرند. البته برخی افراد هم می‌آمدند و گرفتار می‌شدند. مثلاً دوستی بود اهل مشهد به نام محسن‌زاده که از افراد متعهد و علاقمند انجمن ما در شهر آخن بود و در کمیسیون عقیدتی که من اداره می‌کردم عضویت داشت. در سال ۱۳۵۲ او برگشت به ایران و ارزیابی ما این بود که این سفر برای او مانعی ندارد، اما وقتی به ایران آمد بعد از چند روز دستگیر شد. ساواک به مادرش گفته بود برگشته به آلمان. بعد از حدود یک ماه آزادش کردند. در این مدت او را شکنجه داده بودند. فاطمی که در همان زمان به ایران سفر کرده بود و برای دیدار و تسلی مادرش به مشهد رفته بود از مادرش نقل می‌کند که به او گفته بود: پسر جان تو قبل از

اینکه به آلمان بروی پوست همه سفید بود، حالا چرا اینقدر کبود و زخمی شده‌ای؟ این بنده خدا که از زندان بیرون آمده بود تصور می‌کرد ساواک مدرکی از او به دست نیاورده لذا راحت کارهایش را می‌کرد و تدارک می‌دید که برگردد که شب قبل از حرکت دوباره دستگیرش کردند. در این مدت در تعقیب او بودند که عده دیگری را هم شناسایی کنند. او پیام‌هایی برای استاد محمدتقی شریعتی برده بود، یعنی ما می‌خواستیم نوشته‌ها و مطالبی را بگیرد و بیاورد. او با خانواده ناصر صادق هم ارتباط برقرار کرده بود، لذا دوباره دستگیر و این بار اعدام شد.

عناصر چپ سعی می‌کردند نوعی تشویش ذهنی برای جوانان دانشجوی که تازه از ایران به خارج آمده بودند ایجاد کنند. آنان یکسری شبهات قلابی و بچه‌گانه داشتند. مثلاً می‌گفتند آیا خدا می‌تواند یک سنگ بزرگتر از خودش را خلق بکند که نتواند بلند بکند؟ اگر نمی‌تواند خلق بکند که قادر مطلق نیست، اگر بتواند خلق کند ولی نتواند بلند کند، توانای مطلق نیست. یا در مورد عدل الهی و مسئله جبر و اختیار یا تحریف قرآن القائاتی می‌کردند، خوب جوانان دیپلمه هم آگاهی چندانی نداشتند و یک مقداری تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، البته دوستان ما در انجمن اسلامی مثل شیر ایستاده بودند و به این سؤالات و شبهات پاسخ می‌دادند، اما در عین حال همیشه موفق نبودیم و مسائل نفسانی نمی‌گذاشت جوانان از محیط اروپا تأثیر نیندند.

در این زمینه‌ها هم امام موسی صدر و هم آقای بهشتی توصیه می‌کردند که دنبال این نباشید جلوی تفریح دانشجوی را بگیرید، چون تفریح یک نیاز فطری است، اما به نوعی هدایتشان بکنید که دنبال تفریحات ناسالم نروند. یادم است در یکی از جلسات در حضور آقای بهشتی صحبت از این شد که اگر یک دختر آلمانی حاضر به ازدواج موقت شد، چگونه برخورد شود. یکی از دوستان به عنوان مشکل بعضی از دوستان این را مطرح کرد. آقای بهشتی گفتند خوب، اشکالی ندارد، اگر این خانم بداند که چنین مقررات و ضوابطی در مذهب‌تان دارید، در باطن خوشحال می‌شود و می‌فهمد که شما جوان بی‌بند و باری نیستید که رهایش کنید، تعهد و قیودی دارید. این دوست ما ادامه داد که خوب ما تا این را بخواهیم به او بفهمانیم مقدماتی لازم دارد و لازمه‌اش یک

ارتباط اولیه است و می‌خواست از آقای بهشتی فتوایی بگیرد! که آقای بهشتی باسعه صدر مشکل او را حل کرد!

با وجود این مشکلات و بی‌بند و باری در جوامع اروپایی، بعد از انقلاب که ما اسناد را بررسی می‌کردیم، حتی یک مورد گزارش بی‌بند و باری اعضای انجمن‌های اسلامی حتی افراد پیوسته به آن از طرف ساواک وجود نداشت. بعضی جوانها می‌آمدند و وقتی مواجه می‌شدند با آن محیط فریفته می‌شدند اما آقای بهشتی می‌گفت بر دانشجویان امور را سخت نگیرید سعی کنید او را راهنمایی کنید، اما اگر دیدید ممکن است از شما دور شود، با خود بگویید؛ حالا اگر قرار است خراب بشود کمتر خراب شود و ما سعی می‌کردیم به نوعی جوانان را رها نکنیم، البته در بعضی از شهرها، واحدهای انجمن اسلامی خیلی تند برخورد می‌کردند که نتیجه معکوس داشت، یکی از واحدهایی که همیشه با آنجا درگیری داشتیم انجمن مونیخ بود که البته یکی از مسؤولان این انجمن از کسانی بود که اعتراض می‌کرد چرا آقای خمینی را به عنوان مرجع علی‌الاطلاق در انجمن اسلامی مطرح می‌کنید. البته این را اضافه کنم کسانی که در آن اوایل با مرجعیت امام مخالف بودند در مورد زعامت سیاسی ایشان حرفی نداشتند، یعنی در واقع جانشینی برای ایشان متصور نبود.

### جنبش دانشجویی آلمان<sup>۱</sup>

در سفر شاه به آلمان غربی، تظاهرات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در برلن حرکت مهمی بود که به کشته شدن یک دانشجوی آلمانی منجر گردید. در واقع جنبش رادیکال دانشجویان آلمانی از این روز پا گرفت، حتی گروهی که بعداً به گروه بادرمانهوف و باریگاد سرخ و یا فراکسیون ارتش سرخ معروف شد بعد از این حادثه پا به صحنه گذاشت و گاه بعضی اعضای آن با جنبش دانشجویی ایران همکاری سیاسی و تظاهراتی داشته و یا اعلام حمایت می‌کردند. خانم اولریکه ماینهوف<sup>۲</sup> یک زن بسیار

۱. در همین جلد از خاطرات، ماجراهای جنبش دانشجویی را در یک روند تاریخی و به تفصیل آورده‌ام.

2. Ulrike Meinhoff.

شجاع و روشنفکری بود که با فردی به نام الکساندر بادر<sup>۱</sup> یک گروه مسلحانه تشکیل دادند و بعد از یک سلسله عملیات و فعالیت‌های تخریبی - مبارزاتی (که در ذهن سمپاتی‌های آنان در آن زمان انقلابی تلقی می‌شد) سرانجام در سال ۱۹۷۹ دستگیر و بعد از یک تلاش ناموفق همکارانشان در بیرون از زندان برای رهایی آنها، از قبیل گروگانگیری شخصیت‌های برجسته نظیر هانس مارتین شلایر (رئیس سندیکای کارفرمایان آلمان غربی) و نیز آقای بوبک (دادستان کل آلمان غربی) و ربودن چند فقره هواپیمای مسافربری لوفت‌هانزا به عدن و موگادیشو (پایتخت سومالی) و... سرانجام به شکلی ناباورانه و با تبانی قبلی خودکشی کردند.<sup>۲</sup> هدف آنها شکستن دیوار ترس مردم در نظام سرمایه‌داری بود. حتی خانم ماینهوف در دفاع از جنبش دانشجویی و مبارزات ملت ایران و افشاگری علیه رژیم شاه یک مقاله‌ای علیه گزارش ستایش‌آمیزی که در مدح برنامه‌های به اصطلاح مدرن‌سازی ایران توسط شاه در مجله اشپیگل به سفارش دربار درج شده بود، منتشر کرد.

جهت کلی رهنمودهای امام به دانشجویان مسلمان در بیانیه‌ها و خطابه‌هایشان این بود که اقامت شما در غرب موقت است، ضمن اینکه از دانش و تکنولوژی روز دنیا بهره می‌برید، سعی کنید اندیشه دینی خودتان را تقویت کنید و برای عمران و آبادانی و محرومیت‌زدایی از مردم به جامعه خودتان برگردید. ضمناً بر هوشیاری و سیاسی بودن دانشجویان تأکید داشتند. من یک بار جمله‌ای را به نقل از همین خانم ماینهوف برایشان نقل کردم، این گروه برای فراخوان دانشجویان به یک حرکت سیاسی، بیانیه‌ای منتشر کرده و تیتروایی که برای این بیانیه انتخاب کرده بود خیلی جالب بود. روی یکی از بیانیه‌ها نوشته بود:

1. Alexander Bader.

۲. تا امروز نیز برای سازمانهای جاسوسی آلمان کیفیت اطلاع آن دو از یکدیگر و نیز اطلاع آنها از فعالیتهای بیرون و بالاخره بدست آوردن کُلت در زندانی که اصلاً به خاطر نگاهداری این دو نفر و کادرهای نزدیک به آنها ساخته شده بود، در پرده‌ای از ابهام است. شایان ذکر است که همزمان دو نفر دیگر از دوستان نزدیک آن دو در زندان خود را حلق‌آویز کردند البته افراد اپوزیسیون افراطی به همین دلایل میبهم، مقامات اطلاعاتی آلمان را متهم به اعدام این ۴ نفر کرده‌اند.



شرکت از سراسر اروپا در بزرگترین تظاهرات دانشجویی در بن علیه جنگ آمریکا در  
ویتنام در سال ۱۹۶۸

”und: fuer ihn wird politisch gedacht.Wer nicht politisch denkt

یعنی هرکسی که سیاسی فکر نکند، برایش سیاسی فکر می‌کنند. تیتیر دوم این بود:

”Wer nicht politisch handelt fuer ihn wird politisch gehandelt”

یعنی هر کس که سیاسی عمل نکند علیه او سیاسی عمل خواهند کرد. این دو تا

تیتیر خیلی پرمحتوا و زیبا بود. من این را که برای امام نقل کردم، از این تعبیر خوششان آمد. اتفاقاً آن روز که پیش‌شان بودم کتابی جلوی‌شان بود و تا شده بود و معلوم بود که داشتند آن را مطالعه می‌کردند، دقت کردم دیدم کتاب افضل‌الجهاد نوشته علی اصغر حاج سید جوادی است.

### کمک امام در تهیه چاپخانه

در یکی از سفرها که خدمت امام رسیدم و شرح فعالیت‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان را دادم، گفتم ما شدیداً در مضیقه مالی قرار داریم و هزینه‌های ما خیلی زیاد است و بیشتر مخارج ما مربوط به چاپ کتاب و جزوه می‌شود. ایشان پرسیدند هزینه احداث یک چاپخانه چقدر است؟ من پاسخ دادم. امام گفتند که من تأمین می‌کنم.

آدرس و مشخصات را دادم. از قرار معلوم به وکیل خود در تهران سفارش کرده بودند، به آدرسی که داده بودم مبلغ مورد نظر را برای من حواله کند. بعد از مدتی که مکرر پیگیری کرده بودند و ظاهراً نامه‌هایشان به طرف ایشان نرسیده بود، متوجه شدند که پول حواله نشده است. موضوع را توسط آقای دعایی به من خبر دادند و ضمناً از ایشان خواستند برای من بنویسد که ایشان خلف وعده نکرده‌اند و چون آدرسی از من نداشته بودند، قصه به درازا کشیده شده است و ضمناً گفته بودند اگر راه دیگری هست بگوئید تا عمل شود. من در این زمینه با آقای دعایی صحبت کردم و از طریق بیروت پول برای ما حواله شد و با مساعدت امام توانستیم چاپخانه‌ای تهیه کنیم.<sup>۱</sup>

### چاپ عکس و جمله‌ای از امام

ارتباط ما با نجف یا از طریق مکاتبه بود و یا از طریق برادرمان آقای سید محمود دعایی. سال ۱۳۴۹ بود که شنیدیم امام به شدت بیمار هستند، بعضی از دوستان می‌گفتند ممکن است توطئه‌ای در بین باشد و ایشان را مسموم کرده باشند. با تلاش بسیار زیادی موفق شدم با آقای دعایی تماس بگیرم و حال امام را جویا شوم. ایشان گفت تا آنجایی که من خبردارم چیزی نیست. گفتم پس سلام ما را برسانید. آقای دعایی فردا تلفن کرد و پاسخ محبت‌آمیز امام را ابلاغ کرد و گفت وقتی به امام گفتم که دوستان ما در اروپا ناراحت هستند و شنیدند که وضع مزاجی شما خوب نیست و احتمال مسمومیت می‌دهند، امام پیغام دادند: «من یکی دو نفس دیگر بیشتر از عمرم باقی نمانده است، امیدوارم که در بستر به مرگ طبیعی نمرم، زندگی‌ام که به اسلام خدمتی نکرد بلکه مرگ من باعث اثری شود». وقتی این جمله را شنیدیم متأثر شدیم ولی همین را دستمایه تبلیغ قرار دادیم و آن را به صورت زیبا و با خط نستعلیق بر روی کارت چاپ کردیم و برای انجمن‌های اسلامی در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا فرستادیم. این کارت به شکل رومیزی و مزین به عکس امام و پرچم ایران بود، برای ایران و نجف هم فرستادیم.

### ناراحتی امام از بدگویی اطرافیان نسبت به آقایان صدر

در یک سفری به عراق که به نظرم سال ۱۳۴۹ بود یک شب منزل آقای شیخ حسن کروی بودم عده‌ای از جمله آقایان محتشمی، شریعتی، سجادی و زیارتی هم آنجا بودند. البته آقای دعایی مرا به آنجا رساند ولی خودش داخل نیامد، چون زیاد در این جلسات شرکت نمی‌کرد. آن شب آقای زیارتی - سید حمید روحانی - سخنان تندی علیه امام موسی صدر و سید محمدباقر صدر اظهار کرد از جمله اینکه آقای موسی صدر عامل و جیره خوار امپریالیسم و صهیونیسم است و طوری هم حرکت کرده که هیچ ردپایی از خودش به جا نگذاشته است. دلیل هم این که ایشان مروج آقای خویی است نه امام خمینی. آقای سید محمدباقر صدر هم که در اینجا (نجف) است همینطور. دلایلی که آقای زیارتی علیه آیت‌الله صدر اقامه می‌کرد این بود که: روزی که امام مبحث ولایت فقیه را شروع کردند، جا داشت که آقای صدر هم آن مبحث را دنبال می‌کردند. دوم اینکه ایشان در قید و بند مرجعیت است، در حالی که ما مرجع داریم. سوم اینکه آقای صدر طهارت اهل کتاب را به آقایان حکیم و خویی تحمیل کرده است و این موضوع در راستای خواسته آقای موسی صدر بوده زیرا او در ارتباط با غربی‌هاست و می‌خواهد راه آنها را به جهان اسلام باز کند و از طریق طهارت اهل کتاب می‌خواهد مقاومتی از سوی مسلمانان نسبت به کفار بروز داده نشود.

البته در آن جلسه ما بحث‌ها و صحبت‌های دیگری راجع به اوضاع سیاسی خارج از کشور و مسائل انجمن‌های اسلامی دانشجویان هم داشتیم.

آن شب من برگشتم منزل خاله‌ام و با آقای صدر این انتقادات را در میان گذاشتم ایشان خنده‌ای کرد با همان لبخند و لحن شیرین فارسی که داشت - چون فارسی بلد نبود ولی مطلب را می‌رساند - ابتدا تشکر کردند از اینکه من به لحاظ لطف و علاقه‌ای که به ایشان دارم این مطالب را مطرح کردم بلکه با روشن شدن مسائل مقداری از اختلاف سلیقه‌ها و کدورتها از بین برود. در مورد مسئله طهارت اهل کتاب گفتند: کسی که این ادعا را می‌کند که یک طلبه‌ای مثل من - حالا در هر سطحی مهم نیست - بتواند در راستای منافع قدرتهای استعماری به دو مرجع بزرگوار شیعه، فکری را تحمیل بکند،



آیا خدشه به اصل مرجعیت و فتاوی مراجع شیعه وارد نمی‌کند و قداست و حرمت فقاہت و اجتهاد این بزرگواران را که یک عمر در فقه تتبع کردند را از بین نمی‌برد؟ اگر این موضوع حقیقت داشته باشد آیا دیگران نمی‌توانند فتاوی فقہای دیگر حتی فتاوی آیت‌الله خمینی را زیر سؤال ببرند؟ اما من عقیده‌ام این است که اهل کتاب پاک هستند، آن نجاستی را که بعضی از آقایان برای اهل کتاب قایل هستند، بر آن مینا من خیلی از مسلمان‌ها را نجس‌تر می‌دانم و در این زمینه دلایلی را عنوان کردند و گفتند من و پسر عمویم سید موسی مدت‌هاست به این عقیده رسیده‌ایم و البته شاید با آن دو مرجع بزرگوار هم بحث‌هایی کرده باشیم اما اینگونه نبوده که ما نظراتمان را به آنها تحمیل کرده باشیم. در خصوص در قید و بند مرجعیت بودن و ترویج از آیت‌الله خویی ایشان گفتند اولاً آیا هر طلبه‌ای که وارد حوزه علمیه می‌شود و شهریه امام زمان(ع) را می‌گیرد، مگر به این قصد نیست که روزی بتواند خودش استنباط از احکام بکند؟ اگر این قصد را نداشته باشد، شهریه‌ای که می‌گیرد حرام است. اگر من در این جهت حرکت نکنم اشکال دارد. این چه اتهامی است؟ و انگهی مگر کسی می‌تواند خودش خودش را مرجع بکند؟ مردم باید به او رجوع بکنند.

در ارتباط با آقای خویی این جور نیست که من اختلاف سلیقه و اختلاف رأی و ذایقه با ایشان نداشته باشم. البته ایشان استاد من بودند و هستند و من احترام فوق‌العاده‌ای برای ایشان قایل هستم، اما این طور نیست که اختلاف مشرب و مذاق فکری نداشته باشم - در این زمینه به مواردی هم اشاره کردند - اما در ارتباط با آیت‌الله خمینی وقتی ایشان درس ولایت فقیه را شروع کردند و به صورت جزواتی منتشر شد، دوستان آقای خمینی این جزوه‌ها را در جلسات درس دیگر آقایان و اساتید حوزه بردند، همه به اتفاق نپذیرفتند و رد کردند، فقط من بودم که نه تنها گفتم جزوات را توزیع کنند بین افراد حاضر در درس، بلکه در آن جلسه درسم یک پرانتزی باز کردم و به مبحث ولایت فقیه پرداختم. به این امر اعتقاد هم دارم.

صحبت من با آیت‌الله صدر تمام شد. فردا بعدازظهر با امام قرار داشتم رفتم خدمتشان گفتم: آقا! شما وقتی که در حضور خودتان اجازه نمی‌دهید افراد با بی‌احترامی

از مراجع نام ببرند چه برسد به اسائه ادب و غیبت که اصلاً تحمل نمی‌کنید، پس چرا عده‌ای از کسانی که به شما منتسب هستند، از شاگردان و اطرافیان که فکر و گفتار و اعمال و کردار آنها به حساب شما گذاشته می‌شود، به خودشان اجازه می‌دهند در مورد بعضی از شخصیت‌هایی که به هر دلیل اختلاف نظر و سلیقه با آنها دارند، چنین اتهاماتی را مطرح کنند از جمله در مورد آقا سید محمدباقر صدر و آقا موسی صدر این مطالب گفته شود؟

پس از آنکه من این حرف‌ها را زدم، امام خیلی متأثر شدند به حدی که من احساس کردم که نمی‌بایستی این مطالب را با ایشان در میان می‌گذاشتم. هیچ پاسخی ندادند سکوت کردند و یک حالت نگران کننده‌ای در چهره‌شان نمایان شد. اصلاً جلسه آن روز ما ادامه پیدا نکرد، قرار بود مطالبی را بگویند که موکول به فردا شد. من خداحافظی کردم. شب شام منزل یکی از همین دوستان - تردید دارم منزل آقای شریعتی بود یا شیخ حسن کربوبی یا محتشمی - مهمان بودم یک نیم ساعتی که گذشت، آقای کربوبی شتابان رسید و با یک حالت استفسار به من گفت شما به آقا چه گفته‌اید، چیزی به آقا گفته‌اید؟ گفتم مگر چه شده؟ گفت بعد از صحبت‌های شما آقا به اندازه‌ای ناراحت بود که برای اولین بار نماز مغرب را در جماعت چهار رکعت خواندند گفتم من چیز خاصی به ایشان نگفتم فقط به عنوان یک وظیفه شرعی احساس کردم به ایشان هشدار بدهم که مراقب باشند در حوزه نجف یک جاسوس امپریالیسم و صهیونیسم وجود دارد به نام سید محمدباقر صدر و پسرعمویش موسی صدر هم عامل امپریالیسم و صهیونیسم است و با هم در ارتباطند، می‌خواستم ذهن ایشان روشن بشود! خوب، دوستانی که حضور داشتند یک مقداری ناراحت شدند. امام فردا یا پس فردا در جلسه درس و بحث خود به این امر پرداخته در این زمینه تذکراتی به آقایان داده بودند.<sup>۱</sup>

### قدردانی امام از تلاش دانشجویان مسلمان

یکی از فعالیت‌های دانشجویان مسلمان که به نجف هم انعکاس پیدا کرد این بود که

۱. توضیح مطلب را در صفحه ۱۹۴ تحت (عنوان عکس العمل امام به گله من از اوضاع نجف و...) آورده‌ام.

یکی از روزنامه‌های آلمان به نام بیلد<sup>۱</sup> که وابسته به یک سازمان صهیونیستی بود نوشت که بیماری یرقان در شمال آلمان به صورت اپیدمی رواج پیدا کرده و ناقل این بیماری هم کارگران مسلمان ترک هستند. به این دلیل که این کارگران وقتی به دستشویی می‌روند با دست خودشان را تمیز می‌کنند و بعداً دست‌ها را ضدعفونی نمی‌کنند، لذا میکروب عامل بیماری‌های روده و یرقان در دستشان باقی می‌ماند و چون آنها در کارخانجات تولید مواد غذایی کار می‌کنند، از طریق آنها، میکروب به مواد غذایی شیوع پیدا کرده و این بیماری در سراسر آلمان منتشر شده است. عجیب این بود که هربار حرکت سازمان یافته‌ای توسط این روزنامه‌ها به راه می‌افتاد، مدتی بعد در اسرائیل حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، در واقع به منظور آماده کردن افکار عمومی علیه مسلمان‌ها این موجهای تبلیغاتی را راه می‌انداختند.

به هر حال ما احساس کردیم که یک حادثه شومی در کار است و یک بسیج عمومی به صورت اعتراضات و نامه‌های خوانندگان در روزنامه‌ها و اعتراض و اعتصاب غذا و مراجعه به دادگاه راه انداختیم. در آن موقع انصافاً مرکز اسلامی هامبورگ به سرپرستی آقای مجتهد شبستری فعالیت بسیار گسترده‌ای در سطح گفتگو با مقامات آلمانی و تبیین حکم طهارت در اسلام انجام داد. مجموعه این تلاش‌ها از سوی ما در انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مرکز اسلامی هامبورگ منجر به این شد که دادگاه عالی به نفع مسلمان‌ها حکم صادر کرد و اداره مرکزی کار در نورنبرگ با یک بیانیه از مسلمان‌ها به خاطر این خبری که انعکاس پیدا کرده بود عذرخواهی کرد و اعلام نمود که هرگز کارگران مسلمان ترک مسؤول این بیماری نیستند.

مجموعه بروشورها و مطالب روزنامه‌ها به صورت یک جزوه‌ای گردآوری شد و من آن را با خود به نجف برای امام بردم. آقای شبستری، هم مجموعه اقداماتی را که مرکز اسلامی هامبورگ انجام داده بود و بسیار هم گسترده بود، آماده کردند و دادند که به اطلاع امام رسانده شود.

من وقتی مجموعه این اقدامات را خدمت امام ارائه کردم ایشان خیلی خوشحال

شدند و نشاط و شادابی در چهره‌شان نمایان شد و یک احساسی گفتند اصولاً هر وقت احساس می‌کردند یا می‌شنیدند که وهنی نسبت به اسلام صورت گرفته - حالا به هر شکلی - افسرده و ناراحت می‌شدند و برعکس آنجا که از اسلام دفاع می‌شد دلشاد و خرسند می‌گشتند. در این قضیه هم همینطور به حدی که چند روز بعد در جلسه درسشان به این موضوع اشاره کردند. یعنی ضمن نصیحت به این که نباید مأیوس شد و باید فعالیت کرد، گفتند دوستان شما در خارج یک چنین کاری کردند. روزنامه‌های وابسته به صهیونیسم یک چنین کاری کردند و اینها رفتند و مبارزه کردند و افشاگری کردند و این لکه را از دامن اسلام زدودند. در اینجا یک بزرگواری خاصی کردند نسبت به ماها و گفتند آیا چنین خدمتی ما کرده‌ایم. نوار این درس را دوستان برای ما فرستادند و ما هم آن را تکثیر کردیم و برای واحدهای انجمن اسلامی فرستادیم.<sup>۱</sup>

#### نظر امام درباره دکتر شریعتی و استاد مطهری

در یک سفری که به نجف رفتم، شنیده بودم که آقای اشراقی با همکاری یکی از آقایان (فکر می‌کنم آقای فاضل لنکرانی) قصد دارند مشترکاً کتابی علیه دکتر شریعتی در ایران منتشر بکنند، می‌خواستم بدانم امام از این قضیه مطلع هستند یا نه. به امام گفتم نقل شده که آقای اشراقی به شما گفته‌اند که شریعتی خود را هم‌شان پیغمبران قرار داده. ایشان در پاسخ گفتند: به این شایعات توجهی نکنید، آقای مطهری که کتاب حجاب را نوشت، بعضی آقایان برای من نامه نوشتند که از وقتی کتاب ایشان منتشر شده در محله ما دختران چادرهایشان را برداشتند. من پیغام دادم که اگر یک عالم روحانی را پیدا کردید که این قدر کلامش روی جوانان تأثیر دارد، این را حفظش کنید، تأیید و تشویق کنید و بگذارید جوان‌ها به حرفش گوش بکنند.

#### پیش‌بینی مرحوم حاجی مانیان

نوارهای سخنرانی و جزوه‌های دکتر شریعتی بلافاصله توسط مسافرین به دست ما می‌رسید، معمولاً در هر ماه پنج - شش نوار فرستاده می‌شد، ما آنها را تکثیر می‌کردیم و

۱. ر.ک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۶۹-۳۷۰، سخنرانی امام در مسجد شیخ انصاری نجف در تاریخ ۱ تیر ۱۳۵۰.

برای واحدهای انجمن اسلامی می‌فرستادیم، بخصوص درسهای اسلام‌شناسی و درسهای تاریخ تمدن را که بحث‌های کلاسیک خوبی بود. یک بار مرحوم حاجی مانیان دو صفحه آخر کتاب نیایش را آورد. ایشان سه روز میهمان ما در شهر آخن بود، موقعی که خداحافظی می‌کردیم به من گفت: در ذهن خود می‌بینم که در پشت تریون حسینیة ارشاد سخنرانی خواهی کرد! گفتم حاجی در رویای شیرینی به سر می‌بری. اتفاقاً سه - چهار سال بعد انقلاب شد و برای اولین ماه رمضان پس از پیروزی انقلاب شب‌های دهم، یازدهم و دوازدهم برای من در حسینیة ارشاد برنامه سخنرانی گذاشتند یک حالت عاطفی شدیدی به من دست داده بود چون در جایی ایستاده بودم که دکتر شریعتی می‌ایستاد اتفاقاً حاجی مانیان هم روبه‌روی تریون در صف اول نشسته بود. در ابتدای سخنرانی این جمله را گفتم که چند سال پیش آقای مانیان این تعبیر را داشتند و من ناباورانه چنین پاسخی دادم، در ضمن معتقدم که ایشان آن موقع اطلاع نداشت که در این فاصله کوتاه بنده اینجا قرار می‌گیرم، این سرعت پیروزی از برکات تلاش دکتر شریعتی است.

### آبخورهای فکری دانشجویان مسلمان

در باروری فکری انجمن‌های اسلامی چند عامل خیلی مؤثر بودند: یکی نقش دکتر بهشتی<sup>۱</sup> در مرکز اسلامی هامبورگ که هم به لحاظ عقیدتی و هم ارشادهای خاصی که به اتحادیه می‌داد موجب تقویت انجمن‌های اسلامی شد. دوم تلاش‌های فرهنگی حسینیة ارشاد و دکتر شریعتی که تمامی نوارهای سخنرانی او به اروپا می‌آمد و ما آن را در قالب جزوات فرهنگی و ایدئولوژیکی در اختیار واحدها قرار می‌دادیم، همچنین بود آثار آقای مطهری و رهنمودهای امام موسی صدر و سخنرانیهای سیاسی - عقیدتی ایشان در جلسات عمومی و خصوصی اتحادیه. در جلسات عمومی بحث‌ها غالباً جنبه عقیدتی داشت و مسائل و مبهمات و مشکلات عقیدتی خاصه در مقولات فلسفی که

۱. البته ایشان اواخر سال ۱۳۴۹ به ایران برگشت و اوج تلاش‌های دانشجویی خارج از کشور از سال ۱۳۵۰ به بعد بود. در این زمان استاد مجتهد شبستری خیلی از لحاظ فکری به ما کمک می‌کرد.



حاج محمود مانیان که در سال ۱۳۴۹ به آلمان آمده بود هنگام خداحافظی به من گفت از هم اکنون تو را پشت تریبون حسینیه می‌بینم؛ به او گفتم: حاجی در رؤیا به سر می‌بری



چند سال بعد که شب یازدهم اولین رمضان پس از انقلاب در حسینیه ارشاد سخنرانی داشتیم: حاجی مانیان در مقابلم نشسته بود؛ رو به او کرده و همین مطلب را گفتم.

حتی برای سران و کادرهای بالای اتحادیه نیز مطرح بود، مورد بحث و گفتگو و مباحثه قرار می‌گرفت که غالباً به دلیل حضور مارکسیست‌ها بسیار جذاب و آموزنده بود. این چنین جلساتی گاه تا هشت ساعت به طول می‌انجامید (نوارهای این جلسات موجود است و من آن را در اختیار بنیاد امام موسی صدر در بیروت و مرکز آن در تهران قرار داده‌ام) اما در جلسات خصوصی بهره‌برداری از ایشان غالباً مربوط به اوضاع سیاسی منطقه بویژه مقوله مربوط به فلسطین و مسائل مربوط به ایران می‌شد. ما در سال‌های اول جز معدودی آثار مربوط به مهندس بازرگان خوراک فکری دیگری نداشتیم، از آن طرف از سوی مارکسیست‌ها جزوات متعددی در سطوح مختلف منتشر می‌شد و سمینارهای آموزشی هم می‌گذاشتند. با آمدن آقای بهشتی به آلمان و ارتباط ایشان با امام و فعالیت‌های دکتر شریعتی، مشکلاتی که در سال‌های اول داشتیم و بحران ایدئولوژیک ما برطرف شد.

### فعالیت انجمن‌های اسلامی در جذب دانشجویان

هر انجمنی یک کمیسیونی داشت به نام کمیسیون تازه‌واردها که دو - سه نفر عضو داشت و موظف بودند وقتی دانشجویی از ایران می‌آید جذبش کنند و برای اخذ اجازه اقامت تحصیلی و گرفتن پذیرش از دانشگاه و فراگیری زبان آلمانی به او کمک می‌کردند. ما در انجمن کلاس زبان آلمانی گذاشته بودیم و چون اغلب دوستانی که سالیان طولانی در انجمن بودند آشنا به زبان آلمانی بودند در آنجا تدریس می‌کردند. خانم من از جمله کسانی بود که جلسات آموزش زبان آلمانی را برای تازه‌واردها اداره می‌کرد. در مقاطع مختلف تحصیلی هم کمک‌های علمی می‌کردیم و کلاس‌های اختصاصی داشتیم مثلاً کلاس فیزیک، شیمی و... خود من در ساعات متعددی کلاس شیمی می‌گذاشتم. از طریق کمک کردن به دانشجویان آنها را جذب می‌کردیم یا دعوت به ناهار و شام و عصرانه می‌کردیم و پای آنها را به جلسات فرهنگی انجمن باز می‌کردیم. گاهی به دیدن آنها می‌رفتیم و یک حالت عاطفی میان ما و آنها ایجاد می‌شد. طبیعی بود که در جلسات تشکیلاتی فقط اعضای انجمن می‌توانستند شرکت کنند. وقتی دانشجویی شش ماه - یک سالی اُنس پیدا می‌کرد و علاقمند می‌شد اگر

درخواست عضویت می‌کرد و شرایطش را داشت به عضویت انجمن درمی‌آمد. البته یک تعهداتی را هم باید می‌پذیرفت. مثلاً تعهدات مالی نسبت به انجمن داشت و از سویی باید از خیلی چیزهای دیگر چشم می‌پوشید زیرا باید از جهت اخلاقی و شرعی واجبات و محرمات را مراعات می‌کرد.

پیش شرطی که برای دانشجویان عضو انجمن اسلامی مطرح می‌کردیم این بود که قرار نیست کسی مادام‌العمر دانشجو باشد، باید درستان را بخوانید و برگردید به ایران همانطور که بارها و به مناسبت‌های مختلف اشاره کرده‌ام بهره‌وری از دانش و تکنولوژی غرب توأم با آموزش‌های عمیق و کاربردی عقیدتی و مذهبی از جمله وظایف جدی اعضای اتحادیه بود. در این امر تجربه حضرات مبارزین دائمی و فعال در کنفدراسیون تجربه آشکاری بود که برای انداز به دانشجویان و تازه‌واردین و اعضا، حکم لولو را داشت. بعد از آنکه دوستان به فراغت از تحصیل می‌رسیدند (حتی‌المقدور با اخذ مدرک دکترا) آنها موظف می‌شدند مأموریت و رسالت خود را در ایران ادامه دهند. از جانب اتحادیه شرکت و فعالیت در بخشهای آموزشی و پرورشی چه به صورت ورود به وزارتخانه‌های مربوطه و چه به صورت عضویت در کادر علمی دانشگاه‌ها و دیگر مراکز آموزشی نظیر دانشسراها و بالاخره تشکیل و یا همکاری با هیأت‌های مذهبی و سیاسی در هر سطح ممکن مؤکداً توصیه می‌شد. همچنین این دوستان موظف بودند ارتباط خود را با یکدیگر در داخل کشور محفوظ داشته و روابط خود را گسترش دهند. مرحوم شهید بهشتی و تنی چند از هیأت امنای حسینیه ارشاد یکی از کانونهایی بود که حلقه اتصال دوستان را با شخصیت‌های علمی، سیاسی، مذهبی برقرار می‌کرد. بدون مجامله می‌توانم بگویم این بخش از کار از موفقترین برنامه‌های عملی اتحادیه بود. کم نبودند و نیستند اعضا و فارغ‌التحصیلانی که سر از سازمان‌های انقلابی زیرزمینی درآوردند و بعضاً در شرایط متفاوتی شناخته و به اعدام محکوم شدند. پاره‌ای دیگر نیز تشکیل دهنده گروه‌هایی بودند که بعد از انقلاب در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به فعالیت پرداختند. خوشبختانه مدارک ساواک نشانه‌ای از همکاری هیچکدام از اعضای اتحادیه و حتی رده‌های دوم و سوم با ایادی



رژیم ندارند.

در حالی که سران کنفدراسیون و اعضای آن به قولی مبارز دائمی بودند و می‌گفتند «اصلاً تحصیل یعنی چه؟ حالا امروز ما مهندس شدیم فردا جذب بازار کار اقتصاد سرمایه‌داری می‌شویم و در خدمت نظام بورژوازی و کاپیتالیسم درمی‌آییم، بنابراین مهم‌ترین وظیفه ما این است که خودمان را مسلح به اندیشه مارکسیسم بکنیم و جنبش کارگری بوجود بیاوریم و بعد جنبش کارگری را به درون کشورمان منتقل بکنیم، آن وقت که شرایط را آماده کردیم بعد برویم دنبال تحصیل». لذا اکثر فعالین کنفدراسیون و اعضای سازمان‌های وابسته به آن کسانی بودند که فارغ‌التحصیل نشدند<sup>۱</sup> و به اعتقاد من یکی از تلاش‌ها و شعارهای حزب توده و گروه‌های چپ پس از انقلاب مبنی بر بی‌ارزش قلمداد کردن تخصص از این جنبه بود که خودشان کمبود داشتند.

همانطور که گفته شد ما به دانشجویها می‌گفتم شما که از ایران آمده‌اید، خانواده‌تان هزینه کرده‌اند و به امیدی شما را فرستادند، باید درس بخوانید، اگر با مشکلی مواجه بودند کمکشان می‌کردیم مثلاً اگر وضع مالی کسی خوب نبود، مساعدت می‌کردیم.

### خاطرات شیرین جلسات انجمن اسلامی

ما در شهر آخن چند کمیسیون آموزشی برای اعضاء داشتیم از جمله کمیسیون عقیدتی، کمیسیون سیاسی و چندتای دیگر. من و آقای کیارشی معروف به پیراشکی<sup>۲</sup> عضو کمیسیون سیاسی بودیم. منزل ایشان در هرلن<sup>۳</sup> هلند در نزدیکی با آلمان واقع بود که تا آخن ده دوازده کیلومتر فاصله داشت. ما پنج - شش نفر از دوستان شب‌های شنبه

۱. یک روز ساعت ۵ بعدازظهر از دانشکده به خانه می‌رفتم، برخورد کردم به یکی از این سران جنبش دانشجویی که به سرعت داشت می‌رفت به شوخی گفتم رفیق کجا با این تندی؟ گفت: سینما. گفتم با این عجله؟ گفت مگر کلاس درس است که بشود تأخیر کرد یا نرفت!

۲. محمد کیارشی یکی از فعالان اتحادیه بود که در شهر آخن به تحصیل در رشته شیمی اشتغال داشت. دوستان بر حسب شوخی به وی عنوان پیراشکی را اعطا کرده بودند زیرا چندان تمایلی به آن نداشت. از خاطرات شیرین ما با آقای «پیراشکی» ماجرای «پارتی عدسی» است که در جای خود به آن اشاره کرده‌ام. از جمله مسئولیهایی که آقای کیارشی به هنگام مهاجرت امام به پاریس عهده دار بود تصدی آشپزخانه و تامین غذا و میوه امام تا زمانی که شهید عراقی به امام پیوست، بود.

می‌رفتیم منزل ایشان و بحث می‌کردیم. در یکی از شب‌ها ایشان عدسی پخته بود. آورد و خوردیم دیدیم چیز خوبی است قرار شد این کار در جلسات بعد هم تکرار شود. یک روز با یکی از دوستان رفتیم به یکی از عمده‌فروشی‌ها و یک گونی بزرگ عدس خریدیم. شبی که می‌خواستیم برویم هرلن گونی را پشت ماشین گذاشتیم. سر مرز معمولاً یک پیرمردی لمیده بود وقتی ماشین‌های نمره آخن را می‌دید با دست یا سر، اشاره می‌کرد که بروید. آن شب اتفاقاً جوان دیگری آن جا بود، پرسید چی در ماشین دارید؟ ما صندوق عقب را باز کردیم. دید یک گونی بزرگ آنجاست. گفت این چیه؟ گفتم عدس. پرسید با این همه عدس می‌خواهید چه کار کنید؟ قیافه‌های ما هم مشخص بود که آلمانی و اروپایی نیستیم، گفتم ما یک عدسی پارتی داریم!

همانگونه که گفتم علاوه بر کنگره سالانه که جنبه تشکیلاتی داشت یک یا دو سمینار سراسری نیز با شرکت همه واحدها و حتی‌المقدور کلیه اعضا (نه فقط نمایندگان واحدها) تشکیل می‌شد. بدین منظور خانه جوانان را اجاره می‌کردیم. در امر تدارک و پذیرایی و چیدن میز غذا و خوراک و نیز برای شست‌وشو و تمیز کردن ظروف تقسیم کار می‌شد، یک بار یادم هست که من و آقای قطب‌زاده و آقای شبستری مسئول شست‌وشوی ظرف‌های بعد از ناهار بودیم. ما آستین بالا زدیم و پیش‌بند بستیم و شروع کردیم به ظرف شستن، یک نفر از دوستان آمد و سؤالی از آقای شبستری کرد، آقای شبستری مشغول گفتگو با او شد. من هم با قطب‌زاده بر سر اهانتی که یکی از دوستان به آقای بنی‌صدر کرده بود صحبت می‌کردم. یک پنج یا شش دقیقه‌ای به این منوال گذشت و دوباره شروع کردیم به شست‌وشو. بعد از اتمام جلسه بعد از ظهر امیر ناطقی که ناظم تدارکات جلسه بود باز هم اسم ما سه نفر را اعلام کرد برای شستن ظرف‌های بعد از غذای شب. گفتیم که ما ظهر در لیست شست‌وشو بودیم، گفت بله، آنجا آشپزخانه است محل رفع اختلافات نیست، شما سه نفر جریمه شده‌اید، که آنجا پنج دقیقه وقت خودتان را صرف کار دیگری کرده‌اید، و لذا جلسه بعد از ظهر پنج دقیقه دیرتر شروع شده و وقت پنجاه - شصت نفر را گرفته‌اید، شصت ضربدر پنج دقیقه می‌شود سیصد دقیقه، شما سیصد دقیقه وقت افراد را گرفته‌اید. بابت این کار جریمه

می‌شوید. اصولاً امیر ناطقی که معمولاً عهده‌دار نظم و تدارکات سمینارها بود، جوانی بسیار منظم، دقیق و پرجذبه بود. واقعاً هم بچه‌ها سعی می‌کردند کاری نکنند که بی‌نظمی تلقی شود و در لیست مجرمین که توسط او تنظیم می‌شد قرار نگیرند.

از این جهت این جریمه‌شدن را برای ظرف‌شویی دوباره ما هم با طیب خاطر پذیرفتیم، این هم برای دیگر افراد جوان و تازه وارد یک جنبه تربیتی خوبی داشت که احساس نکنند که بین آقای شبستری و من و بقیه، هیچ فرقی نیست، همه در همه این کارها هستیم و کارهای مشترک را با هم انجام می‌دهیم.

### ادغام انجمن‌های اسلامی اروپا و امریکا و نشریه ارگان آنها

به موازات اروپا در امریکا هم انجمن‌های اسلامی فعالیت‌های مشابهی داشتند. از کنگره ششم این دو اتحادیه در هم ادغام شدند. نماینده‌ای از اتحادیه ما به آمریکا می‌رفت و نماینده آنها در کنگره ما شرکت می‌کرد. فصلنامه «مکتب مبارز» به صورت نشریه ارگان هر دو سازمان منتشر شد که بسیار نشریه پرباری بود. مقالات آن عمدتاً توسط اعضا نوشته می‌شد، مقالاتی هم به دست‌مان می‌رسید مثلاً از دکتر شریعتی، استاد مطهری، دکتر بهشتی، بنی‌صدر و دیگران. علاوه بر «مکتب مبارز» نشریه ماهانه «قدس» و نیز مجموعه «کرامه» هم توسط انجمن منتشر می‌شد.

من هر بار که نجف می‌رفتم گزارشی از وضعیت مالی و سیاسی و تشکیلاتی اتحادیه به امام ارائه می‌دادم ایشان هم راهنمایی‌هایی می‌کردند و برای کنگره‌ها پیام می‌فرستادند.

از سال ۱۳۵۵ به بعد همه ساله از نجف یک نفر از روحانیون مبارز در کنگره سالانه اتحادیه شرکت می‌کرد. مرحوم حجت‌الاسلام املائی یکی دو بار شرکت کرد. گزارش‌های ما از طریق حجت‌الاسلام آقای دعایی به امام منتقل می‌شد.

ما در انجمن یک کمیته داشتیم به نام کمیته فلسطین که این کمیته مجموعه فعالیت‌های خبری، فرهنگی، خدماتی مربوط به فلسطین را اعم از جمع‌آوری پول و دارو برعهده داشت، مثلاً به کارخانجات داروسازی مراجعه می‌شد، دارو تهیه و معمولاً به لبنان برای دفتر مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین ارسال می‌شد.

ارتباط روحانیت مبارز خارج از کشور با انجمن اسلامی در حد شرکت در سمینارها بود، اما ارتباطاتی نیز خارج از کادر انجمن‌های اسلامی با آنها در زمینه‌های سیاسی و مبارزات زیرزمینی داشتیم. همکاری‌هایی نیز با دوستان نهضت آزادی داشتیم یا گاهی از آقایان قطب‌زاده و دکتر حبیبی در جلسات مختلف دعوت می‌کردیم. گاهی از ایران افرادی می‌آمدند و جلساتی داشتند. آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۵۵ به آلمان آمدند و در شهر بوخوم من ایشان را دیدم و گزارشی از وضعیت اتحادیه انجمن‌های اسلامی ارائه دادم، بیشتر هم هدفشان این بود که اختلافاتی که بین دوستان در اروپا وجود داشت، برطرف شود.

تشکیلات اُمسو برای ما گرفتاری درست نمی‌کردند و مانع کار ما نمی‌شدند، خوشحال بودند که یک عده جوان مسلمان فعالیت می‌کنند اما دلشان می‌خواست کارهای عمده خود را در آن سازمان متمرکز کنیم. ما می‌گفتیم به دلیل خصلت بین‌المللی که آن سازمان دارد، زبان رایج در هر کشوری در جلسات آن دایر است و دانشجویان ایرانی در سال‌های اول و دوم آنقدر به زبان‌های اروپایی مسلط نیستند که از آن جلسات استفاده کنند، از این رو لازم است به زبان فارسی یا اردو یا زبان بومی دیگر جلساتی داشته باشند، آنها هم مخالفتی با ما نکردند، گاهی از آنها کمک هم می‌گرفتیم، مثلاً سالن‌هایی که داشتند در اختیار ما می‌گذاشتند یا مسجد آخن که در اختیار آنها بود، ما جلسات هفتگی، ماهانه و سمینارهای خودمان را در آن مسجد برگزار می‌کردیم، ضمناً در ماه مبارک رمضان و اعیاد بزرگ اسلامی در جلسات آنان شرکت می‌کردیم.

در سال ۱۳۵۵ بنابر تصویب هیأت مدیره اتحادیه من سفری کردم به هند و پاکستان و تایلند و فیلیپین و در تأسیس و پایه گذاری اتحادیه انجمن‌های اسلامی شبه قاره هند و فیلیپین راهنمایی‌های لازم را به دانشجویان مسلمان آن مناطق ارائه می‌کردیم. ابتدا در تک‌تک این کشورها هسته‌های دانشجویی اسلامی را به وجود آوردیم و بعد اینها را با هم متحد کردیم در مقیاس یک کشور و بعد در مقیاس یک قاره. در سوریه و لبنان از قبل انجمن‌های اسلامی داشتیم، بنابراین در اواسط و اواخر سال ۱۳۵۷ طرح ایجاد سازمان جهانی دانشجویان مسلمان را در دستور کار قرار داده و به بررسی جوانب آن

پرداختیم. طبعاً ابتدا با برادران آمریکا و کانادا هماهنگی‌های لازم صورت گرفت، سفر دیگری من در سال ۱۳۵۶ به هند و تایلند و فیلیپین انجام دادم و مقدمات سازمانی لازم را برای پیوستن این سه واحد کشوری یعنی واحدهای موجود در پاکستان، شبه قاره هند و بالاخره چهار واحد فعال در فیلیپین و نیز دو انجمن فعال در تایلند فراهم ساختیم، قبلاً هم به موازات این تلاش‌ها واحدهای دانشگاه‌های بیروت، سوریه و نیز چند عضو فعال پیوسته در مصر با یک ارتباط سازمانی منسجم با هم جوش خورده بودند. مقدمات تدوین اساسنامه سازمان جهانی انجمن‌های اسلامی دانشجویان فارسی زبان با یک تلاش پرشتاب آماده شد و از تصویب کنگره‌های آمریکا، اروپا و کانادا گذشت و قرار بود در بهار سال ۱۳۵۸ اولین جلسه مقدماتی و تدارکاتی آن با حضور نمایندگان و هیأت دبیران واحدها در سراسر جهان در آلمان غربی برگزار گردد که با پیروزی انقلاب و بازگشت تعداد قابل توجهی از سران و اعضای فعال اتحادیه‌ها به ایران، طرح فوق متأسفانه جامه عمل به خود نپوشید. همین جا باید نهایت تأسف خود را از عدم تشکیل چنین سازمان جهانی ابراز دارم، چرا که می‌توانست به لحاظ تبلیغاتی و با آن قدرت اثرگذار جمعی در خدمت انقلاب نوپای اسلامی قرار گرفته و بازوی تبلیغاتی نیرومندی علیه فعالیت‌های ضد انقلاب و سیاست‌های خصمانه دول شرق و غرب باشد. قضیه به همین جا ختم نمی‌شود. واحدهای آلمان و چند کشور اروپایی دیگر با ورود افرادی که هویت مشخص و اهداف واضحی نداشتند منجر به تلاشی گام به گام اتحادیه با آن تشکیلات و فرم سازمانی بسیار قدرتمند گردید و سرانجام نیز به صورت واحدهای نمایشی - اگر نگوئیم فرمایشی - درآمد.

### ماجرای عکاسی از امام و منزل ایشان

در سال ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳ که به عراق رفته بودم، یک روز به حاج آقا مصطفی گفتم به آقا بگوئید که من می‌خواهم تعداد زیادی عکس از ایشان بگیرم، اما نه عکس شیخی که فقط صاف بنشینند و تکیه بدهند و عبایشان روی دوششان باشد، ایشان برنامه عادی خودشان را انجام بدهند و کاری به کار من نداشته باشند. حاج آقا مصطفی گفت خیلی خوب. به امام گفتم و ایشان گفتند مانعی ندارد. آن روز غروب به اتفاق آقای دعایی

آمدم حرم امیرالمؤمنین(ع) گفتم از آنجا شروع کنم. امام وارد حرم شدند و نمازشان را خواندند و رفتند گوشه‌ای و مشغول ذکر و دعا شدند، من هم عکس می‌گرفتم. آن شب بعد از شام به امام گفتم، من می‌خواهم دوستان ما دفتر کار شما و میز کار شما را با پاپ و واتیکان مقایسه بکنند. حاج آقا مصطفی یک ساعت اجازه دادند پیش شما باشم. گفتند شما همیشه اجازه دارید باشید.

فردا قبل از ظهر مجدداً رفتم منزل امام، قبل از اینکه به اتاق کارشان بیایند تعدادی عکس گرفتم. امام آمدند بالا و مشغول کار شدند و نامه‌هایی نوشتند و بعد بلند شدند که وضو بگیرند و آماده شوند برای رفتن به مسجد. صادق قطب‌زاده در این سفر همراهم بود. وقتی از منزل امام بیرون آمدم و به وی ملحق شدم، به وی گفتم عجب عکسهای تابی است روی اینها حسابی می‌توانیم تبلیغ بکنیم. با قطب‌زاده رفتیم منزل آقای شیخ نصرالله خلخالی و یک چایی خوردیم. ناهار مهمان آقای صدر بودیم. فردا بعدازظهر قرار بود دوباره بروم وقتی که امام می‌آیند توی حیاط می‌نشینند از آنجا هم



امام خمینی در حرم حضرت علی(ع) مشغول نماز شدند و من...



امام بالا آمدند و نشستند و مشغول به کار شدند و نامه‌هایی نوشتند.

عکس بگیرم. رفتم خانه دوربین را نگاه کردم می‌خواستم فیلم را زودتر بدهم چاپ شود، دیدم شماره فیلم روی صفر است. تعجب کردم گفتم فیلم گیر کرده؟ نچرخیده؟ رفتم به یک عکاسی گفتم فیلم را دریاور و چاپ کن. او رفت در تاریکخانه و آمد و گفت فیلمی توی دوربین نیست! من خیلی تعجب کردم و ناراحت شدم. حتی به خود عکاس شک کردم ولی کاری نمی‌توانستم بکنم. خیلی پکر و دلخور به حاج آقا مصطفی ماجرا را گفتم. گفت مهم نیست دوباره می‌گیریم. گفتم به آقا چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم که فیلم ضایع شده است.

ماجرای آن فیلم را بعداً می‌گویم. فردا بعداز ظهر دوباره رفتم که از امام عکس بگیرم. منزل امام حیاط کوچکی داشت بعداز ظهر که می‌شد یک طرف که سایه بود یک فرش می‌انداختند و ایشان دو - سه ساعتی آن‌جا می‌نشستند وقتی آفتاب بالا می‌آمد، فرش را می‌بردند طرف دیگر پهن می‌کردند. ایشان تازه آمده و نشسته بود. جلوی ایشان از این پاکت‌های مقوایی پُر از نامه بود که داشتند پاسخ می‌دادند، مقداری کاغذ و یک کتاب هم دم دستشان بود. با حالت‌های مختلف از ایشان عکس انداختم. دو - سه بار عینک‌شان را جابه‌جا کردند. گفتم آقا، این اگر دسته عینک جور نیست چشم شما را اذیت می‌کند. گفتند نه این پیچ‌اش شُل شده سُر می‌خورد. گفتم با پیچ‌گوشی کوچولو می‌شود این را درست کرد. گفتند به عینک من کاری نداشته باش! گفتم به عینک شما کاری ندارم به چشم شما کار دارم!

یک نیم ساعت سه ربعی این طرف حیاط بودیم بعد آن طرف را فرش کردند و امام بلند شدند که بروند آن طرف. در این لحظه، حاج آقا مصطفی رسید و احوالپرسی کرد و گفت راضی هستی؟ گفتم بسیار و بعد به امام گفتم به خاطر اینکه عکس‌ها یکنواخت نباشد، اگر اجازه می‌دهید حاج آقا مصطفی پهلوی شما بنشیند و یک عکس دو نفری از شما بگیرم. حاج آقا مصطفی به شوخی گفت اگر این عکس دست ساواک بیفتد ممکن است برای آقا ایجاد دردسر و مشکل کند! امام بلافاصله گفتند وجود تو برای من دردسر است نه علم ساواک! سه - چهار تا عکس هم از امام و حاج آقا مصطفی گرفتم که در بخش عکس‌ها چاپ شده است.





به امام گفتم اجازه می‌دهید حاج آقا مصطفی پهلوی شما بنشینند، حاج آقا مصطفی به شوخی گفت...

حاج آقا مصطفی حدود بیست دقیقه‌ای نشست و رفت. امام به من گفتند بس است دیگر. گفتم بسیار خوب اجازه بدهید وسایل را جمع کنم و بروم. گفتند نگفتم برو، گفتم بس است. من هم گفتم چشم و نشستم. میوه آوردند مقداری میوه خوردم و بلند شدم و خداحافظی کردم. یک اتفاق بامزه‌ای هم موقع خروج افتاد. منزل امام دو درب داشت دفعات قبلی همیشه از بیرونی می‌آمدم. این بار از حیاط که داشتم بیرون می‌رفتم به اشاره امام از در اندرون که به کوچه مجاور باز می‌شد قصد خروج داشتم به جای در پرده آشپزخانه را کنار زدم یک خدمتکاری مشغول کار بود. خودم را کنار کشیدم. آقا گفتند درب خروج اون یکیه. گفتم می‌بخشید بی‌اطلاعی و بی‌خبری این تبعات را دارد. گفتند: نه، تحفه‌ای هم نبود!

یک بار دیگر هم تعدادی عکس از امام گرفتم آن زمان هنوز سید احمد آقا به نجف نیامده بود. این بار به دست و دلبازی دفعه قبل نبود و تعداد کمی عکس انداختم. یادم می‌آید وقتی رفتم بالا به اتاق امام دیدم که کتاب افضل‌الجهاد نوشته آقای حاج سید

جوادی روی میز کوچک کنار جایگاه ایشان قرار داشت و در یک عکسی که انداختم این کتاب دیده می‌شود. کتاب شوهر آهو خانم نوشته علی محمد افغانی هم در میان کتاب‌ها بود که خیلی برای من جالب بود که امام چه کتاب‌هایی را می‌خواند البته به خودم جرأت ندادم بینم از کتاب چه مقدار خوانده شده است.

حالا می‌رسیم به ماجرای آن فیلم که توی دوربین نبود. آن فیلم چه شد؟ ما با قطب‌زاده آمدیم بیروت، در بالکن مجلس شیعیان نشسته بودم آقای صدر به من گفتند فیلمی که از آقای خمینی عکس گرفتی چه شد؟ آیا دست بعضی‌ها افتاد؟ من یک لحظه در دلم به قطب‌زاده شک کردم. در دلم گفتم آقای صدر از کجا می‌داند قصه را؟ منتهی به روی خودم نیاوردم که یک چنین چیزی در ذهنم هست، دایی جان گفتند که من اگر این فیلم را برای تو پیدا بکنم چه فکر می‌کنی؟ گفتم دو چیز یا اینکه ارتباطی با حزب بعث دارید می‌گویید بروند و از آن عکاسی فیلم را بگیرند و بیاورند، یعنی اینقدر نفوذ روی سازمان‌های جاسوسی عراق دارید که عناصر نفوذی شما می‌روند و این فیلم را می‌آورند، یا اینکه کلاغی خبر آورده برای شما. ایشان به من گفتند برای اینکه ناراحت نشوی می‌گویم، چون می‌بینم خیلی ناراحت هستی، این فیلم پهلوی آقای قطب‌زاده است. قطب‌زاده گفت من می‌خواستم به تو یک تعلیم سیاسی و حفاظتی بدهم، که این جور بی‌محابا نباشی، از عراق تو می‌توانستی این دوربین را هر طوری هست با خودت بیرون بیاوری، اما با عکس نه، اگر عکسها را سر مرز می‌گرفتند، چه می‌کردی؟ گفتم اتفاقاً قضیه برعکس است، اگر ظاهر کرده بودم عکسها را می‌دادیم به دوستان و پراکنده می‌کردیم. به هر حال به هر نیتی و هر دلیلی بود، فیلم پیدا شد و جمعاً شد دو حلقه فیلم ۳۶ تایی از امام.

### نامه علمای شیراز و واکنش امام

یک بار آقای صدر حاج سید جوادی<sup>۱</sup> پیغام داد که می‌خواهد برای کار مهمی به اروپا بیاید. تعدادی از اعضای وابسته به نهضت آزادی و دو - سه نفر از سران اتحادیه

۱. اولین وزیر کشور دولت بازرگان.

انجمن‌های اسلامی دانشجویان در فرانکفورت جمع شدیم. آقای یزدی از آمریکا، آقایان حبیبی و قطب‌زاده از فرانسه، دکتر چمران از لبنان و من و آقایان نواب و همایون یاقوت‌فام از اتحادیه بودیم. آقای حاج سید جوادی یکسری اخبار و اطلاعات راجع به مسائل و مبارزات داخل کشور مطرح کردند و ضمناً گفتند نامه‌ای هست که از علمای شیراز خطاب به آقای خمینی و باید به ایشان داده شود و پاسخ بدهند. قرار شد نامه را من به نجف ببرم.

پیام علمای شیراز مبنی بر این بود که عده‌ای از خانواده‌های کسانی که اعدام شده‌اند و یا در بازداشت هستند از لحاظ مالی در مضیقه می‌باشند و اجازه می‌خواستند که از محل سهم امام زندگی اینها تأمین شود، ضمناً برای چاپ و انتشار کتاب‌هایشان از امام مساعدت می‌خواستند.

در این نامه نوشته بودند که این افراد - که از اعضای مجاهدین خلق بودند - هرچند اشتباه هم بکنند که طبیعی است اما مهدورالدم نیستند و خانواده بعضی از آنها در عسر و حرج هستند. امضاءکنندگان نامه فکر می‌کنم آقایان محلاتی، دستغیب، صدرالدین و محی‌الدین حائری و یک نفر دیگر بودند.

البته من در آن جلسه به آقای حاج سید جوادی گفتم که ما سابقه این کار را داریم و خیلی تلاش کردیم که از آقا یک چیزی ولو تلویحاً در تأیید این‌ها بگیریم اما تا حالا موفق نشدیم، حالا برویم ببینیم این بار چه می‌شود. قرار شد آقای حاج سید جوادی هفت - هشت روز آنجا بماند که من برگردم. من آمدم نجف با آقای دعایی صحبت کردم ایشان گفت بلکه این دفعه این نامه روی آقا اثر بگذارد چون تا به حال خیلی تلاش کرده‌ایم ولی موفق نشدیم. من رفتم خدمت امام. بعد از حال و احوال و خوش و بش نامه را دادم. ایشان نامه را خواندند حس کردم مطالعه نامه یک مقدار بیش از حدی که برای شش - هفت سطر لازم است طول کشید. یک بار نگاه کردند دوباره نگاه کردند و بعد نامه را گذاشتند زمین و گفتند: من به این نامه نمی‌توانم الآن جواب بدهم به دلیل اینکه اینجا نوشته‌اند آقایان امضاء کنندگان به اتفاق آراء عقیده‌شان بر این است، اما این امضاء آقای محلاتی در ذیل نامه، امضایی نیست که همیشه برای من می‌کند. من

احتمال می‌دهم که ایشان توی رودربایستی قرار گرفته و عقیده‌اش این نیست و با این امضاء خواسته به من حالی کند که در رودربایستی گیر کرده است. اگر این طوری باشد اینکه نوشته‌اند به اتفاق آراء درست نیست، این است که من خودم تحقیق می‌کنم و اقدام می‌کنم و جواب می‌دهم. دیگر ایشان چطوری تحقیق کردند و چه پاسخی دادند نمی‌دانم.<sup>۱</sup>

این برخورد امام البته برای ما کمی ناخوشایند بود، اما این عقیده را داشتیم که لابد مصلحتی است که عقل ما نمی‌رسد و در بین خودمان که بحث می‌کردیم اینگونه توجیه می‌کردیم که «آقا گفت، کاری نمی‌توانیم بکنیم، آقا میگه نه». گاهی که یک مقداری تندتر می‌شدیم می‌گفتیم «آقا پایش را کرده توی یک کفش و می‌گوید نه، چه کار بکنیم!»

در اواخر دهه ۶۰ میلادی / ۴۰ شمسی مشی مبارزه مسلحانه قداستی در میان مبارزان پیدا کرده بود. در این مقطع ما از کنفدراسیون فاصله گرفته بودیم. انجمن‌های اسلامی تقریباً نوپا بود و هنوز قدرت مقاومت تبلیغاتی در مقابل جریان‌های چپ را نداشت. ظهور جنبش سیاهکل و تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق بیش از آنکه در داخل کشور انعکاس داشته باشد در خارج از کشور تأثیر گذاشت. مدت زیادی طول نکشید که سازمان مجاهدین خلق اعلام موجودیت کرد و آن عقده‌ای که ممکن بود برای بچه مسلمان‌ها در خارج از کشور بوجود آید رفع شد. ما هم در نشریات خودمان از این گروه هم حمایت تبلیغاتی می‌کردیم و هم کمک‌های دیگری. احیاناً اگر افرادشان به اروپا می‌آمدند ارتباط مخفیانه با بعضی از ما داشتند و ما با استفاده از دوستان آلمانی برای حمل و نقل وسایل مورد نیازشان به فرودگاه و جاهای دیگر با آنها همکاری داشتیم، اما در جلسات علنی ما شرکت نمی‌کردند.

در آن مقطع آنچه که برای ما اهمیت زیادی داشت اعلام نظر امام و گرفتن تأییدیه

۱. لازم به تذکر است که محتوای این نامه اختصاصاً به بازماندگان سازمان مجاهدین مربوط می‌شد و نه کل زندانیان سیاسی و خانواده‌های نیازمند آنها که مورد عنایت خاص امام بودند. در این زمینه اجازه داده بودند. (رک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۹)

از سازمان مجاهدین خلق ایشان بود. به همین منظور من یک سفری به عراق کردم. فکر می‌کنم مرتبه دوم یا سوم بود که ایشان را می‌دیدم. آقای دعایی که از مقصود من آگاه بود گفت فکر نمی‌کنم آقا چنین کاری بکند اما اگر ایشان یک اظهارنظری بکنند خیلی خوب است. از ایران هم پیغام می‌دهند که آقا یک اشاره‌ای به این ماجرا بکند چون خیلی در روحیه جوانان و مبارزین تأثیر دارد که اینها تقویت شوند.

وقتی خدمت امام رسیدم دیدم سه - چهار جزوه مربوط به سازمان مجاهدین خلق کنار دستشان بود. قبل از اینکه من شروع به صحبت کنم، یکی از جزوه‌ها را دست گرفتند و گفتند مثلاً چطور می‌شود اخلاق اسلامی را با اقتصاد مارکسیستی در هم آمیخت؟ من جا خوردم! یک مقداری صحبت کردند گفتند که چند نفر از اینها آمدند پهلوی من و بحث‌هایی کردند.<sup>۱</sup> یک تعبیری به کار بردند که خیلی برای من جالب بود گفتند، اگر برخورد کردید با کسانی که مسلمان‌تر از حضرت امیر(ع) هستند باید احتیاط کرد. در آن جزوه‌ها یک بحث اقتصادی بود راجع به انفال که از مباحث ایدئولوژیک مجاهدین خلق بود و آیه‌ای از قرآن بالای آن نوشته بودند، اما این امر برای امام هیچ دلیلی نبود، محتوا را نگاه کرده بودند. من دیدم جای توجیه ندارد اگر خودم را سبک نکنم و چیزی نگویم بهتر است فقط بگویم: ولی خوب در ایران آقایان علماء از طرف جوان‌ها تحت فشار هستند و اگر از طرف شما بی‌عنایتی به اینها بشود، بی‌توجهی به کل مبارزه است. این صحبت هم اثری در ایشان نداشت و زیر بار نرفتند. آقای دعایی هم پس از این دیدار گفت که این بار اولی نیست که این حرف به ایشان گفته می‌شود و نمی‌پذیرند. یک سفر دیگری هم به همراه آقای قطب‌زاده به عراق رفته بودیم دوباره این مسئله مطرح شد. البته قبل از ملاقات با امام، تمام مطالب خودمان را هماهنگ می‌کردیم. قرار بود صحبت‌های من راجع به انجمن‌های اسلامی دانشجویان باشد و ایشان هم مسائل سیاسی و تشکیلاتی خارج از کشور و احیاناً اخبار داخل کشور را

۱. نماینده سازمان حسین احمدی روحانی نام داشت که بعداً به حزب پیکار پیوست و بعد از انقلاب اعدام شد. وی خاطرات خود را در نشریه پیکار شماره‌های ۷۸ تا ۸۱ (آبان ۱۳۵۹) و مصاحبه تلویزیونی بیان کرده بود. تاریخ این ملاقات‌ها یک جا نیمه اول بهمن ۱۳۵۰ و جای دیگر اوایل سال ۱۳۵۱ ذکر گردیده است.

بازگو کند. اما قطب‌زاده ضمن گزارشی از اوضاع داخل کشور یک صحبت‌های راجع به استعداد مملکت برای بردوش گرفتن اسلحه و ضربه کاری زدن به رژیم مطرح کرد - این مطلب را اگر به من گفته بود به او می‌گفتم که نگو و خودت را سبک نکن - امام اخم کرده بودند و سرشان پایین بود. من فهمیدم چهره اخم‌آلود و سرپایین انداختن یعنی چه! به هر حال آنجا هم امام مطالبی نظیر آنچه قبلاً به من گفته بودند، عنوان کردند. نظیر این سخنان را به افراد دیگری از جمله دکتر یزدی و آقای هاشمی رفسنجانی نیز گفته بودند و ما از موضع امام در نفی مشی مسلحانه آگاه بودیم.

### جنبش مسلحانه و نهضت دانشجویی

بعد از حادثه سیاهکل و ظهور سازمان چریک‌های فدایی خلق، یک حالتی نسبت به اندیشه مارکسیسم و مشی مسلحانه بروز کرد و یک تبی بوجود آمد که به دانشجویان دانشگاه‌ها و به خارج از کشور سرایت کرد و در جنبش دانشجویی رخنه کرد. ما برای اینکه دانشجویان مسلمان دچار عقده نشوند، ضمن اینکه نمی‌توانستیم آن کار را محکوم کنیم چرا که قدمی بود برای مبارزه با نظام پهلوی، در دو جبهه مشغول فعالیت بودیم یکی در جبهه عقیدتی و دیگر در جبهه سیاسی. وقتی سازمان مجاهدین خلق در مدت کوتاهی بعد از آن اعلام موجودیت کرد. این مسئله به ما به میزان زیادی کمک کرد که در مقابل جناح مارکسیست در جنبش دانشجویی احساس ضعف نکنیم. در آن شرایط حرکت مجاهدین خلق، یک نشاط و امیدی در داخل و خارج از کشور ایجاد کرده بود. برای ما این حرکت از آن جهت حائز اهمیت بود که نگرانی‌مان از اینکه افتخار مبارزه مسلحانه علیه رژیم نصیب گروه‌های چپ شود، برطرف شده بود. امام اصولاً با مبارزه مسلحانه مخالف بودند. ما در موارد مختلفی برای تشکیل هسته‌های مسلحانه با ایشان بحث کرده بودیم. استدلال ما این بود که هر چند با مبارزه مسلحانه نمی‌توان حکومت شاه را سرنگون کرد، اما این شیوه برای شکستن دیوار ترس مردم مؤثر است و اثرات روانی مثبتی دارد و رژیم را در موضع انفعالی قرار می‌دهد، اما ایشان اجازه نمی‌دادند. به هیچ‌وجه حاضر نبودند حتی بطور تلویحی مبارزات و اعضاء سازمان مجاهدین خلق را تأیید کنند. یک بار که من خیلی مصرّ شدم روی این مسئله -

و شاید جسارت هم کردم - ایشان بار دگر گفت: من یک نکته کوچکی به شما بگویم. شما اگر به مسلمان‌های دو آتشه مسلمان‌تر از حضرت امیر(ع) برخورد کردید، یک خرده شک کنید. اگر داغتر از حضرت علی (ع) مسلمان دیدید یک خرده مکث کنید. گفتم آقا این برای من کافی نیست، من این را به هیچکس نمی‌توانم بگویم. بعد امام گفت این کتاب شناخت را بخوانید. گفتم همه‌اش را خوانده‌ایم هیچی در این کتاب نیست. گفتند: خود شما این کتاب را بخوانید، نمی‌شود اخلاق اسلامی را با اقتصاد مارکسیسم درهم آمیخت. این لبّ کلام آقایان است.

اتفاقاً سه - چهار هفته بعد قضیه ترور شریف واقفی پیش آمد و بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک منتشر شد. البته قبل از اینکه این بیانیه منتشر بشود، دکتر چمران از لبنان به ما اطلاع داده بود که این سازمان یک سازمان مارکسیستی است. ما بلافاصله در بخوم جلسه‌ای تشکیل دادیم، سران اتحادیه را دعوت کردیم عده‌ای از دوستان دیگر را هم دعوت کردیم. فکر می‌کنم آقای دکتر حبیبی و قطب‌زاده هم آمدند و تبادل نظر کردیم که این قضیه تأثیر منفی بر دانشجویان مسلمان نگذارد. زیرا به محض انتشار بیانیه جدید این سازمان و تحولات ایدئولوژیکی درون سازمانی که صراحتاً نفی اسلام و عدم کارآیی ایدئولوژی اسلامی را مطرح کرده و صراحتاً بیان داشته بود که این سازمان اصولاً از ابتدای امر یک سازمان مارکسیست - لنینیستی بوده است، طبیعتاً مخالفین انجمن‌های اسلامی به ویژه وابستگان به کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و شاخه‌های افراطی کمونیستی دانشجویان تبلیغات و هجوم سیاسی سنگینی را علیه اتحادیه آغاز می‌کردند. لذا لازم به نظر رسید که اولاً اعضای اتحادیه قبل از انتشار رسمی بیانیه در جریان قرار گرفته باشند و شوک حاصله از این مطلب خشی شده باشد و ثالثاً روش برخورد با هجوم تبلیغاتی مخالفان به اعضای تعلیم داده شود. هرکدام مأمور شدیم که به کشورهای دیگر اروپایی سفر کنیم و ذهن دانشجویان را آماده بکنیم. خود من به چند شهر انگلستان و فرانسه رفتم. خوشبختانه با پادزهری که ما زدیم حالت سرخوردگی نه تنها بوجود نیامد، بلکه کینه‌ای در دل اعضای انجمن نسبت به کسانی که این وضع را به وجود آورده بودند پیدا شد. ضمن آنکه ما به موضع امام استناد می‌کردیم و در مقابل

چپی‌ها ایستادگی می‌کردیم.

### دیدار با آیت‌الله خویی

در ایامی که رژیم بعثی عراق طلاب علوم دینی ایرانی و افغانی را برای بار دوم تحت فشار قرار داده بود و آنها را به عنوان افراد بیگانه از عراق اخراج می‌کرد و هدفش محدود کردن حوزه نجف بود، من در نجف بودم. چند مسئله بود که قصد داشتم با آیت‌الله خویی در میان بگذارم. شب پیش از این دیدار خدمت آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر بودم ضمن صحبت گفتم قرار است فردا خدمت آقای خویی برسم. عده‌ای از دوستان در اروپا از ایشان گله دارند که چرا هنگامی که طلبه‌های ایرانی را از عراق اخراج می‌کردند ایشان هیچ عکس‌العملی نشان ندادند، بلکه بیانیه‌ای هم منتشر کردند در تأیید حکام بعثی. آقای صدر از این موضوع مطلع بودند. قضیه از این قرار بود که ایادی دولت عراق در خارج بیانیه‌ای منتشر کردند به امضای یکی از افسران بسیار شرور و جنایت پیشه و قسی‌القلب بعثی به نام سرهنگ علی‌رضا (این آدم وقتی اسمش در عراق برده می‌شد مردم از اسمش هم می‌ترسیدند. من یک بار به مناسبتی با او ملاقات کردم البته مترجم همراه داشتم اما احساس کردم زبان فارسی را می‌فهمد) در آن بیانیه از آقای خویی سؤال شده بود: از قرار گفته می‌شود دولت عراق مشکلاتی برای طلاب فراهم آورده و اسائه ادب به ساحت شما و حوزه علمیه شده. در این مورد خوب است که نظر شما را بدانیم. در پاسخ به آن، مطلبی بدین مضمون نقل شده بود با مهر و امضاء آقای خویی مبنی بر این که من چنین مطلبی نگفته‌ام و از جانب حکومت عراق نسبت به حوزه علمیه نجف و طلاب اسائه ادبی نشده و مشکلاتی ندیدم فراهم بشود و نسبت به خودم جز احترام و محبت و تسهیل کارهایم چیزی مشاهده نکردم.

این را هم اضافه کنم که در همان ایام حساس آقای خویی تصمیم گرفته بودند برای معالجه به انگلستان سفر کنند. همین موضوع سؤال ایجاد کرده بود که آیا رها کردن حوزه علمیه نجف در این شرایط کار صحیحی بوده یا نه؟ برخی می‌گفتند شاید فشار دولت عراق به ایشان موجب شده که عراق را ترک گویند. وقتی راجع به این قضیه با



آقای صدر گفتگو کردم ایشان هم خیلی گله‌مند بودند از آقای خویی. تعریف کردند که بعد از ظهر بود که یک نفر آمد و گفت که ایشان می‌خواهد مرا ببیند. آماده شدم که بروم شنیدم در بغداد هستند و عازم لندن. به بغداد رفتم با حالت اعتراض گفتم آقا، الآن شرایطی است که شما باید بمانید و از حوزه صیانت کنید، حوزه را دارند متلاشی می‌کنند، این جور طلبه‌ها و دوستان ایرانی و افغانی ما را اذیت و آزار می‌کنند. شما نه اظهار می‌کنید نه حرفی می‌زنید، بعد هم عازم سفر هستید. این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ ناراحتی آقای صدر به خصوص به این دلیل بود که آقای خویی به ایشان گفته بود شما همین الآن بروید نجف و به طلبه‌ها بگویید نروند، بایستند، من هم برمی‌گردم و از آنها حمایت می‌کنم. یعنی حاضر نشده بودند مطلبی بنویسند که اگر بعدها گرفتاری پیش آمد، به مقامات عراقی بگویند من نگفتم، از طرف من گفته شده است. بنابراین حرفی است که مسئولیت زیادی پشت سرش نیست. به آقای خویی گفتم: نه آقا، باید از طرف شما بیانیه‌ای در این خصوص صادر شود، اما ایشان این کار را نکردند و با تعداد زیادی از همراهان رفتند لندن. تعداد همراهان ایشان هم مورد اعتراض آقای صدر بود. گفته بودند به آقای خویی که حفظ صحت لازم است، اما این تعداد افراد را با خود بردن چه معنایی دارد؟ ظاهراً چهل پنجاه نفر از دوستان و اطرافیان همراهشان بودند. آقای صدر می‌گفتند چهار - پنج نفر کافی است اما یک هواپیما راه بیندازید، آنجا در لندن هر جا می‌خواهید بروید، بگویند اینها دنباله‌های مرجعیت شیعه هستند آن هم در شرایطی که این جور فشار روی حوزه و طلبه‌ها و مراجع زیاد است، ناپسند است.

من به آقای صدر گفتم علاوه بر این بیانیه به امضای سرهنگ علی‌رضا، دوستان ما چند سؤال شرعی هم از ایشان دارند. ایشان ظاهراً در رساله عملیه گفته‌اند تراشیدن ریش اشکال دارد، اما عده‌ای از مقلدین ایشان در انجمن اسلامی از ایشان نقل می‌کنند که مانعی ندارد. سؤال دیگر در مورد مسئله طهارت اهل کتاب است. در اروپا بعضی از دوستان با خانمهای مسیحی عقد ازدواج موقت دارند، می‌خواهند تکلیفشان را بدانند. از آقای صدر پرسیدم شما می‌دانید نظر آقای خویی چیست؟ ایشان گفت می‌دانم اما شما

خودتان سؤال کنید و پاسخ‌شان را به من هم بگویید. به جز این سؤال‌ها موضوع دیگری که می‌خواستم از آقای خویی بپرسم و تعمّد هم داشتم این بود که ما در اروپا با متفکران مارکسیست و ایدئولوگ‌های چپ درگیر هستیم به خیلی از مسائل مذهبی برمی‌خوریم که باید پاسخ علمی و حوزوی به آن داده بشود. به چه کسی در آنجا مراجعه بکنیم؟

به هر حال من رفتم خدمت آیت‌الله خویی. انصافاً محبت کردند و احترام گذاشتند چون آقای مستنبط هم آنجا بودند و به اعتبار پدرم مرا می‌شناختند. پس از احوالپرسی وارد سؤال‌ها شدیم. به ایشان گفتم بیانیه‌ای در خارج منتشر شده و ما را خیلی نگران کرده، به امضای سرهنگ علی‌رضا و خطاب به شما راجع به اسائه ادب و فشار به روحانیت و حوزه علمیه سؤال کرده و شما چنین پاسخی دادید. ایشان گفتند که نه، چنین چیزی نیست و من ندیدم. من از کیفم بیانیه را درآوردم و نشان دادم. خواندند و گفتند امضای من جعل شده، نه مطلب از من است و نه امضاء از من. قلم درآوردم گفتم لطفاً این مطلب را در این زیر مرقوم بفرمائید. زیرا این جعل مطلب مزین به مُهر مرجعیت شما است و باید خیلی حساسیت نشان بدهید که چرا باید آن را جعل کنند آن هم با یک چنین مطالبی. ایشان یک خرده عقب کشیدند و گفتند: نه به طریق دیگری باید این تکذیب را انجام بدهم، اما شما از قول من به دوستانتان بگوئید که این مطلب صحّت ندارد. گفتم خیلی شرمنده هستم اینجا مُهر مرجعیت شما زیرش هست و با کلام شفاهی من فُکلی تکذیب نمی‌شود، اگر نوشته‌ای باشد، مطمئن باشید در تیراژ بسیار وسیعی در عراق و خارج از عراق آن را منتشر خواهیم کرد، اما ایشان زیر بار نرفت.

در مورد سؤال‌های دیگر هم پاسخ‌های ایشان جالب بود. در مورد تراشیدن ریش گفتند که نه، شما هم ریشتان را تراشیده‌اید و اشکالی هم ندارد. گفتم آیا گناه خفیفی است که مرتکب می‌شوم. گفتند نه، اشکالی ندارد. گفتم پدرم هم چنین عقیده‌ای دارند و من از ایشان تقلید می‌کنم. بعد گفتم حضرت‌عالی قاعدتاً در چاپ بعدی رساله عملیه این را اصلاح خواهید کرد، یک لب‌خندی زدند و چیزی نگفتند. در مورد طهارت اهل

کتاب هم همانگونه که قبلاً شنیده بودیم، فتوای خودشان را بیان کردند و خیلی هم روی آن تأکید کردند. در مورد این که به چه کسی رجوع کنیم، ایشان گفتند طلبه‌های فاضل زیاد داریم. گفتم یکی دو نفر را که بتوانیم از وجودشان استفاده کنیم، معرفی کنید. ایشان از آقای صدر نام بردند گفتند در مقیاس فکر و اندیشه‌های مکاتب جدید، ایشان می‌توانند به سؤالات و ابهامات و اشکالات پاسخ بدهند.

### فقه بازاری و فقه نبوی

رفتم خدمت آقای صدر و گفتم که ایشان نسبت به شما عنایت و نظر داشتند اما در مورد قضیه بیانیه و فتوای تراشیدن ریش با حالت اعتراض گفتم چرا این جور است؟ آقای صدر با همان لهجه شکسته و نوک زبانی فارسی گفتند: پسرعمو<sup>۱</sup> ما دوتا فقه داریم یکی فقه بازاری و آن فقهی است که علماء و صاحبان فتوا از بازار نظر می‌گیرند. فقه دیگر فقه مبتنی بر سنت نبوی است که وقتی حضوراً مراجعه کنید پاسخ شما را می‌دهند. ایشان عقیده‌اش و استنباط فقهی‌اش همان است که به شما گفته، اما آنچه در رساله نوشته براساس فقه بازاری است.

### درگذشت دکتر شریعتی

پس از اینکه رژیم استبدادی شاه حسینیه ارشاد را تعطیل کرد و ادامه فعالیت‌های دکتر شریعتی در ایران با مشکل مواجه شد - همانگونه که خودش در نامه‌ای به پدرش نقل کرده است -<sup>۲</sup> تفألی به قرآن می‌زند و عازم اروپا می‌شود و می‌آید پاریس (اردیبهشت ۵۶). دکتر حبیبی نقل می‌کرد که شب از نیمه گذشته بود که در زدند از سوراخ چشمی درب نگاه کردم دیدم یک نفر کلاهی بر سر دارد درب را باز کردم دیدم دوستان علی شریعتی است. طبیعی است که خیلی شگفت زده شده بود. آقای حبیبی می‌گوید، بعد از مدتی گفتگو، دکتر شریعتی از حال دوستان پرسید و گفت رئیس جمهورمان چطور

۱. لازم به توضیح است که آقای صدر و خانم‌شان (که خاله من می‌باشند) قرابت فامیلی داشته و پسرعمو دخترعمو بودند و از همین بابت مرا که نوه عمویشان می‌شدم پسرعمو خطاب می‌کردند.

۲. رک: با مخاطب‌های آشنا، چاپ حسینیه ارشاد با همکاری اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و کانادا، آذر ۱۳۵۶، ص ۴۶.

است؟<sup>۱</sup> مدتی ایشان پاریس بود. آن موقع امام موسی صدر آمده بودند آلمان. ما به اتفاق ایشان رفتیم پاریس. مرحوم پدرم هم بودند. در آنجا گفتگوهایی شد و قرار گذاشتند یک نوع سازمانی مثل حسینیه ارشاد به عنوان پایگاه تبلیغاتی در خارج از کشور مثلاً در پاریس و یا لندن ایجاد شود. آقای صدر خیلی استقبال کردند و قول مساعدت دادند. قرار شد دکتر شریعتی چند روزی استراحت بکند و بعداً برنامه‌ها را پیگیری کند. ما به آلمان برگشتیم و او نیز به انگلستان رفت، خانه‌ای داشتند در ساوتهمپتون در جنوب لندن. قرار بود خانواده‌اش به او ملحق شوند متنها از ایران به خانمش اجازه خروج نداده بودند فقط دخترهایش آمده بودند. همان شب که به اتفاق فرزندانش از فرودگاه به خانه رفته بود دخترش می‌گفت خیلی ناراحت بود و دائم سیگار می‌کشید چون مادرمان نتوانسته بود بیاید. تا پاسی از شب با هم صحبت می‌کردند و ایشان می‌خواستند که دیگر دار فانی را وداع می‌گویند.

آن زمان من در بوخوم بودم. آقای نواب از اشتوتگارت تماس گرفت و قضیه را خبر داد. خوب، خیلی برای ما شوک‌آور بود. آقای نواب گفت باید زود برویم لندن برای اینکه زمزمه‌هایی وجود دارد. موضوع از این قرار بود که ساواک و ارگان‌های تبلیغاتی رژیم، مرگ دکتر شریعتی را با آب و تاب در روزنامه‌ها عنوان کرده بودند و تلویحاً گفته بودند جنازه قرار است به تهران بیاید و تشییع جنازه رسمی خواهد شد. ما اعتقادمان این بود که با توجه به تأثیر عمیقی که دکتر شریعتی بر روی قشر جوان و دانشگاهی گذاشته و به دلیل نگرانی از روشنگری مذهبی و سیاسی و عقیدتی او، ساواک قصد دارد او را به عنوان یک عنصر وابسته به نظام پهلوی قلمداد کند. وقتی آمدیم لندن گفته شد که سفارت ایران با سردخانه پزشکی قانونی تماس گرفته مبنی بر این که این فرد یک تبعه ایران است و در انگلستان متعلقینی ندارد، بنابراین جنازه باید در اختیار سفارت ایران به عنوان متولی اینگونه موارد قرار بگیرد که به تهران منتقل شود.

۱. منظور او بنی‌صدر بود که از همان سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و فعالیت در نهضت مقاومت ملی می‌گفت که من اولین رئیس جمهور ایران خواهم شد و این مطلب را اکثر دوستان دستاویزی برای طنز قرار داده بودند؛ از قضا همین طور هم شد!

آن روز ظهر ناهار منزل پسر آقای میناچی بودیم که من جریان تشکیل حسینیه ارشاد در تبعید و قول و قرار آقای صدر با دکتر شریعتی را تعریف کردم. آقای میناچی اشک در چشمانش جمع شد و با حالت دلسوزانه‌ای گفت: فکر نمی‌کنی که یک حکمت الهی و یک مشیتی بوده که خدا سرانجام حیات جسمانی دکتر را این طوری به پایان رساند؟ من گفتم: خوب، ما براساس مبانی اعتقادیمان معتقدیم که هیچ چیزی بدون حکمت نیست، حتماً یک خیری در این هست، ممکن است منشاء اثر شود و جنب و جوش تازه‌ای و خون تازه‌ای در رگ‌های جنبش به وجود آورد، همانطور که خود شریعتی می‌گوید حیات علی (ع) بعد از مماتش آغاز شد و خود او هم که شیفته حضرت علی (ع) بوده است، ان‌شاءالله حیاتش بعد از مماتش آغاز گردد. با این تفاوت که دیگر آماج نامردی‌ها قرار نخواهد گرفت و اندیشه‌اش روز به روز گسترده‌تر شده و جوانان بیشتری را به درون کالبد انقلاب خواهد کشاند، همانگونه‌ای که خودش آرزو می‌کرد هر خانه‌ای حسینیه‌ای و هر قلبی ارشادی خواهد شد. مخالفین او دیگر چه چیز برای درافتادن و ایجاد جنگ زرگری و انحراف در راه و اهداف او نخواهند داشت، لذا یاد علی و آثار اوست که از این پس جولان خواهد داد و همین طور هم شد.

شب ما دور هم نشسته بودیم و گفتگو می‌کردیم چگونه دسیسه سفارت ایران را خنثی کنیم و درصدد چاره‌جویی بودیم. آقای حبیبی ناگهان به ذهنش رسید که از احسان پسر دکتر شریعتی - که آن موقع در آمریکا بود - پرسیم چند سالش است؟ آقای میناچی - اول با تهران تماس گرفت و شماره تلفن احسان را پیدا کرد و بعد با او تماس گرفت. جالب بود که فردای آن روز احسان هیجده سالش تمام می‌شد، لذا به او گفتند که تلگرافی بزنند به پزشکی قانونی و بگویند جنازه پدرش را تحویل کسی ندهند تا خودش بیاید و تحویل بگیرد. تلگراف که رسید کپی آن را دادیم به دو وکیل که بروند علیه سفارت وارد کار شوند. در این مدت واقعاً دل تو دل ما نبود، خیلی دلهره و نگرانی داشتیم.

### ماجرای خاکسپاری غریبانه شریعتی

مسئله بعدی این بود که او را کجا به خاک بسپاریم. مسلم بود که به هیچ وجه

جنازه را به ایران نیاوریم چون دست ما در ایران بسته بود و رژیم هم به دنبال بهره‌برداری خودش بود. یک گزینه حرم حضرت امیر(ع) در نجف بود. تماسی با آقای دعایی گرفتیم. ایشان اطلاع دادند که مقامات بعثی نمی‌گذارند. بنی‌صدر تلفن کرد و گفت من به آقای سید موسی اصفهانی می‌گویم با بعثی‌ها صحبت کند و آنها را راضی کند، ولی ما دیگر منتظر نشدیم، گفتیم گزینه بعدی سوریه است. من با آقای صدر تماس گرفتم ایشان گفت شما هیچ نگرانی نداشته باشید من ترتیب کار را خواهم داد. تضمین آقای صدر خیلی ارزش داشت. قرار شد تدارک انتقال جنازه را بدهیم، در عین حال می‌خواستیم یک بهره‌برداری سیاسی هم بکنیم، لذا اعلام یک تشییع جنازه در لندن کردیم. برای این کار اتحادیه انجمن‌های اسلامی تمام نیروهای خود را در سراسر اروپا بسیج کرد. آن موقع یک موضوعی که دست ما را در سفر به کشورهای اروپایی باز گذاشته بود، قراردادهایی بود که دولت ایران با کشورهای اروپایی داشت مبنی بر لغو روادید ویزا برای مسافرت، البته برای اتباع دو طرف بود. به جز تعداد کثیری از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، نمایندگان سایر گروه‌های مبارز از جمله دوستان روحانیت مبارز خارج از کشور و نمایندگانی از انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا در مراسم حضور داشتند. قبلاً از پلیس اجازه گرفته بودیم. ما به اعضای ناشناخته‌مان اعم از خواهر یا برادر ماسک‌هایی داده بودیم که به صورتشان بزنند چون احتمال می‌دادیم که ساواک بخواهد افراد را شناسایی کند. افراد شناخته شده مانند خود من مأمور انتظامات بودیم و با پلیس حرکت می‌کردیم. تشییع جنازه بسیار مفصلی برگزار شد. احسان شریعتی و دوستان دیگر پشت سر آمبولانس بودند. انبوه جمعیت که گرد آمدند و صف چهار نفره طولانی و منظم که شکل گرفت، آقای حبیبی به من اشاره کرد که به پلیس بگو حرکت کند. وقتی حرکت آغاز شد و غریو الله‌اکبر به آسمان برخاست، دیدم اشک در چشمان دکتر حبیبی جمع شده و صورتش گلگون و سرخ شده است. خیلی‌ها این حالت را داشتند. فریاد الله‌اکبر حاضران، واقعاً در و دیوار شهر لندن را به لرزه درآورده بود. در خلال تشییع یکی از افرادی که با گروه محمد منتظری همکاری داشت و ماسک زده بود به من گفت خانم شما هم ماسک زده؟ گفتم بله



نماز میت به امامت آقای صدر بر جسد پاک دکتر شریعتی در حرم حضرت زینب(س) اقامه شد.  
(شیخ محمد یعقوب در کنار صادق طباطبایی ایستاده است)

گفت کالسکه دخترت دست خانمات است و او را می‌شناسند. گفتم ایشان به خاطر هماهنگی با بقیه خانم‌ها این کار را کرده.

به هر حال استقبال مردم از تشییع جنازه بسیار زیاد بود. ما هم اعلامیه‌ای چاپ کرده بودیم و در آن ضمن معرفی دکتر شریعتی، علیه رژیم مطالبی گفته بودیم. این مراسم در برنامه‌های خبری رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های چاپ لندن انعکاس یافت.

بعد از پایان تشییع جنازه و تحویل جسد به شرکت هواپیمایی سوریه<sup>۱</sup> که نیمه شب همان روز عازم دمشق بود، کلیه شرکت کنندگان در مراسم تشییع به مسجد پاکستانیها هدایت شدند و در واقع اولین مجلس ختم دکتر شریعتی همان روز برگزار شد. اولین

---

۱. صادق قطب‌زاده مأمور حفاظت از جسد دکتر شریعتی شده بود، لذا دو تن از برادران را مأمور کرده بود که به مسؤولیت آقای محمد برقی از برادران انجمن بوخوم، در سردخانه باقی بمانند.

سخنران، خود دکتر شریعتی بود! که نوار سخنرانی او که قسمتهایی از سخنرانی تحت عنوان «پس از شهادت» بود پخش شد. شنیدن صدای دکتر چنان انقلابی روحی در حاضرین ایجاد کرده بود که قابل توصیف نیست. پس از آن احسان شریعتی پشت تریبون قرار گرفت و با صدای لرزان که از یک سو حُزن و اندوه و از سوی دیگر تصمیم و اراده مبارزه را باز می‌تاباند و لحن سخنش بسیار شبیه لحن گفتار پدرش بود حالت عجیبی به جمع حاضرین داد. او سخنرانی خود را بعد از ذکر نام خدا و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم با این جمله آغاز کرد: «برادران ما در اینجا گرد هم آمده‌ایم نه برای ختم که برای آغازی دیگر». بعد از او من به نمایندگی از طرف انجمن‌های اسلامی اروپا و آمریکا سخن گفتم و سپس یکی از اعضای اتحادیه قطعه شعری در رثای شریعتی قرائت کرد و سرانجام آقای بنی‌صدر سخنرانی مفصلی ایراد کرد که به گمانم در یکی از شماره‌های نشریه اسلام، مکتب مبارز درج شده است.

همانگونه که گفتم پس از تشییع جنازه، آن را به فرودگاه منتقل کردیم. آقای قطب‌زاده و دیگر برادران رفتند و جنازه را به شرکت هواپیمایی سوریه تحویل دادند. سعی بر این بود که در همه حال مراقب باشیم. اواخر شب بود که پرواز انجام شد و ما نزدیک اذان صبح به دمشق رسیدیم. آقای صدر و دکتر چمران و عده‌ای دیگر برای استقبال آمده بودند. آقای دعایی از عراق آمده بود، چند نفر از برادران روحانیت مبارز خارج از کشور و عده‌ای از ایرانیان مقیم سوریه هم بودند. ما در پاریس نشسته بودیم که تدارکات انجام شود. آقای صدر گفتند در زینیه قبر آماده شده، پس از دفن مراسم کوچکی برگزار می‌کنیم و همه به اتفاق می‌رویم بیروت. تعدادی هم اتومبیل آورده بودند، یک آمبولانس کوچک با نوار قرآن آماده شده بود. بعد از مدتی یکی از مأمورین آمد و یک چیزی در گوش آقای صدر گفت. ایشان کمی درهم رفت و به من گفت سر و صدایش را در نیاور، جنازه کجاست؟ گفتم جنازه را خودمان تحویل هواپیمای سوریه دادیم. ایشان گفت می‌گویند جنازه نیست. از حالت من و آقای صدر، قطب‌زاده که شگفت زده شده بود، آمد و پرسید چه شده؟ گفتم رو دست خوردیم، می‌گویند جنازه نیست. او یک فحشی داد و گفت فلان و فلان می‌کنم. برگشتم به آقای صدر گفتم



مطمئن هستند که نیست؟ ایشان گفت تمام قسمت‌های بار هواپیما را تخلیه کردند، اما چند درصدی امیدواری هست. خوشبختانه در همین لحظه صدای قرآن بلند شد، ایشان با یک حالت لبخند گفتند مثل اینکه پیدا شده. از یکی از مأمورین قضیه را پرسید. مشخص شد جنازه را چون مومیایی شده بود، در قسمت مراسلات پستی هواپیما گذاشته بودند نه بخش بار مخصوص حمل جنازه. ابتداء که بارها را تخلیه کرده بودند گفته بودند جنازه نیست. خلاصه یک ربع، بیست دقیقه‌ای ما دلهره داشتیم. جنازه را حرکت دادیم و تشییع کردیم و در حرم حضرت زینب(س) طواف دادیم، نماز به امامت امام موسی صدر خوانده شد، پس از آن جنازه را به سوی قبری که آماده شده بود با تشریفات روحی و عاطفی خاصی حرکت دادیم و دفن کردیم (رحمه‌الله علیه). از این مراسم غریبانه عکس‌هایی تهیه شد که در بخش مربوط به عکس‌ها آمده است. در سر مزار شریعتی، دکتر چمران با احساس فراوان قطعه‌ای نوشته بود که قرائت کرد.<sup>۱</sup> از افرادی که در مقبره بودیم اینها یادم است: آقایان دعایی، یزدی، چمران، قطب‌زاده، احسان شریعتی.

### تدارک مراسم عظیم چهلم در بیروت

بعد از مراسم خاکسپاری آمدیم به دفتر آقای صدر در دمشق، آنجا عده زیادی از افراد به ما ملحق شدند، ناهاری خوردیم و دسته‌جمعی حرکت کردیم به طرف بیروت. در آنجا در پی تدارک مراسم هفت و چهلم برآمدیم. همگی نظرم آن بود که مراسم چهلم را به یک میتینگ بزرگ سیاسی تبدیل کنیم که همین‌طور هم شد. در این فاصله تبلیغات علیه آقای صدر زیاد بود. تعدادی از علماء و روحانیون مخالف شریعتی از برنامه‌ای که آقای صدر در مراسم تدفین و شب هفت او تدارک دیده بود، ناراضی بودند. از زبان خود آقای صدر شنیدم که یکی از افرادی که اعتراض کرده بود آقای اشراقی داماد امام بود که پیام داده بود که از شما انتظار نبود چنین کاری بکنی آن هم برای چنین کسی که خودش را در ردیف اولیاء و پیامبران می‌خواهد قرار دهد. آقای

صدر پاسخ داده بود که من معتقد نیستم که هرچه دکتر شریعتی گفته صددرصد درست است. هر کسی به میزانی که تلاشش زیاد است، امکان خطاء و اشتباهش هم وجود دارد، اما این جور هم نیست که تخطئه بکنم فکر و اندیشه‌ای را که به این خوبی و زیبایی موفق شده مذهب را به دانشگاه ببرد و یک روشنگری فرهنگی انجام بدهد و اگر شما این سیطره عظیمی که در دل و مغز و اندیشه و روح جوانان پیدا کرده بخواهید بگیرید چه چیزی می‌خواهید به جایش بگذارید؟

در خود لبنان هم منصور قدر سفیر ایران و آخوندهای وابسته به او و عده‌ای دیگر علیه آقای صدر تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند. تملور و اوج این مخالفت‌ها در مراسم چهلم دکتر شریعتی در بیروت بود. از پیش از آن تلاش‌هایی صورت گرفت که به نوعی اقدامات انجمن‌های اسلامی دانشجویان در تکریم دکتر شریعتی را تخطئه کنند. از کسانی که سخت مخالف این اقدامات بود آقای جلال الدین فارسی بود. او با توجه به حسادتی که نسبت به دکتر شریعتی داشت، از این جنب و جوشها زیاد خوشش نمی‌آمد. همان موقع شنیدم دو - سه نفر را تحریک کرده بود که بیاوند در محل مراسم به در و دیوار شعارهایی بنویسند که بیشتر جنبه بهره‌برداری گروهی و فرقه‌ای داشت و در این بین از عکس امام هم سوء استفاده می‌کردند. یعنی عکس امام را به گونه‌ای چاپ کرده بودند که نام سازمان و دسته‌جات خودشان روی آن به طور مفصل تبلیغ شده بود و اگر می‌خواستیم آن را قیچی کنیم عکس امام خدشه‌دار می‌شد. این گروه نه دعوت کننده، نه حمایت کننده و نه شرکت کننده بودند و دلیلی نداشت که از آنها تبلیغ شود. منشاء این تبلیغات و پلاکاردهای تفرقه افکن، آخوندهای وابسته به سفارت ایران و دوستان آقای فارسی بودند، لذا دوستان ما از نصب پلاکاردهای آنها جلوگیری کردند و درگیری‌های کوچکی هم در این میان روی داد. اما مجلس بسیار باشکوهی برگزار شد. سخنرانی افتتاحیه بر عهده آقای شیخ جعفر یعقوب سخنگوی مجلس اعلای شیعیان لبنان بود که بسیار پرشور ایراد شد. بعد از طرف جنبش ملی و اسلامی ایران سخنانی ایراد گردید. آقای قطب‌زاده پیام نهضت آزادی ایران را قرائت کرد. پیام‌هایی نیز از سوی سازمان‌های اسلامی کشورهای مسلمان مانند اریتره، مراکش، اندلس و

سودان، تونس و پاکستان و خیلی از سازمان‌های معروف خوانده شد. در این مراسم اکثر قریب به اتفاق مبارزین مقیم سوریه و لبنان حضور داشتند. از نجف فکر می‌کنم آقای املایی نیز آمده بود. اوج مراسم سخنرانی امام صدر و سپس یاسر عرفات بود که نوار آن به ایران هم رسید و تکثیر و چاپ شد. مجموعه سخنرانها و پیام‌ها را ما در ویژه‌نامه نشریه قدس هم به زبان عربی و هم به زبان فارسی چاپ کردیم. این تظاهرات و مراسم در میان مبارزین مقیم اروپا و خاورمیانه تأثیر زیادی داشت و اخبار آن به ایران هم رسید و در روحیه انقلابی مردم اثرگذار بود.

### امام و دکتر شریعتی

در مورد دکتر شریعتی به مناسبت‌های مختلفی نکاتی از امام شنیده بودم. مثلاً یک بار گفتند کسی که به این زیبایی کتاب نیایش را نوشته چرا به کتاب مفاتیح حمله می‌کند؟ بعضی از آخوندهایی که کج اندیشند همین را وسیله قرار می‌دهند که مفاتیح به عنوان کتاب مقدسی است. گفتم خودتان می‌دانید که ایشان به مجموع مفاتیح و ادعیه‌های منقول از معصومین که دارای مضامینی بکر و سازنده روح باشد ناخته، خیلی از چیزهایی که در مفاتیح مورد قبول شما هم نیست و ایراد دارد را نفی می‌کند.

از مجموع سخنان امام، من احساس کردم که ایشان نسبت به دکتر شریعتی آن نظری که اکثر از روحانیون غیر مبارز و رجعت گرا داشتند که ملحد و مرتد و نجس است و یا سنی و غالی است و علیه تشیع مأموریت دارد و از این قبیل تعابیر، هرگز این اعتقاد را نداشتند، برعکس یک عنایتی از طرف امام نسبت به دکتر شریعتی احساس می‌کردم. البته گله‌ها و اعتراضاتی هم داشتند که من اینها را توسط دوستان و یا نامه<sup>۱</sup> به دکتر

۱. غالباً ایراداتی را که به آثار ایشان گرفته می‌شد چه سره و چه ناسره و چه بسا از ناحیه بزرگانی همچون امام و یا امام موسی صدر و دیگران بوسیله نامه و ندرتاً پیام شفاهی به ایشان منتقل می‌کردم. یک بار نامه مفصلی که به گمانم از ۳۰ صفحه دستنویس تجاوز می‌کرد توسط برادرمان حشمت‌الله نیکخواه (از اعضای اتحادیه و مقیم اتریش که داماد مرحوم شادروان حاجی مانیان می‌باشند) برای دکتر شریعتی فرستادم. و در همین نامه بعضی تعابیر ستایش‌آمیزی را که از شهید سید محمدباقر صدر نسبت به او اظهار و عنوان شده بود ذکر کردم. در پاسخی که دکتر شریعتی به نامه دیگری از شهید صدر نگاشته بود به این چند نکته نیز اشاره شده است. (رک: با مخاطب‌های آشنا، مجموعه آثار دکتر شریعتی)

شریعتی منتقل کردم.

بعد از درگذشت دکتر شریعتی تلگراف‌های زیادی از اروپا و نقاط دیگر برای امام فرستاده شد. من به عراق رفتم که پاسخی بگیرم. ایشان گفتند من نمی‌توانم به تک‌تک این نامه‌ها پاسخ بدهم، برایم مشکل است. من عرض کردم اینها با یک شوق و علاقه‌ای این نامه‌ها را برای شما نوشته‌اند و پاسخ شما به دانشجویان و علاقمندان خیلی دلگرمی می‌دهد. البته می‌دانستم که ایشان محذوراتی دارند. یکی - دو روز روی این مسئله فکر شد که چه پاسخی بدهند. قرار شد که متن تلگراف را خطاب به من بنویسند که من از جانب ایشان از اشخاص و گروه‌هایی که تلگراف تسلیت در فقد دکتر شریعتی فرستاده بودند تشکر بکنم. ضمناً نامه مشابهی خطاب به دکتر یزدی مرقوم داشتند. از مجموع دو نامه مذکور و نیز پاره‌ای اظهارات شفاهی ایشان در مقاطع مختلف دریافتم که موضع ایشان موضعی است انتقادی در عین حال تحسین‌آمیز. و این همان موضعی است که شهید بهشتی در مدرسه حقانی خطاب به طلاب و در پاسخ به اظهارات آقای مصباح یزدی بیان کرده بودند. این کلمه «فقد» برای ما کافی بود تا علیه آن گروه موسوم به «ولایتی‌ها» که علیه شریعتی جنجال راه می‌انداختند، موضع‌گیری کنیم.

### اعتصاب غذا در واتیکان و پاریس

در اعتراض به محدودیت‌هایی که نسبت به امام از سوی رژیم بعثی عراق صورت گرفته بود، انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا اقداماتی چند انجام دادند در زمره این فعالیت‌ها دو اعتصاب غذا در واتیکان و کلیسای سنت‌مری در پاریس سازمان‌دهی شد. در واتیکان با اینکه می‌دانستیم اجازه فعالیت‌های سیاسی نمی‌دهند، اما جوری برنامه‌ریزی شد که بچه‌ها به صورت پراکنده وارد آنجا شوند و وقتی درها بسته می‌شود و می‌خواهند جمعیت را خارج کنند، اینها دور هم جمع بشوند، پلاکاردها را بالا ببرند و اعلام تحصّن بکنند. طبیعی بود که برای خارج ساختن افراد، پلیس وارد صحنه می‌شد، لذا قرار بود به محض آنکه تجمع کردند پلاکاردها و بیانیه‌ها آماده باشد که اهداف و خواسته‌های سیاسی را اعلام بکنند. البته پیش‌بینی کرده بودیم که اگر به هر دلیلی برنامه در واتیکان اجرا نشد، در جای دیگری آن را پیاده کنیم.



اعتصاب غذای مشترک اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و روحانیون مبارز  
خارج از کشور در کلیسای سن مری پاریس (۱۳۵۶)

همانگونه که احتمال می‌دادیم پس از تجمع افراد، پلیس واتیکان - که در آن زمان گاردهای ویژه فرانسوی بودند - شروع کردند به ضرب و شتم، اما بچه‌های انجمن اسلامی با فریاد و اعتراض، بیانیه‌ها و خواسته‌های خودشان را به اطلاع مردم رساندند. این تحصن در مطبوعات انعکاس زیادی داشت و در واقع آن هدفی که انتظار داشتیم در همان چند ساعت اول محقق شد. مقطعی که برای این کار در نظر گرفته شد، به لحاظ مسائل داخلی سیاسی ایتالیا مناسب بود، زیرا یک حساسیتی علیه واتیکان وجود داشت. به خصوص احزاب چپ ایتالیا به این قضیه خیلی بال و پر دادند که یک عده مسلمان برای حمایت از رهبر فکری و فرهنگی‌شان پناه بردند به مرکز کاتولیکها - ما هم این نکته پناه بردن را تأکید می‌کردیم - و از رهبر مسیحیان جهان توقع دارند که از آنها حمایت بکند، آن وقت نه تنها حمایت لازم صورت نمی‌گیرد، بلکه پلیس فرانسه مستقر در واتیکان آنها را مورد ضرب و شتم بی‌رحمانه نیز قرار داده است. این حمایت‌ها اثر مطلوبی داشت. تقاضاهای متحصنین هم شامل خواسته‌های موقت و هم

بلند مدت بود. تقاضای موقت رفع ممنوعیت از امام در عراق بود. البته می‌دانستیم که این تقاضا عملی نیست، اما پافشاری روی آن موجب می‌شد بعد از دو - سه روز چند سازمان بین‌المللی از ما حمایت کنند. معمولاً رسم بر این است که سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر واسطه می‌شوند که دست از اعتصاب غذا بردارید، ما سعی می‌کنیم خواسته‌های شما را در محافل خودمان مطرح کنیم و از امکانات خود برای رساندن صدای اعتراض شما استفاده بکنیم.<sup>۱</sup>

تحصن حدود سه روز طول کشید، اعتصاب غذا البته شامل آشامیدن آب نمی‌شد. اولین گروهی که مراجعه کردند، سازمان پروتستان‌های ایتالیا بود که خواهان پایان دادن به اعتصاب غذا شدند و گفتند خودشان مسئولیت ادامه مبارزه تا برآورده شدن خواسته‌های ما را عهده‌دار می‌شوند. این معمولاً یک ژست سیاسی است که گرفته می‌شود. ما گفتیم افرادمان به این زودی دست از اعتصاب غذا برنمی‌دارند، هنوز هم اغلب سرحال هستند دو - سه روز دیگر اعتصاب را ادامه می‌دهیم. روز چهارم، دو - سه سازمان دیگر به حمایت برخاستند و ما بچه‌ها را از محل کلیسا بردیم در یک مکانی که سازمان پروتستان‌ها با دکتر و دارو و امکانات درمانی فراهم کرده بود.<sup>۲</sup>

این اقدام که توسط یک سازمان مذهبی دانشجویی و نه یک عده خرافاتی و ناآشنا به مقتضیات زمان صورت گرفت، از این نظر جالب بود که نمی‌شد به آن انگ ارتجاع و عقب‌ماندگی و خرافه‌پرستی زد. اعتصاب کنندگان اغلب از دانشجویان ممتاز دانشگاه‌های برجسته اروپا بودند و اعتراض آنان و پایداری تا به خطر انداختن جانشان، خوشبختانه زمینه را در افکار عمومی اروپا نسبت به امام خیلی آماده کرد، به طوری که دو - سه هفته بعد از آن، اعتصاب غذای دیگری را در پاریس تدارک دیدیم. از ابتداء هم این اقدام جزو برنامه ما بود چنانچه در اثر اعتصاب ایتالیا به نتیجه نرسیدیم و از

۱. در همین ارتباط آن چیزی که برای ما قابل انتظار بود، عدم حمایت سازمان دانشجویی کنفدراسیون از مجموعه فعالیت‌های ما بود.

۲. چون بعد از اعتصاب غذا در چند روز، بلافاصله نمی‌شود غذا خورد، باید تحت مراقبت پزشکی بود. با سرم و سوپ گرم و... به حال عادی برمی‌گردانند. این پذیرائی را خواهران کلیسایی بر عهده داشتند.



اعتصاب غذای مشترک اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و روحانیون مبارز  
خارج از کشور ۱۳۵۶

امام رفع ممنوعیت نشد این کار را در پاریس به صورت گسترده‌تر و با بسیج بیشتر نیروها از کلیه واحدهای تابعه در اروپا و آمریکا سازمان دهیم.

### حضور برادران روحانی مبارز در پاریس برای اعتصاب غذای مشترک

در همین حین شنیدیم که عده‌ای از دوستان روحانیت مبارز خارج از کشور - به سرپرستی حجت‌الاسلام محمد منتظری - در پاریس جمع شده‌اند. ما گفتیم چه بهتر حالا که آنها آمده‌اند، برنامه اعتصاب غذا را مشترکاً انجام دهیم. به دو دلیل: یکی اینکه با اعتصاب غذای قبلی در واتیکان شرایط بهره‌برداری از قبل آماده شده بود و مجموع آثار مثبت تبلیغات آن حرکت به پاریس و فرانسه منتقل می‌شد. دوم اینکه آن توصیه‌ای که امام بر وحدت طلبه و دانشجو سال‌ها بود بیان می‌کردند، با یک اجتماع و حرکت سیاسی مشترک عملی می‌شد و به صورت سمبلیک درمی‌آمد.

### اختلاف نظر بر سر لیست زندانیان و دفاع از مهدی هاشمی

اصل کار پذیرفته شد ولی بلافاصله یک سری مسائل اختلافی پیش آمد از جمله اینکه آقای محمد منتظری یک فهرستی از زندانیان سیاسی آورده بود که در زمره خواسته‌های اعتصابیون آزادی آنان باشد که در میان آنان نام سید مهدی هاشمی هم بود. ما اعتقاد داشتیم این موضوع را مطرح نکنیم زیرا اعتصاب غذا را به خاطر رفع محدودیت از امام آغاز کردیم و چرخش مسئله به سوی آزادی زندانیان سیاسی در ایران، بار فشاری که می‌خواهیم به دولت عراق وارد کنیم را کم می‌کند. اما آقای منتظری مصرّ بود. ما گفتیم چون مجموعه فعالیت‌ها را به اطلاع امام رسانده‌ایم و ایشان در جریان امر قرار دارند، بنابراین باید هماهنگی دیگری با نجف انجام بدهیم. من با آقای دعایی تماس گرفتم، ایشان پس از گفتگو با امام به ما مطلب را جوری منتقل کردند که ما احساس کردیم بودن نام مهدی هاشمی در لیست خوشایند امام نیست. گفتیم گرچه دلمان نمی‌خواهد اما اگر روی خواسته شان پافشاری بکنند ما ناچاریم تقسیم کار بکنیم یا از اعتصاب مشترک صرف‌نظر می‌کنیم و در جای دیگری برنامه‌مان را اجرا می‌کنیم، البته به آنها کمک می‌کنیم. البته مسلم بود اگر با همدیگر کار را انجام می‌دادیم اعتبار بیشتری می‌یافت، اما اگر دو سازمان دو بیانیه مختلف می‌دادند ناپسند بود. مجدداً آقای دعایی گفتند امام می‌گویند بلکه بتوانید با همدیگر هماهنگی بکنید و مسئله را حل کنید و حقتان است که نام سید مهدی هاشمی را نپذیرید. اما درخواست آزادی بقیه زندانیان که در فهرست نامشان آمده از جمله آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، عزت‌الله سبحانی، لطف‌الله میثمی، که جمعاً ۱۲ نفر می‌شدند اشکالی ندارد. به هر حال چون آقای محمد منتظری و دوستانش مصرّ بودند، ما توافق کردیم که وحدت در محل برگزاری اعتصاب غذا باشد که کلیسای سنت مری پاریس در نظر گرفته شد. ولی بیانیه‌های روزانه خود را که حاوی خواسته‌ها و اهداف اعتصاب غذا و گزارش رویدادهای روز و تحلیل و تفسیر انعکاس آنها در مطبوعات بود، جدا کردیم. البته موفق نشدیم از امام برای این اعتصاب غذا پیام



بگیریم.<sup>۱</sup> اعتصاب غذا از غروب اول اکتبر ۹/۱۹۷۷ مهر ۵۶ آغاز شد و تا یک هفته ادامه پیدا کرد. خوشبختانه انعکاس این حرکت در ایران و در رسانه‌های خارجی خیلی خوب بود. در این مدت نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و بین‌الملل می‌آمدند و مصاحبه می‌کردند. سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی دیگر هم اعلام حمایت کردند و مانند اعتصاب غذای قبلی اعلام کردند که دست از اعتصاب غذا بردارید ما خواسته‌ها و اهداف شما را پیگیری خواهیم کرد. ما هم اعتصاب را با یک میزگرد مطبوعاتی به پایان رساندیم. برخلاف میل ما دو میزگرد جداگانه برگزار شد. از طرف روحانیون مبارز محمد منتظری و آقای غرضی و یکی دیگر از دوستان در میزگرد شرکت داشتند. البته اکثر آقایان آن زمان اسم مستعار داشتند و بعداً فهمیدیم اسم اصلی آنها چیست. عکس‌ها و صحنه‌هایی از این اعتصاب غذا در بخش عکس‌ها آمده است.<sup>۲</sup>

### پیام ۱۲ ماده‌ای امام

ما به عنوان انجمن اسلامی در مقطعی از مبارزات شعار اتحاد همه نیروها و گروه‌های مخالف رژیم را سرلوحه فعالیت‌هایمان قرار داده بودیم. از دیدگاه ما شرایط ایجاب می‌کرد که مجموعه گروه‌ها در یک جهت متشکل بشوند و آن افشای فساد خاندان پهلوی و روشن کردن مردم و در مرحله بعد فعالیت در جهت شکستن دیوار ترس مردم بود که حمایت از فعالیت‌های مسلحانه در این مقطع مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، البته ما ضمن همکاری با سایر گروه‌ها، هویت اسلامی خودمان را نیز حفظ کرده بودیم.

۱. گمان من این است که امام علی‌رغم آنکه یکی از محوری‌ترین آرزوهایشان را که همانا وحدت عقیدتی سیاسی و عملی «طلبه - دانشجوی» بود محقق یافته می‌دیدند، ولی به دلیل ذکر نام سید مهدی هاشمی که نظر مساعدی نسبت به او نداشتند و حتی در پاره‌ای دیدارها با دیدی مشکوک به عملکرد او نگاه می‌کردند و عدم خرسندی‌شان را از حمایت از نامبرده به کرات اظهار داشته بودند، از دادن پیام به یک چنین حرکت سیاسی و مبارزاتی بسیار ارزشمند خودداری کردند. حتی به خاطر دارم تعدادی از برادران که به عنوان ناظر از نجف آمده بودند نظیر برادر گرانقدرمان سید محمود دعایی حاضر نشدند خود را به عنوان نمایندگان امام بنامند.

۲. گزارش این اعتصاب غذا در ضمیمه نشریه «قدس» در آبان ماه ۱۳۵۶ درج شد که در بخش ضمیمه آورده شده است.

پس از جریان تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق و خسارت فراوانی که از ناحیه مارکسیست‌ها و عناصر چپ به هویت اسلامی مبارزه وارد شده بود، لازم بود در همکاری و شعار اتحاد با گروه‌های سیاسی بخصوص گروه‌های چپ دقت بیشتر و تجدیدنظر صورت گیرد. البته در انجمن اسلامی کماکان افرادی معتقد بودند که همچنان به همکاری ادامه دهیم، اما عده‌ای از جمله خود من اعتقاد داشتیم باید مسیر خودمان را - هر چند هم باعث کاهش نیرو و توانمان گردد - از چپی‌ها جدا کنیم و هرچه بیشتر در جهت ارتقاء فکری و اسلامی اعضاء تلاش نماییم. زیرا پیداست که هرچه جلوتر می‌رویم وجوه اشتراک ما با گروه‌های چپ کمتر می‌شود، پس چه بهتر که از اکنون صف خودمان را از صف آنها متمایز و جدا کنیم.

در پاییز سال ۵۶ من به عراق رفتم و خدمت امام رسیدم تا برای استقلال فعالیت‌ها و مبارزه از امام تأییدیه‌ای بگیرم. من معتقد بودم حتی ما باید صف خودمان را از صف گروه‌هایی مثل جبهه ملی که راهکارهایشان را از اسلام نمی‌گیرند، جدا کنیم، منتها در بین اعضای انجمن، عقاید و نظرات دیگری هم وجود داشت. در همین سفر بود که مصادف با اربعین بود و من به همراه حاج احمد آقا و فاطی خواهرم در کربلا همسفر امام بودیم که سفر شیرینی بود و در جای خودش خاطرات آن سفر را بازگو کرده‌ام.

در آن سفر من به امام شرایط خارج از کشور را توضیح دادم و احساس کردم ایشان با من هم عقیده هستند که بچه‌مسلمان‌ها ضمن عدم مخالفت و کارشکنی علیه دسته‌جات دیگر، باید همکاری‌هایشان را با آنها محدود کنند و بیشتر به انسجام درونی و ارتقاء بینش عقیدتی و ایدئولوژیک خودشان بپردازند. من از ایشان تقاضا کردم چون به زودی کنگره سالانه انجمن‌های اسلامی در پیش است - و هر سال برای کنگره پیام می‌فرستادند - در پیامشان این مسئله را قید کنند که ما به عنوان یک دستورالعمل اجرایی سرلوحه فعالیت‌هایمان قرار دهیم. این پیام که حاوی نکات بدیعی از طرف امام خطاب به اتحادیه انجمن‌های اسلامی بود در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۶ صادر شد که حاوی ۱۲ بند بود و به پیام ۱۲ ماده‌ای معروف شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا - ایدهم الله تعالی  
مرفوم محترم ضمیمه گزارشات جلسه سال گذشته و تصمیمات سال آینده واصل و موجب تقدیر گردید. در این سال که در عین خونین بودن و مواجه شدن ملت ایران با سخت‌ترین وحشیگری‌های قرون وسطایی رژیم منحط پهلوی، نمودهای بارزی از ضعف و سستی پایه‌های لرزان حکومت طاغوتی به چشم می‌خورد، به هم پیوستگی قشرهای بیدار ملت و طبقات مختلف از روحانی تا دانشگاهی، از خطیب تا نویسنده، از بازاری تا کارگر و دهقان چنان لرزه بر اندام رژیم افکنده؛ و چنان بر اعصاب شاه خائن فشار آورده و ضربه زده که با حمله‌های سبعانه به ملتی که سلاحش اسلام و پناهش قرآن مجید و شعارش کلمه توحید است، و به حوزه علمیه قم که در محکم وحی و عدالت و ملجأ مسلمین عدالتخواه است، و به مردم مسلم محترم قم که همواره سرباز فداکار اسلام و پشتیبان مکتب قرآن است، و بالاخره با حمله به فرهنگ نجاتبخش شیعه، خواست به فشار و حمله عصبی تخفیف دهد.

مفتضح‌ترین حرکات مذبوحانه، بوق‌های تبلیغاتی و تظاهرات ساختگی است از عده‌ای سازمانی و نفع‌طلب؛ و افرادی که مجبور به شرکت شده‌اند در حالی که در بوق رادیویی به صراحت اعتراف کردند که در تظاهرات شش بهمن بیش از یک ششم از دعوت شده‌ها شرکت نکردند؛ در صورتی که همه می‌دانند که این دعوی جز لاف و گزافه‌گویی نیست و در بین ملت مسلم کسی موافق ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

جنایتکاری که علیه تمام شعائر مذهبی و اسلامی مبارزه می‌کند و با همه مظاهر اسلامی مخالف است، نمی‌تواند در بین مسلمین موافق داشته باشد. جنایتکاری که می‌گوید مذهب در حکومت من نقشی ندارد، چطور ممکن است موافق داشته باشد؟ شخص منحرف و کهنه‌پرستی که در سفر اخیرش به هند، زرتشتی‌ها و گبرها را نوازش و احترام می‌کند و از آتش‌پرستان و آتش‌پرستی تأیید می‌کند، و به خاطر مرام ارتجاعی آن‌ها تاریخ پر ارزش و مترقی اسلام را تغییر می‌دهد، چگونه ممکن است موافق داشته باشد؛ جز همان فرقه کهنه‌پرست؟ اکنون بر شما جوانان روشنفکر و بر تمام طبقات

ملت است که:

۱- سرلوحه هدف‌تان اسلام و احکام عدالت‌پرور آن باشد؛ و ناچار بدون حکومت اسلامی عدالتخواه، رسیدن به این هدف محال است...

۲- باید قشرهای غیراسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است و دارای گرایش به مکتب‌های دیگرند، هر نوع از آن باشد، به مکتب مرفعی عدالت‌پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نپذیرفتن، از آن‌ها هر نوع که باشد و هر شخصیت که هست تبرا یا لااقل احتراز کنید...

۳- باید جوانان روحانی و دانشگاهی قسمتی از وقت را صرف کنند در شناخت اصول اساسی اسلام که در رأس آن توحید و عدل و شناخت انبیای بزرگ، پایه‌گذاران عدالت و آزادی است، از ابراهیم خلیل تا رسول خاتم - صلی‌الله علیه و آله و علیهم اجمعین - و در شناخت طرز تفکر آن‌ها از نقطه اقصای معنویت و توحید تا تنظیم جامعه و نوع حکومت و شرایط امام و اولی‌الامر و طبقات دیگر، از امرا و ولات و قضات و فرهنگیان که علماء هستند و متصدیان مالیات اسلامی و شرایط آن‌ها تا برسد به شرطه و کارمندان شهربانی؛ و ببینند اسلام چه کسانی را برای حکومت و کارمندان آن به رسمیت شناخته و چه کسانی از شغل حکومت و شاخه‌های آن مطرود است.

۴- باید شما دانشجویان دانشگاه‌ها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آرای شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تأویل احکام اسلام و مدارک آن جداً خودداری کنید، و متلزم به احکام اسلام به همه ابعادش باشید...

۵ - باید برنامه‌ها و نشریات همه جناح‌ها بدون ابهام متکی به اسلام و حکومت اسلامی باشد و در مقدمه، سرنگون کردن طاغوت و شاخ‌ها و شاخه‌های آن، که در کشور ما رژیم دست‌نشانده پهلوی است، و جداً از خواست‌هایی که لازمه‌اش تأیید رژیم طاغوتی پهلوی است اجتناب کنید...

۶- باید در هر فرصت در نشریات حزبی و غیرحزبی و در خطابه‌ها و تظاهرات، اعمال ضد اسلامی و انسانی شاه تذکر داده شود. خصوصاً تغییر تاریخ اسلام که اهانت جبران‌ناپذیر به شخصیت معظم پیغمبر اکرم (ص) و اسلام و مسلمین و گرایش به

زرتشتی‌گری و پشت کردن به اسلام و خداپرستی است...

۷- از این که در دستور اتحادیه، به هم پیوستگی همه دانشجویان مسلمان است، در هر نقطه هستند مثل آمریکا و کانادا و هند و فیلیپین و دیگر جاها و می‌خواهید همه همکار و هم‌صدا به فعالیت‌های اسلامی - انسانی خود ادامه دهید، تقدیر می‌کنم و توفیق همه را از خداوند تعالی خواهیم. لازم است پایگاه‌های اسلامی برای معرفی اسلام و نشر حقایق نجات‌بخش در هر نقطه‌ای از جهان که امکان است برقرار باشد...

۸- لازم است فعالیت‌های اسلامی و نشریات شما در ایران خصوصاً حوزه علمیه زنده قم و دانشگاه‌های بیدار، نشر و منعکس گردد تا قشر داخل و خارج به پشتیبانی هم دلگرم و با هم، هم‌صدا شوند و به همکاری با هم برخیزند. و لازم است پایگاه‌هایی در داخل کشور به هر نحو ممکن و عملی است ایجاد شود برای فعالیت با هدف واحد...

۹- باید با کمال هوشیاری و مراقبت، سایر انجمن‌ها را به مراقبت از راه و روش اعضای انجمن‌ها و گروه‌ها [دعوت کنید] که اشخاص مرموز و منحرف، یا محتمل‌الانحراف در داخل انجمن‌ها و گروه‌ها راه نیابند و اگر راه یافتند، آن‌ها را طرد کنند. لازم است دشمن را سخت مراقب و هوشیار فرض کنید و گمان اهمال و غفلت در او ندهید که در مراقبت سهل‌انگاری نمایید.

۱۰- از اختلافات مطلقاً به طور حتم خودداری کنید که آن چون سرطان ساری و مهلک قشرها را فرا می‌گیرد و فعالیت‌ها را فلج می‌کند و هدف را از یاد می‌برد؛ و چه بسا که مسیر را عوض و جریان به ضد هدف [مبدل] می‌شود...

۱۱- لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی، با هم احترام متقابل داشته باشند. جوانان روشنفکر دانشگاه‌ها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند. خداوند تعالی آن‌ها را محترم شمرده و اهل بیت وحی، سفارش آن‌ها را به ملت فرموده‌اند...

۱۲- باید چه طبقه جوان روحانی و چه دانشگاهی، با کمال جدیت به تحصیل علم، هر یک در محیط خود ادامه دهند. این زمزمه بسیار ناراحت‌کننده که اخیراً بین بعضی جوانان شایع شده که درس خواندن چه فایده‌ای دارد، مطلبی است انحرافی و مطمئناً یا

از روی جهالت و بی‌خبری است و یا با سوءنیت و از القانات طاغوتی شیطانی است که می‌خواهند طلاب علوم دینی را از علوم اسلامی بازدارند که احکام اسلام به طاق نسیان سپرده شود و محو آثار دیانت به دست خودمان تحقق پیدا کند، و جوانان دانشگاهی ما را انگل و متکی به قشرهای استعماری بار بیاورند که همه کس چون همه چیز وارداتی باشد...<sup>۱</sup>

به این ترتیب از حدود یک سال قبل از پیروزی انقلاب و حتی مدتی پیش از آن، ما به خاطر شرایط سیاسی و رهنمودهای امام دیگر هیچگونه همکاری مبارزاتی با گروه‌های چپ نداشتیم.

البته در این مقطع انجمن‌های اسلامی صاحب قدرت و نفوذ و اعتبار کافی هم در اروپا و آمریکا هم در خاورمیانه و هم در جنوب شرقی آسیا شده بودند. واحدهای انجمن اسلامی دانشجویان در شهرهای زیادی تأسیس شده بود. اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا و آمریکا از کنگره ششم و هفتم با هم متحد شده بودند و نشریات، خط مشی و برنامه‌هایشان یکی شده بود. در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ من دو سفر به هند و فیلیپین کردم. پیش از این انجمن اسلامی دانشجویان در شبه قاره هند تشکیل شده بود و دارای اساسنامه بودند.

در سال ۵۶ به اتفاق سید احمد آقا و فاطمی و حسن که از ایران به لبنان آمده بودند، به نجف رفتیم. دیروقت بود که رسیدیم من گفتم خجالت می‌کشم این موقع شب به منزل آقا بیایم، اجازه بدهید به منزل خاله‌ام (منزل آقای صدر) بروم، فاطمی گفت نه، برویم آقا هم خوشحال می‌شوند. به هر حال آن شب ما رفتیم منزل امام، ایشان ظاهراً بیدار بودند، بعد که رفتیم داخل آمدند و نیم ساعتی نشستند پیش ما که محیط بسیار گرم و صمیمانه‌ای بود، بعد هم که خواستند برای اقامه نماز شب بروند، رو کردند به فاطمی و گفتند: برادرت را بردار و برو اتاق بالا که کولر هم دارد، آنجا برای ایشان خانم جا را آماده کرده‌اند، خودت هم سرکشی کن که راحت باشند. من چند روزی در آنجا

۱. صحیفه امام، جلد سوم، ص ۳۲۱.

بودم، قبل از ظهرها معمولاً حدود یک ساعت امام می‌آمدند اتاق بالا و می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. من گزارشات اروپا را می‌دادم و مطالب ایشان را ضبط می‌کردم.<sup>۱</sup> سعی می‌کردم بیشترین اطلاعات را در کمترین زمان به ایشان بدهم و بعد هم خواسته‌هایمان را مطرح کنم و بینم جهت‌گیری‌های ما در انجمن اسلامی مورد تأیید ایشان هست یا نه. روز سوم قبل از اینکه امام بالا بیایند من سیگار می‌کشیدم و یک زیر سیگاری را کنار گذاشته بودم، احمد آقا هم گاهی سیگار می‌کشید، بوی سیگار در فضای اتاق پیچیده بود. موقع صحبت من سید احمد آقا بلند شد و رفت یک زیرسیگاری تمیز آورد و گذاشت جلوی من. خوب با وجود میل شدیدی که داشتم نتوانستم جلوی امام سیگار بکشم. بعد که امام رفتند حاج احمد آقا آمد بالا گفت: آقا می‌گویند وقتی آقا صادق دارد حرف می‌زند باید دويد تا به حرف‌های او رسید! یعنی همین طور مسلسل‌وار حرف می‌زند. معلوم شد سیداحمد آقا که زیرسیگاری را آورده بود می‌خواسته من چند دقیقه‌ای سکوت بکنم که تسلسل حرف من شکسته شود!

### خاطراتی از سفر به کربلا

امام معمولاً هر سال در ایام اربعین چند روزی به کربلا می‌رفتند. در آن سفر که به عراق رفته بودم قرار شد به همراه خواهرم و حاج احمد آقا به کربلا برویم و به امام پیوندیدم. بعد از ظهر نزدیک غروب رفتم که از ایشان خداحافظی کنم به حادثه ظریفی برخورد کردم که مربوط به دقت نظر و حُسن سلیقه امام می‌شود که مرا شگفت‌زده کرد. ایشان وضو گرفته بودند و مشغول خشک کردن دست و رو بودند. بعد قبا پوشیدند. یک جفت جوراب برداشتند که بپوشند - حتی یک لنگه را هم پوشیدند - ولی آن را تا کردند و کنار گذاشتند و یک جفت جوراب دیگر برداشتند. من تعجب کردم. برایم این سؤال بود که جوراب اولی چه اشکالی داشت؟ دقت کردم دیدم جوراب اولی رنگش قهوه‌ای است و جوراب دوم سرمه‌ای است. قبای ایشان خاکستری

۱. سخنان امام را در اختیار اتحادیه قرار می‌دادم و بعضاً در نشریات اتحادیه مانند مکتب مبارز، مجموعه کرامه که اختصاص به مسائل فلسطین داشت و یا ماهنامه قدس، چاپ می‌کردیم.

بود. اگر با ترکیب رنگها آشنا باشیم می‌دانیم رنگ سرمه‌ای با خاکستری تناسب و هماهنگی بیشتری دارد تا رنگ قهوه‌ای با خاکستری. یعنی امام حتی در نوع پوشاک خودشان دقت می‌کردند و به این ظرافتها توجه داشتند.

امام در آن سفر جداگانه با یکی از همراهان (به احتمال قوی آقای رضوانی) رفتند ما هم جداگانه با ماشین کرایه رفتیم، امام هم قطعاً به همین شکل رفتند. در کربلا منزلی در اختیار امام بود. در آنجا ما در طبقه بالا بودیم و امام در طبقه پایین بودند. اتفاقاً آن شب من قولنج خیلی سختی کردم که امام چند بار حال مرا سراغ گرفتند.

### عدم رعایت نکات ایمنی امام در مواجهه با ایرانیان

در چند شبی که در کربلا بودیم، امام هر شب به حرم می‌رفتند که من از ایشان عکس هم گرفتم. ایامی بود که ایرانی‌ها را گروه گروه به زیارت عتبات می‌فرستادند و البته شرط می‌گذاشتند که نباید با آیت‌الله خمینی دیدار کنند. با وجود این سختگیری‌ها، زائران ایرانی منزل امام را پیدا می‌کردند و برای دیدن ایشان می‌آمدند. یک شب ساعت حدود ۲ بعد از نیمه شب بود که در زدند. من و همشیره و مرحوم احمد آقا مشغول صحبت بودیم. یک لحظه به هم نگاه کردیم که چه کار کنیم. گفتیم شاید اشتباهی در زدند. دوباره در زدند هر دو بلند شدیم آمدیم طرف پنجره. دیدم امام دارند می‌روند که در را باز کنند. خواهرم صدا زد که صبر کنید ما بیاییم اما امام رفتند و در را باز کردند. ما از بالا صدای گریه می‌شنیدیم. هر دو رفتیم پایین، دیدیم دو - سه نفر زائر ایرانی هستند که دست و پای ایشان را می‌بوسند و گریه می‌کنند، امام هم آنها را دعا کردند.

البته این موضوع اختصاص به آن سال و آن شب نداشت و در سال‌های قبل هم سابقه داشت. در آن دو - سه شبی که در کربلا بودیم این وضع ادامه داشت. آن شب این مسئله دو یا سه بار اتفاق افتاد و هر بار هم خود امام رفتند و در را باز کردند.

به نظر من این قضیه دور از احتیاط بود به حاج احمد آقا گفتم اینکه ایشان نصف شب بروند و در را باز کنند خطرناک است. اگر کسی خدای ناکرده برنامه سوء قصد داشته باشد چه می‌شود؟ حاج احمد آقا گفت: «آقا این چیزها را گوش نمی‌کند شما هم چیزی نگو خودت را سبک می‌کنی! بگذار آقا کار خودش را بکند. روزی که

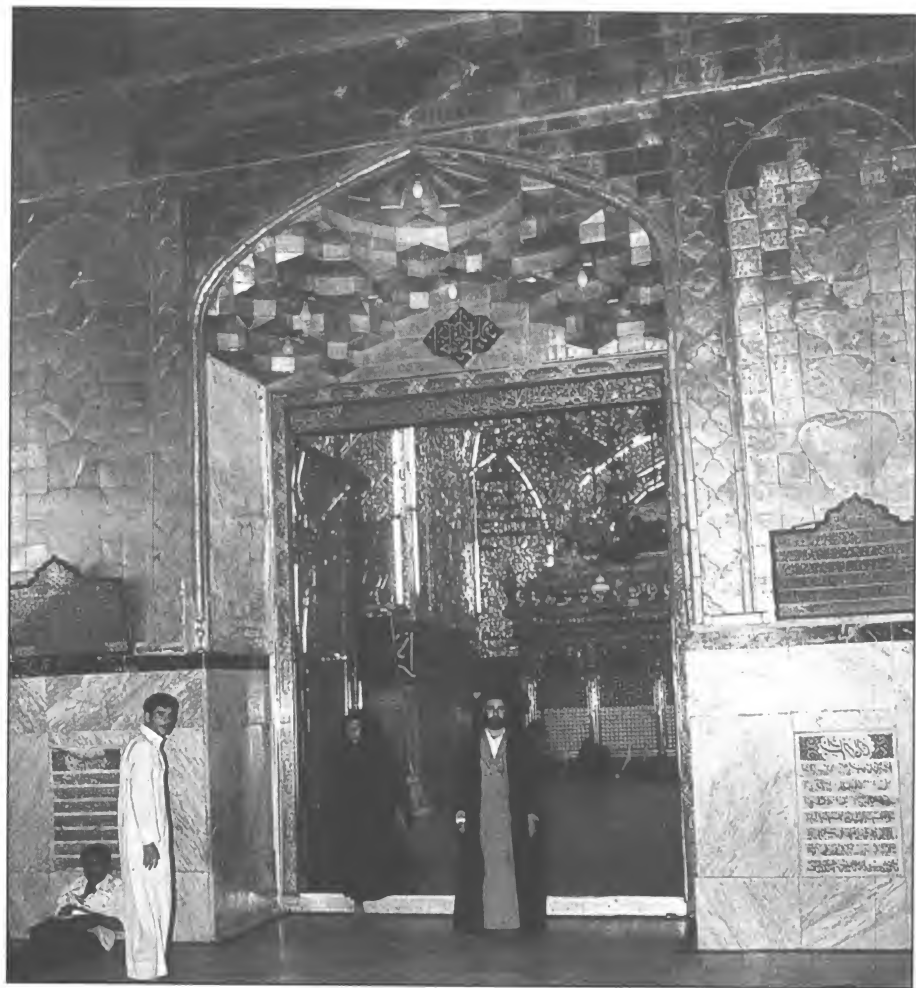


می‌خواستم خداحافظی کنم و بیایم امام یک بسته‌ای به عنوان هدیه دادند، عبایی بود برای پدرم گفتند به آقای سلطانی بگویید که وسع من نیست که هدیه‌ای متناسب شما بدهم این را به عنوان برگ سبزی تحفه درویش بپذیرید، یک قلم خودنویس پارکر هم به خود من دادند که من هم از ترس اینکه مبادا گم بشود، از آن هرگز استفاده نکردم، در گوشه‌ای همچنان محفوظ مانده است بعنوان یادگاری از ایشان و با پیام خیلی قشنگی نسبت به انجمن‌های اسلامی از ایشان خداحافظی کردم، احمد آقا و آقای دعایی من را به فرودگاه رساندند.

### خاطراتی از روحیه لطیف امام

همانگونه که در مورد نحوه پوشیدن لباس گفتم امام روحیه لطیف و ظریفی داشتند. در این زمینه خاطرات دیگری هم دارم که حاکی از این ویژگی‌های امام است. یک سفر دیگری که رفته بودم عراق حاج احمد آقا و خواهرم هم بودند یک اُدکلنی به نام فیجی تازگی به بازار آمده بود با خودم برده بودم به احمد آقا گفتم من خجالت می‌کشم شما این هدیه کوچک را به آقا تقدیم کن. می‌دانستم از این چیزها خوششان می‌آید. اسمش را هم گفتم. احمد آقا رفتند و برگشتند و گفتند آقا گفتند فیجی نیست فَبِجی است یعنی دنباله دارد باز هم می‌آید! خیلی ذوق عجیب و لطیفی داشتند. من گاه تأسف می‌خوردم و حیرت می‌کردم، چگونه با این روحیه لطیف محیط نجف را تحمل می‌کنند؟! شنیدم یک بار برای ایشان عطر آورده بودند (البته این ماجرا به سال‌های بعد از انقلاب برمی‌گردد) خانم‌ها هم نشسته بودند می‌گویند آقا این عطر زنانه است. امام گفته بودند شما زن‌ها کلاه سر ما می‌گذارید، هر چیز قشنگ و خوب و لطیف را می‌گویید زنانه است و هر چیز زمختی را می‌گویید مردانه است! همانجا هم ظاهراً عنوان کرده بودند که نمی‌دانم کدام شیرپاک خورده در مکه شایعه کرده که من از اُدکلن تیروز خوشم می‌آید، اینجا را پُر کردند از عطر تیروز، هر حاجی آمده است برای من اِدکلن تیروز آورده است!

یک روز آقای پرورش که وزیر آموزش و پرورش بود، ظاهراً در یکی از استانهای



با سیداحمد خمینی در کربلا: پانیز ۱۳۵۶

جنوب، سخنرانی کرده بود و گفته بود امام عطر و ادکلن استفاده می‌کنند، بعد که از پشت تریبون به کنار آمده بود عده‌ای از دوستان و رفقای حزبی به او ایراد گرفته بودند که چرا این حرف را زدی و خلاصه او را مورد اعتراض قرار داده بودند، ایشان به امام متوسل شده بود که شما به نوعی من را تأیید کنید، چون من در معرض اتهام قرار گرفته‌ام که شما را متهم کردم به استعمال عطر و ادکلن! که امام آن جمله معروف را که در جای دیگر گفته‌ام، متذکر شدند: نگفتم که نهضت ضد جمال قوی است.

### گفتگو با امام درباره مهندس بازرگان و دکتر سنجابی

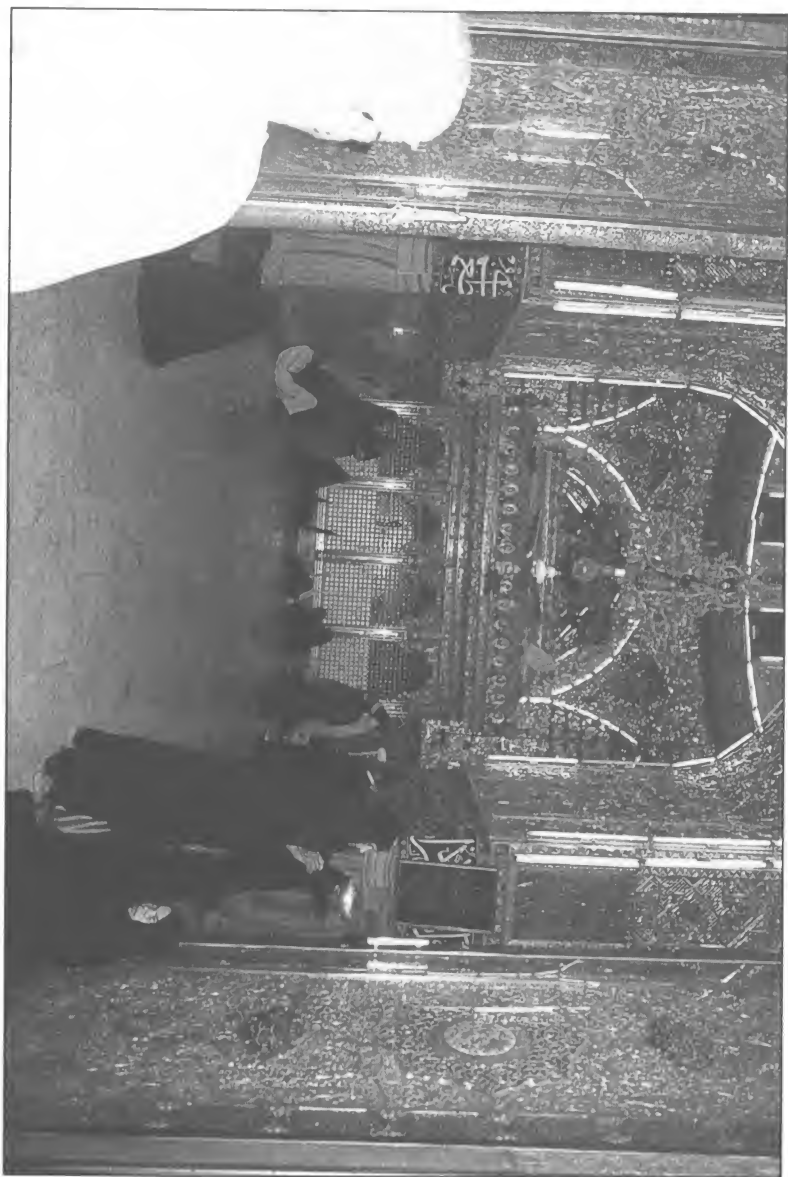
من علی‌رغم اینکه به نهضت آزادی سمپاتی داشتم اما خیلی راحت درباره آن اظهارنظر می‌کردم. در نجف با امام دیدار داشتم، در دیداری که نیمه دوم سال ۵۷ بود، بحث کشیده شد به مسائل ایران. من در آنجا گفتم دوستان ما در خارج از کشور، حتی آنهایی که با نهضت آزادی نزدیک هستند از آقای بازرگان گله‌مندند و بعضی از اظهارنظرهای ایشان را نمی‌پسندند. امام گفتند مسئله آقای بازرگان را به من محوّل کنید، مبدا در انجمن‌ها توهینی به ایشان بشود. ایشان باید مورد احترام قرار بگیرند و مورد اعتماد آقایان باشند و آن گله‌ها مسئله‌ای نیست. من از این گفته امام این طور استنباط کردم که پاره‌ای از اظهارات آقای بازرگان بدلیل بعضی اقتضائات می‌باشد.

بعد ایشان در مورد دکتر سنجابی و عناصر جبهه ملی سؤال کردند،<sup>۱</sup> گفتم ما (یعنی انجمن‌های اسلامی دانشجویان) به جبهه ملی اعتقادی نداریم و معتقدیم آقای سنجابی نان به نرخ روز می‌خورد، البته چهره‌های ملی و مبارز توی آنها هست ولی عنایتی به مذهب ندارند.

در این جا لازم می‌دانم برای وضوح بیش‌تر تلاش‌های سیاسی و دانشجویی و خاصه تأثیر قیام پانزدهم خرداد در جنبش دانشجویان خارج از کشور، اجمالاً به تاریخچه این جنبش و مقاطع ویژه آن جداگانه بپردازم.

۱. این موضوع احتمالاً پس از آن بود که سنجابی - بختیار و فروهر نامه‌ای خطاب به شاه نوشتند.

(سمت راست) ایستاده با عبا در حرم امام حسین (ع): پاییز ۱۳۵۶





حجت الاسلام سید محمود دعائی در حرم امام حسین؛ پاییز ۱۳۵۶



**فصل سوم**

**کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی**





تقریباً از همان هفته‌های اول ورود به شهر آخن در مرداد ماه ۱۳۴۱، به اتفاق حسین کتابی، میزبان مهربانم، به جلسات گه‌وگاه نامنظم ایرانیان که اکثر افراد آن را در آن روزها وابستگان به حزب توده تشکیل می‌دادند راه یافتیم. معدودی دانشجویان نیز طرفدار جبهه ملی بودند ولی نقش تعیین کننده‌ای در آن مقاطع نداشتند. در آن موقع که من جوانی ۱۸ ساله بودم، از این دسته‌بندی‌ها اطلاع درستی نداشتیم. برای شرح فعالیت در سازمان دانشجویی وابسته به کنفدراسیون بد نیست ابتدا اشاره کوتاهی به حوادث سیاسی درون کشور و نیز تاریخچه تأسیس این نهاد پرماجرای صنفی دانشجویی بیفکنیم؛ و سپس روند جریان را خصوصاً بعد از خرداد ۱۳۴۲ پی بگیریم.

در اینجا تذکر دو نکته را نیز ضروری می‌دانم: نخست این که در این اشاره کوتاه نمی‌توان به بازگویی تاریخ کامل فعالیت کنفدراسیون و مبارزات آن علیه رژیم شاه پرداخت. شرح و تفصیل تحولات گسترده‌ای که با پیروزی انقلاب کمونیستی چین و تکوین جنبش‌های مسلحانه و آزادی بخش در کشورهای آمریکای لاتین، فلسطین و بعدها در ایران صورت پذیرفت و اثرات عمیق ایدئولوژیکی و سیاسی بر مجموعه مبارزات صنفی سیاسی آن دوران گذارد، نیازمند ارائه نتایج تحقیقات و پژوهشهای تاریخی گسترده‌ای است که در چهارچوب کتاب حاضر نمی‌گنجد.

دوم: در فصل نامه متین ارگان پژوهشکده امام خمینی شماره پنج صفحه ۳۶۳ متن سخنرانی اینجانب در آن پژوهشکده تحت عنوان پانزدهم خرداد و جنبش دانشجویی

خارج از کشور درج شده است. مطالب این فصل، در واقع شرح و بسط آن گفتار می‌باشد. در باز خوانی مجدد مطلب یاد شده و مراجعه به اسناد و مدارک تاریخی، چه مربوط به کنفدراسیون و چه در ارتباط با اتحادیه انجمن‌های اسلامی متوجه شدم تاریخ معدودی از وقایع ذکر شده و نیز آنجا که نام افراد و یا رهبران دستجات و گروه‌ها پیش آمده، نیاز به اصلاحات مختصری دارد. البته این امر در آن سخنرانی به ویژه آنکه بدون آمادگی قبلی و صرفاً بر مبنای حافظه و نیز انجام وظیفه ایراد شده بود اجتناب‌ناپذیر بوده است. در تدوین خاطرات حاضر از منابع و نشریات هر دو سازمان یاد شده و نیز کتاب تحقیقی و ارزشمند «کنفدراسیون؛ تاریخ جنبش دانشجویی ایران» نوشته افشین متین ترجمه ارسطو آذری، بهره برده‌ام.

دقت و مطالعه در مطالب این فصل را برای دانشجویان عزیز و سازمان‌های آنان مفید می‌دانم، چرا که نشان می‌دهد، تأثیر احزاب سیاسی و انتقال درگیری‌های آنان به درون سازمان‌های صنفی سیاسی دانشجویی تا چه حد می‌تواند زیانبار و مخرب باشد. کنفدراسیون، سازمانی که در دهه ۶۰ میلادی، به دلیل شرایط خفقان حاکم بر کشور و فقدان اپوزیسیون نیرومند در داخل، معضل بزرگی برای رژیم گشته بود، تا جایی که به حکم دادستان نظامی، غیر قانونی اعلام شد و نیز در تنویر افکار عمومی جهان و دفاع از زندانیان سیاسی و مبارزه با احکام دادگاه‌های نظامی، توفیقات سرشاری را به دست آورده بود، با درگیر شدن در مسائل احزاب سیاسی، از اوایل دهه ۷۰ به ویژه با خیزش قیام مردم و رشد مبارزات ملت مسلمان، که مآلاً به انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ انجامید، رو به فروپاشی نهاد و سرانجام در اوج انقلاب اسلامی و روزهای پرشکوه تاریخی ملت ایران از صحنه سیاسی غایب گشت.

### ۱۳۲۵: سال پایه‌ریزی جنبش دانشجویی خارج از کشور

اولین گردهمایی دانشجویان ایرانی خارج از کشور به سال ۱۳۲۵ باز می‌گردد که علی‌اصغر حاج سید جوادی جهت ادامه تحصیل به پاریس رفت و «اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه» را پایه‌ریزی کرد. علیرغم حضور حاج سید جوادی و تعدادی دانشجویان نیمه مذهبی و ملی‌گرا، فضای سیاسی حاکم بر آن اتحادیه تحت تأثیر

اعضای حزب توده بود. با رویدادهای سیاسی سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و روی کار آمدن دکتر مصدق، هواداران جبهه ملی و سوسیالیستهای موسوم به نیروی سوم، سازمانی رقیب حزب توده تأسیس کردند. اولین نشریه دانشجویی خارج از کشور، جزوهای بود دستنویس حدود ۴۰ تا ۵۰ صفحه بنام «نشریه اندیشه» که توسط علی اصغر حاج سیدجوادی تهیه و نشر می‌یافت. در این دوران، ارتباط دانشجویان با سفارت شاهنشاهی ارتباطی نسبتاً دوستانه بود.

به دلیل اوضاع اقتصادی داخل کشور و مشکلات ارزی دولت مصدق، حواله‌های ارزی و شهریه دانشجویان با مشکلاتی مواجه شد.

در پی این مشکلات و قطع حواله‌های دانشجویی، توده‌ای‌ها به سفارتخانه مراجعه کرده و اعتراضات گسترده‌ای را سامان دادند. دانشجویان مرتبط به جبهه ملی که از ریشه مشکلات آگاهی داشتند با توده‌ای‌ها درگیر شدند. قرار شد دانشجویان جلسه‌ای تشکیل دهند و از میان خود نمایندگانی را برگزینند تا به کمک کادر سفارت گامهایی جهت حل مسئله بردارند.

### ایجاد اولین انشعاب در جنبش دانشجویی

در اجتماعی که در «خانه ایران» تشکیل شد، اکثریت دانشجویان با نشان دادن تفاهم نسبت به مشکلات اقتصادی، به معرفی نمایندگان خود پرداختند. توده‌ای‌ها که با این جریان مواجه شدند، صندوق آراء را با زور از محل خارج کرده و خواهان به تعویق انداختن جلسه انتخابات شد. حاج سید جوادی که شرایط را مناسب می‌دید از حاضرین درخواست کرد علیرغم بایکوت توده‌ای‌ها نمایندگان خود را انتخاب کنند. بدین ترتیب اولین انشعاب در «اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه» روی داد و سازمانی تقریباً با اکثریت جبهه‌ای‌ها به وجود آمد.

با کودتای انگلیسی آمریکایی به رهبری سیا علیه حکومت دکتر مصدق در مردادماه سال ۱۳۳۲ و فرار اعضا و هواداران حزب توده به خارج از کشور، مجدداً معادلات سیاسی در جنبش دانشجویی به هم ریخت. اعضای اصلی حزب توده به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای وابسته به آن در اروپای شرقی، خصوصاً آلمان شرقی پناهنده

شدند.

### ۱۶ آذر ۱۳۳۲ روز دانشجو

دانشگاه تهران با شروع سال تحصیلی در مهرماه ۱۳۳۲ کانون پر طیش سیاسی گردید. تظاهرات دانشجویی روز به روز گسترده‌تر می‌شد. با شروع محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی و آغاز مذاکرات دولت برای برقراری مجدد رابطه با دولت انگلیس که در جریان ملی شدن نفت قطع شده بود تظاهرات اعتراض‌آمیز دانشجویان به اوج خود رسید. در همان زمان اعلام شد که نیکسون رئیس جمهور آمریکا عازم ایران است. خشم دانشجویان و اعتراض آنان به این سفر و درگیری با نیروهای انتظامی، منجر به شهادت مصطفی بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و احمد قندچی در روز ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ گردید. از این تاریخ به بعد شانزدهم آذر، روزی به یاد ماندنی در تاریخ سیاسی ایران شد و «روز دانشجو» لقب گرفت.

### تأسیس نهضت مقاومت ملی در ایران

پس از کودتای ۲۸ مرداد و نفوذ آمریکایی‌ها بر مقدرات کشور و تأسیس سازمان امنیت توسط تیمور بختیار، محیط رعب و وحشت در ایران پا گرفت. سیاستمداران و بزرگان و سالخوردگان هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند. در این مقطع مسلمانان مبارز و پیشگامان نهضت آزادی‌طلبی و استقلال خواهی با شرایط دشواری روبه‌رو بودند. در همین دوران اولین نهضت مقاومت ملی در ایران شکل گرفت. شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله سیدرضا زنجانی، دکتر یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، فتح‌الله بنی‌صدر، حسین شاه‌حسینی،... دور هم جمع شدند و در تیر ماه ۱۳۳۹ به تقارن سالروز ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ بیانیه‌ای تحت نام «شورای جبهه ملی دوم» صادر کردند. این بیانیه که به امضای آقایان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، اللهیار صالح، غلامحسین صدیقی و باقر کاظمی بود اعلام می‌داشت که احزابی نظیر حزب ایران، حزب مردم ایران و حزب ملت ایران نیز در آن جبهه حضور دارند.

در دانشگاه هم که از سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، انجمن اسلامی به همت آقایان بازرگان، طالقانی و سحابی تشکیل شده و فعالیت علمی، مذهبی و سیاسی داشت در کنار تشکیلات دیگری نظیر جامعه سوسیالیست‌ها (وابسته به نهضت مقاومت ملی) و نیز طرفداران دکتر مصدق متشکل در هسته‌های دانشجویی به سرپرستی شاپور بختیار و وابسته به جبهه ملی مبارزه می‌کردند. گروه‌های عقیدتی چپ و متمایل به مارکسیسم نظیر گروه بیژن جزنی دارای تلاش‌های سیاسی بودند.

در آن زمان و پس از صدور بیانیه جبهه ملی دوم دو نظریه در این مجموعه پدیدار شد. عده‌ای معتقد بودند که جبهه باید متشکل از احزاب باشد و افراد باید هر کدام متناسب با افکار و عقایدشان در دسته‌هایی اجتماع کنند و با داشتن مرامنامه و خطمشی و اساسنامه مشخص با اعزام نمایندگان خود، در جبهه فعالیت داشته باشند. دسته‌ای دیگر نظیر اللهیار صالح و شاپور بختیار بر این عقیده بودند که در شرایط سیاسی موجود، افراد نیز می‌توانند در کنار احزاب به عضویت جبهه ملی در آیند.

### دکتر مصدق و اختلافات درون جبهه ملی

دکتر مصدق هم که در آن زمان در زندان بسر می‌برد و از اختلافات درون جبهه مطلع شده بود، نظر خود را در هماهنگی با دسته اول اعلام داشت؛ و گفت: در صورتی که افراد بتوانند به عضویت جبهه در آیند، راه برای نفوذ عناصر فاسد و ساواکی و غیره فراهم می‌گردد. معمولاً در چنین حالاتی، افراد مأمور با پشت گرمی به کانونهای قدرت، چه دربار و چه سفارتخانه‌های خارجی، راه‌های افراطی را با شعارهای تند و تیز می‌پیمایند و طبعاً هم دست به کارهای عوام‌فریبانه خواهند زد.

روزی متوجه این واقعیت خواهید شد که مأموران انگلیس، آمریکا، ساواک و دربار کل تشکیلات را در دست دارند.... همین مطلب را مرحوم مصدق در پاسخ به نامه سران نهضت آزادی با صراحت آورده بود. هنگامی که این مسائل و مباحثی دیگر نظیر شعار استقلال در کنار آزادی یا اسلام در کنار توسعه و پیشرفت و نظایر آن، منجر به جدایی نهضتی‌ها از شورای جبهه ملی دوم گردید، در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ اعلامیه تشکیل نهضت آزادی ایران توسط آقایان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله

سحابی منتشر شد. در آن اعلامیه رسماً اعلام کردند، «ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم. در آن بیانیه از زمره اهداف و مرام نهضت، ترویج اصول اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مبتنی بر شریعت اسلامی و در پاسخگویی به مقتضیات فرهنگی عصر، بطور برجسته قید شده بود.

جبهه ملی دوم هم شعار خود را «استقرار حکومت قانونی در چارچوب قانون اساسی» قرار داده بود.

شورای نامبرده در سال ۱۳۴۳ عملاً منحل شد و از این تاریخ جبهه ملی سوم تأسیس گردید. در نامه‌ای که سران نهضت آزادی برای دکتر مصدق نوشتند و در آن به مشکلات داخل جبهه اشاره کرده و دلایل خود را برای خروج از آن اعلام داشتند صراحتاً دکتر مصدق اعلام کرد که:

جبهه اول را که او تأسیس کرده بود تا زمانی که بر سرکار بود، اداره می‌کرد و مسئولیت‌ها را نیز بر عهده داشت. بعد از کودتا و حضور آقایان در کنار هم عملاً دوران دوم فعالیت جبهه است. اینک که آقایان با مرامنامه جدید گرد هم آمده‌اند عملاً جبهه ملی دوم منحل شده است و صراحتاً اعلام کرد که «جبهه بدون آقایان - منظور بازرگان، طالقانی و سحابی - ارزشی ندارد». از این تاریخ است که جبهه ملی سوم با حضور احزابی نظیر نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، جامعه سوسیالیستهای مسلمان تشکیل شد و شروع به فعالیت کرد.

### سال ۱۳۳۸: تأسیس دبیرخانه مرکزی دانشجویان در اروپا

در همین دوران در خارج از کشور فعالیت‌های دانشجویی پراکنده بود. اتحادیه دانشجویان در فرانسه توانسته بود طی این سال‌ها تا اواخر دهه ۳۰ با برگزاری مراسمی نظیر جشن نوروز و یا اجتماعات دانشجویی نامتناوب، با دانشجویان ایرانی در انگلیس، آلمان، سوئیس، اتریش، ایتالیا و بلژیک روابطی را پایه‌ریزی کند.

در کشورهای نامبرده نیز تشکلات نسبتاً پراکنده‌ای شکل گرفته بود. با تلاش حاج سیدجواد، دبیرخانه‌ای مرکزی در اروپا تأسیس گردید و در اردیبهشت ۱۳۳۸ «نامه پارسی» ارگان دانشجویان ایرانی در اروپا منتشر شد. در آن زمان حدود ۷ هزار

دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های مختلف اروپا به تحصیل اشتغال داشتند؛ که در ارتباط و در نسبت با کل دانشجویان دانشگاه‌های تهران - ۱۱۱۰۵ نفر - جالب توجه است. در سومین شماره نامه پارسی در آذر ماه ۱۳۳۹ برای اتحادیه دانشجویی پیشنهاد می‌گردد؛ در حالی که از اواخر سال ۱۳۳۷ سازمان دانشجویان ایرانی در انگلیس به رهبری پرویز نیکخواه، نشریه‌ای بنام «ماهنامه پژوهش» با تمایلات مارکسیستی و مشی سیاسی حزب توده منتشر می‌کرد. این گروه و این نشریه توسط مرکزیت حزب توده در آلمان شرقی حمایت می‌شدند.

### **فروردین ۱۳۳۹: اولین کنگره کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور**

اولین گردهمایی نمایندگان سازمان‌های دانشجویان ایرانی در فرانسه، انگلستان و آلمان در روزهای ۱۵ تا ۱۸ آوریل ۱۹۶۰ (۲۵ - ۲۸ فروردین ۱۳۳۹) در شهر هایدلبرگ آلمان برگزار شد. در این کنگره ۱۳ نماینده از سازمان‌های یاد شده حضور داشتند و مبنای «صنفی - سیاسی» در مرامنامه مصوب کنگره، برجسته می‌نمود. این کنگره عنوان «کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا» را بر سازمان جدیدالتأسیس برگزید.

### **در آمریکا**

در خلال سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰ (۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹)، انجمنی در ایالات متحده تحت نام «دوستان آمریکایی خاورمیانه» گهگاه به برگزاری اجتماعات دانشجویی اقدام می‌کرد و هزینه رفت و آمد دانشجویان و گردهمایی‌ها را نیز می‌پرداخت. این سازمان به شکار دانشجویان برجسته روی آورده و از آنها بعدها برای تصدی امور مختلف در کشورهایشان بهره می‌برد. انجمن مزبور با سازمان سیا و دولت ایران مرتبط بود و دانشجویانی را که هوادار شاه و سیاست‌های آمریکا در ایران نبودند به مجامع خود راه نمی‌داد.

### سال ۱۳۳۹: تأسیس سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا

در همین دوران علی محمد فاطمی، صادق قطب‌زاده و محمد نخشب در سال ۱۳۳۹ سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا را پایه‌ریزی کردند. در این زمان حدود ۴ هزار دانشجوی ایرانی در ایالات متحده به تحصیل اشتغال داشتند.

در اواخر سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰ م) علی محمد فاطمی (خواهرزاده دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه دولت مصدق) اولین شماره نشریه «پندار» را منتشر ساخت که در آن «مانیفست» جنبش اسلامی دانشجویی نوشته صادق قطب‌زاده درج شده بود. در این مانیفست، قطب‌زاده تلاش‌های انجمن دوستان آمریکایی را افشا کرد و خواهان تأسیس اتحادیه سراسری دانشجویان ایرانی گردید. همین نشریه پندار، سپس ارگان «انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در ایالات متحده» شد. در مقدمه مانیفست انجمن اسلامی دانشجویان، قطب‌زاده شعار حکیمانه‌ای را از افلاطون نقل می‌کند: «جریمه‌ای که انسان‌های خوب برای عدم علاقه به دخالت در امور سیاسی پرداخت می‌کنند این است که توسط افرادی به مراتب بدتر از خودشان رهبری می‌شوند».

پیرو انتشار مانیفست مذکور، از ۲۹ اوت تا ۲ سپتامبر ۱۹۶۰ (شهریور ۱۳۳۹) نمایندگان سازمان‌های دانشجویان ایرانی از ۲۵ ایالت آمریکا کنگره‌ای در شهر ایپسیلانتی<sup>۱</sup> (در ایالت میشیگان) برگزار کردند. در این کنگره اردشیر زاهدی بدون دعوت مسئولان کنگره شرکت کرد و هنگامی که کودتای ۲۸ مرداد را قیام ملی خواند، با اعتراض دانشجویان روبه‌رو شده و با عصبانیت سالن را ترک کرد، در حالی که با صدای بلند می‌گفت: «ارز این پدرسوخته‌ها را قطع خواهم کرد». جلسه با سخنرانی صادق قطب‌زاده و محمد نخشب آغاز شد و پس از تدوین مرامنامه و خطمشی و اساسنامه سازمان، کادر رهبری را برای سال ۱۹۶۰ به این شرح انتخاب کرد:

صادق قطب‌زاده، منصور صدری، مجید تهرانیان، کیوان طبری و علی محمد فاطمی، محمد نخشب نیز برای سردبیری نشریه «دانشجو» ارگان سازمان انتخاب شد. در بیانه پایانی کنگره که برای اولین بار به شدت سیاسی و ضد رژیم سلطنتی بود، سیاست‌های

1. Ipsilanti.



حزب توده به شدت مورد انتقاد قرار گرفته و علیه روابط حسنه شوروی و ایران اتخاذ موضع شده بود.

پس از پایان رسمی کنگره اردشیر زاهدی طی پیامی از رهبران جدید برای یک مذاکره رسمی در سفارت دعوت به عمل آورد، هنگامی که فاطمی و قطب‌زاده به سفارت رفتند، زاهدی خطاب به فاطمی گفت که از پذیرفتن صادق قطب‌زاده معذور است و تنها فاطمی را خواهد پذیرفت؛ که در پی اعتراض او و حمایت از قطب‌زاده، دیدار برگزار نشد. از آن تاریخ به بعد سازمان دانشجویی در آمریکا وارد مرحله تازه‌ای گردید.

### درگیری قطب‌زاده و فاطمی با سفارت شاهنشاهی در جشن نوروز سال ۱۳۴۰

در مراسم جشن نوروز سال ۴۰ که چند ماه پس از این دیدار و به دعوت سفارت شاهنشاهی در آمریکا - واشنگتن - برگزار شد، هنگام سخنرانی اردشیر زاهدی، قطب‌زاده در حالی که به روی جایگاه پرید تا میکروفون را از دست زاهدی بگیرد، در بین راه عمدتاً و یا تصادفاً با سماوری که در آن کنار قرار داشت برخورد کرد. با حمله او به زاهدی و نواختن یک سیلی به گوش وی، مراسم به هم خورد و دیگر ایرانیانی که در گوشه و کنار سالن جای گرفته بودند با مأموران سفارت درگیر شدند. به درخواست زاهدی از پلیس، قطب‌زاده و فاطمی بازداشت شدند و گذرنامه آنها توسط سفارت باطل گردید. در نتیجه پلیس حکم اخراج آنان را صادر کرد. بعدها معلوم شد که «انجمن دوستان آمریکایی خاورمیانه» در صدور حکم اخراج این دو دانشجوی نیز دخالت داشته است. بلافاصله دستجات مختلف دانشجویی و واحدهای مختلف سازمان در آمریکا به عنوان اعتراض به حکم اخراج دو فرد یاد شده دست به اعتراضات گسترده زدند. گستردگی اعتراض‌ها و تظاهرات دانشجویی به اروپا نیز سرایت کرد و در شهرهای مختلف اروپا، واحدها و تشکلهای و دسته جات دانشجویی در مقابل سفارت ایران به تظاهرات پرداختند.

در آمریکا سناتور هاریسون ویلیامز<sup>۱</sup> که با علی محمد فاطمی آشنایی قبلی داشت، از رابرت کندی (دادستان کل ایالات متحده) می‌خواهد تا تشکیل دادگاه و صدور حکم قضایی، حکم اخراج را به تعویق اندازد.

اعلام حمایت شاخه جبهه ملی دانشجویان دانشگاه تهران از اعتراضات دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا، در واقع زمینه‌های اولیه تأسیس یک سازمان جهانی از دانشجویان ایرانی یا همان اتحادیه ملی را فراهم ساخت.

### تغییر شرایط سیاسی در ایران

روش‌های پلیسی و سیاست اختناق و سرکوب مخالفان که در دستور کار رژیم قرار داشت، موجب پیدایش سازمان‌های مخالف و قدرت روزافزون نیروهای اپوزیسیون شده بود. نهضت مقاومت ملی چنانکه گفته شد در شکل و شمایل یک سازمان سیاسی اسلامی پا به میدان مبارزه گذاشته بود. دانشجویان دانشگاه‌ها بر فعالیت‌های سیاسی خود شدت بخشیده و پیوسته بر تلاش‌های خود می‌افزودند. در پی کودتای عبدالکریم قاسم در عراق علیه رژیم سلطنتی در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) و خروج آن کشور از پیمان سه جانبه نظامی بغداد که در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) با ایران و دولت انگلیس برای مبارزه علیه نفوذ کمونیسم منعقد گردیده بود، عملاً ایران نیز از این پیمان نظامی تدافعی خارج گردید و ایالات متحده نفوذ نظامی خود را در ایران افزون‌تر ساخت و در کنار تحولات عراق، اوضاع سیاسی در ترکیه نیز دولت عدنان مندرس علیرغم بستن و تعطیل کردن دانشگاه‌ها و سرکوب مخالفان، ناچار از اعلام حکومت نظامی گردیده و همه این حوادث، در مجموع شرایط منطقه و خاورمیانه را آن هم پس از ماجرای انگلیس و فرانسه با دولت انقلابی مصر و بسته شدن کانال سوئز، با بحرانی دامن‌گستر روبه‌رو ساخته بود.

### شاه و قول انتخابات آزاد در ایران

عدم موفقیت رژیم در ایران در کنترل بحران و مخالفت‌های اپوزیسیون، وخامت شرایط

1. Harrison Williams.

سیاسی کشورهای همجوار و شرایط حاد منطقه‌ای، آمریکاییان را وادار ساخت تا شاه را به اجرای سیاست معتدل‌تری نسبت به مخالفان تحت فشار قرار دهند. در پی اعمال این سیاست، فضای نسبتاً باز سیاسی بر ایران حکمفرما شد، شاه قول انتخابات آزاد را برای مجلسین داد و دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر مسؤول برگزاری انتخابات شد. کار تقلب در مراحل مختلف رأی‌گیری آنقدر رسوا بود که «خان هم فهمید» و شاه به نمایندگان دستور داد از سمت نمایندگی استعفا دهند. در پی این دستور دکتر اقبال طی نامه‌ای به شاه با این عنوان که «چون خاطر خطر خطیر ملوکانه از امر انتخابات خشنود نیست، استعفای خود و هیأت دولت را اعلام می‌دارد»، کنار رفت. در پی استعفای اقبال، شریف امامی از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد.

### **آیت‌الله بروجردی نمایندگان دولت را نمی‌پذیرد**

شریف امامی از راه سالوسی و ریاکاری اعلام کرد، امور کشور را با مشورت مقامات روحانی و علمای عظام به پیش خواهد برد از این رو نمایندگانی نزد آیت‌الله بروجردی فرستاد که با عدم پذیرش ایشان روبه‌رو شد.

پاییز و زمستان سال ۱۳۳۹ با شرایطی بحرانی به لحاظ اقتصادی و سیاسی و رشد تظاهرات و اعلام مخالفت‌های گروه‌های وابسته به نهضت مقاومت ملی به پایان رسید و در فروردین ۱۳۴۰ آیت‌الله بروجردی درگذشت.

شریف امامی در مراسم تشییع آیت‌الله بروجردی در قم شرکت کرد و از جمله دیداری کوتاه با آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله بهبهانی که در منزل آیت‌الله بروجردی گرد آمده بودند انجام داد. پدرم و من آن روز در منزل آیت‌الله بروجردی بودیم. با فشار روز افزون آمریکاییان بر شاه، او ناچار علی‌امینی را که قبل از آن مدتی سفیر ایران در ایالات متحده بود و با برادران کندی رابطه‌ای گرم و صمیمانه داشت، به نخست‌وزیری برگزید.

### **سیاست‌های دوگانه آمریکا و شاه**

با روی کار آمدن امینی، سیاست‌های به اصطلاح «دفع فشار» آمریکا با قول به

اصلاحات سیاسی و اقتصادی به مرحله اجرا درآمد. علیرغم تسلیم کامل امینی به اجرای سیاست‌های آمریکایی تعدیل و کنترل، شاه در نظر داشت، قدرت ارتش را افزایش دهد تا به خیال خود بتواند در مقابل عراق که پس از خروج از پیمان بغداد، به اردوی نظامی شوروی پیوسته بود، نیروی باز دارنده و در مرحله بعد نیروی تهاجمی کارساز داشته باشد. این مسئله در حقیقت با سیاست دو گانه و متضاد، تقلیل ارتش که مورد نظر کندی در یکسو و سیاست تقویت ارتش از سوی دیگر که جمعیت جمهوری خواهان آمریکا طرفدار آن بودند مواجه گردید.

با قتل کندی تمامی این برنامه‌ها بر هم ریخت و شاه ترجیح داد هم برای تحریک آمریکاییان و هم به منظور ایجاد موازنه مثبت، جهت کاهش فشار تبلیغاتی روس‌ها با اتحاد جماهیر شوروی نیز وارد معامله نظامی و تسلیحاتی گردد.

چنانکه قبلاً گفته شد، در این زمان جبهه ملی دوم اعلام موجودیت کرد؛ و سپس با انحلال آن و تشکیل جبهه ملی سوم، در سال ۱۳۴۰ جمعیت نهضت آزادی تشکیل و وارد کارزار سیاسی شد. نزدیکی سران نهضت آزادی با روحانیت و خصوصاً آیت‌الله خمینی موقعیت آنان را در دانشگاه برجسته‌تر ساخت. دانشجویان دانشگاه تهران مبارزات گسترده‌ای را سامان دادند، حزب ایران به رهبری اللهیار صالح و کریم سنجابی، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر و حزب مردم ایران و سوسیالیست‌های مسلمان هم جداگانه و هم در چارچوب جبهه ملی به برگزاری میتینگ‌های سیاسی پرداختند.

### میتینگ عظیم ضد دولتی در میدان جلالیه تهران

در ۲۸ اردیبهشت همان سال (۱۳۴۰) دکتر عباس شیبانی که رهبری جنبش دانشجویی وابسته به جبهه ملی را عهده‌دار و از سوی دیگر عضو کادر مؤسسان نهضت آزادی نیز بود، دست به برگزاری میتینگ عظیم دانشجویی در میدان جلالیه [محل پارک لاله فعلی] تهران زد. در پایان این گردهمایی پر شکوه، قرار شد دانشجویان در مقابل مجلس شورای ملی در بهارستان اجتماع کرده و علیه تعطیلی مجلس قانون‌گذاری، تظاهرات کنند. پلیس در ابتدا مخالف تظاهرات بود ولی سرانجام تحت فشار نیروهای سیاسی

تسلیم شد ولی مقرر کرد که اجتماع دانشجویان از نرده‌هایی که به منظور حفاظت از ساختمان مجلس در میدان بهارستان گذارده خواهد شد، تجاوز نکند. دانشجویان نیز پس از اجتماع عظیمی که تشکیل دادند، حسب قولی که داده بودند از نرده‌ها جلوتر نمی‌رفتند، ولی به قول دکتر حسن حبیبی به اینجانب، نرده‌ها را به جلو می‌رانند. با اوج‌گیری تظاهرات، پلیس مجبور به دخالت گردید و در یک درگیری شدید، یکی از معلمان به نام دکتر خانعلی به قتل رسید. همین جا نیز تذکر باید داد که سازمان معلمان و نیز دانش‌آموزان دبیرستان‌ها نیز به جمع سیاسیون و معترضان پیوسته بودند.

### گزارش بولینگ از اوضاع وخیم سیاسی در ایران و مأموریت دکتر علی امینی

دولت آمریکا نیز که از گسترش مبارزات اعتراض‌آمیز نگران شده بود و در عین حال با گزارشات ضد و نقیض از ایران مواجه گشته و از روی آوردن ایران به اتحاد جماهیر شوروی ناخشنود بود، یکی از کارشناسان و مستشاران کارگشته خود بنام بولینگ<sup>۱</sup> را جهت بررسی اوضاع ایران به تهران اعزام کرد. گزارش جامع بولینگ که شاهد و راجع به اوضاع داخلی ایران بود، با پیشنهادات هفتگانه‌ای به شرح زیر، به مقامات و رهبران آمریکا تسلیم شد:

۱- کاهش هزینه‌های نظامی

۲- اجتناب مطبوعات و سیاسیون ایرانی از طرفداری آشکار از غرب، خصوصاً از آمریکا

۳- اتخاذ مواضع به ظاهر استقلال طلبانه در مقابل کنسرسیومهای نفتی (که تا ۴۰ درصد منافع نفتی ایران را تا آن زمان به خود اختصاص داده بودند)

۴- مجازات مقامات بلندپایه سیاسی به اتهام فساد اداری، جهت جلب افکار عمومی و ایجاد اطمینان به اصلاحات پیشنهادی

۵ - دعوت از سیاستمداران و چهره‌های مبارز و هوادار مصدق و انتصاب آنان در مشاغل بالای دولتی

۶- تعدیل باز هم بیشتر فعالیت‌های سیاسی و در عین حال قدرت بخشیدن به ساواک و بالا بردن ضریب آن در امنیت ملی و مقابله با اردوی کمونیسم و پیروان و طرفداران اتحاد شوروی و حزب توده و بالاخره

۷- اصلاحات ارضی جهت خواباندن موج تبلیغاتی کمونیست‌ها علیه سرمایه‌داران و ملاکان بزرگ.

علی‌امینی برای اجرای سیاست‌های مذکور دست به کار شد و از آمریکاییان قول یک وام بلند مدت ۳۵ میلیون دلاری را دریافت کرد. برنامه‌های مزورانه امینی و خصوصاً افشای اهداف و برنامه‌های اصلاحات ارضی و دست در دست یکدیگر قرار دادن سازمان‌های سیاسی و دانشجویی روزه‌به‌روز بر گستردگی تظاهرات سیاسی علیه رژیم می‌افزود.

### طرح آمریکایی پایان سلطنت در ایران

برنامه‌های سخنرانی آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت و نیروهای مذهبی در دانشگاه‌ها، شاه را مضطرب کرده بود. در همین زمان رابرت کندی به علی‌محمد فاطمی گفته بود که دولت آمریکا برای حل بحران ایران که کل خاورمیانه را دچار آشفتگی خواهد کرد، مسئله پایان سلطنت در ایران و تشکیل نظام جمهوری را مورد بررسی قرار داده است. بدیهی است خبری به این مهمی نمی‌توانست از شاه پنهان نگاه داشته شود. شاه وحشت زده از اقدامات امینی و اتحاد سیاسیون و مذهبیین در مخالفت با برنامه‌های او ناچار شد با مقامات آمریکایی به توافق برسد.

شاه به آمریکاییان می‌گفت که به عنوان حافظ و پاسدار رژیم سلطنتی، مانع نفوذ کمونیسم در ایران بوده و از گسترش نفوذ روحانیون در حرکت‌های سیاسی علیه سلطه خارجی‌ان جلوگیری خواهد کرد. در این مذاکرات شاه همچنین به آمریکاییان قول داد مجری کامل سیاست‌های منطقه‌ای آنان خواهد بود. مشروط بر این که با برکناری علی‌امینی موافقت کنند، سرانجام امینی رفت و اسدالله علم مأمور تشکیل کابینه گردید.

## در اروپا

### کنگره دوم کنفدراسیون در لندن

در دی ماه ۱۳۴۰ (۶ تا ۹ ژانویه ۱۹۶۱) نمایندگان ۱۹ سازمان دانشجویی ایرانی از کشورهای انگلیس، آلمان، فرانسه، اتریش و سوئیس در لندن گرد هم آمدند و با پیام کمیته سیاسی هشتمین مجمع عمومی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، کنگره کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا را برگزار کردند. متأثر از حوادث داخل کشور، حزب توده و طرفداران آن در این کنگره در اقلیت محض قرار داشتند و در عوض اکثر نمایندگان، وابسته به جبهه ملی و افراد و عناصر اسلامی بودند. در این کنگره اساسنامه کنفدراسیون بر اساس منشوری که قبلاً از طرف واحد پاریس تنظیم و پیشنهاد شده بود، با اصلاحات و تکمله‌ای به تصویب رسید. ساختار دموکراتیک، حقوق مساوی همه اعضا، استقلال سازمان، عدم مشی مشخص سیاسی و وابستگی به احزاب، عدم ایدئولوژی مشخص دعوت به تشکیل اتحادیه دانشجویان آمریکایی و آسیایی و نیز پیوستن کنفدراسیون به یکی از دو سازمان بین‌المللی دانشجویی از نکات برجسته مصوبات کنگره لندن بود. لازم به یاد آوری است که در آن زمان در جهان، دو سازمان بین‌المللی دانشجویی وجود داشت، یکی تحت نام کنفرانس بین‌المللی دانشجویی که مرکز آن در پراگ بود و دیگری اتحادیه ملی دانشجویان (وابسته به جهان به اصطلاح آزاد) که در آن دوره دفتر مرکزی آن در کانادا قرار داشت. سازمان‌های دارای مشی چپ مارکسیستی عموماً عضو کنفرانس بین‌المللی دانشجویی بودند. این دو سازمان از حمایت‌های حقوقی بین‌المللی برخوردار بودند. هر سازمان دانشجویی که تشکیل می‌شد، می‌بایست با پیوستن به یکی از این دو سازمان به مشروعیت حقوقی دست یابد؛ و تنها در این صورت بود که از حمایت‌های حقوقی، سیاسی و حتی مالی برخوردار می‌گشت.

## کمیته‌های دانشجویی جبهه ملی خارج از کشور

### الف - در اروپا

چنانچه گفته شد جبهه ملی عمدتاً در صحنه سیاست دانشجویی خارج از کشور فعال شده بود. در این مقاطع سال‌های ۳۹ تا ۴۱، حزب توده از موقعیت ضعیف‌تری برخوردار بود. چند دلیل عمده برای این واقعیت وجود داشت، یکی رشد جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه و مذهبی در داخل کشور و دوم اتخاذ مشی فرصت طلبانه و به اصطلاح اپورتونیستی سیاسی شوروی در برخورد با رژیم ایران، اعضای حزب توده ناچار بودند از سیاست‌های شوروی در محافل دانشجویی دفاع کنند، چه در غیر این صورت از آنجا رانده می‌شدند. پناهندگی سران حزب به روسیه شوروی ناچار آنان را در منگنه قرار داده بود.

### دکتر علی شریعتی و تأسیس شاخه برون‌مرزی نهضت آزادی

طی سال‌های ۳۸ تا ۴۱ دو مرکز اصلی برای جبهه ملی فعال بودند، یکی در مونیخ به مدیریت خسرو قشقایی که نشریه باختر امروز را منتشر می‌کرد و دیگری مرکز پاریس به سرپرستی دکتر علی شریعتی. در این زمان علی شریعتی در کنار انتشار ارگان تبلیغاتی جبهه ملی، شاخه برون‌مرزی نهضت آزادی ایران را در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) تأسیس نمود. با مرکزیت این دو محور، کمیته‌های دانشجویی وابسته به جبهه ملی در اکثر شهرهای دانشگاهی اروپا تشکیل شد و توسط این دو مرکز به برقراری ارتباط ارگانیک با جبهه ملی داخل کشور و شاخه دانشگاهی آن به رهبری شاپور بختیار و عباس شیبانی پرداختند.

### تشکیلات مستقل از رهبری جبهه ملی

در سال ۱۳۴۰ (آذرماه) به همت علی شریعتی و خسرو قشقایی، نمایندگان کمیته‌های دانشجویی وابسته به جبهه ملی، در اشتوتگارت آلمان گرد هم آمدند. در جلسات گسترده این نشست، سیاست رهبران جبهه در داخل کشور مورد نقد و بررسی قرار گرفت و سرانجام استقلال شاخه اروپایی جبهه از مشی رهبران داخل کشور به تصویب



رسید. در این گردهمایی همچنین در کنگره دوم کنفدراسیون که قرار بود سه هفته بعد برگزار شود و اساسنامه سازمان به عنوان اتحادیه ملی طرح و تصویب گردد مشی واحد و یکپارچه‌ای به عنوان دستورالعمل واحد دانشجویان در برخورد با نیروهای طرفدار حزب توده مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. همچنین مقرر شد رهبری فعالیت‌های جبهه ملی در مونیخ متمرکز گشته و تا برگزاری اولین کنگره جبهه ملی در خارج از کشور، که قرار شد در بهار سال ۴۱ تشکیل گردد، به شورای موقت منتخب واگذار گردد.

### ب - در آمریکا

در ایالات متحده آمریکا نیز شاخه دانشجویی جبهه ملی در دو محور متمرکز شده بود:

- ۱- انجمن دانشجویان ایرانی، شمال کالیفرنیا به رهبری مصطفی چمران و حسن لباسچی
- ۲- انجمن دانشجویان ایرانی، جنوب کالیفرنیا به رهبری منصور فرهنگ و اردشیر دهقانی

مصطفی چمران همچنین در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) انجمن دانشجویان مسلمان رادر شهر بر کلی تأسیس کرد.

### تظاهرات مقابل سازمان ملل به رهبری چمران و قطب‌زاده

در زمستان ۱۳۴۰ (۱۹۶۱/۶۲) فعالیت‌های دانشجویان ایرانی در آمریکا پیوسته ادامه یافت و با دانشگاه تهران و شاخه جبهه ملی در دانشگاه‌های ایران با مدیریت عباس شیبانی پیوسته در ارتباط بود. در همین زمان به پیشنهاد صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا تظاهرات گسترده‌ای را در مقابل مقر سازمان ملل متحد در نیویورک سامان داد. برگزار کنندگان اغلب مذهبی‌های عضو سازمان دانشجویی و هواداران جبهه ملی در دانشگاه‌های آمریکا بودند. در بیانیه تظاهرکنندگان، رسماً از دولت کندی خواسته شده بود دست از حمایت رژیم ایران بردارد و گرنه مسئولیت جنایات شاه را بر عهده خواهد داشت. بدین ترتیب با همت جوانان مسلمان و ملی ایرانی در آمریکا، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا قبل از



تظاهرات دانشجویان مسلمان در نیویورک علیه جنایات شاه: پاییز ۱۳۵۸



مصطفی چمران در جلو صف مارش اعتراض آمیز دانشجویان مسلمان  
در آمریکا، مقابل سازمان ملل متحد.

پیوستن به کنفدراسیون اروپایی دانشجویان و محصلین ایرانی، سازمانی متحد و مستقل شده بود.

**اعتراضات سازمان یافته در اروپا در حمایت از صادق قطب زاده و علی محمد فاطمی**  
همچنین در پاریس، لندن، لوزان، کلن و نیز در شهرهای ایالات متحده، تحصن و تظاهرات دانشجویان در مقابل سفارت ایران در اعتراض به لغو اعتبار گذرنامه های قطب زاده و فاطمی ادامه یافت، علی امینی طی تلگرافی به سفارت ایران در کلن در پاسخ به تحصن اعتصابیون و دانشجویان معترض اعلام کرد: «به دلیل فعالیت های غیر قانونی، گذرنامه این دو نفر تمدید نخواهد شد».

کمیته دانشجویی جبهه ملی دانشگاه تهران با انتشار بیانیه ای در اکتبر همان سال (آبان ماه ۱۳۴۰) همبستگی خود را با دانشجویان معترض ایرانی مقیم خارج اعلام کرد. در آن بیانیه آمده بود: ما از دانشجویان ایرانی خارج از کشور که دوشادوش با دانشجویان دانشگاه های ایران در حال مبارزه هستند، قاطعانه حمایت می کنیم.

**درخواست شاه از ویلیام داگلاس برای استرداد قطب زاده و فاطمی**  
با ارسال تلگراف علی امینی به دانشجویان معترض در آلمان مبنی بر تصمیم دولت ایران به عدم تمدید گذرنامه های یاد شدگان، شاه از ویلیام داگلاس وزیر امور خارجه آمریکا (توسط اردشیر زاهدی) درخواست استرداد دو «دانشجوی کمونیست یاغی» را کرده بود. ویلیام داگلاس مراتب درخواست دولت ایران را به رابرت کندی دادستان کل ایالات متحده اطلاع می دهد. قبلاً گفته شد که ویلیام هاریسون سناتور دموکرات، از دادستان کل خواسته بود، تا زمان صدور حکم دادگاه، اجرای حکم را به تعویق اندازد. بعد از آن که رابرت کندی از هاریسون می شنود که نامبردگان نه تنها کمونیست نبوده، بلکه به دلیل دارا بودن عقاید شدید ضد کمونیستی پیوسته توسط طرفداران حزب توده مورد دشنام قرار دارند، با لایحه هاریسون که در دفاع از این دو دانشجوی ایرانی به سنای آمریکا ارائه شده بود موافقت کرده و از اجرای حکم اخراج منصرف می گردد. اعلام لغو حکم اخراج این دو نفر روحیه دانشجویان را تقویت کرده و مبارزات

آزادخواهانه آنان را شدت می‌بخشد.

### سفر شاه به فرانسه

#### مخالفت علی شریعتی با دعوت سفارت شاهنشاهی

در آبان‌ماه ۱۳۴۰ نصرالله انتظام سفیر ایران در پاریس با نماینده اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه تماس گرفت و پیشنهاد کرد، هیاتی به نمایندگی آنان با شاه که به زودی در پاریس خواهد بود ملاقات کنند و مسائل و مشکلات دانشجویی خود را با «علیحضرت» در میان گذارند. این پیشنهاد در جلسه مجمع عمومی سازمان مطرح گردید. در حالی که بنا به پیشنهاد طرفداران حزب توده، برخی از اعضاء به معرفی نماینده اقدام می‌کردند، علی شریعتی پیشنهاد داد به دلیل وابستگی کامل شاه به آمریکا و ادامه سیاست اختناق در ایران، دعوت سفارت پذیرفته نشود و نماینده‌ای برای مذاکره با شاه اعزام نگردد. از ۱۰۸ نفر اعضای حاضر در جلسه ۹۸ نفر به پیشنهاد شریعتی رأی مثبت داده و بقیه یا ممتنع یا مخالف رأی دادند، در آن زمان حدود ۷۰۰ دانشجوی ایرانی در فرانسه مشغول تحصیل بودند. علیرغم تصویب مجمع عمومی حدود ۶۰ نفر از دانشجویان با شاه ایران دیدار کردند که بعداً به پیشنهاد ملیون از سازمان دانشجویی اخراج شدند.

در شهریور همین سال کنفدراسیون به اتحادیه بین‌المللی دانشجویان پیوست که گزارش آن در کنگره بعدی به اطلاع اعضای شرکت کننده در مجمع عمومی رسید؛ که در ژانویه ۱۹۶۲ در پاریس گرد هم آمده بودند.

### اتحادیه ملی

در ژانویه ۱۹۶۲ (دی ماه ۱۳۴۰) سومین کنگره سالانه دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا، در پاریس برگزار شد. در این کنگره نمایندگان دانشجویان ایرانی در آمریکا و نیز نمایندگان چند سازمان مترقی دانشجویی حضور داشتند. نماینده دانشگاه تهران نتوانسته بود به موقع در کنگره شرکت کند، لذا پیام دانشجویان دانشگاه‌های ایران با اعلام همبستگی سازمانی به کنفدراسیون قرائت گردید. در این کنگره اعلام گردید که

کنفدراسیون یک سازمان جهانی برای دانشجویان ایرانی در هر کجا که به تحصیل اشتغال دارند، می‌باشد و از حقوق صنفی - سیاسی آنان صرفنظر از عقاید سیاسی و مذهبی‌شان حمایت می‌کند. این گردهمایی سوم، در حقیقت اولین کنگره کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در مقیاس جهانی، می‌باشد. ولی برای داشتن عنوان «اتحادیه ملی» می‌بایست به عضویت یکی از دو سازمان بین‌المللی صنفی دانشجویی در می‌آمد.

همچنان که گفته شد کنگره دوم، هیأت دبیران را موظف ساخته بود مقدمات پیوستن سازمان را به یکی از دو تشکیلات بین‌المللی دانشجویان فراهم سازند. هنگامی که در کنگره پاریس، منوچهر ثابتیان گزارش پیوستن کنفدراسیون را به کنفرانس بین‌المللی دانشجویان ارائه داد، اکثریت اعضا که از جبهه ملی بودند با این مطلب مخالفت کردند، و خواهان پیوستن به اتحادیه بین‌المللی دانشجویان بودند. اما سازمان اخیر قبلاً «حزب توده»، را به عنوان نمایندگان دانشجویان دانشگاه‌های ایران به عضویت خود درآورده بود و از این جهت پذیرش یک سازمان دانشجویی دیگر امکان‌پذیر نبود. لذا مقرر شد نماینده‌ای از دانشگاه‌های ایران در اجلاس سالانه اتحادیه بین‌المللی دانشجویان که همه ساله در پراگ (پایتخت چک اسلواکی سابق) تشکیل می‌شد شرکت جسته و اخراج حزب توده را از عضویت آن اتحادیه خواستار گردد.

هنگامی که موضوع مزبور به بحثی داغ تبدیل گردید حمید عنایت، از اعضای هیأت دبیران که ریاست جلسه را عهده‌دار بود ناگهان اعلام کرد که کنگره موقتاً تعطیل شود و ادامه تصمیمات به کنگره فوق‌العاده که سه ماه بعد برگزار خواهد شد، موکول می‌گردد. اکثر نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی و حاضرین و مدعوین و نیز طرفداران حزب توده در پی این اعلام، اجلاس را ترک کردند. صادق قطب‌زاده و فرج‌الله اردلان (از اعضای هیأت نمایندگان سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و نیز علی شاکری (از جبهه ملی در اروپا)، از افرادی که باقی‌مانده بودند درخواست کردند در جلسه حاضر باشند و بعد از شمارش تعداد نمایندگان حاضر در اجلاس، خصوصاً نمایندگان آمریکا که حدود ۲۰ رأی داشتند معلوم شد که طبق اساسنامه مصوب کنگره، جلسه دارای رسمیت

بوده و قانوناً می‌تواند به کار خود ادامه دهد.

بلافاصله علی شاکری به ریاست کنگره انتخاب شد و دستور جلسه ادامه یافت، در این کنگره بعد از خروج توده‌ای‌ها مقرر شد کادر ۵ نفره هیأت دبیران برای اینکه بتوانند امکان همکاری بیشتری را داشته باشند همگی از سازمان آمریکا انتخاب شوند. بدین ترتیب پنج نفر هیأت دبیران برای سال بعد به شرح: صادق قطب زاده، فرج‌الله اردلان، مجید تهرانیان، علی محمد فاطمی و حسن لباسچی انتخاب شدند. در پایان مقرر شد تا کنگره بعد مقرر هیأت دبیران در آمریکا و یک دفتر اجرایی در اروپا مستقرشده و مقدمات تشکیل و تأسیس دفتر دائمی در داخل کشور فراهم گردد؛ همچنین مقرر شد کنگره سالانه بعد در ژانویه ۱۹۶۳ در لوزان (سوئیس) تشکیل گردد.

### اجرای اصلاحات ارضی بعد از فوت آیت الله بروجردی

بعد از فوت آیت‌الله بروجردی در فروردین ماه ۱۳۴۰، شاه که در نوشهر تعطیلات نوروزی را سپری می‌کرد به یکی از نزدیکان خود گفته بود بدین ترتیب شرایط اجرای برنامه‌های ما عملی‌تر خواهد شد. دیدیم که با فشار آمریکایی‌ها امینی به نخست‌وزیری رسید. به ماجرای دوران نخست‌وزیری امینی در جای خود اشاره کرده‌ام. از مهم‌ترین اقداماتی که در زمان صدارت علی امینی صورت گرفت، تصویب نامه قانونی اصلاحات ارضی بود، که اجرای آن به دولت اسدالله علم واگذار شد. زیرا با نگرانی شاه از برنامه‌های امینی و حتی شنیدن خبر بررسی تغییر نظام سلطنتی در ایران توسط دولتمردان آمریکایی امینی جای خود را به اسدالله علم داد.

یکی دیگر از نگرانی‌های شاه از علی امینی وابستگی او به خانواده قاجار بود. خانم فخرالدوله مادر امینی شخصیت با نفوذی بود. شایع است که رضاشاه در مورد ایشان گفته بود، در ایران فقط یک مرد وجود دارد و آن خانم فخرالدوله است. شاه تصور می‌کرد کینه انتقال سلطنت از خانواده قاجار به پهلوی ممکن است امینی را بر آن دارد که دست در دست آمریکاییان، نظام سلطنتی را در ایران ساقط کند.

مخالفت علما و روحانیون با لایحه اصلاحات ارضی، برخلاف تحلیلهای رادیوهای بیگانه، در حمایت از نظام فئودالیت نبود، بلکه الغای مالکیت از مالکین با روشهای زور

و ارباب و عدم انطباق با قوانین و اصول شرعی، عامل اصلی مخالفت علما با لایحه اصلاحات ارضی بود.

گفته می‌شود که اسدالله علم در پاسخ کسانی که خلاف شرع بودن لایحه مذکور را به وی گوشزد کرده بودند، می‌گفت ما به خاطر دارا بودن بیش از دو هزار کیلومتر مرز مشترک با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پیوسته با تحریک عناصر نفوذی شوروی و اعضای مخفی حزب توده مواجه هستیم. تحریک آنان موجب شورش زارعین و به دنبال آن کارگران خواهد شد، لذا مصلحت اقتضاء می‌کند که هر چه زودتر این لایحه را به مورد اجرا بگذاریم.

### حمایت توده‌ای‌ها از مخالفین اصلاحات ارضی

جالب اینست که مخالفین اصلاحات ارضی در پاره‌ای نقاط کشور از حمایت توده‌ای‌ها برخوردار بودند. زمانی که مهندس عابدینی مدیرکل کشاورزی استان فارس و مسؤول اجرای اصلاحات ارضی در آن سامان در پی اوج‌گیری قیام قشقایی‌ها و عشایر بویراحمد به سرکردگی عبدالله خان ضرغام بویر احمدی و نیز اهالی ممسنی و شخص حسینقلی رستم از متنفذین آن خطه، به قتل می‌رسد، طرفداران حزب توده در خارج از کشور طی اعلامیه‌هایی از آنها حمایت کرده و دولت را مسؤول کشتار شورشیان قلمداد می‌کردند. البته با عکس‌العمل شدید شاه و بمباران هوایی عشایر معترض، قیام عشایر سرکوب می‌گردد؛ ولی جالب است که در کنفدراسیون دانشجویان، عکس‌العملی در مقابل این امر نمی‌بینیم. مسئله دیگر حذف قسم به قرآن در لایحه انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و جایگزینی کتاب آسمانی هنگام تحلیف نمایندگان بود.

### برنامه‌های علم و آغاز مبارزات امام خمینی

وزارت کشور که شرکت یهودیان، زرتشتیان و ارامنه را در انتخاب شدن و انتخاب کردن دربندهای لایحه فوق آورده بود، ظاهراً به بهانه آن که آنان باید به کتاب آسمانی خود قسم بخورند «قسم به قرآن» را به «کتاب آسمانی» تبدیل کرده بود. البته این امر بیش از آن که به دلایل ذکر شده باشد، زمینه‌ساز نفوذ بیگانگان در بنیادی‌ترین نهاد



مردمی یعنی انجمن‌های ولایتی می‌بود. لذا با مخالفت سرسختانه امام و به تبع ایشان، دیگر مراجع تقلید مواجه گردید.

سرانجام دولت علم لایحه مذکور را پس گرفت و این امر یک پیروزی بزرگ برای روحانیت به حساب آمد. تغییرات در شرایط سیاسی کشور، همچنان مورد نظر آمریکاییان بود. یکی دیگر از برنامه‌های آمریکایی‌ها همانطور که گفته شد، تبدیل ایران به ژاندارم خلیج فارس بود. در اجرای این طرح فروش تسلیحات مناسب به ایران در دستور کار آنها قرار گرفت. آن طور که گفته می‌شد، اسدالله علم حاضر به قبول وام ۴۰ میلیون دلاری آمریکا برای خرید اسلحه‌های موجود در انبار آنان نشده بود.

### دستگیری امام و قیام مردم در ۱۵ خرداد

یکی از دوستان مرحوم پدرم که با امیر اسدا. علم ارتباط خانوادگی داشت برای من نقل می‌کرد: «با ادامه برنامه‌های روشنگرانه امام، علم احساس خطر کرده و حتی با اعزام هیأتی که غروب ۱۲ خرداد از طرف شاه با امام در قم دیدار کردند مخالفت کرده بود. آن هیأت عبارت بودند از عبدالله خان انتظام، علا، نادر میرزا آراسته و جعفر بهبهانی که در قم به منزل امام آمدند و اظهار داشتند اعلیحضرت آمادگی دارند، نظرات آقایان علما را به مورد اجرا بگذارند. هنگامی که این هیأت با برخورد سرد و بی‌اعتنایی امام مواجه می‌شوند که امام چند مرتبه تأکید می‌کنند «علم باید برود» تا حسن نیت شاه نشان داده شود، و موضع سرسختانه امام را به شاه گزارش می‌کنند، همزمان هم گزارش فرماندار قم به امیر اسدالله علم که «امام خواهان عزل وی هستند» باعث می‌گردد که علم فرمان دستگیری امام را صادر می‌کند.»

با دستگیری امام، قیام ۱۵ خرداد به وقوع می‌پیوندد که منجر به آن کشتار عظیم می‌گردد. در روز ۱۵ خرداد در قم و تهران و دیگر شهرها، مردم در اعتراض به بازداشت امام به خیابان‌ها آمدند. در تهران سرلشکر خسروانی فرمانده ژاندارمری مرکز و سرلشکر اویسی فرمانده لشکر گارد به دستور شاه به روی مردم آتش گشودند. خسروانی باعث کشتار راهپیمایان ورامینی و شهرری بود و اویسی مجری فرمان «آتش به قصد کشتار شاه» در تهران.

با دستگیری امام، گرچه اجتماع مراجع در تهران و اعلام مرجعیت ایشان، شاه را با مشکل قانونی تعقیب امام مواجه ساخته بود ولی به حسب نقل های مختلف، عده ای از نظامی ها، نظر به اعدام امام داده بودند.

همان دوست پدرم افزود: «پاکروان که از این امر به شدت وحشت کرده بود، با علم دیدار می کند و می گوید «ریختن خون سید اولاد پیغمبر برای اعلیحضرت نحوست در پی خواهد داشت» و از وی می خواهد با شاه دیدار کرده و او را از اجرای این امر باز دارد.» ظاهراً همین امر منجر به انتقال امام به منزلی در شمال تهران می گردد. امام در خاطرات خود به دیدار و ملاقات پاکروان با ایشان اشاره کرده و «نظر خیرخواهانه!» او را بازگو می کنند.

چنین به خاطر دارم که امام با اعدام پاکروان نظر مساعد نداشتند و از شنیدن خبر اعدام وی ابرو در هم کشیدند در موارد دیگری نیز شاهد بودم که از شنیدن خبر اعدام چند نفر، ابرو در هم کشیدند که در جای خود بدان اشاره خواهم کرد.

### **شاه وقیحانه ادعای دروغ ارسنجانی از رسم و رسومات مالکان ایرانی را تکرار کرد**

از نکات لازم به ذکر در ماجرای اصلاحات ارضی، سخنرانیهای حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی امینی است. او که از طرفداران یا اعضاء پر سابقه حزب توده بود، در بعضی اجتماعات گفته بود که ارباب ها می باید دختران رعایا را در شب عروسی شان به بستر خود برده و به دلیل مالکیت و حق ارباب و رعیتی از آنان ازاله بکارت کنند. این امر که سابقاً در دورانی از نظام فئودالیت در فرانسه به حسب روایت های تاریخی، رواج داشت، هرگز در ایران وجود نداشته است.

شاه هم در پی این اظهارات ارسنجانی، در مراسم جشن درختکاری به این نکته اشاره کرده و در دفاع از این لایحه می گوید: «زارع بیچاره ایرانی که جان و مال و ناموس او در اختیار ارباب قرار داشت باید به حق خود برسد. آن طور که گفته می شود حاج آقا رضا رفیع و شوهر خاله مادرم - داماد آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی و (پدر بزرگ مادرم) پدر دکتر مهدی رفیع که از برجستگان هیأت علمی دایرة المعارف بزرگ اسلام و از همکاران ارجمند آقای کاظم بجنوردی - هنگامی که شاه قصد سوار

شدن اتومبیل را داشت معترضانه به او می‌گوید: «در شأن اعلیحضرت نیست که حرف‌های بی مأخذ و ناروای وزیر کشاورزی را در حق عده‌ای خدمتگزاران تکرار کنند.» شاه که از این تذکر به خشم آمده بود می‌گوید: «چه کسی به شما اجازه داده این فضولیه‌ها را بکنید، بروید گم شوید». آقای رفیع در پاسخ می‌گوید «من گم می‌شوم ولی از عرایض دست بر نمی‌دارم» و راه خود را می‌گیرد و می‌رود.

### چهره مرموز امیرعباس هویدا

از ماجراهای دیگر آن زمان، اعزام کلنل یاتسویچ<sup>۱</sup> افسر لهستانی الاصل آمریکایی به عنوان مستشار آمریکا به ایران است. یاتسویچ در واقع برای هماهنگی امور سیا در خاورمیانه به ایران می‌آید و از نزدیکان و حامیان علی امینی و امیر اسدالله علم محسوب می‌گردد. از جمله مأموریت‌های وی، سر و سامان دادن به اوضاع ایران در خلیج فارس است که ایران بتواند نقش نظامی خود را بعد از خروج انگلیسی‌ها از بحرین و رفتن نیروی دریایی انگلیس از خلیج فارس، خصوصاً زمانی که آمریکایی‌ها درگیر جنگ ویتنام هستند به خوبی ایفا کند. در کمتر تحلیل‌های آن دوران به نقش یاتسویچ اشاره شده است. نمی‌دانم چرا در این زمان امیر عباس هویدا که از اعضای کادر دیپلماسی ایران در پاریس بود علیرغم کثافتکاری‌هایی که به او نسبت می‌دهند، زیر نظر عبدالله خان انتظام سفیر ایران در آلمان، با حسنعلی منصور جزو کادر دیپلماسی ایران در امور آلمان قرار می‌گیرد. هنگامی که انتظام مدیریت عامل شرکت نفت را عهده دار می‌شود، هویدا را سردبیر مجله نفت می‌کند.

بعد از استعفای علم زمانی که، به دنبال انتخابات مجلس، راکول<sup>۲</sup> وزیر مختار دولت آمریکا از شاه می‌خواهد که حسنعلی منصور وکیل تهران در مجلس را به جای امیر اسدالله علم مأمور تشکیل کابینه کند، یاتسویچ با این امر مخالفت می‌کند و منصور را فردی ضعیف توصیف می‌کند که می‌تواند به راحتی آلت دست توده‌ای‌ها شود. علیرغم این مخالفت، منصور نخست‌وزیر می‌شود و هویدا را به وزارت دارایی می‌فرستد، که

1. Yatewitec.

2. Rackwell.

بعد از قتل منصور ریاست دولت را به مدت ۱۳ سال بر عهده می‌گیرد.

### بهمن ۱۳۴۱ و انقلاب سفید

برنامه‌های مورد نظر آمریکا به این ترتیب گام به گام به جلو برده می‌شود. در ششم بهمن ۱۳۴۱ فراندوم به اصطلاح انقلاب سفید به اجرا در آمد. چند هفته بعد از فراندوم، امام در یک سخنرانی، قریب به این مضمون گفتند: شکست برنامه‌های شاه حتمی است، از فشارها و تهدیدها و توپ و تانک‌های او نباید هراسی به دل راه داد. اگر ملت یکپارچه قیام کند شاه در مقابل خواست یک ملت نمی‌تواند ایستادگی کند....<sup>۱</sup>

### جنایت در مدرسه فیضیه قم و خروش امام خمینی

در پی موضع گیریهای امام شاه دستپاچه شده و تصمیم به شدت عمل می‌گیرد. در دوم فروردین ۴۲، طلاب علوم دینی در مدرسه فیضیه برای شرکت در مجلس بزرگداشت شهادت امام صادق گرد هم آمده بودند که حمله کماندوهای شاه از در و دیوار شروع می‌شود و آن جنایت بی‌سابقه و گسترده رخ می‌دهد که منجر به شهادت طلاب جوان و آتش زدن قرآن‌ها و غارت حجره‌های طلاب و جنایاتی از این دست می‌گردد.

با وقوع این جنایت، شاه که گمان می‌کرد صدای روحانیت را خاموش کرده است با طنین کوبنده امام مواجه شد «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کرده‌ام ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد. من تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا می‌کنم».<sup>۲</sup>

### پیام به امام: علیه اسرائیل موضع نگیرید

در همان زمان یاتسویچ نیز که در جهت منافع دولت اسرائیل در تهران عمل می‌کرد، شاه را وادار کرده بود که در مقابل جبهه متحد اعراب و خصوصاً شخص جمال عبدالناصر رهبر فقید مصر، روابط خود را با اسرائیل رسماً و علناً گسترش دهد. از

۱. سخنرانی امام در هفتم اسفند ۱۳۴۱ / صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. ر.ک. صحیفه امام، ص ۱۷۹.

همین رو به امام پیغام دادند که علیه اسرائیل و آمریکا موضع نگیرند. همین امر را امام دستمایه پیام متین خود که به مناسبت چهلهم مدرسه فیضیه صادر شده بود قرار دادند:

«من به سران ممالک اسلامی و دول عربی و غیر عربی اعلام می‌کنم، علماء اسلام و ملت ایران و ارتش نجیب با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنهاست و از پیمان با اسرائیل دشمن اسلام و دشمن ایران متنفر و منزجر است... بگذار عمال اسرائیلی به زندگی من خاتمه دهند»<sup>۱</sup>

همین مطلب را امام در سخنرانی خود در عصر عاشورای ۱۳۸۳ (برابر با ۱۳ خرداد ۱۳۴۲) با صراحت بیشتر اعلام می‌کند و روابط پشت پرده شاه و آمریکا و اسرائیل را افشا می‌کند.

### بازداشت امام به دستور علم

شب قبل از آن نیز هیأت اعزامی شاه چنانکه گفته شد نتوانسته بودند امام را از قیام خود منصرف سازند. سرانجام به دستور امیر اسدالله علم، امام در سحرگاه پانزدهم خرداد بازداشت و به تهران اعزام می‌شوند.

تنها حزب سیاسی که بیانیه‌ای در دفاع از امام منتشر کرد، نهضت آزادی بود که به دنبال آن سران نهضت دستگیر می‌شوند. امام بعد از آزادی و انتقال به قم در فروردین ۱۳۴۳، از آنچه که در ۱۵ خرداد رخ داده بود اظهار تأسف کرده و به دستگیری آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و سران نهضت اعتراض می‌کنند.

در زمانی که امام در بازداشت بودند، ظاهراً در یکی از روزنامه‌ها آمده بود که دولت با روحانیت و آیت‌الله خمینی به توافق رسیده است. امام در سخنرانی خود در اردیبهشت ۴۳ به این امر اشاره کرده و می‌گویند:

«ملت اسلام دیگر بیدار شد؛ دیگر نمی‌نشیند؛ اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی‌گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌

کند. اشتباه نکنید، ما به همان سنگری که بودیم هستیم، با تمام تصویب نامه‌های مخالف اسلام که گذشته است مخالفیم<sup>۱</sup> در آن زمان وسایل ارتباطی امروز وجود نداشت. حتی امکان ارتباط مستقیم تلفنی میان اروپا و ایران وجود نداشت. ماجراهای اتفاق افتاده در این روزها را چند تن از دوستانم در شهر قم که با هم در دبیرستان حکمت قم گروهی را تشکیل داده بودیم، برای من ارسال کردند. من تلاش کردم در انجمن دانشجویان ایرانی در آخن، مطالب را طی اعلامیه‌ای به زبان فارسی و آلمانی برای روشن ساختن افکار عمومی منتشر کنیم. ولی هیأت کارداران انجمن به دلیل آنکه حمایت از روحانیت، نوعی تبلیغ مذهبی است و کنفدراسیون نباید محل تبلیغ برنامه‌های مذهبی باشد با آن موافقت نکردند. حتی در مورد اعتراض به نقشه‌های اسرائیل در ایران هم گفته می‌شد حمایت از بیانیه‌های امام، کنفدراسیون را متهم به مرام آنتی‌سمی<sup>۲</sup> یا مخالفت با یهودیان خواهد کرد!! در آن زمان توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها در انجمن دانشجویان ایرانی در آخن اکثریت داشتند و ما چند نفر معدود، نقشی اثر گذار نمی‌توانستیم داشته باشیم. بالاخره با همکاری دو تن از بچه‌های مسلمان توانستیم به سازمان بین‌المللی دانشجویان مسلمان که از کشورهای مختلف اسلامی و عربی تشکیل و در محل فعلی مسجد آخن تشکیل جلسه می‌دادند مراجعه کنیم. آنها نیز گرچه فعالیت چندان برجسته سیاسی نداشتند، ولی این بیانیه‌ها را منتشر ساختند.

در تابستان همان سال من توانستم بعد از گذراندن دوران نسبتاً طولانی نقاقت از تصادف وحشتناکی که در معدن زغال سنگ در پاییز ۱۳۴۱ برایم رخ داد و شرح آن را در فصل اول آورده‌ام، به ایران بیایم. طی چند جلسه دیدار با حاج آقا مصطفی در منزل حاج آقا محمود مرعشی - آیت‌الله زاده نجفی - ماجرای انعکاس قیام امام را در اروپا به اطلاع ایشان رساندم؛ که نامبرده هم ماجرا را برای امام گفته بود.

### تصویب طرح لایحه کاپیتولاسیون در مجلس

اوایل مهرماه من به آلمان بازگشتم و در همان ماه لایحه کاپیتولاسیون که در زمان علم

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۳.

مطرح شده بود ولی حسنعلی منصور آن را برای تصویب به مجلس برده بود مطرح شد. در مجلس عده‌ای از نمایندگان به مخالفت با آن برخاستند. از جمله مخالفین هاشم جاوید، حافظ شناس بزرگ معاصر بود که بلافاصله با اعلام مخالفت خود استعفای خود را از سمت نمایندگی به رئیس مجلس داده و از مجلس خارج می‌گردد. در زمره دیگر مخالفان لایحه در مجلس فخر طباطبایی نماینده بروجرد بود و از بستگان پدرم، صادق احمدی، قاضی دادگستری که متمایل به حزب مردم به رهبری اسدالله علم بود، سرتیپ پور نویسنده بذله‌گو و صاحب تحقیقات علمی در تاریخ نژاد آریا، دکتر عبدالحسین طباطبایی، وکیل مردم کازرون در مجلس و در رأس همه رحیم زهتاب فرد بود که به شدت حسنعلی منصور را خطاب قرار داده و تبعات فروش استقلال قضایی و سیاسی ایران را به وی گوشزد کرده بود. علیرغم این مخالفت‌ها، مجلس با اکثریت آراء، لایحه مذکور را که مصونیت اتباع آمریکا را با تمام بستگان و خانواده‌هایشان در امور جنایی و قضایی به دنبال داشت تصویب کرد.

### مخالفت امام با لایحه کاپیتولاسیون

با اعلام این مطلب، امام دست به اقدام جدی شدند. گروه‌هایی از طلاب را با پیام‌های کتبی و شفاهی برای علمای بلاد و شهرهای ایران و مردم نقاط مختلف گسیل داشتند و در ضمن اعلام کردند که در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ در این مورد در قم سخنرانی خواهند کرد.

شاه که از این امر مطلع و وحشت‌زده شده بود، پیامی برای امام می‌فرستد و از ایشان می‌خواهد که در سخنرانی خود به آمریکا و اسرائیل تندی نکنند. علیرغم این پیام‌ها، امام سخنرانی معروف و کوبنده خود را ایراد کردند و در آن اعلام داشتند:

«رئیس جمهور آمریکا بداند... که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما. امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما.»<sup>۱</sup>

### تبعید امام به ترکیه و سفر امام صدر به واتیکان

به دنبال این سخنرانی سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ امام دستگیر و سپس به ترکیه تبعید می‌شوند. بعد از چند مدت هم حاج آقا مصطفی دستگیر و ایشان نیز به ترکیه تبعید می‌گردند.

با تبعید امام به ترکیه، امام موسی صدر به واتیکان سفر می‌کند و طی ملاقاتی طولانی و فشرده از پاپ اعظم می‌خواهد که برای رهایی امام از تبعید اقدام کنند. در اروپا نیز بیانیه‌های متعددی توسط برادران انجمن اسلامی سازمان UMSO در حمایت از امام و قیام روحانیت در ایران صادر می‌گردد. در تهران و قم و مشهد، در بازار و دانشگاه نیز اعتراضات به تبعید امام ادامه یافت سرانجام امام و حاج آقا مصطفی در ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق تبعید می‌گردند.

شاه خیال می‌کرد، شرایط حوزه نجف امام را در خود تحلیل برده و حرکت ایشان به خاموشی خواهد گرایید.

گفتگوی ایشان با آیت‌الله حکیم در نجف در همان روزهای اول ورودشان، روشننگر همه چیز هست الا سکوت و یا تصمیم به سکوت پیرامون حوادث ایران. مطالب رد و بدل شده میان ایشان و آیت‌الله حکیم عیناً نقل می‌گردد:

چند روز پس از تبعید امام از ترکیه به عراق، امام خمینی در شب ۲۷ مهرماه ۱۳۴۴ در نجف اشرف به دیدار مراجع تقلید رفت. گفتگوی آن حضرت با آیت‌الله حکیم بیانگر عزم راسخ امام در انجام رسالت خویش در حوزه نجف و همچنین نشان‌دهنده تفکر و فضای حاکم بر این حوزه است که عیناً نقل می‌شود:

امام خمینی: «خوبست برای تغییر آب و هوا به ایران بروید و اوضاع آن‌جا را از نزدیک ببینید و مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد. در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جناب‌عالی هم این‌طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند والا شما هم ساکت نمی‌ماندید.

در تهران به عنوان ۲۵ سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور چهارصد هزار



دلار از این مردم فقیر برای مصارف جشن گرفتند، ۸۰۰ دختر و ۸۰۰ پسر را به عنوان دعا در محلی به جان هم انداختند. به عنوان دعا چه کرده‌اند! از گفتنش خجلم. آیت‌الله حکیم: شما که این‌جا هستید، به من لطفی ندارد ایران بروم؛ وانگهی چه می‌شود کرد، چه اثری دارد؟

امام: قطعاً اثر دارد، ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم، چطور اثر ندارد؟ اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است. آقای حکیم: اگر احتمال عقلایی نیز داشته باشد و از طریق عقلایی اقدام شود خوبست.

امام: قطعاً تأثیر دارد، چنانچه اثر هم دیدیم و منظور ما از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیرعاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود، اقدام علما و عقلاء ملت است. مرحوم حکیم: اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند... برای دین سینه چاک نمی‌کنند.

امام: عرض کردم که مردم در پانزده خرداد جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند.

مرحوم حکیم: اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سروصدایی بشود مردم به ما ناسزا می‌گویند و سروصدا راه می‌اندازند.

امام: ما که قیام کردیم از احدی بجز مزید احترام و سلام و دستبوسی ندیدیم و هر که کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد. در تبعید ترکیه به یکی از دهات ترکیه که اسمش یادم نیست رفتم. اهالی آن ده گفتند وقتی آتاتورک مشغول عملیات ضد دینی خود شد علمای ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاتورک شدند. آتاتورک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه را به قتل رسانید. من شرمنده شدم، پیش خود فکر کردم که آن‌ها سنی می‌باشند. وقتی خطر را به دین اسلام نزدیک می‌بینند، چهل نفر کشته می‌دهند ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که بر دیانت‌مان وارد آمده خون از دماغمان نیامد (نه از دماغ من و نه شما و نه دیگری). واقعاً جای خجلت است.

آقای حکیم: چه باید کرد بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد؟  
امام: عملیات ضد دینی دو جور است. یکی مثل رضاخان، بی‌دینی می‌کرد و می‌گفت: من می‌کنم و نسبت به شرع نمی‌داد. البته موضوع اقدام علیه او از باب نهی از منکر بود ولی شاه فعلی هر عمل ضد قرآن و مذهب می‌کند و می‌گوید: از دین است، نظر قرآن چنین است، من از قرآن کریم می‌گویم. این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می‌کند قابل تحمل نیست. باید جانبازی کرد، بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌ای از آنها کشته شدند.

مرحوم حکیم: تاریخ چه فایده‌ای دارد باید اثر داشته باشد.  
امام: چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین بن علی علیهماالسلام به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

مرحوم حکیم: راجع به امام حسن چه می‌فرمایید؟ ایشان که قیام نکردند.  
امام: اگر امام حسن هم به اندازه شما مرید داشت قیام می‌کرد. در اول امر قیام کرد، دید مریدها فروخته شده‌اند لذا فتح نکرد. اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

مرحوم حکیم: من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت نماید. امام: شما اقدام و قیام نمایید من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد!

مرحوم حکیم: لبخند و سکوت...<sup>۱</sup>

یکی از دلایل اساسی مشکلات ما در انتشار بیانیه‌های روحانیون و امام در آن زمان در اروپا، سکوت سایه افکننده بر حوزه نجف و بخش اعظم روحانیت و مراجع در ایران بود. حاکمیت ارتجاع بر اوضاع نجف به حدی بود که امام دوران اقامت خود را در نجف از تلخ‌ترین دوران حیات خود می‌نامند.

۱. کوثر، جلد اول صفحه ۱۹۸ (چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)).

در سفرهایی که در آن دوران به نجف انجام می‌دادم و طی ملاقات‌های طولانی که با شهید سیدمحمد باقر صدر و یاران امام و نیز حاج آقا مصطفی خمینی داشتم، به حدی از اوضاع نجف متأثر بودم که به عناوین مختلف مانع از اعزام نمایندگانی دیگر از طرف اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا به نجف می‌شدم. می‌ترسیدم که آنان از دین و روحانیت متنفر شوند. حتی این مطلب را یکبار به برادر عزیزم دعایی گفته بودم که ایشان نیز مطلب را عیناً برای امام نقل کرده بود.

### عکس‌العمل امام به گله من از اوضاع نجف و توهین به امام موسی‌صدر و شهید سید محمدباقر صدر

در یکی از همین سفرها - سال ۱۹۷۰ میلادی - یکی از شاگردان امام از راه دلسوزی یا غرض‌های خاص، حتی به آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر و امام موسی صدر می‌تاخت و آنان را مأموران بیگانه و عوامل صهیونیسم و تأثیرگذار در فتاوی آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی دو مرجع عظیم آن عصر در مورد طهارت اهل کتاب، می‌دانست. ماجرا را عیناً به امام منتقل کردم. امام به حدی از این مطلب ناراحت شدند و بر زانوان خود زدند که در یک لحظه از گفته خود پشیمان شدم؛ آن شب ایشان از فرط ناراحتی نماز جماعت مغرب را در مسجد چهار رکعت خوانده بودند. بعداً هم آقای دعایی اظهار نظر من در مورد حوزه نجف را به ایشان گفته بود، این شد که ظاهراً دو روز بعد جلسه درس خود را به نصیحت طلاب اختصاص دادند. گرچه شرح این مطلب را در جای دیگر آورده‌ام ولی در اینجا نیز ذکر نکاتی دیگر از آن، خالی از لطف نیست. در این جلسه امام در مقدمه درس می‌گویند: «بنده می‌خواستم امروز مباحثه بکنم، لکن دیروز دو نفر از آقایان آمدند و مطالبی گفتند که موجب تأسف شد و لازم شد که من یک تذکراتی به آقایان عرض کنم... من نمی‌دانم که این اختلافات سر چیست؟...»

من متأسفم که یک نفر جوان از اروپا آمده بود اینجا، یکی دو دفعه با من ملاقات کرد، و شاید هفت - هشت روز پنج - شش روز، هفت - هشت روز، یک همچو چیزی، خیلی که اینجا بود، به یکی از آقایان گفته بود - به من صحبتی نکرد - به یکی

از آقایان گفته بود که خوب شد که من که آخوند زاده‌ام آدم نجف، اگر یک کس دیگری می‌آمد و این وضع را می‌دید چه می‌کرد؟ من نمی‌دانم که در این چند روز، در این چهار - پنج روز، یک نفر، یک آدم محصل خارجی که از سنخ ما هم نیست [یعنی روحانی نیست] ولو پدرش از سنخ ماست، خودش از سنخ ماها نیست، این در این حوزه مبارکه! چی دیده است! با چه اشخاصی تماس پیدا کرده آنها چه مطلبی به این جوان گفته‌اند که باید اظهار تأسف کند. یک نفر آدم محصل جدید اظهار تأسف کند از اینکه چرا وضع نجف اینطور است!... اگر یک دستهایی در کار باشد و شما را همین دستها وادار کند با هم جبهه‌بندی کنید... و خدای نخواستہ اگر راست باشد این مطلب... دستهای ناپاکی هم اینها را دامن بزند و این آتش را روشن کنند... علاوه بر اینکه ما در دنیا کاذب می‌شویم و نجف ساقط می‌شود - نه من و شما تنها، یک حوزه هزار ساله دینی ساقط می‌شود یک اشخاص عالم متدین... اینها هم در جامعه ساقط می‌شوند... انسان خودش را بازی می‌دهد که من در فلان جبهه که واقع شدم تکلیف شرعی اقتضا می‌کند! تکلیف شرعی اقتضا می‌کند که انسان اهانت کند به مسلمین؟ اهانت کند به ملا... به همجنس خودش؟ این تکلیف شرعی است؟... اینها هوای نفس است... اگر ما به جان هم بیفتیم و من آن را تکفیر کنم، او من را تکفیر کند، هر دومان ساقط بشویم... ملت هم از دست ما می‌رود، چنانچه رفته است حالا... اگر نباشد که حب دنیا و حب نفس در ما همچو غلبه کند که نگذارد حقایق را ببینیم، نگذارد واقعیات را ملاحظه کنیم، سدّ راه هدایت ما بشود... همه وسایل برای این است که ایمان را از انسان بگیرد... برای چی شما نزاع با هم دارید؟ آخر چه‌تان است؟ چه دشمنی با هم دارید شما؟... دعوای شما پیش خدای اعظم از همه معاصی است... برای اینکه یک جامعه را شما به گند می‌زنید. یک نجف را شما ساقط می‌کنید در نظر مردم... شما خیال نکنید تا آخر عمر بتوانید با ریاکاری کارتان را درست کنید... بالاخره کشف می‌شود فساد... چند سال با ریا و تزویر و با خدعه و با فحش به مردم زندگی می‌کنید... من خیلی خوف از این مطلب دارم که یک اشخاصی... به وسایط، وسایط به واسطه، واسطه به واسطه برسد به اینکه تکلیف شرعی درست کند! تکلیف شرعی من اینست که باید چه بکنیم... با این

تکلیف شرعی یک فسادى در حوزه نجف ایجاد بکنند. آنها هم از آدم مى ترسند، مى خواهند این آدمها ساقط بشوند.... آنها بیایند حوزه ها را اینطور کنند که اگر یک جوانی که برای آینده اسلام مفید هست یا اشخاصی برای آینده اسلام مفید هستند، اینها ساقط بشوند در جمعیت که نتوانند دیگر فایده بدهند به اسلام و مسلمین.. این دسته بندی ها غلط است. این دسته بندی ها فسق است. حوزه ها را ضایع مى کند این کارها... دست بردارید... تهذیب کنید خودتان را آقا... اخلاقتان را تهذیب کنید... حب دنیا را از دلتان بیرون کنید... به ضرر آبروی یک جامعه تمام مى شود، به ضرر آبروی یک ملت تمام مى شود... دست بردارید از اینطور اختلافات جزئی. که خیلی مبتذل است... خودمان این را نمى فهمیم چقدر مبتذلیم... این حرف ها چیست؟ آقا... شما با نظر رحمت نگاه کنید به بندگان خدا...»<sup>۱</sup>

عجیب نیست که بعد از این تذکرات دلسوزانه و دردمندانه امام، باز هم همان حرف ها را این آقایان و تنی چند از دوستانشان در لبنان نظیر آقای فارسی و دیگران مرتب تکرار مى کردند؟ چقدر عبرت انگیز است حوادث دنیا. بعدها دیدیم که بر سر هر کدام از این آقایان چه آمد. آقای فارسی به حکم دادگاه جنایی به قصاص و اعدام محکوم مى شود و افراد دیگری یا در سوانح کشته مى شوند و یا از حیثیت و اعتبار ساقط مى شوند. در حالی که آن بزرگان - شهید سید محمد باقر صدر و امام موسی صدر و همراهانشان نظیر شهید چمران یادگاران همیشه زنده تاریخ مى شوند. از مطلب دور نشویم.

به هر حال این وضع نجف بود و به قول سید احمد آقا «... با ورود امام - به نجف - کارشکنی ها، مخالفت ها و حسادت ها، آن هم نه از ناحیه دشمنان بلکه از سوی دوستان و هم مسلمان ناآگاه و متحجری که احکام حیات آفرین اسلام را در چند باب فقهی و عبادات و معاملات محدود کرده بودند، در حجم وسیعی آغاز و تا زمان هجرت به پاریس به انحای مختلف ادامه داشت».

۱. کوثر؛ ج ۱، ص ۲۰۴ به بعد.

### ارتباط امام با دانشجویان خارج از کشور سازمان یافته و پربار می‌شود

علیرغم این مسائل، امام در نجف علاوه بر تشکیل جلسات پربار فقهی و علمی، مسائل سیاسی ایران و جهان اسلام را دنبال می‌کردند و با طرق مختلف ارتباط خود را با ایران و یاران جوان و انقلابی‌شان و نیز با دیگر شخصیت‌های سیاسی حفظ کردند. به قول سید احمد خمینی: «حضور امام در عراق فرصتی بود تا ارتباط امام با مؤمنین و دانشجویان مسلمان خارج کشور مستقیم‌تر و بهتر از گذشته برقرار شود و این امر خود در ابلاغ اندیشه‌های امام و اهداف قیام در سطح جهان نقش به سزایی داشت. در جریان تجاوزات رژیم صهیونیستی و جنگهای اعراب و اسرائیل امام خمینی تلاش گسترده‌ای در حمایت از قیام مسلمانان فلسطینی و کشورهای خط مقدم به عمل آوردند...»<sup>۱</sup>

شاه که خیال می‌کرد با تبعید امام به نجف برنامه‌های خود را با سهولت و مقاومت کمتری به پیش خواهد برد در عمل با مشکلات بزرگتری مواجه گردید.

### بهره‌برداری امام از تناقض در دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا

شاه به شوروی هم روی آورد

یکی از نکاتی که نشانگر هوش سرشار امام در درک شرایط سیاسی زمانه است، بهره‌برداری ایشان از تضاد موجود در میان سیاستمداران و گردانندگان سیاست خارجی آمریکا است. در ایالات متحده گروهی از صاحبان نفوذ که در عین حال صاحبان سرمایه و سرمایه‌داران صنایع جنگی و نظامی آمریکا بودند، بر آن بودند تا با مسلح ساختن شاه به سلاح‌های لازم جهت اجرای نقش جایگزینی ایالت متحده در خلیج فارس مشکل آتی اسرائیل و درگیری آمریکا را در ویتنام سر و سامان بخشند. در مقابل سران حزب دموکرات برای مقابله با شوروی و پیمان ورشو سیاست رعایت حقوق بشر و کاستن فشار بر نیروهای اپوزسیون را در کشورهای تحت نفوذ ایالت متحده از اصول اولیه تاکتیکهای کوتاه مدت خود در نظر داشتند. در اجرای همین سیاست‌های دوگانه است که می‌بینیم از یک سو فشار آمریکا بر شاه جهت اعمال و اعطای آزادی‌های نسبی

سیاسی، او را وادار می‌سازد به این امر تن در دهد و صریحاً اعلام دارد: «ما در نظر داریم به نیروهای ملی آزادی‌های سیاسی اعطا کنیم ولی آزادی خیانت نه»، گویی آزادی را باید به ملتی اعطا کرد آن هم از جانب مقام ملوکانه و از سوی دیگر ایران را وادار می‌سازند به خرید تجهیزات نظامی روی آورد. و زمانی که با فقدان اعتبار مالی روبه‌رو می‌شوند، با اعطای وام ۴۰ میلیون دلاری، انجام این امر را میسر سازند. این ماجرا به حدی مفتضح و رسوا بود که حتی امیر اسدالله علم زیر بار آن نمی‌رود.

شاه در یک مقطع زمانی احساس کرد، نباید اتکای خود را فقط به ایالات متحده معطوف کند. لذا به اتحاد جماهیر شوروی روی آورده و به خرید تجهیزات نظامی از روسیه نیز می‌پردازد. با اجرای این سیاست، آمریکایی‌ها جهت جلوگیری از تعمیق روابط شوروی با شاه، با موافقت کنگره تصمیم می‌گیرند کلیه نیازمندی‌های آژطلبانه شاه را ولو مخالف سیاست تبلیغاتی آمریکا باشد، برآورده سازند.

از طرف دیگر جلوگیری از جنبش‌های انقلابی در کشورهای ساحلی خلیج فارس نظیر سرکوب قیام مسلحانه انقلابیون ظفار در اوایل دهه ۱۹۷۰ بر عهده شاه گذارده می‌شود.

امام با شناخت این تضاد، در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های خود هر دو سیاست و تاکتیک را هدف قرار داده و در ارتباط با مسائل خاورمیانه خاصه اوضاع فلسطین اشغالی به روشنگری می‌پردازد.

### اسرائیل به حوزه نجف کاری نخواهد داشت

در همان دوران در یکی از دیدارهایی که با امام در نجف داشتم ایشان در معرفی و تشریح اوضاع حاکم بر حوزه نجف گفتند «یکی از بزرگان به من اعتراض می‌کرد که چرا از فلسطینی‌های سنی دفاع می‌کنم؛ وقتی خطر اسرائیل را تشریح کردم در نهایت سادگی و ساده لوحی گفت فرضاً که اسرائیل عراق را هم به تصرف خود در آورد؛ به حوزه نجف که کاری نخواهد داشت!!» هنگامی که این مطلب را به امام موسی صدر گفتم، ایشان گفت: «اوضاع آخوندها بدتر از این است. تازه امام تا حدودی آبرو داری کرده‌اند. نامه‌هایی که من از نجف و حتی قم دریافت می‌کنم بسیار بدتر از این است...»

شهید سید محمد باقر صدر نیز روزی پس از جنگ ۶ روزه اسرائیل با اعراب از برخورد پاره‌ای علمای نجف و ایران با ایشان بر سر جانبداری ایشان از قیام مردم فلسطین و حمایت از برنامه‌های پسر عمویش امام موسی صدر داستانها می‌گفت که در جای خود بدان اشاره خواهم کرد.

### فصل جدید در مبارزات دانشجویی

#### حضور نماینده دانشگاه تهران در کنگره کنفدراسیون

تعطیلی مجلس و شهادت دکتر خانعلی، حرکت شاه برای کنترل اصلاحات و تدارک انقلاب سفید، فصل جدیدی در مبارزات دانشجویی را رقم زد. با تصویب اساسنامه کنفدراسیون به عنوان اتحادیه ملی، حال می‌بایست عضویت این اتحادیه دانشجویی در یکی از سازمان‌های بین‌المللی قطعیت یابد تا کنفدراسیون از مشروعیت حقوقی به عنوان یک «اتحادیه ملی» دانشجویی برخوردار گردد.

هیأت دبیران منتخب کنگره پاریس، کنگره سالانه را طبق اصل مصوب اجلاس پاریس در ژانویه ۱۹۶۳ (دی ماه ۱۳۴۱) در شهر لوزان (سوئیس) برگزار کردند. در این اجلاس محمد توسلی (اولین شهردار تهران بعد از انقلاب) به نمایندگی از طرف دانشگاه‌های ایران با شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی» در کنگره لوزان شرکت کرده و پیام همبستگی کامل دانشجویان داخل کشور را از اتحادیه ملی، به اطلاع کنگره رسانید. در این کنگره که نمایندگان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا نیز حضور داشتند، اساسنامه و مرامنامه کنفدراسیون با تغییراتی اصلاح و تصویب شد و نیز مقرر شد، سازمان به عضویت سازمان بین‌المللی دانشجویان در آید تا از مقبولیت و مشروعیت حقوقی برخوردار گردد.

#### کنگره جبهه ملی در اروپا

همان‌طور که قبلاً دیدیم در اجلاس نمایندگان جبهه ملی و انتخاب شورای رهبری موقت، مقرر گردید کنگره سراسری جبهه ملی در سال ۱۳۴۱ در اروپا برگزار شود.



کنگره مزبور در اوت ۱۹۶۲ (مرداد ۱۳۴۱) در شهر ویس بادن<sup>۱</sup> آلمان تشکیل گردید. از مقررات و مصوبات کنگره مزبور، انتشار روزنامه ایران آزاد به جای باختر امروز می‌باشد که به سردبیری خسرو قشقایی منتشر می‌شد. همچنین علی شریعتی به سردبیری ارگان جدید جبهه ملی انتخاب شد. در این کنگره پیام کمیته دانشجویی جبهه ملی دانشگاه تهران به اجلاس ویس بادن، به امضای ابوالحسن بنی‌صدر نیز واصل گردید که در آن همبستگی کامل دانشجویان دانشگاه‌های ایران به جنبش دانشجویی خارج از کشور اعلام می‌گردید.

### قیام ۱۵ خرداد ۴۲

با قیام روحانیت به رهبری امام و حوادثی که منجر به کشتار پانزدهم خرداد گردید، معادلات سیاسی داخل کشور و به تبع آن جنبش دانشجویی خارج از کشور یکسره دچار تحول اساسی گردید.

در داخل کشور روحانیت شیعه که خود را به کلی از ماجراهای سیاسی کشور به دور نگاه داشته بود، با خروش امام بیدار شد. عدم تمایل بخش اعظم روحانیت به دخالت در امور سیاسی، گرچه با همگامی اولیه مراجع تقلید از مشی اعتراض‌آمیز امام به برنامه‌های دولت، تا حدودی به شرکت در مبارزات سیاسی بدل یافته بود، ولی با کشتار بی‌رحمانه مردم توسط عوامل رژیم در ۱۵ خرداد، در شهرهای قم و تهران و مشهد و دستگیری و تبعید امام، رهبری مبارزات مردم در انحصار شاگردان و یاران ایشان قرار گرفت. شاگردان جوان ایشان در حوزه با جدا کردن صفوف خود از اکثریت روحانیت خاموش و تأسیس نهاد روحانیت مبارز در داخل و خارج کشور، عملاً وارد میدان مبارزه علیه رژیم پهلوی گشته و در کنار دانشجویان دانشگاه‌ها و همگام با تنی چند از بازاریان مسلمان و متعهد، جبهه اسلامی کارزار علیه نظام سلطنتی را سامان دادند.

رهبران جبهه ملی، حتی از صدور اعلامیه در حمایت از مردم در وقایع پانزدهم

خرداد خودداری کردند. بعدها که مورد اعتراض واقع شدند، زندانی بودن رهبران جبهه و بی‌اطلاعی از اوضاع خارج، را دلیل آورده و به توجیه بی‌عملی خود پرداختند. سران نهضت آزادی نیز در پی اعلامیه‌های متعدد و دعوت از مردم برای شرکت در مبارزات، در زندان به سر می‌بردند. در همین زمان تعدادی از مسلمانان مبارز و رهبران حرکت‌های دانشجویی دانشگاه‌ها به خارج از کشور آمدند تا در فضای باز سیاسی، پیام‌آور مبارزات رهایی بخش و استقلال طلبانه ملت ایران و دانشجویان مسلمان سراسر کشور شوند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی، قیام مردم مسلمان را «شورش کور و مرتجعانه» نامید و اعضاء و هواداران حزب توده در تشکیلات دانشجویی خارج از کشور به نقد قیام پرداخته و آن را محکوم می‌کردند.

### شاه حمایت آمریکا را به دست می‌آورد

در خرداد ۱۳۴۳ شاه از آمریکا دیدار کرد و موفق شد حمایت پرزیدنت جانسون را که جانشین کندی مقتول شده بود از برنامه‌های تقویت نیروی نظامی خود جلب کند، خصوصاً که آمریکا به دلیل درگیری شدید در ویتنام مایل بود از ایران به عنوان ژاندارم خلیج فارس بهره‌گیری کند. این امر فروش سلاح‌های پیشرفته نظامی را به ایران سبب شد؛ و نیز مستشاران آمریکا جهت تعلیم ارتشیان و هدایت سازمان امنیت و اطلاعات کشور به ایران سرازیر و دست به کار شدند.

در همین زمان آمریکا موافقت کرده بود که شاه با اتحاد جماهیر شوروی وارد مذاکره شود تا مانع حمایت آنها از مبارزین سیاسی داخل کشور گردد. در اجرای این سیاست به اصطلاح موازنه مثبت، قرارداد انتقال گاز طبیعی ایران به قفقاز، ایجاد صنایع ذوب آهن توسط روس‌ها در ایران و نیز خرید زره‌پوشها و تانک‌های نظامی و نیز تجهیزات ضد هوایی با نمایندگان شوروی منعقد گردید. هم زمان شاه توانست هواپیماهای F4 را که مدرنترین جت‌های جنگنده در آن زمان بودند به آمریکا سفارش دهد. جالب این جاست که در مقابل سؤال کنگره، نمایندگان دولت آمریکا استدلال می‌کردند که برای جلوگیری از روی آوردن ایران به اسلحه‌های اتحاد شوروی مایل

هستند نیازهای تسلیحاتی شاه را برآورده سازند، مضافاً بر آن که ایران می‌بایست با خروج انگلیس از خلیج فارس، کنترل منطقه و امنیت نظامی آن را در جهت تأمین منافع آمریکا بر عهده داشته باشد.

### کنگره کنفدراسیون و اثرپذیری از قیام ۱۵ خرداد

در دی ماه ۱۳۴۲ (ژانویه ۱۹۶۴) کنگره سالانه کنفدراسیون در لندن با شرکت نمایندگان سازمان‌های وابسته به کنفدراسیون در کشورهای اروپایی و همچنین سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و نیز نماینده دانشجویان دانشگاه‌های ایران - ابوالحسن بنی‌صدر - با پیام آیت‌الله میلانی شروع به کار کرد. در این کنگره که چند ماه بعد از وقایع ۱۵ خرداد تشکیل می‌شد، نقش دانشجویان مسلمان به ویژه نمایندگان سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و نیز فعالان پر سابقه مسلمان از جمله علی شریعتی، صادق قطب‌زاده، چمران، بنی‌صدر... بسیار برجسته بود.

چند نکته اساسی تفاوت کنگره لندن را با کنگره سال قبل نمایان می‌سازد:  
در قطعنامه کنگره سال قبل آمده بود:

«ما می‌خواهیم کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، یعنی تنها گروه دانشجویی سامان یافته کشور توسط مقامات دولتی به رسمیت شناخته شود.»

در قطعنامه کنگره بعد از ۱۵ خرداد:

«زبان شاه، زبان گلوله است. باید با همان زبان با او سخن گفت.»

در کنگره سال ۴۱:

محمد توسلی، عضو نهضت آزادی از طرف دانشگاه‌های ایران در کنگره شرکت کرد و شعار (اتحاد مبارزه، پیروزی) را با خود آورد که به تصویب کنگره رسید.

در کنگره بعد از خرداد ۴۲:

گرچه عناصر و افراد وابسته به تشکیلات اسلامی نقش اساسی را در جریان کنگره بر عهده داشتند ولی قطعنامه پیشنهادی آنان در محکومیت سیاست‌های برژنف در ایران، توسط اتحاد نیروهای توده‌ای و چپ‌های جبهه ملی به تصویب

نرسید.

در کنگره لوزان (سال ۴۱):

در مقیاس بین‌الملل از جنبش‌های رهایی‌بخش در افریقای جنوبی، آنگولا، موزامبیک، یمن حمایت شد و پیمان‌های ناتو، سنتو و ورشو مخالف صلح بین‌الملل قلمداد گردید. در مقیاس داخلی، رعایت قانون اساسی، سلطنت شاه و نه حکومت او جزو خواسته‌های جنبش دانشجویی، به تصویب رسیده بود.

در کنگره لندن (دی ماه ۴۲):

گرچه پیشنهاد دانشجویان و مسلمانان در اعلام حمایت از مبارزین فلسطینی پذیرفته نشد، ولی نفی سلطنت شاه در قطعنامه سیاسی و پایانی کنگره با اکثریت ضعیف به تصویب رسید.

در کنگره لوزان:

نمایندگان شرکت کننده، حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار دانشجو را نمایندگی می‌کردند.

در کنگره لندن:

تعداد نمایندگان شرکت کننده نشان می‌داد که آنها فقط ۲ هزار و پانصد تا سه هزار دانشجو را شامل می‌شدند.

در پایان کنگره لندن، اکثر دانشجویان مسلمان تصمیم گرفتند، عمده تلاش‌های خود را به خارج از کنفدراسیون برده و در درون سازمان‌های اسلامی دانشجویان متمرکز سازند و از این راه هم به تقویت سازمانی خود بپردازند و هم بر ارتقاء سطح کمی و کیفی مذهبی دانشجویان مسلمان بیفزایند. این امر در داخل کنفدراسیون به دلیل ساختار سازمانی آن و غلبه عناصر چپ در سال‌های بعد چنانکه خواهیم دید غیر ممکن بود.

### ورود چین به عرصه سیاست بین‌الملل

به دنبال پیروزی‌های غرور آفرین مائوتسه تونگ و حزب کمونیست چین و نیز در پی انقلاب فرهنگی آن کشور، چین در سال ۱۹۶۴ (سال ۱۳۴۳) وارد صحنه سیاست بین‌الملل گشته و اعلام داشت، از کلیه کمونیست‌هایی که به دلایل سیاسی ناچار به اتحاد جماهیر شوروی روی آورده‌اند ولی از سیاست‌های استعماری و سوسیال

امپریالیستی شوروی ناراضی هستند، بی چون و چرا حمایت خواهد کرد. اعلام این حمایت همه جانبه سبب شد تا تعداد کثیری از مارکسیست‌های ایرانی که در شوروی و کشورهای اروپای شرقی پناهنده بودند و به دلیل همین پناهندگی ناچار بودند از سیاست‌های سازشکارانه شوروی با رژیم ایران حمایت کنند، فرصت را مغتنم شمرده به اروپای غربی آمده و به احزاب اروپایی متمایل یا وابسته به حزب کمونیست چین روی آورند.

اولین گروهی که از حزب توده جدا شدند، سه تن از رهبران آن به اسامی آقایان: قاسمی، فروتن و سقایی بودند که از برلن شرقی به مونیخ آمده و «سازمان توده انقلابی» را پی‌ریزی کردند.

بعضی از خاطره‌نویسان ذکر کرده‌اند که سازمان توده انقلابی، قبل از آمدن این سه تن به اروپای غربی تأسیس شده بود و حتی این رفقا! توسط سازمان فوق الذکر، از برلن شرقی به مونیخ آمده به این سازمان پیوستند. تا آنجا که من به خاطر دارم این مطلب چندان صحیح نیست.

### ادامه انشعابات در سازمان‌های کمونیستی

با تأسیس سازمان انقلابی حزب توده، به رهبری سه فرد نامبرده که ما به طنز آنان را گروه «قفس» می‌نامیدیم (مرکب از حرف اول نام‌های آنان)، جوانان زیادی از اعضای پرشور کنفدراسیون به آنان پیوستند. بعد از مدتی همین کادرهای جوان با رهبران سالخورده سازمان دچار اختلاف شده و از آنان جدا شدند؛ و سازمانی بنام «گروه کمونیستی کادرها» ایجاد کردند. از زمره رهبران این سازمان جدید عبدالمجید زربخش و بهمن نیرومند بودند. زربخش جوانی پرشور و متین و سالم و دانشجوی دانشگاه کارلسروهه بود که نشانه‌ای از وابستگی و خود باختگی در وجود او دیده نمی‌شد، بهمن نیرومند هم دانشیار دانشگاه برلن بود. با رشد روز افزون «سازمان کادرها» به ویژه در ایتالیا که حزب کمونیست طرفدار چین در آن کشور نفوذ گسترده‌ای داشت، معادلات سیاسی در کنفدراسیون دگرگون شد. جوانان و اعضای سابق حزب توده که از مشی سیاسی سازشکارانه و فرصت‌طلبانه اتحاد جماهیر شوروی ناراضی بودند،

توانستند با پیوستن به (گروه کمونیستی کادرها) خود را از اتهام وابستگی به شوروی رهایی بخشیده و از نفوذ روز افزونی در سازمان‌های دانشجویی وابسته به کنفدراسیون برخوردار گردند.

در تابستان ۱۹۶۴ - ۴ ژوئیه، برابر با ۱۴ خرداد ۱۳۴۳ - شاه از آمریکا دیدار کرد. در این سفر با مخالفت و تظاهرات گسترده دانشجویان ایرانی مواجه گردید. قبل از انجام سفر، سفارت ایران در واشنگتن با متشکل کردن تعدادی از افراد سلطنت طلب و اجیر و به استخدام در آوردن تعدادی از مزدوران آمریکایی که پایگاه آموزشی بزرگی در ایالت اریزونا داشتند، ترتیب تجلیل و استقبال از شاه را فراهم ساخته بود. از این رو دانشجویانی که به عنوان اعتراض به سفر شاه و حمایت آمریکا از او طی چند روز اقامت او دست به تظاهرات زدند با این افراد رو به رو شدند. درگیری دانشجویان مسلمان و نیز طرفداران جبهه ملی که از شمال کالیفرنیا به واشنگتن آمده بودند خود داستان مفصلی است که در چارچوب کتاب حاضر نمی‌گنجد.

### **نفوذ روز افزون کمونیست‌های افراطی در کنفدراسیون و کناره‌گیری نیروهای مذهبی**

در اروپا نیز رشد کمی «سازمان کادرهای توده انقلابی» باعث شد که نفوذ آنان که به شدت از اندیشه مارکسیسم لنینیسم متأثر بودند، بر کنفدراسیون افزایش یابد. از سوی دیگر نیروهای چپ جبهه ملی نیز با گرایش به سوسیالیسم عملاً به گروه قبل پیوستند و از مشی استقلال‌طلبانه و ملی‌گرایانه جبهه ملی، جدا شدند. کار بدان جا کشید که خسرو شاکری و محمود راسخ - از سران جبهه ملی در اروپا - مقاله علی شریعتی را تحت عنوان «خمینی رهبر مذهبی» که در آن از قیام امام و حرکت مردم و روحانیت بعد از ماجرای ۱۵ خرداد دفاع کرده بود، در روزنامه ایران آزاد - ارگان جبهه ملی خارج از کشور - سانسور کردند. با نفوذ اندیشه کمونیسم و طرفداران مائو در کنفدراسیون، زمینه فعالیت برای بچه مسلمان‌ها کم‌کم تنگ شد، به‌طوری که حتی برای من و امثال من که جوانان کم سن و سال سازمان دانشجویی بودیم، این احساس به وجود آمد که تلاش در کنفدراسیون برای ما جز اتلاف وقت ثمری دیگر ندارد؛ و

مبارزه علیه رژیم در کنفدراسیون عملاً موضوعی جانبی بوده و به هیچ وجه با فرهنگ ملی و اسلامی ملت ایران همخوانی ندارد، که این موضوع نقض قرض بوده و انحراف از خط مبارزه محسوب می شد.

### ضرورت تقویت سازمان‌های مذهبی

در سطوح بالاتر نیز علی شریعتی و بنی صدر، حبیبی و قطب‌زاده هم در پی مجادلات وسیع در کنگره لندن، تصمیم می‌گیرند که بدون اعلام رسمی، قسمت عمده نیروهای خود را در تشکیلات سیاسی و حزبی نهضت آزادی خارج از کشور و جبهه ملی سوم متمرکز کنند. یکی از بحث‌های داغ کنگره لندن، قطعنامه پیشنهادی نهضتی‌ها در محکوم ساختن سفر لئونید برژنف به ایران بود که با اتحاد طرفداران و منشعبین از حزب توده و نیروهای چپ جبهه ملی مواجه گردید. همچنین، همان‌طور که گفته شد، قطعنامه پیشنهادی بچه مسلمان‌ها در حمایت از بیانیه‌های امام در دفاع از مردم محروم فلسطین، در رأی‌گیری، رأی لازم را نیاورد و رد شد؛ حتی قطعنامه نفی سلطنت شاه با اکثریت ضعیفی به تصویب رسید.

### تشکیل شاخه‌های نهضت آزادی در اروپا و آمریکا و بازگشت علی شریعتی به ایران

اعلام رسمی خروج از کنفدراسیون، ممکن بود با تحریک ساواک و چپی‌ها، به عنوان ایجاد خلل در صف مبارزین خارج از کشور تلقی گردد، که حتی با شعارهای امام که همه را به وحدت علیه شاه می‌خواند، می‌توانست در تعارض قرار گیرد. در نتیجه این فعل و انفعالات صادق قطب‌زاده، حسن حبیبی و رحمان کارگشا در اروپا، مصطفی چمران، محمد نخشب و ابراهیم یزدی در آمریکا شاخه‌های اروپایی و آمریکایی نهضت آزادی را بنا نهادند. علی شریعتی نیز پس از بنیانگذاری نهضت آزادی خارج، به ایران بازگشت که به هنگام ورود در مرز دستگیر و به تهران فرستاده شد. شرح جریان دستگیری و برنامه‌های دکتر شریعتی در شماره فوق‌العاده مکتب مبارز، ارگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا به تفصیل آمده است. با تشکیل شاخه‌های نهضت آزادی در اروپا و آمریکا و انتشار روزنامه پیام مجاهد به عنوان ارگان

انتشاراتی نهضت آزادی خارج از کشور؛ ابوالحسن بنی‌صدر، رحمان کارگشا و ناصر همایون نیز کمیته اروپایی جبهه ملی سوم را پایه‌ریزی کردند و «خبرنامه جبهه ملی سوم» ارگان انتشاراتی آن گردید که تا روزهای منجر به پیروزی انقلاب توسط بنی‌صدر نوشته و انتشار می‌یافت.

### کنفدراسیون دستخوش درگیری‌های احزاب چپ می‌شود

صف‌بندی و تقسیم گروه‌های سیاسی در کنفدراسیون به تشکیل سازمان کادرهای توده انقلابی ختم نشد، بلکه بدون اغراق هر چند ماه یکبار یک انشعابی دیگر در صفوف مارکسیست‌ها رخ می‌داد. منشاء اختلافات هم بسیار کودکانه بود. مثلاً هنگامی که اعلام شد پیشگام مبارزات خلق باید حزب طبقه کارگر باشد و لذا باید به طرف ایجاد و تقویت حزب طبقه کارگر رفت، دسته‌ای اعلام کردند، اعلام ایجاد حزب طبقه کارگر، نفی مبارزات دکتر تقی ارانی و یاران او را در پی دارد.

در حالی که گروه موسوم به ۵۳ نفر یاران دکتر ارانی که در زمان رضاشاه و قبل از جنگ جهانی دوم فعالیت‌های کمونیستی را در ایران آغاز کردند، حزب متکی به طبقه کارگر را پی افکندند. اگر اعلام شود که هدف ما ایجاد حزب طبقه کارگر است، در جهت اهداف رژیم حرکت کرده، مبارزات گروه ارانی را نفی کرده‌ایم. لذا نباید گفت ایجاد حزب طبقه کارگر بلکه باید گفت «احیای حزب طبقه کارگر»<sup>۱</sup> همین ایجاد یا احیای حزب طبقه کارگر آنان را به دو گروه موسوم به «ایجاد‌ها» و «احیایی‌ها» تقسیم کرد.<sup>۲</sup> و یا مثلاً در مورد مشی مبارزه مسلحانه و انتخاب تاکتیک مناسب به پیروی از

۱. سردمداران این نظریه گروه «قفس» بودند که سابقه عضویت طولانی در حزب توده ایران را داشتند و می‌گفتند، در زمان استالین این حزب در ایران تأسیس شده است. در مقابل آنان، چنانکه گفته شد کادرهای جوان، که پرشورتر بودند و به مشی انقلابی پایبند، حزب توده را اصولاً یک حزب انقلابی تلقی نمی‌کردند و بنابراین، این حزب نمی‌توانسته حتی در زمان خود، حزب راستین انقلابی و بنیادگذار و وحدت‌بخش طبقه کارگر بوده باشد.

۲. در پی همین ماجرا اعضای قفس از گروه به اصطلاح «ایجاد‌ها» نیز جدا شدند - و به روایتی اخراج شدند - و به سازمان «توفان» پیوستند، که قبلاً به همت چند تن از منشعبین حزب توده در اکتبر ۱۹۶۴ بر مبنای اندیشه مارکسیسم تأسیس شده بود و نشریه‌ای بنام «توفان» منتشر می‌کرد. زمینه‌های دیگری نیز برای انشعاب وجود داشت.



مائو که در چین با محاصره دهات مانع رسیدن آذوقه به شهرها گردید و در نتیجه موجب سقوط شهرها شد. گروهی همین روش را برای ایران در نظر گرفتند. محاصره شهرها از طریق دهات. در مقابل عده‌ای - با تحریک زیرکانه و نامرئی حسن حبیبی - عنوان می‌کردند که اگر ما دهات را محاصره کنیم تا ارتباطی با شهر نداشته باشند اولین جایی که سقوط می‌کند، خود دهات است. زیرا برخلاف گذشته که محصولات زراعی و لبنی از ده به شهر می‌رفت، به برکت انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، اینک کره دانمارکی و گندم کانادایی و برنج تایلندی و پنیر بلغاری است که از شهرها به ده می‌رود. لذا باید شهرها را محاصره کرد. همین مسئله محاصره دهات از طریق شهرها، یا محاصره شهرها از طریق دهات، رفقا را به دو گروه متخاصم تقسیم می‌کرد. همچنین اختلاف بر سر معنای کلمه پرولتاریا، که آیا «زحمت‌کشان» فقط شامل کارگران کارخانجات است؟ آیا زارعین را نیز در بر می‌گیرد؟ و آیا روشنفکران را نیز شامل می‌شود که نیروی دماغی آن‌ها مانند نیروی کارگران به استثمار کشیده می‌شود یا کارگران به اضافه زارعین و یا بالاخره کارگران و زارعین و روشنفکران با هم خود عامل ایجاد دستجات انقلابی! می‌گردند؟ در مورد مشی مسلحانه نیز آیا روش چه گوارا و هوشی مینه کارساز است - چریک نامنظم شهری - و یا اینکه ایجاد ارتش خلقی، به سان اقدام مائوتسه‌تونگ در چین با شرایط ایران همخوانی دارد. در تعریف جایگاه تاریخی ایران «بر اساس تئوری مراحل تکوین جوامع طبقاتی توسط رفیق لنین!» باید بررسی کرد که ایران در چه مقطع تاریخی و طبقاتی قرار دارد. آیا ایران کشوری است در مرحله نظام ارباب و رعیتی - فئودالیه - یا ارتقاء پیدا کرده به مرحله بورژوازی وارد شده است؟ آیا ایران کشوری مستعمره است آیا در مرحله نئوکلینالیسم<sup>۱</sup> قرار گرفته است؟ آیا بورژوازی ایرانی از نوع کمپرادور است یا نیمه وابسته؟! بحث در مورد این موضوعات که عمده وقت جلسات و سمینارها و کنگره‌ها را می‌گرفت، در کنار رشد مبارزات مردم و ضرورت پرداختن به واقعیت مبارزه در داخل کشور عملاً عرصه کار

را برای امثال ما در کنفدراسیون تنگ می‌کرد. در کنار همه اینها، حالت ذاتی - و البته نه در ظاهر - مبارزه با روحانیت و مذهب که روح غالب بر کنفدراسیون بود، به لحاظ روحی و عقیدتی نیز ما را با تنگناهایی مواجه ساخته بود. به عنوان مثال هنگامی که در سمیناری در شهر کلن - آلمان که از طرف فدراسیون آلمان برای بررسی قیام مشروطیت برگزار شده بود - در پاییز سال ۴۴ - من و چند نفر که از سازمان شهر آخن در آن سمینار شرکت کرده بودیم و به مبارزات علمای بزرگ و رهبران روحانی اشاره می‌کردیم، با استهزاء اکثریت حاضرین مواجه می‌شدیم. حتی محمد معین که از بچه مسلمان‌های شهر آخن بود و جزو اولین کسانی بود که انجمن اسلامی دانشجویان شهر آخن را پایه‌ریزی کردیم، در دفاع از نیروهای مسلمان و رهبران مذهبی انقلاب مشروطه؛ به نقل قول از کسروی پرداخت، با مخالفت و هوچی‌گری رفقای مارکسیست و انقلابی مواجه شد. آنها می‌گفتند روحانیت ایران یک دست وابسته به امپریسم انگلیس و فراماسونری است و شخصیت‌های منحصر به فردی نظیر آیت‌الله خمینی را نباید از زمره روحانیان به حساب آورد. زیرا آنها استثناء هستند. متأسفانه موضعگیری پاره‌ای از حوزویان نجف و قم نیز بهانه کافی را به دست آنان می‌داد. حتی اعلامیه‌های سران نهضت آزادی و امام خمینی در نهیب زدن به روحانیت خاموش و عافیت طلب نیز در مقاطعی، خوراک تبلیغاتی علیه مسلمانان و حوزه‌های علمیه را برای آنان فراهم می‌ساخت.

### خیانت به آرمان‌های کنفدراسیون با چند سکه صاحب‌الزمان

برای اینکه نوع نگرش به مذهب و سنت‌های ملی و مذهبی در حال و هوای آن روز روشن شود، ماجرای را از مراسم نوروز و جشن عید که از طرف سازمان آخن وابسته به کنفدراسیون برگزار شد نقل می‌کنم.

در پاییز سال ۴۵ فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در آلمان اعلام کرد که واحدهای تابعه باید مراسم نوروز ۴۶ را با شکوه هرچه تمامتر برگزار کنند تا هم طی آن در مورد اوضاع سیاسی ایران افشاگری شده و هم منبع درآمدی برای سازمان به حساب آید.

در جلسه مجمع عمومی انجمن شهر آخن، من و جوانی خوش طینت بنام اردشیر

دیانتی انتخاب و مأمور شدیم کار تدارکات و اجرای مراسم جشن عید نوروز را در شهر دانشگاهی آخن سرپرستی کرده و از تمامی امکانات دانشگاهی و غیر دانشگاهی بهره‌گیری کنیم.

اردشیر و من تقریباً سه ماه تمام وقت خود را برای برگزاری هرچه با شکوه‌تر جشن عید صرف کردیم. از زمره برنامه‌ها، تهیه جزوه‌ای ۴۰ صفحه‌ای به زبان آلمانی در معرفی اوضاع سیاسی ایران بود. برای تأمین هزینه چاپ چنین جزوه‌ای در تیراژ دو هزار نسخه و با کیفیت عالی و شیک، من توانستم از چند بانک و مؤسسه‌های تجاری آگهی برای درج در آن جزوه بگیرم. مبلغی که بابت درج آگهی دریافت کردیم، چندین برابر هزینه تمام شده چاپ جزوه بود. همچنین با مذاکراتی که با سازمان تئاتر شهر، انجام دادم قرار شد امکانات لباس و دکوراسیون تئاتر توسط کارشناسان تئاتر شهر جهت آراستن جایگاه و سالن و محل اجرای کنسرت موسیقی ایرانی و رقص‌های محلی ایران مجاناً در اختیار ما قرار گیرد. محل برگزاری جشن را هم سالن بزرگ‌ترین هتل مجلل و با شکوه شهر آخن بنام گولن هوف<sup>۱</sup> قرار دادیم، با اطمینان از اینکه با تعداد شرکت‌کنندگان و از محل فروش بلیط قادر خواهیم بود اجاره یک شب سالن بزرگ را بپردازیم. همه چیز به خوبی و با برنامه‌ریزی حساب شده به پیش می‌رفت. به دلیل قرار داشتن آخن در مرز هلند و بلژیک پیش‌بینی می‌کردیم که ایرانیان این دو کشور نیز به همراه دوستان خارجی خود در جشن نوروز شرکت خواهند کرد - همین‌طور هم شد - کمتر از یک ماه به عید مانده بود که به ذهنم رسید اگر بتوانیم مقداری نقل و سکه مبارکباد تهیه کنیم و در پاکتی شیک مقداری نقل و یک سکه و یک جزوه در مورد ایران را قرار دهیم و به هر کدام از میهمانان هدیه کنیم اثر مطلوبی خواهد داشت. مضافاً به اینکه معرف و نشانگر یکی از سنتها و آیین نوروزی نیز خواهد بود. هنگامی که نظرم را به اردشیر دیانتی گفتم، او هم بسیار پسندید و گفت از بستگانش در ایران خواهد خواست که چند کیلو نقل و چند هزار سکه برایمان بفرستند. سکه‌ها آمد و چند نفر را مأمور کردیم در بسته‌هایی کادو پیچی شده و شیک مقداری

1. Quellenhof.

نقل و یک سکه و یک نسخه از جزوه مزبور برای هر میهمان و شرکت کننده آماده کنند.

اکثر سکه‌ها سکه مبارکباد بود و فقط معدودی سکه، مزین به کلمه «یا صاحب‌الزمان» بودند. من و اردشیر بی توجه به این امر آنها را هدیه کردیم. جشن به خوبی برگزار شد، طنین بزرگی در مطبوعات داشت، شرکت اساتید و مقامات علمی و سیاسی چشمگیر بود و در آمد سرشاری هم نصیب سازمان کرد. به لحاظ محتوای فرهنگی و سیاسی و هنری و تبلیغاتی نیز بسیار شکوهمند بود خصوصاً که یک پسر بچه ۵ ساله از خانواده‌ای آذری، به اجرای چند قطعه رقص محلی پرداخت که شدیداً مورد توجه خارجی‌ها قرار گرفت. تقریباً تمامی اساتید دانشگاه و شخصیت‌های سیاسی و محلی که از آنان دعوت کرده بودیم در مراسم شرکت داشتند. سخنرانی افتتاحیه نیز که تاریخچه نوروژ و شرح آداب سنن این مراسم باستانی، از مراسم چهارشنبه‌سوری گرفته تا قاشق‌زنی و خانه‌تکانی و لحظه تحویل سال را در برداشت و رفته رفته به اوضاع سیاسی و اقتصادی می‌رسید و سرانجام شرایط اختناق و حکومت پلیسی ایران را بازگو می‌کرد به عهده من بود. از دیگر برنامه‌های ابتکاری و درآمدزای آن شب، فروش بلیط بخت آزمایی یا به اصطلاح لاتاری بود. عده‌ای از ایرانی‌های خوش سر و صورت را که مسلط به زبان آلمانی بودند انتخاب کردیم که به فروشگاه‌ها و کارخانجات مراجعه می‌کردند و از محصولات تولیدی و یا تجاری آنان، هدایایی به منظور عرضه آن به عنوان جایزه به برندگان بلیط لاتاری از آنان می‌گرفتند. این کار هم تبلیغی بود برای تولیدکنندگان و هم انگیزه‌ای بود برای خرید بلیطها. در آن شب توانستیم حدود ۴۰۰ قطعه کالای مصرفی شیک و کتاب و صفحات موسیقی و حتی فرش ایرانی به نمایش بگذاریم و هدیه کنیم. شماره‌گذاری اشیاء و برگه‌های شماره‌دار و پوچ لاتاری با مشخص کردن کالایی که دارنده کارت می‌توانست دریافت کند، زیر نظر نماینده اداره دارایی شهر آخن صورت گرفت. جشن نوروژ از هر لحاظ زیبا و با شکوه برگزار شد. هم جنبه سیاسی و علمی و هنری آن بسیار برجسته بود و هم جنبه تفریحی و شادی بخش آن. چند روز بعد که در جلسه مجمع عمومی سازمان، اردشیر و

من گزارش کار و در آمد سازمان و بریده جراید و اثرات وسیع تبلیغاتی را ارائه می‌دادیم و به شدت مورد تقدیر حاضرین قرار گرفته بودیم، چند تن از رفقا! ضمن تقدیر از زحمات فراوان من و اردشیر، خواهان عذرخواهی او و من، از سازمان شدند!! چرا که با توزیع سکه یا صاحب الزمان، مراسم جنبه مذهبی پیدا کرده و از این لحاظ به اساسنامه کنفدراسیون که در آن بر غیر مذهبی بودن سازمان تأکید شده است، خیانت شده است. من ابتدا خیال کردم رفقا! شوخی می‌کنند، خصوصاً که اردشیر می‌خواست بگوید که اگر فرصت می‌داشتیم و از قبل پیش‌بینی می‌کردیم، حدود ۱۰۰ سکه «وان یکاد» را به مدعوین مسلمان و عرب هدیه می‌کردیم. ولی بعداً با نهایت حیرت متوجه شدیم که خیر، من و او به سازمان خیانت کرده‌ایم و حالا عذرخواهی هم باید بکنیم. اردشیر به قدری از این اعتراض ناراحت شده بود که اشک در چشمان او و دو خواهرش که در آخن تحصیل می‌کردند و در جلسه حضور داشتند جاری شد. من در پاسخ معترضین، به انحراف سازمان و جنبش دانشجویی از مسیر خواست و اراده ملت مسلمان اشاره کردم و گفتم سازمانی که با اجرای یک سنت بومی به هدیه سکه مبارکباد و تک و توک با نام حضرت صاحب الزمان آن هم به خارجیان اینگونه اعتراض می‌کند، با چه زبانی می‌خواهد در روز واقعه با ملت مسلمان ایران که قریب ۹۶ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند مواجه گردد؟ مگر می‌توان به ملتی که به شدت بر عقاید اسلامی خود پای می‌فشارد، تنها به اتکاء چند فقره! دانشجوی از خود بیگانه و مارکسیست، این چنین توهینی را روا داشت. در همان جلسه بود که اعلام کردم، بدین ترتیب دیگر فعالیت در چنین سازمانی برای من و برادران مسلمانی که عضو سازمان وابسته به کنفدراسیون هستیم جز اتلاف وقت ثمر دیگری نخواهد داشت. از آن به بعد گرچه به عضویت خودمان در آن انجمن ادامه دادیم ولی تمام اوقات خود را صرف پایه‌گذاری و قدرت بخشیدن به انجمن اسلامی دانشجویان و نیز فعالیت در اتحادیه بین‌المللی دانشجویان مسلمان (UMSO) کردیم.

### امتناع کنفدراسیون در دفاع از شهدای روحانیت

باز نمونه‌های دیگر از موضع ضد مذهبی کنفدراسیون، عدم انتشار پیام‌ها و اعلامیه‌های روحانیت مبارز در مورد شهادت حجت الاسلام غفاری و سعیدی در زیر شکنجه بود؛ در حالی که اعلامیه سازمان چریک‌های فدایی خلق در مورد اعدام خسرو گل‌سرخی با چه آب و تابی توزیع می‌شد.

با کناره‌گیری دکتر شریعتی و دکتر چمران و دکتر یزدی و نیز بنی‌صدر و قطب‌زاده و... از کنفدراسیون و جبهه ملی و در عوض تأسیس نهضت آزادی و جبهه ملی سوم، عملاً نیروهای قدیمی جبهه ملی هم نظیر برادران شاکری و محمود راسخ و... در اقلیت قرار گرفتند و نیروهای جوان جبهه نیز به صف مارکسیست‌ها پیوستند. در این مقطع بود که کنفدراسیون تقریباً در بست در اختیار کمونیست‌ها قرار گرفت. آنها هر چند به گروه‌های کوچکتر دیگری - چنانکه اشاره کردم - پیوسته تقسیم می‌شدند، ولی روح غالب بر سازمان را اندیشه کمونیستی و مرام مائوتسه تونگ شکل می‌داد.

شرکت ما چند نفر دانشجوی مسلمان در سمینارهای کنفدراسیون بیشتر به قصد آشنا شدن با دانشجویان تازه وارد ایرانی و مسلمان بود. زمانی ما در شهر آخن انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی را پایه‌ریزی کردیم که از وجود چند انجمن دیگر در آلمان و اتریش بی‌اطلاع بودیم.

چنانکه گفتم، در اروپا سازمان دانشجویی دیگری بنام اتحاد الطلبة المسلمین فی اروپا با نام مخفف UMISO<sup>۱</sup> وجود داشت که عمده دانشجویان مسلمان از کشورهای عربی و اسلامی و آفریقایی و... در آن عضویت داشتند. این سازمان به دلیل پراکندگی اعضای آن نمی‌توانست مشی سیاسی واحدی داشته باشد، لذا غالب فعالیت‌های آن عقیدتی و برگزاری مراسم و مناسبت‌های مذهبی و نماز جمعه و شب‌های جمعه تفسیر و قرائت قرآن بود. این سازمان در شهر آخن شعبه‌ای داشت بنام سازمان بین‌المللی دانشجویان مسلمان با نام مخفف IMSU<sup>۲</sup> که رحیم کمالیان و محمد کیارشی و محمد

1. UMISO United Muslim Students Organisation.

2. IMSU International Muslim Students Unions.

معین و من - چهار نفری که سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی شهر آخن را تأسیس کردیم - در آن عضویت داشتیم. البته از ما چهار نفر فقط من و معین عضو سازمان دانشجویی وابسته به کنفدراسیون نیز بوده و حتی دو دوره متناوباً به عنوان عضو هیأت به اصطلاح «کارداران» آن انجمن انتخاب شده بودیم. با پیوستن به جمع برادران مسلمان در IMSU و عضویت انجمن ما در UMSO دایره تلاش ما گسترده‌تر شد و مقیاس اروپا را به خود گرفت. زمانی که جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل<sup>۱</sup> به وقوع پیوست من مسئول روابط بین‌الملل IMSU بودم. از پایان جنگ چند هفته نمی‌گذشت که امام موسی صدر و حجت الاسلام آقای سید هادی خسروشاهی از کنگره الجزایر بازگشته و به آخن آمدند. برای امام صدر یک جلسه بزرگ در مورد تشریح اوضاع خاورمیانه در مسجد آخن به دعوت UMSO و برای آقای خسروشاهی اقامه نماز جمعه و دو سخنرانی از طرف IMSU تشکیل دادیم که به شدت مورد استقبال دانشجویان مسلمان قرار گرفت. همچنین از طرف انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی، جلسه سخنرانی و بحث و گفتگو درباره مسائل عقیدتی در مسجد آخن برای آقای صدر گذاشتم. رفقای مارکسیست ایرانی به اصطلاح خودشان با لشکرکشی عظیم می‌خواستند جلسه را به خیال خود به یک جلسه ایدئولوژیکی «رو کم کنی» مبدل کنند که بر عکس به یک جلسه بسیار محکم و علمی تبدیل شد و بسیار مورد استقبال ایرانی‌های جوان قرار گرفت. با اقبال جوانان ایرانی به مباحث عقیدتی و آمادگی امام صدر برای ایراد سخنرانی و پاسخ به شبهات مارکسیست‌ها، بر فعالیت خود افزودیم و به رشد کمی و کیفی سازمان پرداختیم.

### فعالیت در آستا (Asta)

در اینجا بد نیست به یک دوره فعالیت در هیأت اجرایی کمیته امور صنفی دانشگاه آخن بنام آستا مختصراً اشاره کنم. دانشگاه آخن که در آن زمان حدود ۱۲ هزار دانشجو از ۹۰ کشور مختلف جهان

۱. سال ۱۹۶۷ میلادی.

داشت به دلیل وجود اساتید برجسته و دارندگان متعدد جوایز نوبل - همچون امروز - از اعتبار جهانی خاص برخوردار بود. سازمان امور صنفی و تعاونی دانشگاه «آستا» حدود ۴ هزار دانشجو را از دانشکده‌های مختلف در عضویت خود داشت. در سال تحصیلی ۱۹۶۵/۶۶ (۱۳۴۴/۴۵) من و یک هم دوره آلمانی‌ام بنام لودویک لوتز<sup>۱</sup> نماینده دانشکده شیمی در کنگره سالانه کمیته امور صنفی دانشگاه بودیم. در مجمع عمومی این کمیته در اکتبر همان سال و در جریان انتخابات اعضای هیأت اجرایی، لودویک به سمت دبیر امور مالی و من به عنوان دبیر امور فرهنگی و تدارکات به مدت یکسال انتخاب شدیم. من از این فرصت طلایی برای طرح مسائل فلسطین و جهان اسلام و نیز اوضاع ایران در جلسات سخنرانیه‌ها و سمینارهای دانشگاه استفاده شایان بردم. حتی در جلسات عمومی و سمینارهای فرهنگی که متجاوز از دو هزار دانشجو در آن شرکت می‌کردند، از امام موسی صدر و دکتر بهشتی برای ایراد سخنرانی و پاسخ به سؤالات دانشجویان دعوت کردم، که بسیار مورد توجه عموم اساتید و دانشجویان قرار گرفت.

از جمله وظایف و امکانات این کمیته اعطای وام تحصیلی و کمک‌های بلاعوض مالی به دانشجویان کم بضاعت، تخفیف و یا بخشیدن شهریه ثبت نام و فراهم ساختن امکانات و زمینه‌های کار در تعطیلات و اوقات فراغت برای دانشجویان و خدماتی نظایر آن بود. به دلیل ارتباطاتی که در اثر عضویت در هیأت اجرایی این کمیته با اساتید و مدیران دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها و نیز دانشجویان کشورهای مختلف پیدا کرده بودم، توانستم از امکانات تبلیغاتی و مالی و چاپخانه‌ای این کمیته به هنگام سفر شاه و فرح در تابستان ۴۶ به آلمان و دیدار آنها از شهر باستانی آخن و بسیج دانشجویان آلمانی در تظاهرات علیه میهمانان ملوکانه، ضربه پذیری ایرانیان را از شکار مأموران محلی اعزامی ساواک به حداقل برسانم.

در آن زمان خانم اولریکه ماینهوف<sup>۲</sup> که از زنان بسیار شجاع و مبارز آرمان گرای آلمانی بود و مجله انتقادی و چپ گرای کنکرت<sup>۳</sup> را منتشر می‌ساخت، با هدایت و

---

1. Ludwig Lutz.

2. Ulrike Meinhoff.

3. Konkret.



هزینه کمیته آستا، مقاله‌ای در ۲۰ صفحه علیه شاه و نفوذ آمریکا در ایران و شکنجه‌های مسلمانان و مبارزین در زندان‌های ساواک منتشر ساخت. در تدارک سفر شاه به آلمان، مجله اشپیگل با هزینه سفارت شاهنشاهی، مقاله‌ای در مورد ایران نوشت که در آن اوضاع واقعی ایران به نحو ناشیانه‌ای تحریف شده بود. علیه مطالب مندرج در مجله اشپیگل (اشپیگل به زبان آلمانی یعنی آینه) مقاله‌ای تنظیم کردیم و به امضای خانم ماینهوف تحت عنوان «در آینه مقاله اشپیگل» منتشر ساختیم. در خلال سفر شاه به شهرهای آلمان حدود ۲۰۰ هزار نسخه از این مقاله تنها در خیابان‌های شهر آخن توزیع شد. همچنین بهمن نیرومند از سران کنفدراسیون، کتاب افشاگرانه‌ای در مورد ایران نوشته بود که بسیار مورد استقبال قرار گرفت. همین خانم ماینهوف که توسط نیروهای کنفدراسیون از اوضاع و شرایط واقعی ایران آگاه می‌شد، بعدها به اتفاق جوان آلمانی دیگری بنام الکساندر بادر<sup>۱</sup> سازمان زیرزمینی و مسلحانه «فراکسیون ارتش سرخ»<sup>۲</sup> را پی افکندند و چند سالی عملیات ایزدایی و مسلحانه از جمله هواپیما ربایی و سرقت مسلحانه از بانکها، آدم‌ربایی و ترور هانس مارتین شلایر<sup>۳</sup> رئیس سندیکای کارفرمایان و بوبک<sup>۴</sup> دادستان کل آلمان را در کارنامه خود ثبت کردند. در پی یک عملیات گسترده تعقیب و گریز که چند تن از اعضای اصلی این سازمان که به گروه بادر - ماینهوف نیز معروف شده بودند، به دام افتادند، اعضای دیگر توانستند با ربودن یک هواپیمای لوفت هانزا به یمن جنوبی و تهدید به انفجار هواپیما و قتل سرنشینان و گروگان گرفتن کشیش آلبرتز<sup>۵</sup> عضو برجسته کلیسای شهر برلن، ۵ تن از دوستان زندانی خود را آزاد سازند. سرانجام با دام گسترده پلیس آلمان و کنترل تمامی وسایل ارتباط جمعی، ماینهوف و بادر در آپارتمانی در یکی از برج‌های بلند فرانکفورت دستگیر شدند. پلیس و دستگاه قضایی آلمان پس از این موفقیت در اندک مدتی دیگر اعضای برجسته RAF

1. Alexander Bader.

2. Rote Armee – Fraktion: RAF.

3. Hans Martin Schleyer.

4. Bubeck.

5. Alberts.

را دستگیر و همگی را به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرد. بعد از شکست عملیات هواپیماربایی در موگادیشو - سومالی - که برای آزاد کردن بادر و ماینهوف طراحی و اجرا شده بود و به دنبال یک سلسله عملیات مشکوک در زندان اشتوتگارت الکساندر بادر و خانم ماینهوف - طبق اظهارات رسمی پلیس - در زمانی واحد با اسلحه کمری خودکشی کردند. چگونه آنها در زندان توانسته بودند به اسلحه کمری دست یابند، هیچگاه کشف و اعلام نشد.

## فصل چهارم

بعد از ۱۵ خرداد در ایران



با قیام مردم در پی دستگیری امام، اگر احزاب و دستجات سیاسی تحلیل درستی از اوضاع می‌داشتند و توانسته بودند حرکت‌های مردمی را بسیج و هدایت کنند و اگر سیاستمداران سالخورده و کهنه کار، کمیته رهبری تظاهرات مردم را شکل داده و مردم را به مقاومت و ایستادگی در مقابل توپ و تانک شاه دعوت کرده بودند و اگر آن تظاهرات را چند روز دیگر ادامه می‌دادند، بدون تردید کار شاه ساخته بود، ولی عدم درک شرایط سیاسی جامعه و فقدان توانایی رهبری مبارزات مردم توسط سیاسیون، این امر تحقق نیافت و راه دیگری پیموده شد.

مجموعه همین عوامل باعث شد که جامعه دانشگاهی کشور از تفکرات سیاسی سیاستمداران سرخورده شده و راه دانشگاه و حوزه از آنان جدا شود.

در دانشگاه دستجات عقیدتی مارکسیستی میدان فعالیت پیدا کرده و گروه‌های مذهبی هم جان تازه‌ای گرفته بودند. گرچه شرایط جهانی و اوضاع دانشجویی و روشنفکری کشورهای تحت سلطه تا حدودی تحت تأثیر اندیشه‌های به اصطلاح آزادیبخش سوسیالیستی بود و گرچه حرکت روحانیت به رهبری امام، با تبعید ایشان به ظاهر فروکش کرده بود و یاران و شاگردان جوان ایشان دستگیر و تبعید و یا فراری شده بودند ولی با وجود همه اینها مبارزه علیه شاه متوقف نشد و دستجات معدودی به مبارزات زیرزمینی روی آورده، گروهی از بزرگان حوزه به تهران و دانشگاه و محیط‌های روشنفکری رفته و آنجا را سنگر روشنگری و رشد تفکرات سیاسی اسلامی قرار دادند.

بازار تهران که همواره سنگر مبارزات ضد استبدادی بوده، بعد از واقعه و کشتار ۱۵ خرداد، میدان مبارزه را ترک نکرد. جمعی از بازماندگان و یاران فداییان اسلام و نیز روشنفکران هیأت‌های مذهبی با رهنمودهای دکتر بهشتی و آیت‌الله مطهری، جمعیت مؤتلفه را سازمان دادند. کمک‌های مالی این جمعیت به یاران امام و ترور حسنعلی منصور در اول بهمن ۱۳۴۳ و نیز تکثیر و توزیع بیانیه‌های امام از اقدامات مؤثر این جمعیت در سال‌های بعد از ۱۵ خرداد در داخل کشور بود.

گرچه سکوت و عافیت طلبی مصلحت‌اندیشی اکثر مراجع تقلید و گروه عظیمی از روحانیون، سرخوردگی روشنفکران خصوصاً دانشجویان خارج از کشور را موجب شده بود و اقدامات ناصواب آنان بهانه بزرگی را برای چپ‌روان و پیروان اندیشه‌های الحادی به دست می‌داد ولی حضور نیرومند امام و اعلامیه‌های ایشان در نجف به مناسبت‌های مختلف و نیز اقدامات بسیار مؤثر امام موسی صدر در لبنان و بعدها دکتر بهشتی و حجت الاسلام مجتهد شبستری در آلمان و تلاش‌های بی‌وقفه انجمن‌های اسلامی مانع توقف جنبش مذهبی نوین شده، رشد اندیشه اسلامی را به دنبال داشت.

سازمان‌هایی نظیر انجمن حجتیه و تشکیلاتی ارتجاعی، تحت عنوان پیروان ولایت به هدایت مستقیم و غیر مستقیم ساواک، گرچه مزاحمت‌های فراوانی را برای مبارزان مسلمان به وجود می‌آورد ولی هیچ کدام نتوانست خروش انقلابی مسلمانان را به خاموشی کشاند.

در طول این مدت هر بار که به نجف می‌رفتم شاهد غربت امام و خون دل خوردن ایشان از متحجران حوزه و روحانیون واپسگرا می‌بودم. عبارت معروف ایشان به این مضمون: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است» کسانی که یاد گرفتن زبان خارجی را کفر و فلسفه و عرفان را گناه و شرک می‌دانستند، روح حاکم بر نجف و قم را در آن زمان شکل می‌دادند.

### تحلیل سه بعدی جنبش

در چنین شرایط و اوضاعی، شخصیت‌های روشنفکر و بیدار حوزه نظیر شهدای عالیقدر

بهشتی و مطهری و مفتاح و نیز سیاسیون مذهبی و مسلمان دانشگاهی و چهره‌های برجسته روحانی دیگری نظیر امام موسی صدر، در یک گردهمایی و طی جلسات متعددی به تحلیل شرایط روی آوردند. آنها ابتدا قیامهای مذهبی را که در گذشته به همت علما و مراجع و بزرگان دینی روی داده و بعد از چندی به شکست انجامیده بود، نظیر جنبش تنباکو، قیام مشروطیت، جنبش‌های نظیر قیام میرزا کوچک خان جنگلی، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و... بررسی علمی کرده و نقاط ضعف و قوت آنها را به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی مورد مطالعه قرار دادند. در یک جمع بندی علمی به این نتیجه رسیدند:

۱- هر حرکت سیاسی به قصد حصول استقلال و آزادی در ایران، منهای مذهب محکوم به شکست است. تجربه مبارزات سیاسی احزاب در گذشته و حال مؤید این نظریه است.

۲- باید حرکت را در سه بعد و از صفر آغاز کرد:

**الف: در بعد عقیدتی:** باید زمینه‌های تئوری و علمی مبتنی بر فقه متحرک و مقتضی با شرایط زمان را گسترش داده و همواره در جهت تعمیق و نوسازی آن کوشا بود، باید با نوآوری در اصول و فقه بتوان نیازمندی‌های عصر را پاسخگو بود. رهبری قیام را که در درست مرجع روشن ضمیر است باید پیوسته در جریان حوادث قرار داد و او را به لحاظ موضوع شناسی و صدور احکام فقهی متناسب با زمان یاری داد. دانشگاهیان مبارز در چنین صورتی پیوسته به رشد اعتقادات دینی خود خواهند پرداخت و با رهبری دینی زعیمی بیدار و مشکل گشا توده‌های مسلمان را بسیج خواهند کرد. همکاری حوزه و دانشگاه باید از مرحله شعار و بیان آرمان به مرحله عمل در آید و این دو جریان روشنفکری باید با کمک یکدیگر مسائل تئوری نهضت را بررسی و بر مبنای تفکر اسلامی متشکل کرده و سامان بخشند. در چنین صورتی ضمانت یک دست و ناب و به دور از التقاط ماندن اندیشه دینی فراهم خواهد آمد.

**ب: بعد سیاسی:** با تشکیل کمیته‌های مختلف در بازار و حوزه و دانشگاه

باید پیوسته مردم را در جریان حوادث و رویدادها و تحلیلهای علمی و سیاسی قرار داد. به طوری که افکار عمومی جامعه پیوسته و بدون وقفه از جانب تشکیلات منسجم مذهب و تحت زعامت رهبری دینی آگاهیهای لازم را کسب کند. با تعمیق اندیشه سیاسی مردم، زمینههای انحراف افکار عمومی از بین خواهد رفت. مهم‌ترین وظیفه را در این بعد روحانیان و دانشگاهیان باید بر عهده داشته باشند. از این رو لازم است شخصیت‌های روشنفکر حوزه و دانشگاه پیوسته جلسات مشترک داشته و اوضاع را زیر نظر داشته باشند.

**ج: بعد قهریه:** سردمداران مبارزه باید در تدارک تأمین ابزار بوده و امکانات اعمال تدافعی و در صورت لزوم مبارزه قهرآمیز را داشته باشند. تربیت کادرها و نیروهای هدایت کننده و انضباطهای لازم تشکیلاتی باید پیوسته در دستور کار قرار داشته باشد.

با کار مدام در سه بعد یاد شده و به موازات یکدیگر، امکان یک حرکت عظیم اجتماعی و انقلابی - به معنای جامعه شناختی آن - فراهم خواهد آمد. با نادیده گرفتن هر بعد از این ابعاد سه گانه، حرکت حالت سطحی و قشری خواهد داشت و به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. ابعاد سه گانه این حرکت عظیم به مثابه طول و عرض و عمق یک مجموعه بوده و با رشد متناسب در هر سه جهت، حرکت حجیم و غیر سطحی حاصل خواهد آمد. حال با این تحلیل متوجه خواهیم شد که نقاط کمبود و ضعف حرکت‌های ناکام گذشته در کجا بوده است. در قیام مشروطه حرکت روی دو بعد سیاسی و قهرآمیز بوده و فاقد بعد عقیدتی بوده است، لذا حرکتی بوده سطحی و محکوم به شکست. در قیام‌های میرزا کوچک خان و محمد تقی خان با ابعاد عقیدتی و قهرآمیز روبرو بوده و بعد سیاسی یعنی حضور گسترده مردم را در کلیه صحنه‌ها شاهد نمی‌باشیم، لذا هر دو حرکت سطحی بوده و ناکام.

با چنین تحلیل علمی و جامعه شناختی، کار در ایران توسط شهید بهشتی و یاران امام و نیروهای مسلمان روشنفکر و شخصیت‌های ملی، مذهبی، آغاز شد. تشکیل جلسات فرهنگی در تهران و قم و مشهد با همکاری و مشارکت رو به تزايد



دانشگاهیان و روحانیان نظیر فعالیت حسینیه ارشاد و تلاش‌های شهید مطهری و دکتر شریعتی و...، تأسیس مدرسه حقانی و کمیته‌های بررسی فقهی مسائل در قم و تهران با هدایت و راهنمایی‌های امام، تشکیل سازمان‌های زیرزمینی به منظور تدارک حرکت‌های قهرآمیز، شکل گرفت و روز به روز گسترده شد. نظیر همین حرکت را در لبنان توسط امام موسی صدر شاهد هستیم. امام صدر که در لبنان با شرایط سیاسی و اجتماعی دیگری مواجه بود، برای سروسامان دادن به برنامه‌های خود، عیناً حرکت خود را بر روی همین سه بعد یاد شده آغاز کرد. با تأسیس مجلس اعلای شیعیان و دارالافتای جعفری و تربیت کادرهای فقهی با همکاری و کمک‌های فکری، فقهی و اصولی شهید سید محمد باقر صدر، بعد عقیدتی را شکل داد. با تأسیس حرکت المحرومین و کار و سفرهای شبانه روزی به تمام نقاط لبنان و ارتباط مستمر با توده‌های محروم لبنانی و بهره‌مندی از تجربیات سیاسی دکتر چمران و دیگر یاران او و نیز بهره‌وری از قدرت کاریزماتیک و عظیم خود در جذب نیروهای مردمی، به سیاسی کردن جامعه و توده‌های شیعیان پرداخت و با تأسیس سازمان نظامی امل، قوای قهریه لازم را شکل داد. در مدت زمانی کمتر از ۱۰ سال، امام صدر توانست شیعیان محروم را به نیرویی تعیین کننده در معادلات سیاسی لبنان بدل ساخته و خود نقشی اساسی علیه دسایس استعماری و صهیونیستی برداشته و رهبری نیرومند برای مسلمانان و آزادیخواهان لبنانی و فلسطینی گردد. همان گونه که در فصل مربوط به امام صدر و مسائل لبنان به تفصیل آورده‌ام،<sup>۱</sup> تأثیر بسیار چشمگیر و متقابل حرکت‌های ایشان در لبنان بر مبارزات اسلامی در ایران و هم چنین بازتاب مبارزات یاران ایشان در ایران بر فعالیت‌های کوبنده مسلمانان در لبنان، مطلبی ناشناخته نیست که نیاز به توضیح فراوان داشته باشد. جالبتر از همه عنایت و هدایت امام به هر دو جریان در ایران و لبنان است که عامل اصلی گسترش روز افزون توان مذهبی و علمی و سیاسی و مبارزاتی انجمن‌های اسلامی خارج از کشور گردید.

در همین مجموعه است که نقش بسیار برجسته دکتر شریعتی بر فکر و روح جوانان و حمایت‌های دکتر بهشتی و شهید مطهری (علیرغم وجود پاره‌ای اختلافات فکری با نامبرده) از او قابل درک است. فعالیت‌های سازنده دکتر بهشتی و حجت الاسلام مجتهد شبستری در مرکز اسلامی هامبورگ و ارتباط علمی و دینی آنان با انجمن‌های اسلامی، در همین چارچوب ارزیابی می‌گردد.

متأسفانه در کمتر تحلیلی از حوادث بعد از قیام ۱۵ خرداد، با این زاویه دید و بررسی، مواجه هستیم. نقش آیت‌الله سید محمد باقر صدر در حل پاره‌ای معضلات فقهی و حکومتی در لبنان و ایران و عنایت خاص امام به ایشان و همچنین ارتباط ارگانیک و مستمر امام صدر و شهید بهشتی با امام خمینی و شهید صدر در نجف، آن چنانکه باید مورد بررسی و ارزیابی قرار نگرفته است. گرچه من در مواقعی پیام‌آور و نامه‌رسان هر کدام به دیگری در خلال سال‌های بعد از ۱۵ خرداد بوده‌ام ولی کمتر در جریان محتوی پیام‌ها قرار گرفته بودم. اطلاعاتی که اجمالاً از این روابط داشته و دارم، به‌هیچ‌وجه برای یک تحلیل علمی و تاریخی کافی نمی‌باشد و از صلاحیت من نیز خارج است. متأسفانه دست‌های ناپاک در ربودن و نابود کردن این چهره‌های اصیل، در دست دوستان نادان و دشمنان زیرک و دانای انقلاب و اسلام، شدیدترین ضربات را از این حیث بر امت اسلامی وارد ساخته و لطمات بزرگی را که جبران‌ناپذیر می‌نماید به بار آورده است. به خاطر بیاوریم فاصله زمانی میان ربودن امام موسی صدر، پیروزی انقلاب، شهادت شهیدان صدر و مطهری و مفتاح و بهشتی و ضایعه فقدان دکتر شریعتی و آیت‌الله طالقانی را در مدتی کمتر از ۲ سال؛ تا متوجه باشیم که دشمنان ما در شناخت سرمایه‌های ما چقدر توانا بوده و نیز در خام کردن و آلت دست خود ساختن دوستان نادان و ساده‌لوحان در نجف و لبنان و قم تا چه حد نقش‌پرداز و موفق بوده‌اند. در این صورت به عمق انذار امام و تذکرات ایشان در جلسه درسشان در نجف که در پی گله من از اوضاع نجف و ایران بیان گردید پی خواهیم برد.<sup>۱</sup> جای تأسف است که

معدودی از همان افراد هنوز هم بعد از گذشتن ربع قرن از آن وقایع هنوز عبرت لازم را نگرفته و گه و گاه همان مطالب دشمن ساخته را دستمایه اظهارات خود قرار می‌دهند. به قسمتی اعظم از این مسائل در فصل‌های دیگر همین کتاب در فصل مربوط به لبنان و امام صدر به تفصیل پرداخته‌ام و خواننده را بدانجا ارجاع می‌دهم.

در اینجا ذکر فرازی از بیانات امام را چاشنی دلپذیر این ماجراها می‌سازم:

«در پانزده خرداد مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله و مقدس مآبی و تحجر بود، گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست...»

«... فشارهای رژیم شاه و سرکوبی شدید نهضت شرایطی را پیش آورده بود که اکثر روحانیون مصلحت را در سکوت دیدند...» (همان)

### تئوری سه‌بعدی نهضت وارد عرصه عمل می‌شود

بعد از ترور حسنعلی منصور در بهمن ۱۳۴۳، در فروردین ۱۳۴۴ شاه هدف رگبار رضا شمس‌آبادی یکی از سربازان مستقر در کاخ مرمر قرار می‌گیرد؛ ولی از این حادثه جان سالم بدر برده و ضارب با شلیک محافظان شاه به قتل می‌رسد.

در مهرماه ۱۳۴۴، مأموران امنیتی و نظامی به محل اختفای اعضای حزب ملل اسلامی در کوهستان‌های شمال تهران که سازمان مسلح زیرزمینی را به منظور فراهم ساختن زمینه‌های حکومت اسلامی تشکیل داده بودند یورش برده و ۶۹ تن از آنان را دستگیر می‌کنند. از جمله دستگیر شدگان، محمد کاظم بجنوردی، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، سیدمحمد طباطبایی (از بستگان مادری‌ام)، سیدحسین هاشمی و حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی بودند که در دادگاه نظامی بعضی به اعدام و بعضی به حبسهای طویل‌المدت محکوم شدند. چند ماه بعد از آن اعلامیه‌ای از طرف جمعی از علمای حوزه قم در اعتراض به بازداشت مبارزان و یاران امام با امضای آقایان منتظری، ربانی شیرازی، علی اصغر مروارید و احمد آذری قمی منتشر گردید که به بازداشت آنان منجر شد. اعلامیه مزبور توسط انجمن اسلامی

دانشجویان آخن به زبان فارسی در جمع ایرانیان و با ترجمه به زبان آلمانی، در میان مسلمانان دانشجوی توزیع گردید.

### **اعتصاب در دانشگاه تهران در حمایت از روحانیون مبارز**

در اردیبهشت ۱۳۴۵ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به زندانی بودن یاران دانشگاهی خود و علمای بازداشت شده از حوزه علمیه قم، از شرکت در امتحانات خودداری کرده و به اعتصاب روی آوردند. بازتاب این اعتصاب و نیز اعلام حمایت حوزه علمیه قم از آنان در سازمان‌های دانشجویی خارج از کشور بسیار گسترده بود. در خرداد همان سال، جنگ ۶ روزه اسرائیل علیه کشورهای مصر و سوریه و اردن رخ داد که معادلات منطقه و سایر تحولات سیاسی در جهان را تحت الشعاع خود قرار داد. توزیع بیانیه امام در دفاع از ملت فلسطین، همان‌طور که در جای دیگر گفته‌ام توسط واحد دانشجویی آخن وابسته به کنفدراسیون با مخالفت اکثریت اعضای آن روبه‌رو شد و لذا آن را توسط UMSO در اختیار افکار عمومی قرار دادیم.

### **ورود تعدادی از رفقا! به ایران برای تشکیل سلول‌های انقلاب**

در همین سال تعدادی از جوانان وابسته به سازمان توده انقلابی به سرکردگی پرویز نیکخواه جهت ایجاد سلول انقلاب کمونیستی، مخفیانه به ایران آمدند، ولی با دستگیری و محکومیت مواجه شده و سرانجام با پذیرش انقلاب سفید به عنوان اصیلترین انقلاب مردمی که راه نجات ایران و عظمت آن را هموار ساخته و زمینه ساز دروازه تمدن بزرگ آریامهری شده بود، به مقامات و مناصب عالیه راه یافته و بالاخره نویسنده و مجری برنامه تلویزیونی «جلوه‌های انقلاب در روستاهای میهن ما» گردید. کورش لاشایی و دوستان او هم همین راه را پیمودند و عاقبت و سرانجامی شبیه نیکخواه، پیدا کردند.

در اعلامیه‌ای که در خبرنامه جبهه ملی سوم در مورد نیکخواه و سرانجام انقلابیگری او به قلم دکتر حبیبی منتشر شد با این تیتیر مواجه شدیم: «بیچاره نیکخواه چه زود جوانمرگ شد». این تیتیر برای کسانی که در کنگره کنفدراسیون شاهد مجادله نیکخواه و دکتر حبیبی بر سر شیوه مبارزه در ایران بودند، بسیار معنی دار و عبرت‌آموز بود.

## فصل پنجم

# اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (گروه فارسی زبان)



همچنان که دیدیم، بعد از تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان در شهر آخن، و عضویت در انجمن بین‌المللی دانشجویان مسلمان IMSU، در ژانویه ۱۹۶۶ به عنوان یکی از اعضای هیأت نمایندگی ایمسو در آخن و به همراه دیگر برادران پایه‌گذار انجمن در چهارمین کنگره سالانه UMSO که در شهر وُرمز<sup>۱</sup> آلمان برگزار شد، شرکت کردیم. حضور ما در کنگره سالانه برادران مسلمان، که در واقع اولین حضور، در یک سازمان اروپایی دانشجویان مسلمان بود، اثراتی عمیق در احساسات قلبی ما گذارد. گرچه موضوع‌گیری‌های سیاسی سازمان یاد شده به دلیل پراکندگی طیفهای سیاسی دانشجویی مرکب از حداقل ۴۰ کشور عربی و اسلامی، بسیار ضعیف بود ولی همان اتحاد و پیوند عاطفی و روانی، برای ما که تازه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی را تأسیس کرده بودیم مایه قوت قلب و احساس آرامش فراوانی بود. به ویژه آنکه در همان کنگره با چند دانشجوی ایرانی مسلمان دیگر نیز مواجه گشتیم. با بازگشت از کنگره WORMS با روحیه‌ای مضاعف، به تقویت انجمن نوپای خود پرداخته و گسترش کمی و کیفی آن را وجهه همت خود قرار دادیم. زمزمه مخالفت سازمان دانشجویان وابسته به کنفدراسیون با انجمن اسلامی و متهم ساختن ما به ایجاد شکاف در صفوف مبارزان علیه رژیم، تلاش‌های ما را عمیق‌تر و گسترده‌تر ساخته و جلب و جذب دانشجویان ایرانی و پرورش و حفظ روحیه اسلامی آنان را سرلوحه کارهای خود قرار دادیم. در

---

1. WORMS.

مدت کوتاهی، اعضای انجمن به ۲۰ نفر رسید. شرکت رفقای مبارز! در جلسات عمومی ما و طرح شبهات و مخالفت‌های سیاسی و مسلکی آنان، وسیله‌ای شد تا اعضای انجمن ما در کنار تحصیلات دانشگاهی خود، به مطالعات فلسفی و عقیدتی روی آورده و خود را از هر لحاظ مجهز به ایدئولوژی اسلامی کرده و در ضمن با مطالعات مجلات عقیدتی آنان، با اصول اعتقادی آنها نیز آشنا گردند.

پنجمین نشست سالانه سازمان بین‌المللی دانشجویان در ژانویه ۱۹۶۷ (برابر با دی ماه ۱۳۴۵) در شهر هانور و با حضور و سخنرانی دکتر بهشتی تشکیل شد. در این کنگره از شهر آخن عبدالرحمن سعید<sup>۱</sup> و احمد شلاح<sup>۲</sup> و مأمون معلم<sup>۳</sup> نمایندگان سازمان آخن بودند، از انجمن ما فقط محمد معین و رحیم کمالیان به عنوان ناظر شرکت کرده بودند. نوار سخنرانی دکتر بهشتی را که به زبان عربی ایراد شده بود و «وظایف UMSO در برابر جوانان» را شامل می‌شد، در جلسه مشترک در مسجد آخن با برادران عرب عضو ایمسو شنیدیم و در همان جلسه قرار شد انجمن اسلامی ما، به سازمان IMSU وابسته گشته و با اضافه کردن «گروه فارسی زبان» به نام انجمن، از مشروعیت حقوقی آنان بهره ببریم.

چند ماه بعد از کنگره پنجم سازمان بین‌المللی دانشجویان مسلمان UMSO سمیناری از طرف آنان در مسجد آخن برای تبیین وظایف اسلامی تشکیلات دانشجویی در اروپا برگزار شد. در این سمینار همان‌طور که قبلاً تشریح کردم، یکی از اعضای هیأت دبیران سازمان بنام مصطفی حقیقی که سال‌ها سابقه فعالیت در آن تشکیلات را داشت، حضور داشت. هنگامی که مصطفی حقیقی خبر تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان در آخن را شنید بسیار خرسند شد و از ما دعوت کرد در کنگره‌ای که چندی بعد در شهر تریر<sup>۴</sup> آلمان برگزار می‌گردید شرکت کنیم.

۱. دکتر عبدالرحمن سعید از کشور سودان بود و بعد از انقلاب ۴ سال سفیر آن کشور اسلامی در جمهوری اسلامی ایران شد.

۲. دکتر احمد شلاح از سوریه و امروز از صاحب‌منصبان سیاسی آن کشور می‌باشد.

۳. در حال حاضر رئیس «لیگ مسلمانان» در آلمان فدرال می‌باشد.



در این کنگره که در واقع چهارمین نشست عمومی دانشجویان مسلمان فارسی زبان در اروپا بود، با دکتر بهشتی برای اولین بار در یک جمع ایرانی و اسلامی دانشجویی، مواجه شدیم. البته من قبل از این تاریخ ایشان را به هنگام ورود به هامبورگ در مسجد امام علی آن شهر دیده بودم؛ و همان‌طور که در فصل اول شرح داده‌ام، در قم، در دبیرستان دین و دانش به ریاست آقای بهشتی، سال‌های اول و دوم و سوم دبیرستان را گذرانده بودم.

در کنگره تریر، حدود ۴۰ دانشجوی مسلمان ایرانی شرکت داشتند که از ۴ انجمن در آلمان و دو انجمن در اتریش آمده بودند. ما قبلاً از وجود این انجمن‌ها اطلاع نداشتیم. از این رو با پذیرفته شدن در آن اتحادیه به عنوان یک واحد اسلامی دانشجویی، از قدرت و حمایت آن سازمان نیز برخوردار می‌شدیم.

در واقع از کنگره تریر به بعد فعالیت‌های بلند مدت سیاسی ما در مقیاس اروپا در چند محور شدت گرفت و روز به روز جدی تر می‌شد.

در مورد کنفدراسیون دیدیم که جهت برخورداری از مشروعیت حقوقی، لازم می‌بود که سازمان دانشجویان ایرانی به عضویت یکی از دو سازمان بین‌المللی و صنفی دانشجویان - پذیرفته شده در جهان - در آید. این امر برای اتحادیه ما به دو دلیل، عملی و امکان‌پذیر نبود. اولاً در سازمان‌های یاد شده بیش از یک سازمان دانشجویی از یک کشور نمی‌توانست عضویت داشته و از حمایت‌های بین‌المللی و حقوقی آنان برخوردار باشد و کنفدراسیون به عنوان اتحادیه ملی دانشجویان ایرانی در آنجا عضویت داشت. دلیل دوم که مهم‌تر بود تکیه سازمان ما بر عقیده و ایدئولوژی اسلامی بود. برخلاف کنفدراسیون که یک سازمان صنفی و بدون مرام و عقیده مشخص بود، تشکیلات ما در اصل یک تشکیلات مذهبی و مروج و معتقد به جهان‌بینی اسلامی بود. اساسنامه سازمان‌های یاد شده، تشکیلات حزبی و عقیدتی و سیاسی را شامل نمی‌شد. لذا لازم می‌بود برای کسب مشروعیت و مشروعیت حقوقی بین‌المللی، از راه دیگری وارد شویم.

کنفدراسیون به مثابه یک سازمان دانشجویی، عنوان «زبان دانشجویان دانشگاه‌های

ایران» را به خود اختصاص داده بود و سیاسی بودن خود را به دلیل مبارزه برای تأمین منافع صنفی در شرایط اختناق سیاسی در ایران توجیه می‌کرد. راه‌حل حقوقی که سازمان ما به عنوان یک سازمان اسلامی دانشجویی ایرانی پیدا کرد عبارت از این بود که ما در واقع یک سازمان عقیدتی ولی به لحاظ تشکیلات صنفی، یک سازمان دانشجویی هستیم. ایدئولوژی سازمان در تبعیت از آیت‌الله خمینی زعیم دینی و سیاسی مسلمانان عموماً و ایرانیان خصوصاً، جهان بینی اسلامی می‌باشد. از این رو ما دانشجویانی ایرانی هستیم که در واقع زبان ملت مسلمان ایران - و نه فقط دانشجویان دانشگاه‌ها - در خارج از کشور می‌باشیم. پیوستن ما به سازمان UMISO به ما مشروعیت حقوقی بین‌المللی می‌داد و اطلاق کلمه «گروه فارسی زبان» شخصیت مستقل حقوقی ما را تأمین می‌کرد.

به این ترتیب سازمانی که توسط دانشجویان مسلمان ایرانی شکل گرفت، تحت نام «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا» «گروه فارسی زبان» به ثبت رسید. عیناً همین شیوه در آمریکا و کانادا و بعدها در شبه قاره هند و فیلیپین اجرا گردید. با شکل‌گیری حقوقی اتحادیه، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی ما در این سازمان متمرکز گردید و ارتباط با کنفدراسیون را فقط به عنوان دانشجوی ایرانی حفظ کرده و گه‌گاه در بعضی از جلسات آنان به ویژه هنگام حوادث مهم و یا برنامه‌های سیاسی عمومی و گسترده علیه رژیم ادامه دادیم.

ذیلاً به شرح مختصر ادامه کار و تاریخچه کنفدراسیون پرداخته، آنگاه در فصل آتی به تفصیل به سرگذشت فعالیت در اتحادیه خواهیم پرداخت.

### نقش دانشجویان مسلمان در صدور قطعنامه کنفدراسیون علیه کاپیتولاسیون

دیدیم که در کنگره چهارم کنفدراسیون که از سوم تا هفتم ژانویه ۱۹۶۵ (سیزدهم تا هفدهم دی ماه ۱۳۴۳) در شهر کلن برگزار شد، با تلاش وسیع مسلمانان دانشجوی متشکل در جبهه ملی سوم و نیز بنیانگذاران نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و نیز اکثریت نمایندگان سازمان آمریکا، برخلاف کنگره سال قبل که در لندن تشکیل شده بود، قطعنامه‌هایی در حمایت از آیت‌الله خمینی، محکومیت سرکوب قیام مردم در

پانزدهم خرداد سال قبل، و نیز الغای کاپیتولاسیون به تصویب رسید.

ایجاد سازمان‌های به اصطلاح انقلابی مارکسیستی - در طیفها و خطوط مختلف - رفقا! میدان مبارزه بر سر اختلافات خود را به درون کنفدراسیون کشاندند، به طوری که رفته رفته حالت سندیکالیسم دانشجویی به طرف تشکیلات حزبی می‌رفت. بر اثر این امر قرار شد که به پیشنهاد حسن حبیبی و حمایت اکثر اعضای دانشجویی در آمریکا سمیناری پیرامون تعیین خط مشی کنفدراسیون در شهر دوسلدورف برگزار گردد. به پیشنهاد واحد آخن کنفدراسیون که ما چند نفر (من و محمد معین و...) در آن عضویت داشتیم، به دلیل آنکه شهر دوسلدورف در غرب آلمان و نزدیک شهر آخن واقع است و عملاً کار تدارکات و تهیه سالن و... بر عهده چند واحد منطقه غرب آلمان می‌باشد، لذا عنوان کردیم که زمان مناسب برای ما اوایل ژوئن می‌باشد. ما با عنایت به اینکه پانزدهم خرداد برابر با ۵ ژوئن بود، و رفقا به تاریخ و تقویم ایران حضور ذهن نداشتند، سالروز قیام مردم مسلمان ایران را برای برگزاری سمینار اعلام کردیم و این تاریخ توسط فدراسیون آلمان پذیرفته شد. سمینار تعیین خط‌مشی، از چهارم تا هفتم ژوئن ۱۹۶۵ (چهاردهم تا هفدهم خرداد ۱۳۴۴) برگزار شد و قریب ۶۰ نماینده از واحدهای مختلف کنفدراسیون در دانشگاه‌های اروپای غربی در آن شرکت کردند.

تعداد بچه مسلمان‌های شرکت کننده بسیار کم بود. نمایندگان سازمان آمریکا به دلیل بالا بودن هزینه سفر نتوانسته بودند در این سمینار شرکت جویند. فضای حاکم بر سمینار را رفقای انقلابی مارکسیست ساخته و پرداخته بودند. بعد از آن که تصویب شد که هدف کنفدراسیون باید مبارزه برای سرنگونی رژیم ایران باشد، من و محمد معین تنها کسانی بودیم که سؤال کردیم، یک سازمان دانشجویی بی در و پیکر با جلسات علنی و اساسنامه صنفی / سیاسی، چگونه می‌خواهد به این هدف دست یابد و در عین حال امنیت اعضای خود را حفظ کند؟ در این هنگام از چپ و راست سالن بود که اعتراضات و برچسبهای ارتجاع و وابستگی طبقاتی (به آخوندهای طرفدار فئودالها و ملاکین) نثار ما شد. تا آنجا که به خاطر دارم ما دو نفر جوانترین دانشجوی سمینار بودیم. (من ۲۱ سال و معین ۲۰ سال) در حالی که اکثر رفقای انقلابی مارکسیست از

۴۰ سال به بالا داشتند و بعضی هم دوره‌های جنگ چریکی را در کوبا دیده بودند. بالاخره با مقاومت ما و حمایت تعدادی از افراد وابسته به سوسیالیستهای جبهه ملی، قرار شد، کیفیت رسیدن به این هدف و راه و رسم آن به بحث گذارده شود. یکی از دوستان، احمد طهماسبی بود که من از قم زمانی که در دبیرستان حکمت سال‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ را می‌گذراندم او را می‌شناختم و از کادرهای متوسط ولی سوسیالیست جبهه ملی بود. بالاخره نتیجه بحث به اینجا رسید که سرنگونی رژیم می‌تواند هدف باشد، ولی کنفدراسیون نباید وسیله رسیدن به این هدف قرار گیرد. چگونگی حل این تناقض از مباحث داغ سمینار بود و سرانجام قرار شد وظیفه کنفدراسیون آگاهی دادن به افکار عمومی جهانیان و بالا بردن رشد و بینش سیاسی دانشجویان و دفاع از زندانیان سیاسی ایران باشد. مهم‌ترین بند این تصویب‌نامه این بود: زمانی کنفدراسیون روی در روی رژیم به نبرد بر خواهد خاست که جنبش انقلابی در ایران فراگیر شده و به قیام عمومی بدل یافته باشد. (امری که در اواخر سال ۵۶ و در طول سال ۵۷ اتفاق افتاد، در حالی که کنفدراسیون دوران احتضار خود را می‌گذراند)

نتیجه این سمینار در طول سال‌های بعد در مبارزات کنفدراسیون متجلی بود. مبارزاتی که علیه رژیم و در جهت افشای خیانتها و جنایتهای سردمداران حکومت ایران در مقیاس جهانی صورت می‌گرفت، تا حدود زیادی قرین موفقیت بود و چنانچه از روی انصاف قضاوت کنیم، صرفنظر از مباحث انحرافی درون سازمانی و دست به دست گشتن سازمان از این گروه به آن گروه، تلاش عمده و پیگیر در دفاع از زندانیان سیاسی، در موارد متعددی مانع اجرای احکام اعدام صادره توسط دادگاههای نظامی بوده است.

از دیگر موارد نتایج حضور ما در کنگره، تصویب قطعنامه‌ای در مورد حق رأی به زنان در ایران بود. توجه داریم که اعتراض امام و روحانیت به برنامه‌های لوایح شاه را رژیم و رسانه‌های خارجی، مخالفت علما با دادن حق رأی به زنان قلمداد می‌کردند. با تلاش و بحث‌های واقعاً ملال‌آور و چند ساعته چند دانشجوی مسلمان، بالاخره این عبارت در متن قطعنامه آمد که: «این شگرد رژیم شاه، صرفاً جنبه تبلیغاتی داشته و در

اصل مانور هیأت حاکمه ایران با هدف دور کردن زنان ایرانی از اصالت مبارزه میهن پرستانه آنان می‌باشد.»

چنانکه قبلاً گفته شد با تشکیل سازمان‌های توده انقلابی و توفان و... و استقبال جوانان احساساتی پرشور از آنها، میزان تسلط جبهه ملی بر کنفدراسیون کاهش یافت و اولین تبلور آن در ترکیب هیأت دبیران منتخب کنگره بود که برای اولین بار افرادی از سازمان انقلابی حزب توده (در کنار بنی‌صدر و خسرو شاکری از جبهه ملی)، شرکت داشتند.

اختلاف نظر در درون تشکیلات جبهه ملی در اروپا که منجر به تشکیل جبهه ملی سوم، نهضت آزادی خارج از کشور و جامعه سوسیالیستها گردید، کنفدراسیون را بی‌نصیب نگذارد. سه گروه اخیر تلاش‌های خود را از کنفدراسیون به بیرون منتقل کردند و جبهه ملی دوم که روز به روز به سوسیالیستهای افراطی و کمونیست‌های چینی نزدیک‌تر می‌شد، و سازمان‌های کمونیستی و توده‌ای متعدد، حال و هوای کنفدراسیون را شکل می‌دادند.

قبلاً گفته شد که پرویز نیکخواه و چند تن از یارانش به ایران آمدند تا مقدمات جنبش و انقلابات کارگری! را فراهم سازند.

با ترور ناموفق شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ توسط رضا شمس آبادی سرباز گارد شاهنشاهی، نیکخواه و ۱۰ نفر از دوستانش به اتهام توطئه علیه جان شاه دستگیر و محکوم به اعدام شدند. اعتصاب واحدهای کنفدراسیون در اروپا و آمریکا، مراجعات مکرر به دبیر سازمان عفو بین‌الملل و... بالاخره مؤثر افتاد و احکام اعدام به حبس ابد تقلیل یافت. این امر پیروزی بزرگی برای کنفدراسیون به حساب آمد و این سازمان جایگاهی در خور را بین مقامات سیاسی و اجتماعی اروپا و آمریکا به دست آورد.

کنگره پنجم کنفدراسیون در اشتوتگارت آلمان، بین روزهای ۲۵ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۶۵ (چهارم تا دهم دی ماه ۱۳۴۴) برگزار شد. خبر لغو احکام اعدام نیکخواه و یارانش فضای عاطفی شدیدی را در کنگره ایجاد کرده بود. در همین روزها تلگراف نیکخواه منصوری، رسولی و دو تن دیگر به کنگره، که متضمن تشکر از سازمان و اعلام

وفاداری تا حصول به رهایی مطلق خلق ستمدیده ایران بود، دریافت شد. همان‌طور که قبلاً گفتم نیکخواه چند سال بعد آزاد شد و انقلاب سفید را همان «رهایی مطلق خلق ستمدیده» ارزیابی کرد و در رده مبلغان رژیم و نویسندگان برنامه‌های رادیو و تلویزیون شاهنشاهی در آمد و در ماههای اول انقلاب در دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام شد.

تغییر مواضع نیکخواه، سازمان توده انقلابی را با مشکل بزرگی مواجه ساخت زیرا که تمام توان خود را در حمایت از او قرار داده بود، و البته بهانه‌ای هم دست دانشجویان مسلمان داد که عاقبت خروج از اعتدال و پشت کردن به آرمانهای ملت مسلمان نتیجه‌ای جز این ندارد.

در هیأت دبیران منتخب کنگره پنجم سه تن از جبهه ملی، زهره کاویانی، حسن ماسالی و منوچهر حامدی و دو تن از سازمان توده انقلابی رحمت خسروی و جمشید انور حضور داشتند. کاندیدهای جامعه سوسیالیستها و مذهب‌یون آرای بسیار پایینی را کسب کردند.

### دفاع کنفدراسیون از اعضاء حزب ملل اسلامی

در بهار سال ۱۳۴۴ بود که خبر دستگیری اعضای حزب ملل اسلامی، که در اروپا به گروه «بجنوردی - حجتی» شهرت یافتند، انتشار یافت. گرچه فعالیت‌های دفاعی کنفدراسیون برای آنان هرگز هم‌طراز با تلاش برای آزادی نیکخواه و گروه او نبود، با وجود این با تلاش‌های زیاد و ارتباطات پیگیر با کمیته حقوق بشر و عفو بین‌الملل و نیز حمایت برتراندراسل و... حکم اعدام کاظم بجنوردی به حبس ابد تقلیل یافت و بقیه به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند.

در همین سال، سیزدهمین کنگره سالانه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در لس‌آنجلس برگزار شد، که فضای حاکم همچنان در اختیار ملیون و مذهب‌یها بود، علیرغم این که دانشجویان مسلمان ایرانی عمده تلاش خود را در انجمن‌های اسلامی متمرکز کرده بودند. در این سال‌ها تعداد دانشجویان ایرانی در آمریکا رشد فزاینده‌ای داشت و در نتیجه بر اعضای این سازمان مرتب افزوده می‌شد. با وجود این، مرکز اصلی فعالیت‌های کنفدراسیون در اروپا و در بین کشورهای اروپایی، در آلمان غربی

قرار داشت. علت این امر، چند نکته بود.

نخست: به دلیل نزدیکی بیشتر - نسبت به آمریکا - با ایران و راحت‌تر و ارزان‌تر بودن رفت و آمد به کشور،

دوم: در میان کشورهای اروپایی، جمهوری فدرال آلمان به دلیل رایگان بودن تحصیلات دانشگاهی و فراهم بودن زمینه کار در بین تعطیلات ترمهای تابستانی و زمستانی و پایین‌تر بودن هزینه زندگی نسبت به فرانسه و انگلیس، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بود.

سوم: در داخل آلمان نیز فاصله شهرهای دانشگاهی با یکدیگر نسبتاً کم بود، به طوری که مثلاً در غرب آلمان، در شعاعی برابر با یکصد کیلومتر نزدیک به ۲۰ دانشگاه و بیش از ۳۰ آکادمی و هنرستان صنعتی و یا در شعاع ۸۰ کیلومتری جنوب آلمان ۲۵ دانشگاه و ۴۰ هنرستان صنعتی وجود داشت. همین امر امکان تجمع و برگزاری سمینار و کنگره را با حداکثر تعداد اعضاء، امکان‌پذیر می‌ساخت. در حالی که همین امر در آمریکا با فاصله مکانی نزدیک به ۳ هزار کیلومتر و یا اختلاف زمانی حدود ۲/۵ ساعت با دشواری‌های خاص خود مواجه بود.

با کناره‌گیری عملی نیروهای مسلمان و طرفداران جبهه ملی سوم از کنفدراسیون، گروه‌های چپ کمونیستی در رقابت با یکدیگر قرار گرفتند. چپ‌های جبهه ملی هم چنانچه گفته شد به مبارزه مسلحانه روی آورده و در واقع از ایدئولوژی مارکسیسم پیروی می‌کردند.

### ریزش نیروهای کنفدراسیون به دلیل حاکمیت مطلق کمونیست‌ها

همین امر باعث کاهش تعداد دانشجویان مبارز در کنفدراسیون گردید، به طوری که در کنگره ششم که از سوم تا هفتم ژانویه ۱۹۶۷ (سیزدهم تا هفدهم دی ماه ۱۳۴۵) در شهر فرانکفورت برگزار شد، اعلام شد که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر از سازمان جدا شده‌اند. البته تعدادی از این افراد جذب انجمن‌های اسلامی شده بودند، ولی این رقم بالا نشانه روی آوردن اکثریت آنان به بی‌تفاوتی یا ترس از مسائل امنیتی و عدم علاقه به اندیشه‌های کمونیستی بوده است. تعداد نفرات جبهه ملی در هیأت دبیران منتخب این

کنگره باز هم کمتر شد و به دو نفر تقلیل یافت؛ حسن ماسالی و چنگیز پهلوان، در حالی که رحمت خسروی و محمد علمی از سازمان توده انقلابی و بهمن نیرومند از سازمان کادرها، در رهبری کنفدراسیون در اکثریت قرار گرفتند. بحران در درون کنفدراسیون در واقع از همین سال و همین کنگره آغاز شد. از اولین نمودهای این درگیری، اختلاف بر سر برخورد سازمان با رحلت دکتر مصدق بود. در حالی که جبهه‌ای‌ها ۴۰ روز عزای عمومی اعلام کردند، دیگران به زور حاضر شدند یک هفته را بپذیرند و سرانجام هم به یک هفته عزای عمومی و نه تعطیل عمومی ختم شد؛ در حالی که سازمان آمریکا، ضمن اعلام لغو جشنهای عید نوروز، چهل روز هم عزای عمومی اعلام کرد و جلسات بزرگ و متعددی در بزرگداشت دکتر مصدق برگزار کرد. نمونه دیگر عدم توافق در پذیرفتن سازمان‌های دانشجویان ایرانی در اروپای شرقی به عضویت کامل کنفدراسیون بود.

### دلائل ضعف درونی و قدرت بیرونی کنفدراسیون

در حالی که کنفدراسیون در داخل خود، به دلیل اختلافات ذکر شده و کاهش تعداد اعضاء در عمل ضعیفتر می‌شد ولی به دلیل اقدامات روز افزون در مقیاس بین‌المللی در دفاع از زندانیان سیاسی و ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی مدافع آزادی و حقوق بشر و دیگر بنیادهای خیریه و سیاسی، و برخورداری از چهره‌های توانایی نظیر بهمن نیرومند و عبدالمجید زربخش و حسن ماسالی و خسرو شاکری، توانسته بود از وجهه نسبتاً آبرومند در مسائل مربوط به حقوق بشر برخوردار گردد.

### رشد آرمانگرایی در جنبش دانشجویی

#### تظاهرات عظیم و بی‌سابقه دانشجویی در بن علیه جنگ ویتنام

اصولاً سال‌های پایانی دهه ۶۰ میلادی را، قرین با رشد موج آرمانگرایی می‌یابیم. یک علت عمده این مسئله در پیروزی انقلاب چین، پیروزی انقلاب الجزایر، پیروزی کوبا، رشد جنبش‌های انقلابی در آمریکای لاتین، تولد جنبش انقلابی برای رهایی فلسطین (بعد از جنگ ۶ روزه ژوئن ۱۹۶۷)، نهفته است که منجر به ایجاد سازمان‌های انقلابی و



کمونیستی اروپایی در ایتالیا، فرانسه و آلمان گردید. اولین نمودار تولد این سازمان‌ها، تظاهرات عظیم ضد آمریکایی علیه جنگ در ویتنام بود که از سراسر اروپا به دعوت دانشجویان آلمان، در بن برگزار شد. اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های دانشجویی کشورهای مختلف جهان، از جمله کنفدراسیون و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی، و دیگر کشورهای آفریقایی و آسیایی در کنار دانشجویان اکثر دانشگاه‌های اروپا از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب اروپا در آن حضور داشتند. دریای بیکران دانشجویان معترض که در محوطه دانشگاه بن و میدین اطراف گرد آمده بودند، شروع به راهپیمایی کردند. صف دانشجویان در حالی که عرض خیابان‌ها را فشرده پر کرده بودند، چندین کیلومتر شده بود. من و همسرم - که چند ماهی بود که به آلمان آمده بود - همراه با اعضای انجمن آخن در لابلای صفوف متراکم دانشجویان در حال حرکت بودیم که ناگهان صدای بلندگوی مسئول تدارکات چنین اعلام کرد: توجه، توجه. هشدار به دانشجویان ایرانی! تا لحظات دیگر صف راهپیمایی از مقابل ساختمان سفارت ایران می‌گذرد. مأموران ساواک با نصب دوربین، از تظاهرکنندگان عکس برداری می‌کنند. برای حفظ خود و دوستان خود، یا صورت خود را بپوشانید و یا خود را در جمع فشرده دانشجویان دیگر پنهان سازید و یا لاف‌ل صورت خود را به طرف دیگر خیابان برگردانید. در حالی که ما چند نفر (ایرانی) با هم در این مورد مشورت می‌کردیم، دیگر دانشجویان متوجه شدند که ما ایرانی هستیم. آنچنان ما را فشرده در میان گرفتند که اشک شوق از این همبستگی در چشمان ما جاری شده بود. شعار برجسته راهپیمایی علاوه بر محکومیت آمریکا و گه و گاه شوروی، عبارت «زنده و پر فروغ باد همبستگی و همدردی بین‌المللی»<sup>۱</sup> بود.

### اعتراض به سفر شاه، جلوه‌ای دیگر از همبستگی بین‌المللی دانشجویان

سفر شاه به آلمان: در خرداد ۴۶ از دیگر جلوه‌های وحدت دانشجویی، زمانی بود که اعلام شد شاه ایران در ژوئن ۶۸ از آلمان غربی دیدار خواهد کرد. از این زمان

همبستگی سازمان‌های دانشجویی آلمانی، آفریقایی و فلسطینی روزبه‌روز بیشتر می‌شد. در اکثر دانشگاه‌های آلمان، واحدهای تابعه کنفدراسیون به کمک کمیته‌های امور صنفی دانشگاه‌ها «آستا»<sup>۱</sup> با برگزاری جلسات متعددی در سطح دانشگاه، مسائل ایران را برای افکار عمومی بازگو می‌کردند.

قبلاً گفته شد که دانشجویان چپ آلمانی، تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی در آمریکای لاتین و خاورمیانه به حرکت در آمده و یک سازمان گسترده در سطح تمامی دانشگاه‌های آلمان بنام اس.د.اس<sup>۲</sup> شکل داده بودند. چندی قبل از این نیز کتاب بهمن نیرومند - چنانکه قبلاً گفته شد - که مسائل فقر و سرکوب مردم ایران را تشریح کرده بود، در تیراژ وسیعی منتشر شده و در مطبوعات بازتاب وسیعی پیدا کرده و افکار عمومی را به ویژه در محافل علمی، سیاسی و روشنفکری بسیج کرده بود.

کنفدراسیون به کمک سازمان‌های یاد شده برنامه‌های وسیعی را برای مبارزه با شاه و روشن کردن افکار عمومی و جلب حمایت آنان از مبارزان در بند رژیم در ایران تدارک دیده بود.

### پیشنهاد ترور شاه به رهبران کنفدراسیون و مخالفت آن‌ها

گروه موسوم به «بادرماینهوف»<sup>۳</sup> - که قبلاً بدان اشاره کردم - یک سازمان رادیکال و زیرزمینی در آلمان، به رهبران کنفدراسیون پیشنهاد داده بود که می‌تواند ترور شاه را طراحی و به اجرا گذارد. خصوصاً آنکه در آن زمان سازمان‌های پلیسی و ضد اطلاعاتی، گستردگی و تجربه امروز را نداشتند. به گفته مؤلف کتاب «کنفدراسیون»<sup>۴</sup>، رهبران کنفدراسیون به دلایل سیاسی آن را نپذیرفتند. «چون ترور شاه در خارج از کشور آن هم توسط یک گروه و تشکیلات خارجی، از نظر سیاسی کار عاقلانه‌ای نیست»<sup>۵</sup>. البته مخالفت رفقا! با این پیشنهاد قابل تأمل است.

۱. Asta.

۲. Sozialistische Deutsche Studentenbund اتحاد سوسیالیستی دانشجویان آلمانی.

۳. Bader Meinhoff.

۴. در بخش کتابنامه.

۵. همان؛ ص ۲۴۴.

### تدابیر امنیتی پلیس برای حفظ امنیت شاه

قبل از آمدن شاه پلیس آلمان تعدادی از افراد رادیکال و شناخته شده را موقتاً بازداشت کرده و برای متجاوز از یکصد نفر آنان حکم منع مسافرت صادر کرده و آنان را موظف ساخته بود، هر روز خود را به ادارات پلیس محل اقامت خود معرفی کنند.

بازدید شاه، از شهر کلن در روز ۲۷ ماه مه ۱۹۶۷ آغاز شد و سپس از شهرهای بن، آخن، دوسلدورف و مونیخ و سرانجام برلن دیدار کرد.

دهها تن نفر از مأموران ساواک قبلاً به این شهرها اعزام شده بودند و با در دست داشتن پرچم ایران، به منظور ابراز شادی به هنگام عبور کاروان شاهانه، به دنبال اتومبیل‌ها در حرکت بودند و به هنگام درگیری پلیس با دانشجویان، آنان نیز با جدا کردن پارچه‌ها از چوب و تبدیل آن به باتوم، به جان تظاهرکنندگان می‌افتادند. در شهر آخن به هنگام دیدار شاه از ساختمان شهرداری، که روزگاری مقر پادشاهی بوده است، ناگهان جمعی از دانشجویان آلمانی و تعدادی از ایرانیان در لابه لای انبوهی از جمعیت خود را به اتومبیل شاه رسانده و فریاد «سگ استعمار» را به گوش شاه و همراهان رساندند. (۵۲) بعد از این عمل، محاصره پلیس آغاز شد و حدود ۲۰ تن بازداشت و نزدیک به ۱۰۰ تن مضروب و مجروح شدند. در مونیخ؛ بازدید شاه از موزه بزرگ شهر به دلیل تظاهرات گسترده دانشجویان آلمانی و خارجی حامی ایرانیان لغو گردید، و نزدیک به ۲۰۰ تن بازداشت شدند.

### تظاهرات در برلن و قتل دانشجوی آلمانی

اوج اعتراضات در برلن غربی بود. روز دوم ژوئن شاه وارد برلن غربی شد. در مقابل شهرداری برلن چندین هزار دانشجو متراکم و متشکل، مانع ورود پلیس به صفوف خود شده بودند. شعارهای «مرگ بر سگ استعمار، مرگ بر شاه، زندانی سیاسی را آزاد کن»، فضای منطقه را پر کرده بود. درگیری مأموران ساواک با تظاهرکنندگان در مقابل دوربینهای خبرنگاران، مردم را عصبانی کرده بود. عصر همان روز شاه در ساختمان اپرای برلن در حال تماشای کنسرت معروف موتسارت، (اپرای فلوت سحرآمیز)، بود که فریادهای مرگ بر شاه، از بیرون، نوازندگان ارکستر و خوانندگان اپرا را با مشکل

مواجه ساخته بود. پلیس به شدت وارد کارزار شد. گاز اشک‌آور، ماشینهای آب‌پاش، ضرب و شتم تظاهرکنندگان توسط دهها مأمور ساواک فایده‌ای نکرد. ناچار پلیس شروع به تیراندازی هوایی کرد که منجر به قتل یک دانشجوی ۲۶ ساله آلمانی بنام بنواونه زورگ<sup>۱</sup> شد. کشته شدن یک دانشجوی آلمانی، در تظاهرات به عنوان اعتراض به یک دست‌نشانده آمریکایی و رژیم ترور و وحشت او، آن هم در آلمان مهد آزادی‌خواهی و دموکراسی و با حضور مأموران اعزامی و با توم به دست ساواک و همکاری پلیس آلمان با آنان، خشم و اعتراض مردم را به شدت برانگیخت و به صورت یک رسوایی بزرگ درآمد. تبعات این واقعه علاوه بر استعفای شهردار و سناتور ایالت برلن در امور داخلی و برکناری رئیس پلیس، محاکمه پلیسی بود که با هفت تیر او یک جوان کشته شده است، انسجام دهها هزار دانشجوی آلمانی در سراسر آلمان بود که به شدت به سوی افراطی‌گری روی آورده و چند سالی صحنه گردان امور سیاسی داخلی و دانشگاهی آلمان گردید. شاخه‌های سیاسی و نظامی و تدارکاتی جنبش SDS در اندک مدتی شکل گرفت و منشاء تحولاتی شد که در تاریخ آلمان آثار خود را در سال بعد یعنی ۱۹۶۸ بروز داد.

### نسل ۶۸ و تولد فراکسیون ارتش سرخ

در پی همین تحولات، دانشجویان فرانسه نیز در اعتراض به سیستم آموزش عالی و سیاست وزارت فرهنگ آن کشور، در طول سال ۱۹۶۸، با اعتصابات و اعتراضات خود پی در پی بحران آفریدند. مدت‌ها طول کشید تا نظام اروپایی توانست این حرکت را مهار کند، ولی با وجود آن نسلی در اروپا متولد شد که به نسل ۶۸ معروف گردید. در نهم ژوئن ۶۸ (۱۹ خرداد ۱۳۴۷) در مراسم تشییع جنازه بنواونه زورگ، متجاوز از بیست هزار دانشجو از سراسر آلمان به شهر هانور زادگاه دانشجوی مقتول آمدند و در قطعنامه پایانی خود تأسیس یک فراکسیون فرا پارلمانی را بنام «فراکسیون ارتش سرخ» اعلام کردند. شاخه‌ای از همین فراکسیون به گروه افراطی بادر ماینهوف پیوسته و حوادث سال‌های بعد را در آلمان رقم زدند.



بنو او نه زورگ دانشجوی آلمانی که در جریان تظاهرات دانشجویی در برلین به ضرب کلوله پلیس به قتل رسید.



تمبر یادگاری اداره پست آلمان به مناسبت دیدار اعلیحضرتین از آن کشور در ژوئن ۱۹۶۷

جنبش دانشجویی فرانسه و آلمان به ایتالیا هم سرایت کرد و سازمان‌های مشابهی با ختمشی مشترک توسط دانشجویان بنیان نهاده شد. سال ۱۹۶۸ در تاریخ اروپا «سال دانشجو» نام گرفت.

### شاه در آمریکا و تظاهرات مقابل کاخ سفید

در ۲۲ اوت همان سال (۱۹۶۷) شاه از ایالات متحده دیدار کرد. تجربه کنفدراسیون و دانشجویان از تظاهرات آلمان به سرعت به آمریکا انتقال یافت و سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا واحدهای تابعه جبهه ملی و دانشجویان مسلمان و نیز دانشجویان کشورهای آمریکای لاتین تظاهرات وسیعی را در مقابل کاخ سفید، به هنگام استقبال جانسون - رئیس جمهور - از شاه و ملکه برگزار کردند، که همچون آلمان به درگیری شدید با پلیس منجر شد. در تظاهرات روز بعد به هنگام عبور اتومبیل شاه، گروهی از دانشجویان توانستند با شکستن حلقه محاصره پلیس، خود را به اتومبیل حامل شاه رسانده و آن را در هم بکوبند. در این جریان تعداد زیادی دستگیر شدند، که در پی اعتراضات و اعتصابات دانشجویان بعد از چند روز آزاد شدند؛ این واقعه در حالی بود که روز قبل ۶۰ دانشجوی ماسک‌دار به ساختمان مرکزی سیا در لانگزیلی واقع در ایالت ویرجینیا یورش برده، آن را محاصره کرده و دخالت سیا در کودتای ۲۸ مرداد را محکوم کرده بودند.

در روزهای ۲۵ و ۲۶ اکتبر (سوم و چهارم آبان) همان سال، تظاهراتی گسترده‌تر در اعتراض به مراسم و جشنهای تاجگذاری شاه در سانفرانسیسکو برگزار گردید. سال‌های ذکر شده، دانشگاه‌های ایران نیز از حالت رکود سیاسی خارج شده و روزه‌روز بر دامنه فعالیت آنان افزوده می‌شد. تلاش‌ها و فعالیت‌هایی که تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت.

در اردیبهشت ۴۶ زمانی که جهان‌شاه صالح رئیس دانشگاه تهران دانشجویانی را که شهریه خود را کامل پرداخت نکرده بودند، از شرکت در امتحانات محروم کرد؛ گروهی از دانشجویان با حرکتی مسالمت‌آمیز به سوی دفتر نخست‌وزیر هویدا حرکت کرده و اعتراض خود را به وی تسلیم کردند. اما پس از آنکه دولت دخالتی در این امر نکرد در روز ۱۳ اردیبهشت نمایندگان دانشجویان خواستار ملاقات با رئیس دانشگاه شدند.

هنگامی که اعلام شد ریاست دانشگاه از پذیرفتن آنان معذور است، پلیس وارد کار شده، به ضرب و شتم آنان پرداخت و تعدادی را نیز بازداشت نمود. دامنه اعتراضات گسترده شد و می‌رفت تا به یک بحران منجر شود که فرح پهلوی، شهریه دانشجویان را پرداخت کرد، آنان توانستند در امتحانات شرکت جویند. بعد از این حادثه، مسئله شهریه دانشجویان در دانشگاه تبریز و محرومیت آنان از شرکت در امتحانات پیش آمد که به درگیری پلیس با دانشجویان و قتل دو دانشجو منجر شد.

### معنی آزادی بیان از دیدگاه رئیس دانشگاه تهران

چند هفته بعد جهان‌شاه صالح از آلمان دیدن کرد، هیأت دبیران کنفدراسیون از او دعوت کردند تا در یک میزگرد مطبوعاتی به سؤالات دانشجویان پاسخ دهد. صالح این پیشنهاد را نپذیرفت، اما حاضر شد در جلسه‌ای با اتحادیه دانشجویان در هامبورگ دیدار محدودی داشته باشد. در این جلسه که با محافظت شدید پلیس برگزار شد، جهان‌شاه صالح در پاسخ سؤال یک دانشجو که آیا اظهار عقیده در فضای دانشگاه‌های ایران آزاد است یا خیر چنین گفت:

«آن طور که شما خیال می‌کنید مسائل سیاسی در دانشگاه وجود ندارد، زیر اگر ما به دانشجویان اجازه دهیم چگونه که می‌خواهند عمل کنند، آنها پنجره‌ها را خرد می‌کنند و گوجه‌فرنگی پرتاب می‌کنند. دانشجویان در جلساتی که ما برایشان تشکیل می‌دهیم حق دارند دیدگاه‌های سیاسی خود را ابراز نمایند. مثلاً یک گروه در یک طرف می‌نشینند و نظرشان را درباره سوسیالیسم بیان می‌کنند و گروهی دیگر نظرشان را درباره کاپیتالیسم ابراز می‌دارند و گروهی دیگر در وسط تصمیم می‌گیرند، حق با کدام یک از طرفین است.»<sup>۱</sup>

در پاسخ به سؤالی پیرامون حدود اختیارات و مسئولیت پادشاه در قانون اساسی آقای صالح چنین نظر داد:

«شما باید به پادشاه مملکت احترام بگذارید، در غیر این صورت شما را می‌گیرند و

به زندان می‌اندازند»<sup>۱</sup>

در خارج از کشور مسائل ذکر شده در دانشگاه‌های تهران و تبریز بازتاب وسیعی داشت، پیام‌های ردوبدل شده بین دانشجویان داخل و سازمان‌های دانشجویی در اروپا و آمریکا زمینه‌ساز وحدت دانشجویان و تظاهرات آنان به هنگام سفر شاه به آلمان و آمریکا بود.

### تحریف فتوای امام درباره مبارزات مسلحانه

در پی فشار دانشجویان مسلمان برای حمایت از مبارزین فلسطینی، سازمان جبهه ملی در اروپا طی نامه‌ای به امام از ایشان سؤال کرد:

«آیا مبارزه علیه اسرائیل یک وظیفه مذهبی است؟ امام در پاسخ نوشته بودند: «مسلمانان به طور کلی و دولتهای اسلامی به ویژه، وظیفه دارند تا با تمام امکانات به «دفع» دولت صهیونیستی پرداخته و از مبارزات علیه آن دفاع کنند»

روزنامه باختر امروز ارگان جبهه ملی با درج این فتوا چنین نتیجه گرفت که نظر رهبر شیعیان جهان «مبارزه مسلحانه مردم در خاورمیانه» است.

قبل از این تعدادی از اعضای این جبهه که به شدت رویه و مشی مائوئیستی را انتخاب کرده بودند، سازمانی را تحت عنوان «گروه مارکسیستی ستاره» برای مبارزه مسلحانه در ایران بنا نهاده بودند. این گروه برای جلب نظر مسلمانان، خصوصاً وابستگان به جبهه ملی سوم و تضعیف جبهه قدرتمند سازمان‌های انقلابی و کادرهای انقلابی، حزب توده و گروه توفان و... دست به چنین اقدامی زدند که با عکس العمل شدید انجمن‌های اسلامی در اروپا و آمریکا مواجه شدند.

### آغاز افول

تحولات درونی کنفدراسیون و تغییر خط‌مشی آن با حاکمیت مائوئیست‌ها

با قدرت گرفتن سازمان‌های منشعب از حزب توده در پی تحولات جهانی ناشی از انقلاب فرهنگی چین - چنانکه دیدیم - آراء و اندیشه‌های مائوتسه تونگ هم توسط



سازمان‌های کمونیستی و هم توسط اکثریت افراد جبهه ملی دوم که به شدت گرایش‌ات افراطی مائوئیستی پیدا کرده بودند، خط فکری حاکم بر کنفدراسیون را شکل داد.

کنگره هفتم کنفدراسیون که از دوم تا نهم ژانویه ۶۸ (۱۲ تا ۱۹ دی ۴۶) در فرانکفورت برگزار شد، تبلور این مرام را در میان اکثر واحدهای تابعه کنفدراسیون نمودار می‌ساخت. در خط‌مشی مصوب این کنگره اعلام شد، که «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، به عنوان بخشی از اتحاد خلقهای زحمتکش ایران درگیر نبردی بی‌امان با رژیم است و جنبشی است دموکراتیک، ضد امپریالیستی و خلقی».

این مسئله موجب درگیری شدیدی شد و علیرغم اینکه توسط اکثریت حاضرین تصویب شده بود، ولی از آنجا که به سازمان دانشجویی، حالتی حزب مانند می‌بخشید، سازمان توده انقلابی، تصمیم گرفت نیروهای خود را از کنفدراسیون به درون تشکیلات حزبی منتقل کند. همین امر باعث شد که کنگره نتواند هیأت دبیران را با رأی اکثریت اعضا انتخاب نماید؛ لذا مقرر شد چهار ماه بعد کنگره اضطراری برای انتخاب هیأت دبیران برگزار گردد. در این فاصله طرفداران جبهه ملی دست به بسیج عمومی زدند و در کنگره‌ای که سازمان آمریکا به دلیل هزینه سفر نتوانسته بود تمام نمایندگان خود را اعزام کنند، توانستند اکثریت نسبی هیأت دبیران را به خود اختصاص دهند. هیأت دبیران منتخب کنگره هشتم (که از ۲۶ تا ۲۸ آوریل - ۶ تا ۸ اردیبهشت ۴۷ برگزار گردید) عبارت بودند از: ناصر شیرازی، خسرو شاکری و فرامرز بیانی از جبهه ملی، بهمن نیرومند و تقی کاتبی از کادرهای توده انقلابی. در فاصله کنگره هشتم تا نهم کنفدراسیون - حدود ۸ ماه درگیری واحدهای تابعه این سازمان با انجمن‌های اسلامی دانشجویان به حداقل رسید. علت این امر وجود افرادی نظیر ناصر شیرازی، فرامرز بیانی و خسرو شاکری در کادر رهبری کنفدراسیون بود که به دلیل خصلت ملی‌گرایی و دوری از اندیشه مارکسیسم - مائوئیسم و نزدیکی و ارتباط دوستانه قبلی با چند تن از رهبران اتحادیه انجمن‌های اسلامی، نیروی خود را در جهت وحدت اصولی و مبارزاتی دانشجویان ایرانی بکار می‌گرفتند.

در تظاهراتی که در آلمان غربی علیه جنگ ویتنام برگزار شد - به طوری که قبلاً

اشاره کردم - واحدهای اتحادیه ما با تمام نیرو در کنار واحدهای تابعه کنفدراسیون و هزاران تن از دانشجویانی که از سراسر اروپا به بُن آمده بودند، شرکت داشتند.

### مرگ مشکوک غلامرضا تختی

رشد تظاهرات در دانشگاه‌های سراسر کشور و اعلام برنامه «انقلاب آموزشی» شاه در دی ماه ۱۳۴۶ اعلام شد که غلامرضا تختی قهرمان جوانمرد و پهلوان نامدار و ملی ایران در هتلی در تهران دست به خودکشی زده است. این شگرد ناجوانمردانه رژیم موجب خشم عمومی مردم و خیزش دانشجویان دانشگاه تهران و دانشگاه «پهلوی» شیراز گردید. در تظاهرات وسیع دانشجویی در تهران چند تن مجروح و متجاوز از ۳۰۰ تن بازداشت شدند. اعتراض به بازداشت یاران زندانی و درخواست آزادی آنان تا تابستان همان سال که برنامه «انقلاب آموزشی» شاه اعلام گردید ادامه داشت. هم زمان با این برنامه موج عظیم سرکوب و بازداشت دانشجویان آغاز شد که منجر به اعتصابات ۵ ماهه دانشجویان دانشگاه تبریز و تعویض رئیس آن دانشگاه و نیز بازتاب آن مبارزات در خارج از کشور گردید. با اوج گرفتن مبارزات خارج از کشور، رژیم که جشنهای تاجگذاری شاه را در پیش رو داشت، از در مسالمت وارد شده و تعداد زیادی از دانشجویان را آزاد کرد. ولی دیری نباید که در پی تحولات درون کنفدراسیون - چنانکه گفتم - و اعلام خبر اعزام چند واحد از کادرهای توده انقلابی به داخل کشور جهت تأسیس هسته‌های مسلحانه برای «رهایی خلق‌های ایران»، دوباره خشونت از سر گرفته شد. دهها دانشجو بازداشت شده، تعداد زیادی از دانشگاه اخراج و به سربازی اعزام گردیدند.

### ورود تمام عیار کنفدراسیون به میدان مبارزه علیه شاه

همزمان با این حوادث، رژیم اعلام کرد که افرادی که در تدارک قیام مسلحانه بوده‌اند بازداشت شده‌اند. در میان دستگیر شدگان بیژن جزنی و ضیاء ظریفی وجود داشتند. دستگیری این گروه، که به «گروه جزنی - ظریفی» معروف شدند، کنفدراسیون را وارد یک میدان بزرگ تبلیغاتی علیه رژیم کرد. واحدهای تابعه با تماس با روزنامه نگاران و مقامات برجسته اروپایی و سازمان‌های عفو بین‌الملل و حقوق بشر و... تماس گرفته و

با جلب حمایت آنان، خواهان برگزاری محاکمات علنی افراد گروه یاد شده گردید. در آخرین روزهای سال مسیحی ۱۹۶۸ (اوائل دی ماه ۱۳۴۷) یک نماینده از پارلمان بریتانیا، (عضو حزب کارگر) یک نماینده از سازمان عفو بین‌الملل از آمریکا، یک دادستان ایتالیایی و یک عضو انجمن حقوقدانان دموکرات همراه با تعدادی خبرنگار و عکاس عازم ایران شدند و در محاکمات تجدید نظر محکومین به اعدام این گروه حضور داشتند. در طول سال ۱۹۶۹ همچنان مبارزات سیاسی / دفاعی دانشجویان در خارج از کشور در حمایت از زندانیان سیاسی بازتاب گسترده خود را در مطبوعات اروپایی پیدا کرده بود.

### **رهبری کنفدراسیون از دست جبهه ملی خارج می‌شود**

کنگره نهم کنفدراسیون از چهارم تا دهم ژانویه ۱۹۶۹ در شهر کلن در حالی برگزار شد، که این سازمان دانشجویی به لحاظ موقعیت موفق خارجی و پیروزی در چند تظاهرات علیه رژیم، حساسیت سرمدمداران حکومت و ساواک را به شدت برانگیخته بود. اما در داخل خود از رشد اختلافات به شدت رنج می‌برد. مباحثات سیاسی دانشجویی به درگیری‌های عقیدتی حزبی بدل یافته بود. در این کنگره وحدت تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی توفان و سازمان توده انقلابی که مجدداً به میان سازمان دانشجویی وارد شده بود و نیز طرفداری کادرهای توده انقلابی از این وحدت سبب شد که اکثریت هیأت دبیران از دست جبهه ملی خارج گشته و گروهی یکدست و منسجم از مائوئیست‌ها، زمام رهبری کنفدراسیون را بر عهده گیرند.

### **حاکمیت یکدست افراطیون کمونیست و دیدار با امام خمینی در نجف**

طی این سال دبیران تند و افراطی مائوئیست: مجید زربخش (مسئول تشکیلات)، هوشنگ امیرپور (امور انتشارات) و علی جوادی (امور فرهنگی) در کنار محمود بزرگمهر (امور بین‌الملل) و محمود رفیع (امور مالی) توانستند محتوای فرهنگی و عقیدتی نشریات کنفدراسیون را به شدت به طرف اندیشه‌های مارکسیستی مائوئیستی و حمایت از قیام مسلحانه سوق دهند. مجید زربخش و محمود رفیع در شهرپور همان

سال به عراق رفته و با امام دیدار کردند. آقای زربخش برای من تعریف می‌کرد که آیت‌الله خمینی به آنان تذکر دادند که نشریات کنفدراسیون باید به جنبه اسلامی مبارزات مردم ایران توجه بیشتری مبذول دارد. همچنین نمایندگان یاد شده، حمایت کنفدراسیون را از روحانیون و مبارزات ضد رژیم آنان به رهبری آیت‌الله خمینی اعلام داشتند. در آن زمان تیمور بختیار در عراق می‌زیست و عنوان کرده بود، سازمانی را برای مبارزه با شاه تشکیل داده است. در انتشار مصاحبه مطبوعاتی زربخش و رفیع با روزنامه الثورة ارگان حزب بعث عراق، آن قسمت از اظهارات مجید زربخش که علیه بختیار بود، حذف گردیده بود؛ که منجر به صدور قطعنامه‌ای علیه عراق در کنگره دهم کنفدراسیون گردید. دهه ۱۹۶۰ به پایان می‌رسید، در حالی که کنفدراسیون در آن مقطع در غیاب اپوزسیون سازمان یافته در داخل کشور، توانسته بود از فضای باز سیاسی خارج حداکثر بهره را برده و در کنار تلاش‌های انجمن‌های اسلامی در اروپا و آمریکا، نقشی اساسی در معرفی اوضاع خفقان بار ایران به جهانیان ایفا کند.

### کنفدراسیون به عنوان سازمانی غیر قانونی

#### عملیات چریکی در سياهكل و تبعات آن بر جنبش دانشجویی

عده‌ای از بازماندگان گروه جزنی - ظریفی با همکاری برادران احمدزاده، سازمان چریک‌های فدایی خلق را در ایران به وجود آوردند. با آغاز عملیات چریکی شهری در جنگل‌های سياهكل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، نیروهای افراطی و چپ‌گرای سازمان دانشجویی خارج از کشور با حمایت نیروهای کمونیست و طرفدار مائو در سازمان‌های جبهه ملی، کنفدراسیون را یکسره به طرف سازمانی افراطی هدایت کردند؛ و سلطه مائوئیست‌ها بر کنفدراسیون بلامنازع گردید. دانشجویان مسلمان نیز از مدت‌ها قبل اکثر نیروی خود را در اتحادیه انجمن‌های اسلامی متمرکز کرده بودند و با واحدهای تابعه کنفدراسیون فقط در تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه رژیم شرکت می‌کردند.

### دادستان رژیم: کنفدراسیون غیر قانونی است

با حمایت پرشور کنفدراسیون از چریک‌های فدایی، دادستان نظامی تهران، کنفدراسیون

را سازمانی غیر قانونی و عضویت در آن را مشمول مجازات سه تا ده سال زندان اعلام کرد. کنفدراسیون گرچه در مبارزه علیه این حکم پیروز میدان گردید و بر تعداد اعضای خود به شدت افزود ولی از درون سیر انحطاط نهایی خود را آغاز کرد.

در یکی از سمینارهای کنفدراسیون در بهار سال ۱۹۶۹ که در دوسلدورف تشکیل شد، ابوالحسن بنی صدر گفت «چنانچه احزاب و گروه‌های سیاسی فعالیت‌های خود را به درون کنفدراسیون هدایت کنند، هم سازمان دانشجویی را به لجن خواهند کشاند و هم خود مضمحل خواهند شد.» این پیشگویی با اعلام حمایت کنفدراسیون از مبارزات مسلحانه داخل کشور تحقق عینی یافت. درگیری سازمان‌های مائوئیستی با یکدیگر به درون سازمان علنی و به اصطلاح دموکراتیک دانشجویی کشیده شد.

### درگیری احزاب چپ و لشکرکشی آن‌ها در کنفدراسیون

طی سال‌های ۶۹ و ۷۰ میلادی، سازمان توده انقلابی با کادرهای توده انقلابی به جان یکدیگر افتادند.

سازمان توفان نیز مبارزه خصمانه‌ای را علیه سازمان کادرها آغاز کرد. منشأ اختلافات عقیدتی آنها را در صفحات پیشین ذکر کرده‌ام. در این زمان نشریه‌ای بنام «ستاره سرخ» منتشر شد. (۵۵) در سرمقاله اولین شماره آن عبارت «بیایید به ندای رفیق مائو پاسخ مثبت دهیم» درج شده بود. همچنین در آمریکا نیز سازمانی بنام «انقلابیون کمونیست» به رهبری حمید کوثری و سیامک زعیم، اعلام موجودیت کرد، که با سازمان توده انقلابی به خصومت و رقابت برخاسته و در مدت کوتاهی ایرانیان زیادی را به سوی خود جذب نموده و توانست سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا را تحت نفوذ خود در آورد.

### ساواک هم مروج اندیشه مائو می‌شود

ساواک هم بیکار نبود. در سال ۱۹۷۰ روزنامه‌ای بنام «پرچم سرخ» با ترویج اندیشه‌های رفیق مائو منتشر شد. در این نشریه به اختلافات رفقا! در سازمان‌های متعدد و متنوع و رنگارنگ کمونیستی به شدت دامن زده می‌شد. گرچه وابستگی این روزنامه به ساواک

هم از طریق نوع مطالب و هم از طریق سازمان‌های وابسته به کنفدراسیون خیلی زود افشا گردید ولی نشان از آن داشت که رژیم نیز دست اندرکار خلق سازمان‌های به اصطلاح خلقی و کمونیستی شده است. سازمان‌های وابسته - که ذکر آنان رفت - گرچه با هم به رقابت و خصومت پرداخته بودند ولی همدیگر را می‌شناختند، لذا خیلی زود توانستند ردپای ساواک را در «پرچم سرخ» پیدا کنند. از دیگر کارهای ساواک حادثه‌ای بود که در روزهای برگزاری کنگره دهم کنفدراسیون (۲۶ دسامبر ۶۹ تا ۵ ژانویه ۷۰) در شهر کارلسروهه رخ داد. در این کنگره حدود ۴۰۰ نماینده از سازمان‌های تابعه کنفدراسیون حضور داشتند. اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان پیامی برای کنگره فوق ارسال کرده؛ و از مبارزات سازمان در حمایت از مردم مسلمان ایران و مبارزات آنان به رهبری آیت‌الله خمینی قدردانی کرده بود.

### **تبدیل درگیری عقیدتی به جدال فیزیکی و ایجاد گروه‌های «پاندولی»**

درگیری عقیدتی رفقا! در این کنگره حتی به زد و خورد و ضرب و شتم نیز منجر گردید. از جمله احمد سنجابی از جبهه ملی توسط یاران بهمن نیرومند از کادرهای توده انقلابی به شدت مصدوم شد. گروه‌های درگیر عبارت بودند از جبهه ملی دوم، سازمان توفان، سازمان توده انقلابی، کادرهای توده انقلابی، گروه ستاره سرخ، انقلابیون کمونیست آمریکایی! با نماینده‌های حزب توده و چند سازمان کوچک دیگر که ما به طنز آنان را گروه‌های «پاندولی» نامیده بودیم. در اوج بحث‌های عقیدتی و مشاجرات نمایندگان، ناگهان محمود راسخ اعلام کرد: «خبر رسیده است که عوامل ساواک در یک کنفرانس مطبوعاتی در هتلی در نزدیکی محل برگزاری کنگره تجمع کرده‌اند. و لذا از حاضرین خواست دست جمعی به محل رفته و آنان را افشا کنند».

### **مصاحبه مطبوعاتی عوامل رژیم در کنار کنگره کنفدراسیون**

ابتدا تعدادی از اعضای کنفدراسیون به داخل هتل رفته، در حالی که بقیه در بیرون اجتماع کرده و منتظر اشاره از داخل بودند، تقاضا کردند در کنفرانس مطبوعاتی شرکت

جویند. در این جلسه فضل‌الله صدر رهبر پان‌ایرانست‌ها از تهران به آلمان آمده و حدود ۲۰ نفر از هواداران خود را به جلسه فوق دعوت کرده بود. با مخالفت آقای صدر، در اندک زمانی درگیری شروع شد. پان‌ایرانست‌ها که مجهز به پنجه بوکس و چاقو و اسلحه سرد بودند به جان نمایندگان کنفدراسیون افتادند. در این لحظه افراد بیرون از هتل به داخل یورش برده و به یاری یاران خود شتافتند. در گرماگرم معرکه یکی از افراد کیف دستی فضل‌الله صدر را که در آن زمان نماینده مجلس شورای ملی نیز بود، ربوده و محتویات آن را که شامل مقداری اسناد دیپلماتیک و تعداد هشت قبضه پنجه بوکس بود در معرض دید حاضران قرار داد. پان‌ایرانست‌ها به شدت مضروب شده و حتی یکی از آنان یک چشم خود را از دست داد.

این درگیری با دخالت پلیس و دستگیری و بازداشت تعدادی از اعضای کنفدراسیون خاتمه یافت، ولی بازتاب آن تا مدت‌ها ادامه داشت و باعث بی‌آبرویی رژیم گشته بود.

علیرغم این مسئله، کنگره دهم نتوانست بر سر انتخاب هیأت دبیران به توافق برسد. تشتت آراء و اختلافات گروه‌ها به حدی بود که هیچ کاندیدای مطرح شده‌ای نتوانست حداقل آراء را به دست آورد. در کنگره اضطراری که یازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی بود و سه ماه بعد تشکیل گردید، دو نفر از جبهه ملی، دو نفر از سازمان توده انقلابی و یک نفر از سازمان توفان تیم هیأت دبیران را تشکیل دادند.

کنگره همچنین آقایان حسن ماسالی و خسرو کلانتری را به عنوان نماینده نزد امام به نجف اعزام کرد. این گروه مذاکرات مفصلی با حاج سید مصطفی خمینی و یک دیدار نیز با امام برگزار کردند.

### طفره رفتن کنفدراسیون در دفاع از آیت‌الله سعیدی

در اردیبهشت ۱۳۴۹ نامه‌ای از آقای سید محمود دعایی در نجف به اتحادیه انجمن‌های اسلامی رسید که طی آن خبر بازداشت و زندانی شدن جمعی از طلاب ایرانی در عراق آمده بود، که کنسولگری ایران در بغداد از تمديد گذرنامه‌های آنان خودداری کرده و آنان دست به تظاهرات زده بودند.

همچنین خبر ورود یک گروه از صاحبان صنایع آمریکا به ایران و شرکت آنان در یک کنفرانس شش روزه برای پیدا کردن زمینه‌های سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی در ایران، در اروپا منتشر شد.

در همین ارتباط اعلام شد که دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به این امر تظاهرات کرده و دفتر انجمن ایران و آمریکا را مورد حمله قرار داده‌اند.

به قرار خبری که متعاقب این رویدادها از آقای علی حجتی کرمانی از قم به اتحادیه انجمن‌های اسلامی رسید، یکی از یاران و شاگردان امام در اعتراض به سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی و نیز حوادث دانشگاه و نیز حمایت از یاران روحانی خود در نجف بازداشت شده است. در آن زمان من مسؤول روابط خارجی و امور بین‌الملل اتحادیه بودم. طی دیداری با فرهاد سمنار مسؤول تشکیلات و جعفر صدیق مسؤول روابط بین‌الملل کنفدراسیون، خبر بازداشت آقای سعیدی را به آنان اطلاع داده و خواستار اقدام فوری کنفدراسیون در حمایت از او شدم. با اینکه نامبردگان از سازمان جبهه ملی بودند ولی اظهار داشتند مسئله باید در شورای هیأت دبیران مطرح گردد. تا این جلسه شورا تشکیل و تصمیمی برای دفاع از این سید بزرگوار اتخاذ گردد! خبر شهادت آیت‌الله سعیدی به دست ما رسید. واحدهای غرب آلمان اتحادیه انجمن اسلامی در جلسه بزرگداشت آیت‌الله سعیدی در مسجد شهر آخن، به بررسی ابعاد سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی در بخش خصوصی ایران پرداختند و از صاحب‌نظران اقتصادی از جمله آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای بحث و گفتگو و سخنرانی دعوت کردند. در این جلسه تقریباً تمامی اعضای سازمان دانشجویی وابسته به کنفدراسیون از تمامی طیفها و خطوط شرکت کرده بودند. در پایان جلسه که بیش از ۸ ساعت به طول انجامید، چند تن از رفقا! به ما گفتند، مدت‌ها بود از شرکت در بحث‌های مفید و علمی و سازنده و اساسی درباره ایران، به دلیل منازعات بیهوده در کنفدراسیون محروم بوده‌اند.

**مصاحبه تلویزیونی چریک‌های اعدای و درخواست عفو از اعلیحضرت**

در ماه آوریل سال ۱۹۷۰ سازمان توده انقلابی اعلام کرد که سیاهش پارسا نژاد یکی از



اعضای آن سازمان که برای تشکیل هسته مسلحانه و تأسیس سلول سرخ به ایران رفته بود، بازداشت و تحت شکنجه جان سپرده است. متعاقب این خبر، کنفدراسیون تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کرد. از تمامی سازمان‌های بین‌المللی درخواست شد، مراتب انزجار خود را تسلیم دولت ایران کنند. از سوی سازمان عفو بین‌الملل و کمیسیون حقوق بشر و سازمان حقوق‌دانان دموکرات تلگراف‌هایی به ایران مخابره شد و این عمل جنایت بار و ضد بشری محکوم گردید. در شرایطی که به چهلمین روز درگذشت چریک سرخ سیاوش پارسا نژاد نزدیک می‌شدیم، خبر مصاحبه رادیو تلویزیونی انقلابی درگذشته! آب سردی بر روی همگان ریخت. پارسا نژاد در این مصاحبه اعلام کرد: «پس از بازگشت به ایران متوجه شده است تمامی افکار انقلابی او غیر واقعی بوده‌اند و لذا خود را به مقامات مربوطه معرفی و از اعلیحضرت تقاضای عفو نموده است. تقاضای او مورد قبول ذات اقدس ملکونه واقع شده و پس از چند روز آزاد شده است».

قطرات آب سرد هنوز از پیشانی‌ها فرو نریخته بود که مصاحبه دیگری توسط قهرمان پیشین کنفدراسیون، پرویز نیکخواه، پخش شد که طی آن نیکخواه نظرات مشابهی را به «منزله معتقدات جدیدش پس از چند سال اقامت در زندان ابراز کرده بود».

### «کادرهای توده انقلابی» رهبری کنفدراسیون را به بی‌کفایتی متهم می‌کنند، در حالی که...

این ماجرا فرصت طلایی را برای سازمان کادرهای توده انقلابی، که از رهبری کنفدراسیون کنار گذاشته شده بودند پدیدار ساخت. سه تن از رهبران این سازمان، آقایان زربخش، نیرومند و فیروز فولادی، رهبری کنفدراسیون را به عدم کفایت و حمایت از افراد «خیانتکار» متهم کردند و از کنفدراسیون خواستند، تیمی از ناظران بین‌الملل را برای بررسی وضعیت سیاسی داخل کشور به همراه آنان به ایران اعزام کند. در گیرودار این منازعات اعلام شد که جناب فیروز فولادی، از مدت‌ها قبل با ساواک ارتباط و همکاری داشته است. فیروز فولادی یکی از رهبران سازمان کادرهای انقلابی، که سرپرستی مشترک یازدهمین کنگره را در اوایل همان سال عهده‌دار بود، نزد

رفقای کادری خود و دبیران کنفدراسیون اعتراف کرد که به تازگی با ساواک تماس‌هایی را برقرار کرده است.

### اعلام حمایت رؤسای دانشگاه‌های آلمان از تلاش‌های کنفدراسیون

در پی اعلامیه تیمسار سیاوش بهزادی دادستان نظامی که کنفدراسیون را سازمان غیر قانونی اعلام کرده بود، اقدامات تبلیغاتی وسیعی از جانب کنفدراسیون و دیگر سازمان‌های دانشجویی صورت گرفت، که در نتیجه آن کنگره سالانه رؤسای دانشگاه‌های آلمان که در مارس ۱۹۷۱ تشکیل شده بود در حمایت از کنفدراسیون، با انتشار بیانیه‌ای به غیرقانونی کردن کنفدراسیون توسط دولت ایران اعتراض کرد و یادآور شد که این سازمان یک اتحادیه دانشجویی رسمی و قانونی در آلمان غربی است. در ادامه از دولت آلمان خواسته شد تا دانشجویان ایرانی را از هر نوع آزار و اذیت و تعقیب توسط رژیم شاه محافظت نمایند.<sup>۱</sup>

### پاسخ دانشجویان به دادستان نظامی شاه

تأثیر این اعتراضات گسترده دانشجویی علیه اطلاعات دادستان نظامی - چنانچه گفته شد - و حمایت شورای رؤسای دانشگاه‌های آلمان این شد، که این بار در کنگره دوازدهم (۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱ - فرانکفورت) متجاوز از یک هزار نفر - تقریباً دو برابر کنگره یازدهم - شرکت کرده بودند.

حملات رژیم علیه جنبش دانشجویی خارج از کشور تا حدود زیادی به آغاز عملیات چریکی در داخل کشور مربوط می‌شد. هنگامی که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با درگیری مسلحانه در جنگلهای سیاهکل، سازمان چریک‌های فدایی خلق اعلام موجودیت کرد چنانکه قبلاً بدان اشاره شد، موجی از شور و احساسات ضد رژیم سراسر جنبش دانشجویی خارج و نیز داخل کشور را فرا گرفت. اندیشه مائوتسه تونگ در کنار آموزش‌های رفیق لنین و تئوری‌های مارکس کبیر بالاخره به عنوان پایه‌گذار عملی انقلاب می‌رفت تا فراگیر شود که دو حادثه این امر را متوقف ساخته و موجبات

۱. همان؛ ص ۳۱۳، به نقل از روزنامه پیمان، ارگان دفاعی کنفدراسیون، ش ۳۱، مارس ۱۹۷۱.

یأس رفقا را فراهم ساخت.

### **آب سرد بر چهره برافروخته رفقا! ریخته می‌شود**

یکی برقراری روابط دیپلماتیک ایران با چین کمونیست به رهبری صدر دنگ شیئتوین؛ که بد جوری رفقا را به جان هم انداخت. و دیگری اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق - مبتنی بر اندیشه اسلامی - در مورد اول تمام گروه‌های انقلابی مائوئیستی به سرنوشت توده‌ای‌های فراری و پناهنده به شوروی دچار شدند که چاره‌ای جز توجیه نداشتند و در نتیجه کادرها و جوانان صادق خود را از دست می‌دادند. افراد جبهه ملی که تندروی چپ‌گرایی پیشه کرده بودند، خیلی سریع تغییر موضع داده، به انتقاد از چین پرداختند.

### **اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق**

مورد دوم باعث قدرت‌سازمانی و روانی اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا و آمریکا گردید. در این دوران گرچه تلاش‌های مستمر همگان برای اعلام حمایت امام از مجاهدین - همانطور که قبلاً گفتم - به جایی نرسید و امام از همان لحظات اول ماهیت التقاطی افکار انحرافی آنان را درک کرده بود، ولی در عین حال از دانشجویان مبارز مسلمان در برابر نیروهای عقیدتی چپ عقده زدایی نمود. آن چه این احساسات پرشور مذهبی را به اندیشه‌ای توانمند و پربار بدل ساخت، تلاش‌های فرهنگی توفانی حسینی ارشاد، مرحوم مطهری و از همه مهمتر دکتر علی شریعتی بود.

نفوذ اندیشه مبارزه مسلحانه به سرعت در میان دانشجویان داخل و خارج، آنان را به طرف فراگیری آموزش‌های چریکی سوق داد.

به همین دلایل هم بود که اکثر افراد عضو تشکیلات زیر زمینی و قهرآمیز ایران را دانش‌آموزان و دانشجویان سال‌های اول دانشگاه تشکیل می‌دادند. از سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) به بعد اعتراضات دانشجویی باز هم گسترده‌تر، عمیق‌تر و سازمان یافته‌تر گردید. به طوری که رژیم که خود را برای برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی آماده می‌کرد با مشکل امنیتی بزرگی مواجه گشته بود. اعلامیه امام در

محکومیت جشن‌های مذکور، دارای فراز مهمی بود که بی تفاوت به دانشگاه و مبارزات دانشجویی نبود:

«من وظیفه می‌دانم، چه بکنم؟ من وظیفه می‌دانم، وظیفه خودم می‌دانم که تذکر به شما بدهم [و] تا آن اندازه که صدای من می‌رسد فریاد کنم، تا آن اندازه‌ای که قلم من می‌رسد بنویسم منتشر کنم. اگر آقایان هم صلاح دانستند، این امت اسلامی را امت خودشان دانستند، شیعه خودشان دانستند، آن‌ها هم بکنند. اگر صلاح ندانستند ان شاء الله خداوند حفظشان کند. گرفتاری‌های ما اینهاست. من چه بکنم؟ من حالا به شما اخلاق بگویم؟! اساس مسلمین و اسلام را دارند از بین می‌برند، من برای شما حالا بنشینم تهذیب نفس بگویم؟! مذهب نیستم که در فکر نیستم؛ اگر مذهب بودیم در فکر بودیم. شماها راه دارید و آن این است که یکی یک کاغذ بنویسید. کاغذ که اینقدر تمبرش، پولش زیاد نیست؛ ولو مثونه<sup>۱</sup> شما کم است لکن یک کاغذ برای خاطر خدا بنویسید به حکومت ایران به این که آقا! این جشن را دست از آن بردار. مردم گرسنه‌اند؛ گرسنه‌ها را سیر کنید. از آقایان خواهش کنید که آن‌ها هم خواهش کنند. من نمی‌گویم آن‌ها صحبت بکنند؛ آن‌ها هم خواهش کنند؛ به طور تمنا و خواهش. بخواهید از آقایان، از افاضل اینجا، از علمای این‌جا و از مراجع این‌جا که آقا نصیحت کنید این حکومت را. این دارد پدر مردم را درمی‌آورد؛ و اگر به این افسارگسیختگی باشد مصیبت‌های بعد بالاتر است. هر روز این‌ها کار درست می‌کنند کارشناس دارند، برای اینکه ایجاد کنند یک مطلبی را. هر روز جشن درست می‌کنند و هر روز بساط درست می‌کنند. آنی که در ذهن من و شما نمی‌آید بعدها درست می‌کنند این‌ها. اگر اعتراض بشود، خواهش بشود، تمنا بشود، به ممالک دیگر اسلام، به اینهایی که می‌خواهند در این جشن زهرماری شرکت کنند و در خون ملت ایران شرکت کنند، به این‌ها نوشته بشود که آقا نروید در این جشن؛ این جشن، جشن کثیفی است، نروید در این جشن، شاید تأثیر بکند. به این ممالک اسلامی بگویید که نروید در این جشنی که اسرائیل دارد بساط

جشنش را بپا می‌کند و درست می‌کند. کارشناس‌های اسرائیل در اطراف شیراز دارند بساط جشن را درست می‌کنند. در این جشنی که کارشناس‌های اسرائیل دارند این عمل را می‌کنند، نروید.<sup>۱</sup>

در اول تیرماه ۱۳۵۰ آیت‌الله خمینی طی سخنرانی دیگری بر دو نکته جدید تأکید ورزید. اول آنکه ایشان در این سخنرانی حکومت شاهنشاهی را خلاف اسلام دانسته و آنرا قاطعانه رد کرد و بدین ترتیب در صف اول اپوزیسیون رادیکال قرار گرفت... دوم آن که این سخنرانی حاوی موضعی بود که به رغم تکرار در اعلامیه‌های بعدی ایشان، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.

### **انتقاد امام از مواضع انفعالی روحانیت و تقدیر از مبارزات دانشجویی**

در این بیانیه‌ها ضمن تکریم و تشویق و ترغیب مبارزات ضد رژیم توسط دانشجویان، روحانیون به خاطر مواضع انفعالی سیاسی سرزنش شده، و به آنها توصیه می‌شد به اعتراض برخیزند. به دنبال فراخوان آیت‌الله خمینی حوزه‌های علمیه قم با انتشار بیانیه‌ای سرکوب دانشجویان در دانشگاه‌های تهران و صنعتی را محکوم کردند و دانشجویان را به دلیل اتخاذ مواضع ضد رژیم و ضد جشن‌های شاهنشاهی مورد حمایت قرار دادند. در این بیانیه چنین آمده بود، «... طبق رهنمودهای آیت‌الله خمینی، برای مردم مسلمان ایران واجب شرعی است تا از دانشجویان شریف و مسلمان دانشگاه حمایت کنند...»

### **فشار سازمان‌های دانشجویی علیه رژیم به اوج می‌رسد**

در خردادماه همان سال اعلام شد که هفت زندانی دیگر در ارتباط با عملیات مسلحانه بطور مخفیانه اعدام شده‌اند. در میان این افراد نام بیژن جزنی و ضیاء ظریفی، که قبلاً به زندان‌هایی طول‌المدت محکوم شده بودند دیده می‌شد. موج اعدام‌ها شروع شد، تا اینکه سازمان‌های تابعه کنفدراسیون، انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا، نهضت آزادی اروپا و آمریکا، سازمان‌های جبهه ملی، متفقاً و جداگانه از تمامی

۱. صحیفه امام، جلد دوم، صفحه ۳۶۸.

سازمان‌های بین‌المللی خواستند، با اعزام ناظران بین‌المللی و حقوقدان به ایران و فشار بر رژیم و استفاده از کانال‌های دیپلماتیک و خبری، به افزایش خفقان و سرکوب و اعدام‌ها در ایران توجه ویژه کنند. تنها در بهار سال ۱۳۵۰ نزدیک به پانصد دانشجو بازداشت و نزدیک به یکصد نفر اعدام شده بودند.

اقدامات بین‌المللی علیرغم گستردگی و موج تبلیغاتی که بدنبال داشت، رژیم را تنها به تأیید بازداشت‌ها و صدور و اجرای احکام اعدام وادار ساخت.

### برقراری روابط با چین رفقا را به جان هم انداخت

برقراری روابط جمهوری خلق چین با رژیم سلطنتی ایران، سازمان‌های چپ انقلابی را به سه دسته متمایز طرفدار، مخالف و بیطرف تقسیم کرد و هر سه طیف را در کنگره سیزدهم کنفدراسیون (۸ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۷۲ - فرانکفورت) که در آن بیش از هزار دانشجوی ایرانی شرکت کرده بودند، به جان یکدیگر انداخت.

قبل از برگزاری کنگره انشعابی نیز در درون سازمان کادرهای توده انقلابی رخ داده بود: گروهی تحت رهبری خان‌بابا تهرانی به مائوتسه تونگ پشت کردند در حالیکه اکثریت افراد سازمان، تحت هدایت مجید زربخش همچنان به آراء مائو وفادار ماندند. افراد جناح اخیر سازمان جدیدی را به نام «اتحاد و مبارزه در راه حزب طبقه کارگر»<sup>۱</sup> ایجاد کردند و ارگان انتشاراتی خود را «مسائل انقلاب و سوسیالیسم» نامیدند. بهمن نیرومند و محمود بزرگمهر از جمله یاران زربخش در این انشعاب جدید بودند.<sup>۲</sup>

### محاكمه کادرهای مرکزی مجاهدین خلق و اوج مبارزات ضد رژیم خارج از کشور

محاكمه ۶۹ تن از جمله ۳۵ نفر از کادرهای رهبری سازمان مجاهدین خلق در بهمن ماه ۱۳۵۱ آغاز شد. علیرغم تلاش‌های انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های وابسته به کنفدراسیون و سفر ناظران فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر به ایران - که اجازه حضور در دادگاه را نیافتند - اکثر آنها به اعدام و زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند. حکم

۱. در این‌جا مسئله ایجاد یا احیاء حزب طبقه کارگر با زیرکی خاصی مطرح نشده است. ر.ک به صفحات پیشین.

۲. همان، ص ۳۳۲.

اعدام همگی به جز مسعود رجوی به مورد اجرا گزرده شد.

نهضت آزادی شاخه اروپا، در این مقطع گزارشات مستند و مفصلی را از وضع زندانیان سیاسی و محاکمات نظامی به مقامات بین‌المللی ارائه داد. سازمان عفو بین‌الملل، سازمان بین‌المللی حقوقدانان دموکرات، انجمن بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، کمیته دفاع برتراند راسل و کمیته سارتر، هم‌چنین کورت‌والدهایم دبیر کل سازمان ملل، طی بیانیه‌ها و تلگراف‌های سرگشاده و نیز ارتباطات غیرآشکار با شاه ایران و مقامات رژیم، مراتب انزجار و اعتراض خود را به نقض گسترده و بی‌حد و مرز حقوق بشر اعلام داشتند.

### **اعتصاب غذا در پاریس و واشنگتن در دفاع از محکومین دادگاه‌های نظامی**

کنفدراسیون نیز با بسیج واحدهای خود برای شرکت در یک اعتصاب غذا در پاریس و واشنگتن به میدان آمد. در پاریس و واشنگتن اعضای انجمن‌های اسلامی مأموریت یافتند در این برنامه کنفدراسیون شرکت جویند. سرانجام رژیم به نوری آلبالا، وکیل فرانسوی، نماینده سازمان حقوقدانان دموکرات، کریستیان بورگه وکیل فرانسوی اعزامی از طرف نهضت آزادی شاخه اروپا و هنری لیبرتالیس از فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر اجازه داد در جلسات محاکمه چند تن از رهبران چریک‌های فدایی خلق، از جمله مسعود احمدزاده شرکت جویند. نوری آلبالا هم چنین موفق شد با ناصر صادق یکی از رهبران مجاهدین خلق در زندان دیدار کند. گزارش افراد یاد شده از وضع شکنجه‌های وحشتناک زندانیان سیاسی، خصوصاً اظهارات نوری آلبالا و بورگه و هم چنین توصیف لیبرتالیس از نوع شکنجه‌ها در مطبوعات اروپا انعکاس وسیعی یافت. گرچه این اقدامات مانع اجرای حکم اعدام بسیاری از رهبران چریک‌ها و مجاهدین خلق و نیز محاکمات و اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۱۳۵۱ نشد، ولی در مطبوعات اروپا کم و بیش بازتاب وسیعی داشت، و تغییر نگرش مقامات دموکرات اروپایی را به رژیم ایران باعث گشته بود.

### افکار عمومی در غرب علیه شاه بسیج می‌شود

در آن زمان اعلام شد که خانم شارون لابر<sup>۱</sup> که به منظور تهیه گزارشی از اوضاع فقر و اختناق به ایران رفته بود بازداشت شده و به دلیل «تهیه خوراک برای تبلیغات خصمانه خارجیان علیه ایران» و ارتباط با اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا و هم چنین شرکت در تظاهرات ضد شاه در سانفرانسیسکو، به سه سال زندان محکوم شده است. انتشار این خبر روزنامه‌های آمریکایی را که تا آن زمان کمتر به درج اخبار انتقادی از رژیم ایران می‌پرداختند، بر آن داشت تا به مبارزات و افشاگری‌های سازمان‌های دانشجویی و اعتراضات مقامات بین‌المللی پرداخته و رفته رفته به درج اوضاع شکنجه و اختناق در ایران بپردازند.

### دفاع کنفدراسیون از دانشجویان فلسطینی

از دیگر اقدامات قابل ستایش کنفدراسیون، دفاع از سازمان دانشجویان فلسطینی در سال ۱۹۷۲ در آلمان می‌باشد. در جریان بازی‌های المپیک ۱۹۷۲ مونیخ، گروه فلسطینی «سپتامبر سیاه» اقدام به گروگان‌گیری ورزشکاران اسرائیلی نمود، دخالت مأموران مسلح اسرائیلی در تلاش‌ها و اقدامات واحدهای پلیس امنیتی آلمان برای نجات گروگان‌ها منجر به کشته شدن تمامی گروگان‌ها و نیز چریک‌های فلسطینی گردید. در پی این اقدام، سازمان دانشجویان فلسطینی در آلمان غیرقانونی اعلام گشت و تعدادی از رهبران آن تحویل اسرائیل گشته، که همگی اعدام شدند. در اعتراض به این عمل ناجوانمردانه پلیس آلمان، تعدادی از دانشجویان فلسطینی که به دفتر اتحادیه عرب در شهر بن مراجعه کرده بودند به دام پلیس افتاده و محاصره شدند. دفتر مزبور به دلیل برخورداری از مصونیت دیپلماتیک نمی‌توانست مورد یورش پلیس قرار گیرد.

کنفدراسیون برای نجات فلسطینیان دست بکار شد. نزدیک به چهل تن از دانشجویان ایرانی به طور خیلی عادی به محل سفارت مراجعه کرده، با تعویض لباس‌های خود با فلسطینی‌ها به جای آنان نشستند. دانشجویان فلسطینی با لباس مدل بی‌آنکه توجه پلیس را جلب کنند از محل دفتر اتحادیه عرب خارج شدند. در آن هنگام

1. Sharon Labere.



دانشجویان مزبور اعلام اعتصاب غذا کردند و خواستار آزادی فلسطینیان بازداشت شده و لغو ممنوعیت قانونی سازمان آنان شدند.

در دیگر کشورهای اروپایی از جمله اتریش، فرانسه و انگلیس نیز دانشجویان در اعلام حمایت از اعتصابیون به اعتصاب غذا روی آوردند و تظاهرات وسیع دانشجویان ایرانی به همراهی دانشجویان خارجی در حمایت از اعتصاب کنندگان، به یک راهپیمایی عظیم پانزده هزار نفری در شهر دورتموند<sup>۱</sup> آلمان منجر شد. از سازمان دانشجویان فلسطینی رفع ممنوعیت نشد، ولی زندانیان آنان آزاد شدند.

در دیداری که در زمستان همان سال با یاسر عرفات داشتیم، وی از این اقدام حماسی ایرانیان بسیار قدردانی کرد.

### قدرت بیرونی و ضعف درونی

در خلال روزهای چهارم تا دهم ژانویه ۱۹۷۳ (۱۴ تا ۲۰ دی ماه ۱۳۵۱)، چهاردهمین کنگره کنفدراسیون در شهر فرانکفورت برگزار شد. اعتبار جهانی این سازمان ایرانی، به اوج خود رسید و توجه و حمایت اکثر محافل دموکراتیک و آزادیخواه جهان را به سوی خود جلب کرده بود. متجاوز از ده سازمان بین‌المللی، نمایندگانی به عنوان میهمان و ناظر به کنگره اعزام کرده بودند. کشورهای جهان سوم و سازمان‌های آزادیبخش، طی ده‌ها پیام همبستگی برگزاری کنگره چهاردهم را تبریک گفتند. مخالفت رژیم و تبلیغات آن علیه این سازمان دانشجویی، روز به روز زیادتر شده بود. علیرغم اعلام غیرقانونی بودن فعالیت‌های کنفدراسیون و مجازات حداکثر ده سال زندان برای اعضای آن، هر روز تعداد بیشتری از دانشجویان ایرانی تازه وارد به طرف واحدهای تابعه جذب می‌شدند. تعداد شرکت کنندگان در این کنگره به ۱۳۰۰ تن رسیده بود. اقدامات دفاعی کنفدراسیون در حمایت از زندانیان سیاسی و جلوگیری از اجرای احکام اعدام، با پیروزی‌های نسبی روبه‌رو شده بود. ولی از سوی دیگر درگیری جناح‌های رقیب و انشعابات پیوسته در سازمان‌های سیاسی ایرانیان، مسئله بسیار مهم و اساسی

وحدت نظر و اتفاق عقیده را با مشکل اساسی روبه‌رو ساخته بود. غیر از جلسات کنگره، که در آن بیشتر مسائل تشکیلاتی مطرح می‌شد و بحث‌های داغ فقط در زمینه‌های مربوط به خط مشی و انتخاب هیأت دبیران صورت می‌گرفت، سایر جلسات فرهنگی و سمینارهای سیاسی و... محل نزاع گروه‌های متخاصم و مباحثات عقیدتی آنان شده بود.

### **بی‌توجهی رهبران و اعضای کنفدراسیون به مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور**

از مباحث اصولی در مورد مسائل داخل کشور، مشکلات اجتماعی و آرمانی و علمی و آموزشی و اقتصادی و نیز پرداختن به مطالب زیربنایی که می‌توانست ارتقای سطح فکر و اندیشه و قدرت خلاقه اعضا را به دنبال داشته باشد، خبری نبود. همین امر سبب می‌شد تا رهبران کنفدراسیون با بهره‌گیری از احساسات پرشور جوانان، آنان را به اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات بکشانند و آنان که کمتر به شعور بالای سیاسی دست یافته بودند و اکثر اوقات خود را صرف مبارزه علیه رژیم شاه کرده بودند و به همین دلیل توفیق چندانی هم در امور تحصیلی نداشتند، در همانجا ماندگار شده و از خدمت به میهن محروم شده‌اند. کم نبودند افرادی که روزگاری از مبارزان «شجاع» و اعتصاب‌کنندگان «نترس و جسور» به شمار می‌آمدند و امروز به رانندگی تاکسی در شهرهای آلمان برای گذران زندگی خود و خانواده آلمانی، یا آلمانی شده خود اشتغال دارند.

و نیز آنان که با گرایش‌های چپ و اعتقاد افراطی به اندیشه‌های کمونیستی، و روش‌های مائوئیستی در ردیف کارداران اصلی و گردانندگان فعال کنفدراسیون بودند، در رژیم گذشته از ترس ساواک رنج اقامت در غرب را پذیرا شدند و گروهی نیز بعد از انقلاب به دلیل ناهمخوانی حوادث و جریان‌ات انقلاب اسلامی با آرمان‌ها و عقایدشان، دوباره ترک وطن کردند و اینک در همان کشورهای غربی روزگار می‌گذرانند.

### ائتلاف مائوئیست‌ها با مارکسیست‌های جبهه ملی

از ماجراهای کنگره چهاردهم، وحدت یا ائتلاف جناح مائوئیست جبهه ملی با کادرهای توده انقلابی، برای راندن و دور نگاهداشتن رهبری کنفدراسیون از افراد و اعضای سازمان توده انقلابی می‌باشد. در طرف مقابل، وحدت این سازمان با گروه توفان قرار داشت. نیروهای ملی دیگر با انتقاد از روش افراطی و غیرواقع‌گرایانه چپ‌های کمونیستی و انگشت‌گذاشتن به چرخش عقیدتی افراد برجسته آنها به سوی رژیم شاه و همکاری با ساواک، معتقد بودند رفتار افراطی آنان راه را برای نفوذ ساواک به درون تشکیلات آنها و در نهایت، درون سازمان دانشجویی هموار ساخته است. در کنار افرادی از این سازمان که در خدمت رژیم قرار گرفته و ذکرشان در صفحات پیشین رفت،<sup>۱</sup> ماجرای دیگری، چند هفته قبل از برگزاری کنگره چهاردهم رخ داد.

### ضربه‌ای دیگر: تمجید چریک سرخ از انقلاب سفید

کوروش لاشایی یکی از افراد کادر مرکزی و رهبران سازمان انقلابی که تحصیلات خود را در آلمان غربی به پایان رسانده بود، جهت بررسی اوضاع ایران و فراهم ساختن زمینه‌های تشکیل حزب طبقه کارگر به عنوان «پیشقراولان قیام مسلحانه خلق ایران» به ایران اعزام شد. وی روزگاری را به زندگی مخفی در ایران گذراند و پس از مطالعه کامل و «علمی» به این نتیجه رسید که در اثر انقلاب سفید شاه و مردم، تغییرات و اصلاحات بنیادی در کشور صورت گرفته است و بنابراین دلیلی برای تشکیل هسته‌های مقاومت و انقلاب مسلحانه وجود ندارد. او مطالب فوق را طی یک گزارش «علمی» و «عینی» از مشاهدات خود و نیز تحلیل «علمی‌تر و عینی‌تر» از آن‌ها، طی یک مصاحبه با روزنامه کیهان اظهار داشت. لاشایی در همین مصاحبه قید کرد که تصور نشود که وی تحت فشار یا تطمیع قرار گرفته و این عقاید را ابراز می‌دارد. بدیهی است اعلام چنین خبری، آن هم در آستانه برگزاری کنگره چهاردهم بهترین خوراک تبلیغاتی را برای مخالفان سازمان انقلابی فراهم کرده بود.

۱. سیاوش پارسانژاد، پرویز نیکخواه، فیروز فولادی و سیروس نهاوندی.

**انشعاب در تشکیلات جبهه ملی دوم و ناکامی «جبهه ملی آزادیبخش خلق‌های ایران»**

تشکیلات جبهه ملی دوم نیز علاوه بر اختلاف اصولی با جبهه ملی سوم و شاخه دیگر آن در آمریکا و کانادا، خود به دو جناح تقسیم شدند: سازمان‌های جبهه ملی در خاورمیانه و گروه مائونیستی «کارگر». بخشی دیگر از نیروهای این سازمان اصولاً به مبارزات عملی روی نیاورده و به مباحث روشنفکرانه اکتفا کرده بودند. سازمان جبهه ملی در خاورمیانه پوششی برای یک گروه مارکسیستی دیگر بود که در آغاز امر «ستاره» و سپس اتحاد کمونیستی نامیده شد. همین شاخه از جبهه ملی بود که طرفدار مبارزات مسلحانه گردید و هسته‌های آموزشی چریکی را در ارتباط با گروه‌های کمونیستی فلسطینی سازمان می‌داد. بعد از آنکه اکثر افرادی که توسط این گروه با سازمان‌های چپ فلسطینی پیوند خورده و دوره‌های جنگ چریک شهری را گذرانده و به داخل کشور باز می‌گشتند، دیر یا زود توسط ساواک شناسایی شده و دستگیر و بعضاً اعدام می‌شدند، اطمینان دیگران از این سازمان تقلیل یافت و هدف نهایی آنان که تأسیس یک «جبهه ملی آزادیبخش» بود تحقق پیدا نکرد و قرار بود این جبهه تمامی مبارزان انقلابی «خلق‌های ایران!» را اعم از کارگران، کشاورزان، بازاریان، روحانیت مترقی، روشنفکران انقلابی و همه آزاد زنان و آزاد مردان و کسانی که از طریق انقلابی مسلحانه، در صدد سرنگونی رژیم شاه هستند، در درون خود متشکل ساخته و با بهره‌گیری از وجود شرایط عینی انقلاب در ایران و از طریق مبارزات مسلحانه چریکی، شرایط ذهنی را نیز فراهم سازد.<sup>۱</sup>

سازمان فوق‌الذکر به دلیل پیوند ارگانیک که با برخی از رهبران چریک‌های فدایی خلق برقرار کرده بود، توانست احساسات جوانان زیادی را در کنفدراسیون به سوی خود جلب کند. اما بعدها که با روش‌های استالینیستی سازمان فداییان تحت رهبری حمید اشرف مواجه شد، از آنان فاصله گرفت، و رفته رفته موقعیت خود را نیز از دست داد.<sup>۲</sup>

۱. همان. ص ۳۵۲ به نقل از باختر امروز، ارگان جبهه ملی، دوره چهارم، شماره ۱ سپتامبر ۱۹۷۱، ص ۱.

۲. همان. ص ۳۵۲. (فداییان خلق دو تن از افراد خود را به «دلایل امنیتی» اعدام کردند)

**پاشیدن بذر اضمحلال کنفدراسیون با نفوذ چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق در آن**  
در کنگره چهاردهم که شرح آن رفت، هم چریک‌های فدایی خلق و هم مجاهدین خلق توسط سازمان‌های ذکر شده به شکار طرفداران و سمپات‌های بالقوه پرداختند. نشریات کنفدراسیون هر بار که توسط هیأت دبیران منتخب از این یا آن دسته انقلابی اداره می‌شد، محل طرح و بحث نزاع‌های ایدئولوژیک این گروه‌ها شده بود.

کنگره پانزدهم در دوم تا پانزدهم ژانویه ۱۹۷۴ در فرانکفورت برگزار شد. طولانی‌ترین زمان تشکیل کنگره‌های این سازمان، کنگره پانزدهم بود که در واقع بذر فروپاشی و انحلال این تشکیلات پر قدرت جوانه زد.

در شرایطی که بیشترین تعداد شرکت‌کننده، نماینده و ناظر و میهمان، در این کنگره حضور پیدا کرده بودند، هیچگونه توافقی به دلیل شدت اختلافات صورت نگرفت و سازمان نتوانست، کادر ۵ نفری هیأت دبیران خود را به تأیید اکثریت نمایندگان برساند؛ لذا یک هیأت دبیران موقت انتخاب شدند و انتخاب هیأت پنج نفره اصلی به کنگره شانزدهم محول گردید. در کنگره شانزدهم بود که انشعاب نهایی این سازمان رسماً اعلام گردید. اما گروه‌های متخاصم توافق کردند، فعالیت‌های دفاع از زندانیان سیاسی را به طرق گذشته ادامه داده و هم چنان به افشاگری جنایات رژیم ادامه دهند.

**انحلال نهایی کنفدراسیون همزمان با اوج‌گیری مبارزات اسلامی در ایران**  
انحلال نهایی کنفدراسیون در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) نتیجه تنش‌ها و تحولاتی بود که در طی چندین سال شکل گرفته بود. اول آنکه دو یا سه گرایشی که از طریق همکاری نزدیک در رهبری کنفدراسیون در اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۹) نقش داشتند، به تدریج جای خود را به چندین فرقه متعصب و متخاصم مارکسیستی دادند. در اواسط دهه ۱۹۷۰ پس از چندین سال درگیری‌های فرقه‌ای، بسیاری از رهبران کنفدراسیون به این نتیجه رسیدند که حفظ اتحاد کنفدراسیون، دیگر همچون گذشته اولویت ندارد.

دوم در حالی که، بیش از یک دهه از فعالیت کنفدراسیون می‌گذشت ولی رهبری آن هنوز محدود به تقریباً یک گروه کوچک از دانشجویان سابق بود که اکثریت آنان حالا

دیگر دهه سوم عمر خود را به پایان می‌برده و از این رو تبدیل به کادرهای حرفه‌ای سازمان‌های تبعیدی سیاسی شده بودند. این افراد اکنون در سودای آن بودند تا یک جنبش اپوزیسیون جدید را که فراتر از یک سازمان صرفاً دانشجویی باشد به وجود آورند... سوم آن که برای اولین بار از اوائل دهه ۱۹۶۰ به بعد یک اپوزیسیون سازمان یافته فعال - در ایران تشکیل شده بود با مبارزات مسلحانه چریکی... و بالاخره چهارم آنکه که مائوئیسم به مثابه یک گرایش سیاسی بین‌المللی رادیکال در حال افول بود... سیاست خارجی چین در حمایت از رژیم شاه به سرخوردگی بسیاری از مائوئیست‌ها انجامید.<sup>۱</sup>

### تقسیم کنفدراسیون به سه گروه سیاسی

«از آنجا که در این کنگره نیز انتخاب هیأت دبیران امکان‌پذیر نشد، شورای عالی، سه تن از اعضاء را به طور موقت برای «سرپرستی امور» انتخاب کرد. اما در حقیقت کنفدراسیون به سه گروه بندی جدا از هم منشعب شده بود.

ائتلاف گروه‌های جبهه ملی و کادرهای پیشین... که خود را «خط رزمنده» می‌نامیدند. سازمان توده انقلابی و توفان مدتی با یکدیگر همکاری کردند، اما دیری نگذشت که هر یک از آنان به اعلام موجودیت یک کنفدراسیون خاص خود از یکدیگر جدا شدند. تشکیلاتی که از سازمان انقلابی هواداری می‌کرد خود را «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» نامید (و این بدین معنا بود که سازمان یاد شده خود را اتحادیه ملی همه دانشجویان ایرانی نمی‌داند). گروه سوم که توسط سازمان انقلابیون کمونیست رهبری می‌شد، اکنون می‌توانست به طور مستقل بر سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا تسلط داشته باشد. اما سازمان آمریکا نیز به دنبال کنفدراسیون در بیست و سومین کنگره خود در شیکاگو - ماه اوت ۱۹۷۵ - منشعب شد. در سال بعد - ۱۹۷۶ - سازمان انقلابیون کمونیست به گروه پویا پیوست و اتحاد کمونیست‌های ایران را تشکیل داد. این سازمان همراه با هواداران «اتحاد مبارزه برای تشکیل حزب طبقه کارگر» اقدام به

تأسیس کنفدراسیون برای احیای «جنبش واحد دانشجویی» کردند. جناح دیگری نیز در محافل دانشجویی خارج از کشور و تقریباً در همین دوران ظاهر شد و «جناح تروتسکیست‌های ایرانی» لقب گرفت. این گروه جدید که خود متشکل از دو گروه عقیدتی با اختلاف نظرهای عملی بودند، در انتقاد از مواضع رهبری کنفدراسیون اتفاق نظر داشتند و آنان را «ناسیونالیست‌های بورژوا» لقب می‌دادند... بدین ترتیب در سال ۱۹۷۵ پس از پانزده سال فعالیت بی‌وقفه، حیات کنفدراسیون به صورت سازمانی منسجم به پایان خود رسید...<sup>۱</sup>

و این همه در حالی صورت می‌گرفت که مبارزات ملت ایران با الهام از نظریات و راهبری امام وارد مرحله تعیین‌کننده خود شده بود. هرچه بر شدت اقدامات و تظاهرات دانشگاهیان و مردم و روحانیت افزوده می‌شد، بیگانگی سازمان‌های سیاسی و چپ‌گرای خارج از کشور با ملت و انقلاب بیشتر رخ می‌نمود. و سرانجام به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی و مردمی، هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند.

### **اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان یکه‌تاز میدان مبارزات سیاسی خارج از کشور می‌شود**

بدین ترتیب بود که اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا و نیز در هند و فیلیپین در این سال‌های پر هیجان و پر ملال و پر برخورد ملت مسلمان ایران با رژیم پهلوی، متشکل‌تر از پیش و قدرتمندتر از همیشه، هم‌چنان به کار تربیت کادرهای علمی و عقیدتی و سیاسی و مبارزاتی خود پرداخت و با انتشار نشریات متعدد عقیدتی، سیاسی، خبری و نیز تأسیس کمیته دفاع از مردم فلسطین، به ابفای رسالت خود مشغول بود.

تلاش کنفدراسیون در بحبوحه مبارزات ملت مسلمان ایران، نشان داد که تصمیم‌بنیان‌گذاران اتحادیه، برای انتقال فعالیت‌های خود در راستای رسالت اسلامی میهن خویش به درون سازمانی با خصلت تمام عیار مذهبی و متکی بر جهان بینی اسلامی،

تصمیمی به موقع و عاقلانه بوده است. در حالی که نیروهای اصلی و مبارزان حرفه‌ای کنفدراسیون فرصتی برای تحصیل و درس خواندن نداشتند - چون به قول یکی از دوستان، مبارزه آسان‌تر از تحصیل است - تحصیل علوم و موفقیت در امر تحصیلی از شرایط اولیه عضویت در سازمان‌های وابسته به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان بود. مشروح فعالیت در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا، کانادا و هند و فیلیپین را در فصل مربوط به تفصیل آورده‌ام.

### پیگیری تحلیل سه‌بعدی جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی

چنانکه در مقدمه فصل مربوط به فعالیت‌های دانشجویی در خارج از کشور اشاره کردم، تحلیل جامعه‌شناختی بزرگان حوزه و سیاسیون مذهبی بعد از قیام امام و کشتار خونین ۱۵ خرداد منجر به حرکت اساسی در سه محور سیاسی، عقیدتی و مبارزات قهرآمیز گردید. بزرگانی نظیر دکتر بهشتی، آیت‌الله مطهری و دکتر مفتح و امام موسی صدر و نیز سیاسیون مذهبی آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و مرحوم طالقانی برنامه حرکت جنبش را بر روی این سه بعد طراحی و در ایران و لبنان به اجرا درآوردند.

### هر حرکت اجتماعی در ایران، منهای مذهب محکوم به شکست است

در آن جا ذکر شد که نتیجه بررسی‌های علمی و دریافتن علل عدم پیروزی‌های نهضت‌های پیشین مثل قیام مشروطه، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و کلنل محمدتقی خان پسیان، توجه دست‌اندرکاران را به این امر مهم جلب کرد که:

اولاً - هر حرکت سیاسی و هر جنبش اجتماعی به منظور رهایی از وابستگی و استبداد در ایران، منهای مذهب محکوم به شکست است و ثانیاً - شروع حرکت باید بر سه محور تلاش‌های عقیدتی و سیاسی و قهرآمیز مبتنی باشد تا در نتیجه آن بتوان یک حرکت عمیق و سه‌بعدی را که کل جامعه را در بر خواهد گرفت سامان بخشید.

علل شکست قیام‌های گذشته بر این مبنی، به این دلیل بوده است که هر کدام از حرکت‌های گذشته یکی از این سه بعد را فاقد و لذا حرکتی در سطح و در نتیجه ناموفق بوده است. در مقیاس جامعه باید روی سه خط و از یک نقطه آغازین، به مثابه



حرکت بر روی سه بُعد طول و عرض و عمق یک مکعب به پیش رفت تا بتوان تحولات عظیم اجتماعی را پی افکند.

مطالب و دستاوردهای این بررسی را شهید بهشتی در یک سخنرانی در یکی از سمینارهای اتحادیه آلمان تحت عنوان مراحل اساسی یک نهضت مطرح نمود. در جهت تحقق عینی بخشیدن به این نتایج مطالعاتی:

الف - در بعد عقیدتی فعالیت‌های علمی و فقهی توسط معدودی از یاران و شاگردان امام در حوزه آغاز گشت. از جمله تأسیس مدرسه حقانی به منظور پروراندن طلاب و روحانیونی که بتوانند به سلاح ایدئولوژی و فقه پویا مسلح بوده و نیازها و مقتضیات زمان را دریابند و راه‌حل‌ها را از متون و منابع فقهی استخراج کنند. در همین راستا آشنایی با مسائل اجتماعی، فراگرفتن زبان خارجی مطالعه و شناخت مکاتب اجتماعی حاکم بر روز و روزگار و نیز ارتباط پیوسته و سازنده با بزرگان دانشگاهی از جمله اهداف و برنامه‌های شاگردان امام قرار گرفت. ارتباط مستمر با رهبر قیام و دادن اطلاعات از شرایط جامعه به او و هم چنین گام‌هایی جهت روشن ساختن افکار دیگر مراجع پیوسته در دستور کار قرارداشت.

ب - در زمینه سیاسی: به منظور ارتقای بینش سیاسی مردم و جلب افکار عامه کارهای اصولی صورت گرفت. از رهگذر این رشد بینش اجتماعی در مردم، زمینه‌ها و ابزار تحریف عقاید و به بیراهه کشاندن افکار عامه به حداقل تنزل کرده و حضور مردم را در تمامی میادین نهضت تضمین و تأمین کرد.

روشنگری‌های امام در کلیه مقاطع و در پی تحولات جامعه، افشای مسائل کامل و مربوط به فساد رژیم توسط شاگردان امام در کل جامعه و توسط بزرگان دانشگاهی در سطح روشنفکران، از زمره تلاش در این بُعد از حرکت اجتماعی باید قلمداد گردد.

افشاگری‌های دانشجویان خارج از کشور به دلیل فراهم بودن فضای سیاسی خاص و تماس مؤثر پیوسته آنان با محافل بین‌المللی و روشن کردن افکار عمومی غرب از تحولات درون کشور که از وابستگی به قطب‌های مسلط قدرت جهانی نشأت می‌گرفت و بازتاب این مبارزات در داخل کشور توسط روشنفکران دانشگاهی و

حوزوی، خود موجب رشد افکار عمومی و آگاهی مردم به اوضاع سیاسی داخل کشور و جهان پیرامون می‌گردید.

فشار بر سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر و سازمان عفو بین‌الملل و صلیب سرخ جهانی در مقاطع مختلف، جهت دفاع از زندانیان سیاسی و محکومان دادگاه‌های نظامی ایران و اعتراض آنان به عوامل رژیم و آشنا ساختن مردم از نتایج این اقدامات، از دیگر عوامل رشد سیاسی مردم جامعه‌مان بوده است.

ج - در بعد قهرآمیز: باید زمینه‌هایی فراهم می‌آمد که در صورت لزوم بتوان با نیروی نظامی و انتظامی رژیم درگیر شد. در این چارچوب گرچه اتکای اصلی بر تسخیر بدنه ارتش می‌بود ولی علاوه بر آن لازم بود حداقل برای شکستن دیوارهای رعب و حاکمیت پلیسی رژیم، حرکت‌های ایزدایی را در مقاطع مختلف ساماندهی کرد. البته باید توجه داشت که این امر غیر از مبارزات مسلحانه است که هیچگاه در ایران از اهداف قیام امام و رهروان ایشان نبود. در جهت تقویت قوای قهریه متناسب با دو بعد یاد شده قبل، حرکت‌هایی صورت گرفت که همه با آن آشنایی دارند و ذکر آن در این مقام ضرورتی ندارد. اجمالاً باید گفت که در جهت تربیت کادر آماده و پرورش یافته برای حرکت‌های نظامی، ایجاد پشتوانه قهرآمیز برای مبارزات سیاسی و عقیدتی مورد نظر بوده است.

هم چنین دیدیم که درست براساس همین تحلیل، امام موسی صدر توانست در لبنان با شرایطی کاملاً متفاوت با اوضاع آن روز ایران، قیام خود را بر همین ابعاد عقیدتی، سیاسی و نظامی استوار سازد.

تأسیس حرکت المحرومین، تأسیس مجلس اسلامی اعلای شیعیان و تأسیس ده‌ها سازمان و مؤسسه خدماتی، آموزشی، درمانی، فرهنگی و هنری وابسته به آن، تأسیس دارالافتای فقه جعفری و مدارس دینی وابسته به آن، ارتباط ارگانیک و پیوسته با آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، جهت تدوین مبانی فقه حکومتی و امور مستحدثه و نیازهای مبتنی بر مقتضیات زمان و مکان و بالاخره ایجاد سازمان نظامی امل، همه و همه جهت ایجاد یک قیام سه بعدی اجتماعی در مقیاس کل جامعه لبنان بوده است.

جالب توجه ارتباط پیوسته‌ای است که میان امام صدر و دکتر بهشتی از یکسو، امام خمینی و شهید سیدمحمدباقر صدر از سوی دیگر وجود داشته است.

ارتباط عمیق با سازمان آزادی بخش فلسطین و فراهم ساختن زمینه‌های آموزشی کادرهای ایرانی مسلمان جهت اقدام به عملیات قهرآمیز هرآینه در صورت ضرورت، در همین چارچوب قابل تحلیل و ارزیابی است.

جنبش عظیم فکری و فرهنگی حسینیّه ارشاد توسط دکتر علی شریعتی، آیت‌الله مطهری در مقیاس روشنفکران و دانشگاهیان که در مدت کوتاهی عقده‌زدایی نسبت به آرمان‌های به اصطلاح آزادی بخش جنبش‌های مارکسیستی را باعث گردید و نیز بردن احساسات مذهب رهایی‌بخش از مساجد به حوزه‌های اندیشه ثمره این تحلیل جامعه شناختی بوده است.

موفقیت انجمن‌های اسلامی خارج از کشور در تلاش‌های علمی و عقیدتی برای مقابله با افکار الحادی کمونیستی، تحت هدایت و نظارت امام و کمک‌های بسیار مؤثر و بی بدیل و مستمر امام موسی صدر و حمایت‌های سازمانی دکتر بهشتی و مرکز اسلامی هامبورگ، و اقدام‌های دیگر از این قبیل، مرهون بازتابها و ثمرات حرکت سه بعدی مذهبی اجتماعی در ایران، بعد از ۱۵ خرداد بوده است.

نتایج این نهضت در اندک مدتی کمتر از ۱۵ سال در جامعه ایران و نیز کمتر از ۱۰ سال در جامعه لبنان نمودار شد.

مسائل مربوط به لبنان را در جلد دوم به تفصیل مطرح کرده‌ام.

### **غفلت و بی‌خبری رژیم از اقدامات صورت گرفته و باز کردن سوپاپ اطمینان**

در ایران، شرایط به گونه‌ای پیش رفت که آثار بحران برای زمامداران رژیم و نیز آمریکاییان حاکم بر ایران نمودار شد. در یک بررسی سطحی، سردمداران رژیم غافل از اقدامات انجام شده و تحولات عمیق اجتماعی حاصل آمده از مبارزات سه بعدی ملت مسلمان و رهبران جنبش، تصمیم به باز کردن دریچه‌های اطمینان گرفتند و به خیال خود، به مثابه سال‌های آخر دهه ۴۰، با تعویض هویدا و دیگر مهره‌های رژیم و دادن آزادی‌های نسبی سیاسی، به آرام کردن جامعه و کاستن از بحران روی آوردند. اتخاذ

این روش تجربه شده در مقاطع گذشته و در کشورهای دیگر، این بار در ایران نتیجه نداد و مشاوران رژیم و سازمان‌های ساواک و سیا، قدرت درک تحولات صورت گرفته در ایران را نداشتند.

توجه کامل آمریکاییان به ایران به عنوان ژاندارم خلیج فارس، رویکرد تمام عیار رژیم به مسائل و تجهیزات نظامی، آنان را به کلی از تحولات سیاسی ایران غافل کرده بود.

چنانکه می‌دانیم شاه رؤیای حاکمیت بر خلیج فارس را بعد از خروج انگلیسی‌ها در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس، درسر می‌پروراند. او می‌خواست با این امر، مانع حضور نظامی شوروی در خلیج فارس شده و آمریکاییان را که سخت درگیر مشکلات و شکست‌های پیاپی نظامی در ویتنام بودند و به مجهز ساختن شاه به تسلیحات لازم نظامی و حضور او در منطقه دل‌خوش کرده بودند، مجدداً متقاعد سازد که ایران توانایی حفظ امنیت خلیج فارس و تأمین مصالح آمریکا در اقیانوس هند تا شاخ آفریقا را دارا خواهد بود.

### **سفر نیکسون به ایران و تثبیت موقعیت نظامی ایران در خلیج فارس و در جهت تأمین منافع بلند مدت و همه جانبه آمریکا**

با خروج انگلیس از بحرین و اعلام استقلال و پذیرش آن از طرف ایران، نیکسون در سال ۱۹۷۲، به ایران سفر کرد. در همین سفر بود که شاه موافقت آمریکا را برای خرید هواپیمای F۱۶، F۱۴، F۵ جلب کرد، و نیکسون قول داد همه‌گونه جنگ‌افزارهای مورد نظر ایران را بدون دغدغه خاطر تأمین کند. و این همه در حالی بود که کارشناسان نظامی ایران و خلبانان نیروی هوایی آموزش‌های لازم نظامی را نداشتند. به منظور جبران این کمبود مقرر شد کارشناسان و مستشاران نظامی آمریکا به ایران سرازیر شوند. حضور مستشاران آمریکایی البته قبل از این سال‌ها هم بود. اما در این دوران این امر تشدید شد.

با یک طراحی بلند مدت استراتژیک به سردمداری هنری کسینجر، قیمت نفت ناگهان چهار برابر شد و کشورهای نفت خیز صاحب درآمدهای کلان و غیرقابل تصور

می‌شدند. تأثیر این افزایش بهای نفت، کشورهای اروپایی و شرق آسیا را با بحران مالی روبه‌رو می‌ساخت. اما ایالات متحده به دلیل نیاز کمتر به نفت، از این افزایش بهای نفت کمتر متضرر می‌شد. وانگهی با برنامه مسلح ساختن ایران و عربستان سعودی و کشورهای منطقه، قسمت اعظم درآمدهای نفتی، مجدداً به ایالات متحده بازمی‌گشت. طرح امریکایی افزایش ناگهانی بهای نفت را جیمز اکینز<sup>۱</sup> سفیر وقت ایالات متحده در عربستان فاش ساخت.

درگیری زمامداران امریکایی به ویژه نیکسون، به دنبال رسوایی واترگیت در انتخابات ریاست جمهوری، حدود ۲ سال فرصت طلایی را به شاه داد تا زد و بندهای خود را با سرمایه داران نظامی و صنایع جنگی آمریکا ادامه داده و جنون‌آمیز به خرید تجهیزات پیشرفته نظامی روی آورد.

روشنگری‌های امام طی اعلامیه‌های مختلف و همچنین مبارزات دانشجویان دانشگاه‌ها و سیاسیون مذهبی و ملی و طلاب جوان، موجبات خشم روزافزون مردم را از حضور مستشاران امریکایی که هر روز بر تعداد آنان و خانواده‌هایشان افزوده می‌گشت، باعث می‌شد.

توجه بیش از حد مریکاییان به ارتش ایران و عدم توجه به اثرات سوء اجتماعی حضور خانواده‌های مریکایی در کشور مسلمان ایران و نیز خفقان روزافزون سیاسی در کشور و خشونت بیش از حد ساواک در برخورد با مبارزان، بدون توجه به علل و عوامل رشد مبارزات مردم ایران، ساواک و سیا و دست‌اندرکاران رژیم را از شناخت دستاوردهای نفوذ امام و یاران ایشان و مبارزان مسلمان و برنامه‌های آنان در ابعاد سه‌گانه نهضت، به کلی غافل ساخته بود. مبارزات دانشجویان در خارج از کشور و نیز تحولات لبنان و پیروزی‌های امام موسی صدر در آن خطه، توجه کامل تئورسین‌های رژیم را به‌خود جلب نکرد. از دید کارشناسان مسائل سیاسی ایران در رژیم شاه و حامیان امریکایی او، حرکت‌های مذهبی در ایران بدلیل خصلت ارتجاعی آن فاقد توفیق بوده و مردم حق‌شناس و عاشق سلطنت و شاه، چشم خود را بر پیشرفت‌های روزمره

ایران و نزدیک شدن به دروازه تمدن بزرگ هرگز نخواهند بست و تسلیم اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه نخواهند شد! بالا رفتن درآمد نفت و سرگرمی دولتمردان به چپاول و غارت ثروت‌های مردم و درآمدهای ناشی از افزایش بهای نفت، آنان را به کلی از تحولات داخلی و مسیر آن غفلت زده کرده بود، بطوری که وقتی از اواسط دهه هفتاد مبارزات مردم ایران وارد مرحله تعیین کننده خود گردید، خواب غفلت هم چنان بر سیاستمداران امریکا سایه افکنده بود، وگرنه چگونه عدم توجه ریچارد هلمز<sup>۱</sup> سفیر آمریکا در ایران که قبلاً ریاست سازمان سیا را برعهده داشته و یک کارشناس کارکشته اطلاعاتی و امنیتی بوده است و از سوی دیگر هدایت سازمان‌های اطلاعاتی در ایران را نیز در دست داشت، بر تحولات بنیادین اجتماعی در ایران قابل توجه است؟

**تعارض حضور پنجاه‌هزار مستشار نظامی امریکا در ایران با سیاست حقوق بشر کارتر**

هنگامی که کارتر در امریکا به ریاست جمهوری رسید، سیاست دفاع از حقوق بشر او - که در واقع برای مقابله با سیاست‌های تبلیغاتی اتحاد جماهیر شوروی و فراهم ساختن زمینه‌های سیاسی و تبلیغاتی آن‌ها طراحی شده بود و برآن بود تا نظریه حاکم بر غرب را که آمریکا حامی حاکمان مستبد در کشورهای تحت سلطه خود است، تغییر دهد - در تعارض کامل با سیاست ارتقاء ایران به ژاندارمی خلیج فارس و مجهز ساختن این کشور به انواع تجهیزات نظامی قرار داشت. سیاستی که قریب به یک دهه در مورد ایران اعمال شده بود و نزدیک به ۵۰ هزار مستشار نظامی در ایران را شامل می‌شد، ناگهان می‌بایست به سیاست تأمین آزادی‌های مدنی و آزادی‌های احزاب تبدیل می‌شد. وجود این تناقض در دستگاه اجرایی ایالات متحده، مشکلات بزرگی را در غفلت از اوضاع ایران برای سردمداران سیاست خارجی آمریکا فراهم آورده بود. اطلاعاتی که سولیوان از اوضاع روزمره ایران به وزارت خارجه آمریکا ارسال می‌کرد، با نظریات نظامیان آمریکایی سازگاری نداشت. تحلیل‌های آنها از اوضاع با واقعیت‌ها تطبیق نمی‌کرد. همین امر، چنانکه قبلاً در جای دیگر گفته‌ام باعث شد تا کارتر، جیمز بال را

در اواخر عمر سلطنت شاه مأمور تهیه گزارشی از واقعیت‌های ایران کند. هوشیاری امام و آگاهی ایشان بر این سیاست‌های دوگانه کاخ سفید و وجود تضاد در دستگاه دیپلماسی آمریکا، خود یکی از عوامل پیروزی سریع انقلاب بود. زمانی که امام روز به روز مردم را بیشتر به خیابان‌ها می‌کشاند و اعتصابات را دامن می‌زد، رژیم را ناچار به اتخاذ سیاست سرکوب می‌کرد، و زمانی که رژیم دست به سرکوب اعتصابیون و مبارزان می‌زد، امام و مردم دستگاه حقوق بشر کارتر را به مسخره می‌گرفتند.

### بحران ناشی از سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی در ایران

در سال ۱۳۵۳ متجاوز از ۱۲ بانک بزرگ آمریکا، دفاتری در تهران دایر کرده و در بخش خصوصی سرمایه‌گذاران چند ملیتی وارد کشور شدند. زمانی که شاه درآمدهای نفتی را صرف خرید تجهیزات نظامی می‌کرد و به کشورهای اروپایی وام‌های بلند مدت کم بهره عطا می‌کرد و واردات بی‌رویه کالاهای مصرفی را شدت بخشیده بود ناگهان کشور با تورم بی‌سابقه‌ای مواجه گردید. رشد بیکاری ناشی از هجوم زارعین به شهرها، بیکاری فارغ التحصیلان پر مدعایی که از هنرستانها و دانشسراها و آموزشگاه‌های شبانه و حرفه‌ای بیرون آمده بودند، در کنار گرانی اجاره مسکن و دیگر هزینه‌های زندگی، موجب شد که از اواسط دهه ۵۰، محدودیتهایی در امر واردات و صادرات و صدور اعتبارنامه‌های اسنادی صورت پذیرد. این امر از سوی دیگر، موازنه‌های بازرگانی را بر هم می‌زد. نارضایتی‌های فرهنگی و اخلاقی که در اثر برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیر نظر قطبی و جشن هنر شیراز و اجرای برنامه‌های مستهجن سکسی و هنری در خیابان‌ها و رواج فساد بین جوانان که در پی ایجاد و گسترش کاخ جوانان، مدارس مختلط و فیلم‌های سینمایی و... حاصل شده بود، در کنار اعتراضات گسترده خانواده‌های زندانیان سیاسی و بالاخره رشد مبارزات قهرآمیز که منجر به ترور چند ژنرال ارتش و چند کارشناس آمریکایی و چند سرمایه‌دار داخلی گردیده بود، نشانه‌های انفجار را در کشور نمودار می‌ساخت. کارتر زمانی سیاست دفاع از حقوق بشر را در ایران بر شاه تحمیل می‌کرد که اوضاع از کنترل زمامداران ایران خارج شده و تفاوت اساسی با سیاست‌های

اجرا شده دوران کندی پیدا کرده بود.

### اعمال آگاهانه سیاست‌های دوگانه آمریکایی در ایران

برژینسکی در خاطرات خود می‌نویسد، کارتر دست اندرکاران امور خاورمیانه در وزارت خارجه را احضار کرد و گفت کسانی که با سیاست حقوق بشر او توافقی ندارند، بهتر است که از مسئولیت خود در این قسمت استعفا دهند. اما در مورد ایران با توجه به مرکزیت استراتژیک ایران و اهمیت حیاتی آن برای آمریکا تصمیم گرفتیم سیاست مصوب پرزیدنت نیکسون و هنری کیسینجر را ادامه دهیم و بسیاری از سفارشات خرید اسلحه را که ایران خواسته بود، در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) مورد تأیید قرار دهیم. سیاست اعمال حقوق بشر و دفاع از آن چنانکه گفته شد بیشتر به منظور مبارزه تبلیغاتی با اردوگاه کمونیسم و تسلیم شوروی به اجرای قرارداد معروف به سالت SALT<sup>۱</sup> اتخاذ شده بود. در آن زمان شیوه استالینی حکومت مدافع کارگران در اغلب نظامهای سوسیالیستی وابسته به شوروی، شهره خاص و عام شده بود. لذا اعلام سیاست دفاع از حقوق بشر از یک سو برای فروکش کردن مبارزات قهرآمیز ملت‌های تحت ستم که توسط زمامداران وابسته به امپریالیسم اجرا می‌شد و از سوی دیگر برای کم رنگ کردن قدرت و سلطه فرصت طلبهای رویونیست شوروی انتخاب شده بود. در ایران هم علی‌رغم میل شاه و سازمان امنیت، این سیاست، فضای باز سیاسی را فراهم ساخت که مذهب‌یون و انقلابیون مسلمان با آمادگی و اجرای برنامه‌های ده ساله گذشته، بیشترین بهره را از این فرصت تاریخی نصیب خود کردند.

### اعتراف برژینسکی به ناآگاهی از عوامل بحران در ایران

این بهره‌برداری از فرصت چنانکه اشاره شد، آن چنان آمریکایی‌ها را غافلگیر کرد که برژینسکی به صراحت در خاطرات خود می‌نویسد: ما نتوانستیم - به دلیل بی اطلاعی از شرایط واقعی ایران - بهتر خود را برای مقابله با این بحران - بحران ناشی از قیام ملت مسلمان ایران به رهبری امام - آماده کنیم. اعمال سیاست حقوق بشر کارتر برای آنکه



بتواند علیه ارودگاه کمونیسم مؤثرتر باشد، لازم می‌بود در کشورهایی که سران حکومتی آنها وابسته به آمریکا بودند، نظیر ایران، به‌طور مؤثر دنبال شود. از این رو کارتر مخالفان این سیاست را از قسمت امور ایران در وزارت خارجه کنار گذارد و بخش حقوق بشر را در سیاست خارجی زیر نظر هنری پرشت<sup>۱</sup> قرار داد. سولیوان در خاطراتش به همین مطلب اشاره کرده و قریب به این مضمون می‌نویسد؛ از نظر کادرهای جدید وزارت خارجه و عده‌ای از نزدیکان پرزیدنت کارتر، حکومت شاه به عنوان یک حکومت غیر دموکراتیک بود که پیوسته ناقض حقوق بشر بوده است و لذا پیوسته به شاه توصیه می‌کردند که سیاست آزادسازی فضای سیاسی کشور را استمرار بخشد. ولی شاه همواره به خطر کمونیسم اشاره می‌کرد.

### کارتر: ایران جزیره ثبات و امنیت و شاه، محبوب ملت ایران است

دیدیم که کارتر حتی در ژانویه ۱۹۷۸ (دی ماه ۵۶) در سفر خود به ایران شاه را محبوب ملت و ایران را جزیره ثبات و امنیت نامید. این اظهار نظر با اطلاعاتی که از مجریان حقوق بشر خود دریافت می‌کرد سازگار نمی‌بود. همین مسئله و دیگر مسائل نظامی منطقه، نظیر حفظ مصالح اسرائیل و حفظ ایستگاه‌های استراق سمع در سیهگل و جنگل‌های شمال ایران، موجب شد که شکافی عظیم در میان زمامداران و مشاوران کاخ سفید و حامیان صنایع نظامی و نیز مشاوران نظامی و امنیتی کارتر رخ دهد. خاطرات برژینسکی به خوبی صحت این ادعا را اثبات می‌کند. چنانکه گفته شد نگرانی از خطر کمونیسم در ایران در کنار عوامل ذکر شده در بالا موجب اتخاذ سیاست دوگانه آمریکا در برابر رویدادهای ایران شده بود. جالب این است که اظهار نظر مقامات آمریکایی درباره خطر کمونیسم در ایران به اظهارات شاه و سازمان امنیت ایران مبتنی است که از نگرانی حضور افسران حزب توده در ارتش در زمان دکتر مصدق سرچشمه می‌گرفت. همان‌طور که می‌دانیم سازمان نظامی و زیرزمینی افسران حزب توده بر اساس مدارک موجود در ساواک ۶۳۵ نفر عضو داشت که توسط تیمور بختیار متلاشی

شد.

آنها هرگز تصور نمی‌کردند، رشد و سازماندهی قیام مردم ایران، بدون حمایت و هدایت کا.گ.ب امکان‌پذیر باشد. این نکته را در بیان ماجرای مأموریت هایزر در ایران نقل کرده‌ام و سولیوان نیز در خاطرات خود به حضور فعال افراد ذی نفوذ حزب جمهوریخواه در وزارت خارجه امریکا اشاره دارد که به دلیل خطر کمونیسم در ایران و شرکت عناصر وابسته به کا.گ.ب، عدم اجرای دستورات رئیس‌جمهور را توصیه می‌کردند. حتی صریحاً در مورد فشار آوردن به شاه برای بسط آزادی‌ها با کمال تعجب شنیده می‌شد که می‌گفتند: رئیس‌جمهور فرصت کافی برای مطالعه شرایط و اوضاع را ندارد؛ لذا نمی‌تواند تصمیم مقتضی اتخاذ کند.

**تناقض میان عمال انگلیس و آژانس یهود از یک سو و عوامل نظامی امریکا از سوی دیگر**  
تناقض دیگری که در ارتباط با نفوذ عوامل فراماسونری و عمال انگلیس در ایران از یک سو و صاحبان نفوذ در سیاست خارجی آمریکا از سویی دیگر قابل ذکر است، به میدان و پایگاه نفوذ این دو قدرت مرتبط است. عوامل انگلیسی و عمال آژانس بین‌الملل یهود بیشتر در میان دولتمردان سیاسی ایران حضور داشتند. در حالی که آمریکاییان بر نظامیان ایران متکی بودند و حفظ شاه را هم فقط در صورت حفظ ارتش و حاکمیت آن بر سیاست‌های ایران ممکن می‌دانستند.

در عمل هم اگر می‌بینیم که پیروان سیاست انگلیس حتی در مقطعی حاضر بودند برای حفظ موقعیت خود در ایران، شاه را فدا کنند و اگر حفظ ایران به تنهایی با سقوط شاه که دیگر کارآیی خود را برای غرب از دست داده بود، ممکن می‌بود، حاضر بودند به آن تن در دهند، در تعارض با سیاست‌های دوگانه آمریکا که بر حفظ ارتش به هر قیمت تکیه داشتند و ارتش بدون شاه هم برای آنان قابل تصور نبود، لذا حتی المقدور برای بقای شاه تلاش کردند، جای شگفتی ندارد. آمریکاییان اجرای سیاست‌های خود را در هر دو حالت سیاست سرکوب یا سیاست دفاع از حقوق بشر، تنها از طریق شاه و ارتش امکان‌پذیر می‌دانستند و لذا اگر هم به این نتیجه می‌رسیدند که وجود شاه در ایران منافع آنان را نابود خواهد کرد، حاضر بودند دست به کودتا بزنند و نظامیان تحت

فرمان مستشاران خود را روی کار آورند.

### تناقضی دیگر: نیاز آمریکا به نفت خاورمیانه و تأمین امنیت نظامی اسرائیل

اصولاً این سیاست دوگانه آمریکا در مقطع بعد از جنگ ویتنام در مورد خاورمیانه نیز از دیدگاهی دیگر قابل مشاهده است: آمریکا نیاز روز افزونی به نفت خاورمیانه و کشورهای عربی، خصوصاً عربستان و عراق و کشورهای حاشیه خلیج فارس داشت و از سویی دیگر حمایت نظامی و اقتصادی از اسرائیل برای آمریکا و یهودیان غیر قابل اجتناب می‌نمود. حمایت نظامی از اسرائیل در تعارض با پیوند سیاسی و نفوذ آمریکاییان در کشورهای عربی قرار داشت. قطع جریان نفت خاورمیانه به هر دلیلی، می‌توانست خسارت عظیمی به اقتصاد ملی و امنیت داخلی و خارجی آمریکا وارد سازد. و عدم حمایت نظامی از اسرائیل موجبات سرکشی یهودیان و حامیان ریاست جمهوری آمریکا را فراهم می‌ساخت و علاوه بر آن بر رکود کارخانجات اسلحه سازی آمریکا که بعد از جنگ ویتنام دردسر آفرین شده بود، دامن می‌زد. مشکل اول از طریق افزایش قیمت نفت و بالا رفتن درآمد کشورهای نفت خیز حل می‌شد و رضایت آنان را حاصل می‌کرد، و مشکل دوم یعنی رکود کارخانجات و صنایع نظامی، از طریق ارسال تجهیزات به اسرائیل و فروش هر چه بیشتر آن به ایران و عربستان قابل حل بود. علاوه بر آن قسمت اعظم درآمد حاصله از فروش نفت، بدین ترتیب به بازار آمریکا سرازیر شده و در کنار آن اروپاییان و ژاپن را با مشکلات اقتصادی و افزایش هزینه‌های تولید روبرو می‌ساخت.

از این جهت بر اساس گفته‌های صاحبان صنایع آمریکایی، فروش اسلحه به ایران برای کارخانجات آمریکایی سازنده اسلحه برای بخش‌های سه گانه ارتش آمریکا، نیروهای دریایی، هوایی، زمینی و برای آژانس‌های امنیت و دفاع یک گنج سرشاری را ایجاد کرده است<sup>۱</sup> و نیز بنا به گفته هنری کیسینجر «ایران یک دوست بزرگ برای آمریکا بوده است و تقریباً تمامی اهداف سیاست خارجی آمریکا را تقویت و پشتیبانی

۱. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی، ص ۳۵.

کرده است... ایران هرگز در قطع جریان نفت شرکت نکرد... سلاح‌های خود را هرگز به کشوری که ما آن را تصویب نکرده‌ایم نفرستاده است...»<sup>۱</sup>

**افزایش ارسال جنگ‌افزارهای مدرن به ایران علی‌رغم سیاست‌های اعلام شده کارتر**  
علی‌رغم سیاست حقوق بشر کارتر و سیاست کاهش فروش جنگ‌افزارها، دولت ایالات متحده در سال ۱۹۷۸ (یک سال قبل از انقلاب) فروش هواپیماهای هشدار دهنده آواکس را در کنار جنگنده‌های F۱۴ و F۱۶ به ایران تصویب کرد. و این در حالی بود که به اذعان خود آمریکاییان، خلبانان و نظامیان ایران توانایی استفاده از این هواپیماها را نداشتند.

«فروش اسلحه به ایران دچار هرج و مرج و خارج از کنترل می‌باشد و تا دهها سال بعد هم ایران قادر نخواهد بود در صورت بروز یک جنگ، بدون کمک روزانه آمریکا در جنگ پیروزی حاصل کند. ایران به اندازه کافی خلبان برای استفاده از هواپیماهای خریداری شده ندارد. بسیاری از وسایل خریداری شده به علت فقدان متخصصین ایرانی که بتوانند آنها را به کار اندازند، در انبارها انباشته شده‌اند. بسیاری از متخصصین نظامی آمریکا معتقدند که ایران مصرفی برای این همه هواپیما ندارد. همین مطلعین می‌گویند که خلبانان ایرانی این هواپیماها تعلیمات بسیار ناقص دریافت کرده‌اند و قابل اعتماد نیستند... مقامات ارتش آمریکا به قدری به فروش اسلحه به ایران شوق و ذوق و اصرار داشتند که اغلب مقامات ایرانی را از وسعت اشکالات و احتیاجات تعلیمات لجستیک و حفاظت سیستمها در دستور خرید، مطلع نمی‌ساختند. اگر مستشاران و متخصصین آمریکا از ایران بیرون بیایند، ارتش شاه بدون هر گونه کمکی به حال خود رها خواهد شد.»<sup>۲</sup>

بیانیه‌های افشاگرانه امام در مورد مجهز ساختن شاه به این همه جنگ‌افزار، هم شاه ایران را نگران و پریشان کرده بود و هم ریاکاری و دغل‌بازی سیاست‌بازان حامی حقوق

۱. همان؛ ص ۴۴.

۲. همان؛ ص ۴۵.

بشر در ایالات متحده را بر جهانیان روشن می‌نمود.

و از سویی دیگر ضریب امنیتی و جانی آنان را نیز به شدت کم می‌کرد. به طوری که هر از چند گاهی یک افسر یا ژنرال آمریکایی در ایران ترور می‌شد. «ایران تا حداقل ده سال آینده هم به کمک روزمره متخصصین آمریکایی نیاز دارد و این یعنی حضور ۵۰ تا ۶۰ هزار آمریکایی در ایران تا سال ۱۹۸۰. در صورت بروز جنگ این افراد می‌توانند به گروگان گرفته شوند، حتی حضور آنها ممکن است ایجاد خطرات و ناراحتیهایی برای آمریکا بنماید...»<sup>۱</sup>

علی‌رغم همه اینها، سیاست فروش تجهیزات نظامی پیشرفته به شاه ادامه یافت، زیرا به ویژه «عملیات شاه با اهداف استراتژیک آمریکا انطباق کامل دارد...»<sup>۲</sup>

### عملیات چریکی در ایران

همچنانکه گفته شد برنامه نهضت‌های اسلامی در سه بعد رشد ایدئولوژیک و ارتقاء فقه حوزه به فقه حکومتی، رشد سیاسی مردم و آگاهی‌های اجتماعی و مذهبی ساختن دانشگاه و سیاسی کردن حوزه و بالاخره تدارک قوا و نهادهای قهریه، پیش می‌رفت. قیام مسلحانه در دستور کار نهضت و نیز اعتقاد امام نبود. اما:

در سال ۱۳۴۹ یک گروه مارکسیست از جوانان این مرز و بوم - چنانکه پیشتر گفته شد با تشکیلاتی بنام «سازمان چریک‌های فدایی خلق» در منطقه سیاهکل در جنگل‌های شمال اعلام موجودیت کرده و به چند فقره عملیات مسلحانه از سرقت بانکها و ترور عوامل رده بالای رژیم دست زدند. این حرکت‌های مسلحانه در اندک زمانی شور و نشاطی زاید الوصف در جوانان ایرانی به وجود آورد. بیم آن می‌رفت که این حرکت موجبات اقبال جوانان را به جهان‌بینی مارکسیسم سبب گردد. درست در همین زمان سازمان مجاهدین خلق اعلام موجودیت کرد. این سازمان که از جوانان مسلمان و مخلص و پیروان صدیق آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان تشکیل گردیده بود و از

۱. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، دکتر ابراهیم یزدی، ص ۴۵.

۲. همان؛ ص ۴۶.

سال‌ها قبل در تدارک قیام مسلحانه بودند، نگرانی از روی آوردن جوانان مسلمان به مکتب کمونیسم را به حداقل رساند، و در عوض اقبال اکثر سیاسیون مسلمان از روحانی و دانشگاهی را به سوی خود جلب کرد. در فاصله زمانی کمتر از یک سال چتر حمایت ملت ایران و به ویژه دانشگاهیان و طلاب جوان حوزه، بر سر مجاهدین خلق سایه افکند. حمایت‌های مالی و تبلیغاتی و امکانات امنیتی و... از همه طرف به سوی آنان سرازیر شد. در خارج از کشور، جوانان مسلمان و خصوصاً اعضای انجمن‌های اسلامی توان تازه‌ای گرفتند و از زیر ضربات تبلیغاتی چپ‌های انقلابی و کمونیستی رهایی یافتند. این امر تا آنجا پیش رفت که پاره‌ای از علمای بزرگ حوزه و نیز شخصیت‌های طراز اول انقلابی از علمای بلاد و جماعات گرفته تا یاران نزدیک امام به حمایت آنان برخاستند.

### سازمان مجاهدین خلق یک چیز کم داشت: حمایت امام خمینی

سازمان مجاهدین یک چیز کم داشت و سخت در تکاپوی تحصیل آن بود. آن، حمایت امام خمینی از آنان بود. بر همگان معروف است که امام از همان لحظات اول به این حرکت، با دیدی دیگر می‌نگریست. تنی چند از اعضای سازمان به نجف رفتند و شاگردان امام را به سوی خود جلب کردند؛ و در خواست جلسات گفتگوی مکرر با امام را داشتند. امام با آن که از همان گام نخستین نسبت به آنان خوشبین نبودند، ولی برای اتمام حجت به شاگردان و نزدیکانشان، امکان و زمان کافی را به آنان دادند تا به معرفی خود و اهداف و آرمان‌هایشان بپردازند.

«من دیدم آنقدر که اینان از قرآن و نهج‌البلاغه حرف می‌زنند من طلبه با این دو کتاب سر و کار ندارم!» «و یا» وقتی دیدم اینها از حضرت امیر دو آتش‌تر هستند، نسبت به آنان شک کردم»<sup>۱</sup>

در جایی دیگر در جریان رساندن یک نامه از علمای شیراز را به امام در مورد مجاهدین نقل کرده‌ام که در این جا تکرار نمی‌کنم.

۱. گفتگوی من با امام در سال ۱۳۵۲ در نجف.

**اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین صحت نگرش امام را به اثبات رساند**

امام گرچه از این گروه حمایت نکردند ولی به ملاحظه مسلمانان مبارز ایران و حمایت علمای بزرگ از آنان، علیه آنها نیز اقدامی نکردند. هنگامی که در سال ۱۳۵۴ - ظاهراً در شهریور ماه - اعلامیه ارتقای ایدئولوژیک سازمان منتشر شد و در آن اعلام شد که سازمان مجاهدین خلق یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی است، آب سردی بر حرارت مبارزان جوان و مسلمانان پرشور و انقلابی ریخته شد. شدت ضربه به حدی بود که ممکن بود دگرگونی‌های عظیمی را در صحنه مبارزات چه به لحاظ کیفی و چه از باب کمی باعث گردد.

قبل از آنکه اعلامیه مجاهدین در سطح وسیعی در ایران و اروپا انتشار یابد، دکتر چمران از لبنان ما را در جریان این امر قرار داده بود بلافاصله سران اتحادیه و جوانان رده‌های بالاتر سازمان را در نشستی اضطراری فراخواندیم و طرح ریختن یک پادزهر را در تشکیلات وابسته به اتحادیه فراهم آوریم، به طوری که افراد اتحادیه به هنگام اعلام رسمی خبر تحول ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، قدرت رو در رویی با آن و نیز مبارزه با شبهات و هوچی‌گری‌های چپ‌ها و کمونیست‌ها را از قبل فراهم کرده و حتی در پاره‌ای از شهرهای دانشجویی، خود آنان زودتر از هر کس آن را به دیگران اعلام کردند. در صفحات پیشین شرح کامل این مطلب را آورده‌ام.

رژیم تصور می‌کرد با این شکست ضربه اساسی را بر پیکر جنبش اسلامی وارد آورده است. در حالی که از مراحل پیشرفته جنبش در سه محور یاد شده بی‌اطلاع بود، حربه‌های تبلیغاتی خود را بر «مارکسیست‌های اسلامی» متوجه کرد.

### **نقش عظیم شریعتی از زبان شهید بهشتی**

نقش عظیم دکتر شریعتی در این زمان در به دست آوردن مجدد هویت جوانان و دانشجویان و طلاب، به مراتب بیش از آنست که در این مختصر بر زبان آید. شهید بهشتی نقش شریعتی را در انقلاب اسلامی این گونه می‌ستاید: «... دکتر در طول چند سال حساس، هیجان مؤثری در جو اسلامی و انقلاب اسلامی به وجود آورد، و در جذب نیروهای جوان درس خوانده و پر شور و پر احساس به سوی اسلام اصیل نقش

سازنده‌ای داشت و دل‌های زیادی را با انقلاب اسلامی همراه کرد. این انقلاب و جامعه باید قدردان این نقش موثر باشد.<sup>۱</sup>

ای کاش کسانی که پاره‌ای اشکالات و کج فهمی‌های او را دسیسه نابودی و نفی او و انکار مطلق آثار او قرار داده‌اند، منصفانه به این امور می‌نگریستند و به تبع امام و شهید بهشتی و مرحوم مطهری، حق او را ادا می‌کردند. ای کاش کسانی که برای نفی علی شریعتی، حتی به تحریف کامل و هوشیارانه اظهارات دلسوزانه شهید بهشتی روی می‌آوردند، قدری مروت و مردانگی و انصاف را نیز چاشنی اظهارات خود می‌کردند. عجیب‌تر از همه اینست که پاره‌ای از این افراد در تصورات خود، چنان مخاطب‌های خود را انسان‌های فاقد عقل و قدرت تحلیل و عاری از روش علمی تحقیق می‌دانند که حتی یک درصد هم احتمال نمی‌دهند مخاطب آنها به منابعی که آنان به تحریف آن پرداخته‌اند روی آورده<sup>۲</sup> و خلاف ادعای آنان را مشاهده کند. به عنوان مثال شهید بهشتی در پاسخ به پاره‌ای از شبهات، شریعتی را چنین معرفی می‌کند:<sup>۳</sup>

«دکتر شریعتی قریحه‌ای سرشار، ذهنی تیز و اندیشه‌ای پویا بود. درباره انسان بیش از هر چیز کوشیده بود و این اندیشه را در رابطه با اسلام و ادیان الهی، و در رابطه با آنچه فلاسفه و جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان متفکر دیگر آورده‌اند و گفته‌اند، دنبال کرده و به نتایج مورد علاقه‌اش رسیده بود. به نظر من دکتر شریعتی تجلی یک پویش و یک حرکت بود یک حرکت تند و تیز؛ یک حرکت پر نشیب و فراز؛ یک حرکت تحول دار... یک قریحه سرشار و یک ذوق بدیع بود...»

از آنجا که دکتر پویش و یک حرکت بود، طبیعی است که در اندیشه‌ها و کارهایش موارد متعددی وجود داشته باشد که... پایه‌های اصیلی نداشت... در موارد زیاد حساسیت‌هایی در برابر گفته‌ها و نوشته‌هایش به وجود می‌آمد، البته نه از جانب کسانی

۱. ص ۱۰۸، شریعتی، جستجوگری در مسیر شدن، انتشارات بقیه، ۱۳۷۸.

۲. به عنوان مثال رجوع کنید به سخنرانی دکتر بهشتی در مدرسه حقانی قم، خطاب به طلاب جوان در مورد آثار و عقاید دکتر شریعتی. این سخنرانی تحت عنوان: دکتر شریعتی، جستجوگری در مسیر «شدن» توسط انتشارات بقیه، ۱۳۷۸، منتشر شده است.

۳. همان، صص ۹۱ تا ۹۷.



که نگرش سطحی نسبت به اسلام دارند، بلکه از جانب صاحب نظران رژف نگر اسلام...

دکتر در توسعه و تقویت شور انقلابی جامعه ما به خصوص نسل جوان تاثیر بسزایی داشت و توانست قلب و احساس و ذهن جوان‌های ما را برای درک پیام‌های امام آماده‌تر و به فهم و دانش این پیام‌های انقلابی نزدیک‌تر کند. توانست پیوند میان نسل جوان و روحانیت مسؤول و متعهد را در یک راستای انقلابی برای نسل جوان قابل فهم‌تر کند...

دکتر یک پویش بود. می‌دانیم که مواضع انسان در دگرگونی‌ها تغییر می‌کند؛ برخی از مواضعش پسند بعضی از گروه‌ها افتد، در حالی که برخی از مواضعش ضد آن گروه‌هاست. هر انسانی این طور است و دکتر یک استثناء نیست...

دکتر هیچ وقت معتقد نبوده که هر چه گفته صحیح است و این را بارها تکرار کرده. مگر می‌شود یک انسانی هوشیار و آگاه و اندیشمند باشد و بگوید که هر چه من می‌گویم درست است؟

در دیدارهای مانوس کننده‌ای که گهگاه با مرحوم دکتر داشتیم، این نکات را با صداقت و صراحت و برادانه با ایشان در میان می‌گذاشتم و در ایشان مقاومتی ندیدم... برادر عزیزمان آقای خامنه‌ای در مورد دیگری نقل کردند که درباره موضوعی با دکتر بحث کردند و ایشان پذیرا بودند...

شهید بهشتی در جایی دیگر می‌گوید:

«... دکتر شریعتی یک اندیشه پویا بود... اندیشه‌ای که همواره در پی فهمیدن و شناختن بود. مایه‌های اصلی این اندیشه، یکی معارف اسلامی بود که دکتر در خانه پدرشان و در شهر مشهد با آنها آشنا شده بود... و دیگری مطالعاتی که در زمینه ادبیات و جامعه‌شناسی در رابطه با فرهنگ غربی و اروپایی داشت. خصوصیت دکتر این بود که هویت و اصالت خود را در طول این سال‌ها مطالعه و تحصیل در زمینه جامعه‌شناسی و معارف غربی حفظ کرده، شیفته و دلباخته مطلق فرهنگ غربی نشده بود، بلکه اصالت فرهنگ غنی اسلام همواره برای او جاذبه نیرومند داشت. همین امتیاز سبب شده بود که

دکتر بتواند با حفظ خویشتن خویش و هویت خود، در یک مسیر و سلوک فکری و معرفتی، گام‌های بلندی به جلو بردارد و نتایج زیبا و ارزنده‌ای را به دست آورد.<sup>۱</sup>...

### محورهای سه‌گانه تلاش رژیم برای مقابله با انقلاب اسلامی

رژیم که از رشد سیاسی مردم و قیام یکپارچه دانشگاه و حضور روزافزون اندیشه امام در کل جامعه سراسیمه شده بود، در سه محور تلاش‌های خود را آغاز کرد:

الف - از ایادی خود که از پیروان صدیق اندیشه مارکسیسم لنینیسم بوده و در مراکزی از جمله رادیو و تلویزیون و سازمان امنیت و مطبوعات وابسته لانه کرده بودند استفاده کرد و برای تحلیل سیاسی و به اصطلاح روشنفکری اوضاع، هر روز علیه روشنفکران مذهبی وارد کارزار تبلیغاتی شد.

ب - علیه امام در نجف دست به یک حيله سیاسی و تبلیغاتی عظیم زد و بالاخره حملات خود را متوجه امام موسی صدر در لبنان نیز نمود - در مورد امام صدر و تبلیغات رژیم علیه ایشان و برنامه‌هایشان به بخش مربوطه در جلد دوم کتاب رجوع کنید.

ج - دست به تغییراتی در سطوح حاکمیت خود زد و امیر عباس هویدا را به عنوان گام اول از نخست‌وزیری عزل و جمشید آموزگار را مأمور تشکیل کابینه کرد. قبل از این اقدامات سفره حزب رستاخیز را در سراسر کشور گسترده بود و به خیال خود حکومت حزبی را به تقلید از سیستم حکومت احزاب در اروپا در ایران به وجود آورده بود.

### اجرای سیاست چماق و هویج، و اعلام موجودیت حزب رستاخیز

با همه این احوال مبارزات مردم مهار نشد و ناچار شاه به توصیه آمریکایی‌ها به اصطلاح از در عقب وارد شد. در جهت اجرای سیاست «هویج و چماق» آمریکا به «اعطای آزادی‌های ملوکانه» روی آورد.

«... در آزادی‌های سیاسی به اندازه ممالک دموکراتیک اروپایی آزادی خواهیم داشت

و مثل ممالک دموکراتیک حدود آزادی هم تعیین خواهد شد... آزادی اجتماعات خواهیم داشت... آزادی گفتار، آزادی قلم... بیان و قلم آزاد خواهد بود... ما رأی مردم را می‌پذیریم... فکر کردم چنین جامعه‌ای می‌تواند از حداکثر آزادی‌ها منهای آزادی خیانت و تسلیم مملکت به اجنبی برخوردار باشد...<sup>۱</sup>

و بعد بلافاصله «... - از این موضوع یعنی اعطای آزادی مشروط - طبقاتی سعی می‌کنند که احیاناً سوء استفاده کنند، یکی کرم‌های پژمرده کهنه ارتجاع که از این گرمی آفتاب و نور آزادی به حرکت در آمده‌اند، یکی هم جوجه‌های پر در نیاورده سرخ که همین طور مثل مرغهایی که پریشان هستند و می‌دوند و هنوز هم حقیقتاً پر در نیاورده‌اند

خودشان را به در و دیوار می‌زنند. دشمن‌های قسم خورده ایران، اتحاد نامقدس سرخ و سیاه میل دارند که جمعیت مملکت نصف شود، و نصفی که نه فقط به درد نخورد، بلکه انگل اجتماع باشد»<sup>۲</sup>

با انتشارنامه سرگشاده علی‌اصغر حاج سید جواد، و روشنگری‌های بدون وقفه سیاسیون و روشنفکران مذهبی در داخل و خارج، مهار اوضاع روز به روز از دست کارگزاران رژیم تبلیغاتی بیشتر خارج می‌گشت و برنامه‌های افشاگرانه در داخل و خارج کشور چه به صورت پخش اعلامیه و مصاحبه با مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی و چه به صورت اعتصابات غذا و تظاهرات خیابانی وسعت بیشتری می‌یافت. شرح فعالیت‌های دانشجویان خارج از کشور را در صفحات پیشین دیدیم. در اینجا فقط به ذکر پاره‌ای حوادث مهم داخل کشور که به نوعی با تلاش ما در خارج مرتبط است می‌پردازم.

در مهرماه و آبان ۱۳۵۶ میتینگ‌های سیاسی متعددی در دانشگاه‌های کشور برگزار شد. حضور احمد آقا در نجف ارتباط ارگانیک و سامان یافته امام را در نجف با افراد و سازمان‌های داخل ایران و نیز در خارج کشور باعث شده بود، به طوری که پیام‌های

۱. شاه؛ ۱۴ مرداد ۱۳۵۶، پیام به مردم ایران.

۲. همان.

امام در مدت کوتاهی در سراسر ایران و جهان پخش می‌شد و بازتاب و نتایج آن در مدتی کوتاه‌تر به امام باز می‌گشت. در مورد نقش سیداحمد در این مقطع از نهضت امام به فصل مربوطه رجوع کنید.

### سفر شاه و ملکه به آمریکا

در همین زمان اعلام شد که شاه روزهای ۲۴ و ۲۵ آبان ۱۳۵۶ از آمریکا دیدن خواهد کرد. فرصت، فرصت طلایی بود. سازمان‌های اسلامی وابسته به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا، انجمن‌های وابسته به کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی - با وجود آن که کنفدراسیون دوران احتضار خود را می‌گذراند -، احزاب سیاسی و در رأس همه نهضت آزادی ایران - خارج از کشور - خود را از هر لحاظ برای رودررویی با شاه و ملکه و افشای سیاست‌های آمریکا در ایران آماده می‌کردند. از جمله برنامه‌های اتحادیه انجمن‌های اسلامی بسیج سازمان‌های حقوق بشر، عفو بین‌الملل، کمیته صلیب سرخ، گرفتن طومار، امضا از شخصیت‌های سیاسی و علمی جهان و دعوت از تشکیلات دانشجویی وابسته به سازمان‌های آزادیبخش جهان نظیر مسلمانان اریتره، کشمیر، فلسطین، مصر و سودان، سازمان‌های آزادیبخش آمریکای لاتین و... بود.

در فصل مربوط به «فعالیت در کنفدراسیون» به ماجرای سفر شاه در خرداد ۴۶ به آلمان غربی به تفصیل پرداختم و بازتاب افشاگری‌های دانشجویان ایرانی را در بیداری دانشجویان آلمانی و به تبع آن جنبش ماه مه سال ۱۹۶۸ دانشجویان فرانسوی برشمردم. با بهره‌گیری از تجارب آن اعتراضات، برنامه استقبال دانشجویان از «اعلیحضرتین» سامان داده شد.

هنگامی که سگ‌های پلیس به جان دانشجویان افتادند و اسب سواران به صفوف معترضین یورش بردند، نیروهای انتظامی ناچار شدند از گاز اشک‌آور استفاده کنند. این همه در حالی بود که کارتر و «اعلیحضرتین» در مقابل در ورودی کاخ سفید برای گرفتن عکس یادگاری و رد و بدل کردن تعارفات دیپلماتیک، ژست گرفته بودند. در

این لحظه نسیم فرح بخش پاییزی در حالی که رایحه گل‌های اُرتن‌زیا<sup>۱</sup> و رودندرومهای<sup>۲</sup> پاییزی را در فضا پخش می‌کرد، گازهای اهدایی مأموران انتظامی را به سوی میزبان و میهمانان کشاند. اشک شوق، نه! اشک حسرت و اندوه و خشم در چشمان کارتر و شاه و ملکه ایران نمایان شد. دستمالها از جیب و کیف به در آمد و بر چشم و بینی میهمانان عالیقدر قرار گرفت.

### تظاهرات در اروپا و خاورمیانه

در شهر بن، انجمن‌های اسلامی تظاهراتی را در محوطه دانشگاه برگزار کردند و آنگاه عازم حرکت به صورت راهپیمایی به طرف سفارت ایران و سپس سفارت آمریکا در بن شدند. گرچه قبلاً پلیس بن اجازه عبور از مقابل سفارت آمریکا - نه توقف در مقابل آنجا - را صادر کرده بود ولی ناگهان از تصمیم خود عدول کرد و به مسئولین تظاهرات اعلام کرد بعد از عبور از مقابل سفارت ایران باید به جایگاه اولیه خود، یعنی زمین چمن دانشگاه بن باز کردند. در رم و پاریس و لندن و بیروت نیز واحدهای انجمن‌های اسلامی به همراهی برخی از هواداران کنفدراسیون جهانی، اعتراضات و راهپیمایی مشابهی برگزار کردند. بیانیه اتحادیه را در بن تا آنجا که به خاطر دارم مهدی نواب و همایون یاقوت فام دو تن از بنیانگذاران اتحادیه تهیه کردند، ولی پلیس با بعضی از بخش‌های آن، آنجا که به زعم آنان توهین به شاه ایران و دولتمردان آمریکا بود، مخالفت کرده بود که با کمی تغییرات در عبارات بالاخره موافقت کرد که در خلال راهپیمایی به آلمانیان عرضه گردد.

ماجرای گاز اشک‌آور که برای دوربین تلویزیون حادثه‌ای مهم به لحاظ ماهیت خبری بود، در سراسر جهان منعکس شد و در حاشیه آن، تظاهرات اتحادیه در دیگر پایتخت‌های اروپایی انعکاس خبری گسترده‌ای یافت.

دولت آموزگار در داخل کشور سخت وحشت‌زده شده بود. او در پاسخ پترشولاتور خبرنگار آلمانی گفته بود: «مردم ایران عاقل‌تر از آن هستند که از مشی اراذل و اوباش

1. Hortenzia.

2. Rhododendrom.

حمایت کنند. آنان دیده‌اند که پیشرفت‌های دهه اخیر زندگی آنان را هم در سطح و هم در محتوا ارتقاء داده است. مردم ایران قدرشناس نیستند و فریب ایادی استعمارگران سرخ و مرتجعان سیه دل را نخواهند خورد<sup>۱</sup>.

**رسوایی ناشی از حمله اوباش چماقدار به یک گردهمایی سیاسیون در کرج**

چند روز بعد یعنی شامگاه اول دی ماه ۱۳۵۶ چند تن از سران جبهه ملی یعنی آقایان فروهر و متین دفتری، از جبهه‌های مختلف و مبارزین داخل کشور برای تدوین یک استراتژی مبارزاتی علیه دولت و سیاست‌های آمریکا در باغی در کرج دعوت به عمل آورده بودند. در اواسط شب جمعیتی نزدیک به ششصد نفر حضور داشتند که ناگهان چند اتوبوس شرکت واحد مأموران رژیم را مسلح به چوب و چماق در مقابل در ورودی باغ پیاده کردند. مأموران بیرحمانه به جان مدعوین افتادند و زن و مرد را به طور وحشیانه مضروب ساختند، به طوری که عده زیادی به بیمارستانها انتقال داده شدند. عده‌ای از خانمهای شرکت کنند که به شدت آسیب دیده بودند، مدتی در بیمارستانها باقی ماندند. انعکاس این خبر، رسوایی بزرگی را برای دولت در پی داشت. دولت ناچار شد که ضاربین و مهاجمین را کارگران کوره پزخانه‌های اطراف تهران معرفی کند که از برگزاری چنین اجتماعی علیه شاه و دولتی که زندگی آنان را «رونق و جلا» بخشیده است خشمگین شده و از روی تعصب و علاقه ذاتی به «ذات اقدس ملوکانه» از خود بیخود شده و به این «عمل غیر اخلاقی» روی آورده‌اند. نویسندگان بیانیه از فرط شتابزدگی توجه نداشتند که اولاً در آن ساعت کارخانه تعطیل بود و ثانیاً اتوبوس‌های یکدست شرکت واحد چگونه می‌توانسته در آن ساعت شب در اختیار کارگران چند کارخانه قرار گرفته باشد. حادثه فوق بازتاب منفی گسترده‌ای در داخل و در جهان داشت. در بیانیه دانشجویان دانشگاه تهران آمده بود که این اعمال جز با موافقت شاه نمی‌توانسته صورت پذیرد. جریان فوق به سرعت به عاملی جهت اتحاد

۱. ۲۰ نوامبر ۱۹۷۷ (۲۹ آبان ۱۳۵۶) کانال دوم تلویزیون آلمان، برنامه خبری ساعت ۱۹ و برنامه «ژورنال روز» ساعت ۴۵:۲۱ دقیقه همان روز همان کانال در ساعت ۲۱ و ۴۵.

نیروهای مبارز در داخل کشور بدل شد.

### نامه اتحادیه و... به شورای امنیت سازمان ملل و نیز به دبیر کل آن

کمیسیون حقوق بشر در ایران و نیز دبیرخانه جبهه ملی و همچنین انجمن‌های اسلامی خارج از کشور نامه‌هایی، در اعتراض به اعمال فشارهای غیرانسانی رژیم به مبارزین داخل کشور، به شورای امنیت سازمان ملل و نیز به کورت والدهایم دبیر کل آن سازمان نوشتند. همچنین کمیسیون حقوق بشر در ایران چند روز بعد طی نامه‌ای به کارتر توجه او را به نقض حقوق بشر در ایران که مورد عنایت رئیس جمهوری آمریکا می‌باشد، جلب نمود.

هنگامی که در روزهای اول و دوم ژانویه ۱۹۷۸ (چند هفته بعد از واقعه کرج) کارتر از ایران دیدار کرد، در ضیافت شامی که از طرف میزبانان ایرانی او ترتیب یافته بود، شاه را ستود و ایران را جزیره ثبات نامید و گفت مطمئن است که علاقه به شاه در دل همه ایرانیان نهفته است.

اظهارات کارتر ابتدا امید همه کسانی را که تصور می‌کردند می‌توانند به سلطنت شاه بسنده کنند و او را وادار سازند به قانون اساسی وفادار مانده و کارهای دولت را به دولت منتخب مجلس برخاسته از رأی مردم و در فرآیند یک انتخابات آزاد واگذار کند، به یأس تبدیل کرد. ولی چیزی نگذشت که با خشونت روز افزون رژیم و تیراندازی و کشتار مردم و سپس قول رژیم به برگزاری انتخابات آزاد، به ویژه بعد از روی کار آمدن شریف امامی، مجدداً نغمه سازش با مقام سلطنت بلند شد. حتی در سفری که نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری به سرپرستی مهندس حسن شریعتمداری به پاریس آمدند و در دیداری که به اتفاق صادق قطب‌زاده با وی داشتیم او همچنان به قول و قرار «اعلیحضرت» اطمینان داشت، و معتقد بود طی یک فرآیند دموکراتیک و در جریان یک پروسه «یک یا دو ساله» می‌توان مجلس قانونی را که برخاسته از رأی آزاد مردم باشد تشکیل داد.

قبل از این امام به صراحت در پاسخ کسانی که از نظریه‌ای اینچنین حمایت می‌کردند گفته بودند اینک شاه زخم خورده و در نهایت استیصال به سر می‌برد. بحران

سراپای رژیم و حامیان خارجی او را فراگرفته است. اگر او موفق شود با کوتاه آمدن مردم این بحران را پشت سر بگذارد و یا آمریکایی‌ها بتوانند ولو با بیرون انداختن او، اوضاع را مهار کنند، آنچنان انتقامی از مردم و مبارزان خواهد گرفت که حد و مرزی بر آن نمی‌توان تصور کرد. از این جهت باید با تمام قدرت کار را تا آخر به پیش برد.

نظیر همین تحلیل را امام موسی صدر از اوضاع ایران داشت. در دیداری که در اواخر بهار ۱۳۵۷ با شهید بهشتی در شهر بوخوم در منزل اینجانب داشتند، در گفتگو با دکتر بهشتی همین مسائل را مطرح کردند. در جلد دوم به شرح این دیدار پرداخته‌ام.

### **فوت حاج سید مصطفی خمینی و مقاله رشیدی مطلق در اطلاعات و تیر خلاص رژیم پهلوی**

در همین مقطع زمانی مجالس بزرگداشت وفات حاج سید مصطفی خمینی تحرکات دامنه دار و موثری را در ایران رقم زد که در فصل پایانی کتاب بدان پرداخته‌ام. مقاله معروف ایران و استعمار سرخ و سیاه در روزنامه اطلاعات به نوشته احمد رشیدی مطلق و چند روز بعد از دیدار کارتر از ایران، به دستور شاه انتشار یافت که عواقب آن مسیر حوادث را به کلی تغییر داد و در واقع تیر خلاصی بود بر پیکر ناتوان رژیم پهلوی. قیام یکپارچه مردم قم در هم شکسته شد و کشتاری عظیم صورت گرفت. موفقیت برنامه‌ها و عملیات سردمداران نهضت در ابعاد سه گانه سیاسی، عقیدتی و نظامی، چهره خود را نمودار می‌ساخت. شبکه اطلاع رسانی گسترده‌ای تشکیل شد. دانشجویان دانشگاه‌ها، روحانیون حوزه‌های علمیه و علمای بزرگ پیرو امام علی‌رغم دعوت به سکوت بعضی از روحانیان راحت‌طلب و قاعدین مصلحت اندیش، پیام کشتار قم را به سراسر ایران رساندند. بازارها تعطیل شد، در سراسر کشور مردم آگاه و سیاسی شده به میدان آمدند. هر روز خبر درگیری از نقاط مختلف کشور و کشتار مردم توسط عوامل رژیم، به سایر نقاط انتقال می‌یافت و در رسانه‌های جهانی منعکس می‌شد. جامعه بازرگانان و پیشه‌وران تهران طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۵۶ در گرامی‌داشت یاد شهدای قم روز ۲۹ دی ماه را تعطیل عمومی اعلام کرد و بازار را به عنوان اعتراض به کشتار مردم بی‌گناه قم تعطیل کردند؛ و از بازرگانان و بازاریان



سراسر کشور خواستند در این تعطیلی عمومی شرکت کرده و از باز کردن مغازه‌های خود خودداری کنند. اتحادیه نیروهای جبهه ملی ایران نیز طی اعلامیه‌ای به تاریخ ۱۰ بهمن ۵۶ از اعلامیه بازاریان تهران حمایت کرده و از همگان خواست از مردم بی پناه قم و نیز روحانیون مترقی حمایت کنند. علما و وعاظ تهران، بازاریان اصفهانی مقیم مرکز، علما و اساتید حوزه علمیه قم، جنبش مسلمانان مبارز و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و کانادا و نیز اتحادیه انجمن‌های اسلامی در شبه قاره هند و فیلیپین در محکوم ساختن این عمل رژیم بیابیه‌های شدیدالحنی صادر کردند. امام در پیامی که به همین مناسبت انتشار دادند نوشتند:

### نقل فرازی از پیام امام

امام علاوه بر ارسال پیام به مردم ایران، در درس خود در نجف نیز مشروحاً به این فاجعه پرداختند. نوار درس امام توسط حجت‌الاسلام داعی به دست ما در اروپا رسید که دکتر رضا صفاتی - دبیر انتشارات اتحادیه - آن را در شمارگانی وسیع تکثیر و به سراسر اروپا توزیع کرد. در این سخنرانی امام اظهار داشتند: «... این ملت بیدار ایران در مقابل این مصیبت‌ها استقامت می‌کند... ملت بیداری است... ملت هوشیار و مقاومی است در مقابل ظلم... این ایستادگی به نتیجه خواهد رسید... بعد از آنکه ملت‌ها بیدار شدند و بعد از آنکه حتی زن‌ها قیام کردند بر ضد دولت و بر ضد این جباران، یک همچو ملتی پیروز می‌شوند...» و در جای دیگر به رسوایی شاه اشاره می‌کنند که مدعی بود عشق به من در دل همه مردم ایران است و حتی کارتر گفته بود مردم ایران سلطنت را دوست دارند، «... نمی‌دانست که با این کشتار چه فضاحتی به سرش در می‌آید. آدمی که می‌گوید یک ملت همه با من موافق هستند همه رأی دادند به این انقلاب سفید... حالا دید که مردم سرتاسر ایران بر ضد ایشان قیام کردند... من نمی‌دانم که این ارتش چرا خواب است... آخر چرا این قدر ذلت می‌کشد. چند روز بیشتر نگذشته بود از رفتن کارتر زهرماری، این بساط را درست کرد. حالا هم اولش است اگر مجال به او بدهند،

اولش است...»<sup>۱</sup>

### کشتار خونین در گرامی داشت مراسم چهلیم قم در تبریز

اعتراضات مردمی و درگیری با نیروهای انتظامی تا روز ۲۹ بهمن ۵۶، چهلیم شهدای قم ادامه داشت. در آن روز در سراسر کشور مردم در مراسم چهلیم شهدای قم، به تظاهرات وسیعتری روی آوردند. در تبریز این تظاهرات خونین‌تر از هر شهر دیگر بود. نیروهای مسلح رژیم از پادگان‌های شهر و حتی شهر مراغه مأمور خواباندن شورش مردم شدند. کشتار مردم بسیار وسیع بود، به طوری که رژیم ناچار به تعویض فرمانداران و استانداران و فرماندهان نظامی گردید. در تبریز مردم علاوه بر شرکت در اجتماع عظیم مردمی و استماع سخنرانی و صدور قطعنامه، به مشروب فروشیها و قمارخانه‌ها نیز حمله کردند. میشل مترینکو<sup>۲</sup> کنسول ایالات متحده در تبریز در گزارشی به سولیوان می‌نویسد: «... مردم به هر چه مظاهر فرهنگ غرب است حمله کردند.»<sup>۳</sup> تیمسار شفقت به استانداری تبریز منصوب شد. او از روی ریاکاری بر آن شد تا مردم را آرام کند. از این رو طی تماسی تلفنی با آیت‌الله شریعتمداری از ایشان خواست از نفوذ خود استفاده کرده و مردم را آرام کنند.

### تظاهرات اتحادیه انجمن‌های اسلامی در بن علیه کشتار تبریز

اعتراض به کشتار مردم در تبریز و شهرستان‌های دیگر سراسر کشور را فرا گرفت، مراکز حزب رستاخیز در چند شهر هدف تظاهرکنندگان قرار گرفت و ویران یا به آتش کشیده شد. در آلمان به دعوت اتحادیه انجمن‌های اسلامی تظاهراتی در شهر بن ترتیب داده شد. در این تظاهرات که تعداد زیادی از هواداران شاخه‌ای از کنفدراسیون نیز شرکت داشتند حدود ۲۰ تن از دانشجویان آلمانی هنگامی که صف راهپیمایان از مقابل دفتر مقر خبرگزاری پارس عبور می‌کرد از صف خارج شده و وارد ساختمان شدند. ازدحام تظاهرکنندگان در مقابل دفتر خبرگزاری مانع از آن می‌شد که پلیس از اوضاع

۱. کوثر ج ۱، ص ۳۲۳ به بعد.

2. Michael Metrisko.

۳. خاطرات سولیوان، خاطرات جان استمپل.

داخل ساختمان اطلاع حاصل کند. دوستان آلمانی بلافاصله در مدتی کوتاه وسایل موجود در آن دفتر را بر هم زده و به تخریب کامل اتاقهای دفتر و شکستن وسایل ارتباطی موجود پرداخته و تحت حفاظت دانشجویان از ساختمان خارج شدند. در مسیر راه بود که پلیس از یورش دانشجویان مطلع گردیده و با مراجعه به مسؤولان تظاهرات قصد توقیف آنان و توقف تظاهرات را داشت، که در پاسخ با اظهار بی‌اطلاعی ماها مواجه شد. وانگهی اعضای دفتر خبرگزاری گفته بودند که شورش‌گران آلمانی بوده‌اند گرچه تحقیقات پلیس تا چند هفته ادامه داشت ولی آسیبی و یا تعرضی به ایرانیان شرکت‌کننده وارد نیامد.

فریدون سحابی از ایران اطلاع داد که اگر امام پیامی برای ارتشیان بفرستند و آنان را از قید قسم به قرآن که برای حفظ سلطنت به هنگام اخذ سردوشی ادا می‌کنند آزاد سازند در روحیه نظامیان مؤثر خواهد بود. من مطلب را تلفنی به احمد آقا در نجف اطلاع دادم و امام نیز در پی یک استفتا پاسخ دادند که چنین قسمی جنبه تعهد شرعی نداشته و عمل به خلاف آن در شرایط موجود واجب است.

بعد از کشتار وحشیانه مردم تبریز، تظاهرات در شهرهای دیگر ابعاد بی‌سابقه‌ای گرفت. دولت بر آن شد تا به عنوان دلجویی از مردم تبریز و برگزاری چند اجتماع فرمایشی از وخامت اوضاع بکاهد. جمشید آموزگار خود به تبریز رفت و در اجتماعی کوچک (کمتر از پانصد نفر) که از کارمندان دولت و اعضای حزب رستاخیز شکل گرفته بود اعلام داشت تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که هیچ کدام از آذربایجانیهای غیور و وطن‌پرست در تظاهرات چند هفته قبل شرکت نداشتند. شاه هم قبلاً در عکس‌العمل به قیام مردم تبریز، آن را بخشی از تحریکات «مارکسیست‌های اسلامی» اعلام کرده بود.

### **اعتراض به سفر رئیس‌جمهور آلمان و هیأت همراه به ایران**

گزارش‌هایی که از ایران در پی این حادثه می‌رسید و عمق شورش مردم را نشان می‌داد، در یک شماره فوق‌العاده قدس، ارگان سیاسی - خبری اتحادیه منتشر شد. در همان



تظاهرات اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی در بن علیه کشتار مردم تبریز



تظاهرات دانشجویان مسلمان علیه رژیم پهلوی در آمریکا

زمان خبردار شدیم که رئیس‌جمهور آلمان غربی والتر شل<sup>۱</sup> عازم یک دیدار رسمی از ایران است. گزارش جامعی از اوضاع ایران توسط اتحادیه تهیه شد و به دفتر رئیس‌جمهور ارسال گردید. در این نامه از او خواسته شده بود از سفر به ایران صرف‌نظر کند وگرنه ملت ایران انجام این سفر را حمایتی علنی از رژیم شاه تلقی کرده و دولت آلمان را در جنایات رژیم ایران سهیم خواهند دانست. همچنین نامه‌ای جداگانه برای وزیر اقتصاد آلمان آقای اوتوگراف لامزدورف<sup>۲</sup> که از حزب دموکراتهای آزاد،<sup>۳</sup> حزبی که متعلق به آقای شل بود فرستاده شد که در آن غارت منابع طبیعی و ثروت‌های مردم ایران توسط شاه و عمال او با آمار و ارقام ذکر شده و جهان سرمایه‌داری، خصوصاً صنایع نظامی غرب - به ویژه آمریکا - را در این چپاول مقصر قلمداد کرده بود. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نیز طی اعلامیه‌ای جداگانه به انجام این سفر معترض بودند.

### ملاقات با رئیس‌جمهور آلمان از طرف اتحادیه انجمن‌های اسلامی

در ادامه اقدامات اعتراض‌آمیز به سفر والتر شل، من از طرف اتحادیه انجمن‌های اسلامی طی تماسی با دفتر رئیس‌جمهور از او درخواست ملاقات کردم. قبل از این، زمانی که آقای شل در کابینه ویلی برانت<sup>۴</sup>، وزیر امور خارجه آلمان بود، ملاقات‌هایی با امام موسی صدر در سفری رسمی که از آلمان دیدار می‌کردند، در کاخ وزارت امور خارجه ترتیب داده بود. در آن ملاقات من همراه ایشان بودم و علاوه بر ترجمه سخنان طرفین، شمه کوتاهی از اوضاع ایران را برای او بازگو کرده بودم. هنگامی که از وضع شخصی من پرسید و فهمید که در آلمان اقامت دارم و مشغول تدریس و تحقیق هستم، توجه‌اش جلب شد و از او خواستم موافقت کند هر از چندی گزارشی را از اوضاع ایران به دفتر او ارسال داریم. ایشان که به شدت تحت تأثیر امام صدر قرار گرفته بود و با ریشه‌های مصائب لبنان و فلسطینیان از زبان ایشان آشنا می‌شد، به درخواست من با

1. Walter Schell.

2. Otto Graf Lambsdorf.

3. FDP.

4. w. Brandt

عباراتی که نشانه‌های اشتیاق در آن دیده می‌شد، موافقت کرد. از این جهت، من پس از ماجرای قتل عام تبریز و در پی تدارکات سفر ایشان به ایران، درخواست ملاقات کردم. در مدتی کمتر از ۱۰ روز قرار ملاقات در دفتر کار او در بن گذاشته شد. در آن دیدار من اعتراض ملت ایران را به سفر هیأت‌های بلند پایه خارجی که از ایران دیدار می‌کنند و موضع امام خمینی را در مقابل شاه به اطلاع او رساندم. به من اطمینان داد که در طول دیدار خود با شاه، درباره اوضاع ایران و نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران صحبت خواهد کرد.

### عصبانیت و تناقض گویی شاه در مصاحبه با خبرنگاران آلمانی

به همت کادرهای سیاسی و اعضای رده بالای اتحادیه انجمن‌های اسلامی و نیز بیانیه‌ها و انتشارات آلمانی زبان ما، هیأت خبرنگاران رادیو و تلویزیون و سردبیران چند روزنامه بزرگ آلمان که والتر شل را در سفر به ایران همراهی می‌کردند، همگی قبل از سفر به طور کامل با اوضاع ایران آشنایی پیدا کرده بودند. تعدادی از آنان که به بنگاه‌های آژانس بین‌الملل یهود و محافل سرمایه‌داری وابسته بودند، طبق رسالت همیشگی خود همچنان به تحریف اوضاع ایران می‌پرداختند. اما روزنامه‌نگاران مستقل و با وجدان و بعضی مفسران رادیو و تلویزیون در مصاحبه مطبوعاتی که در خلال سفر رئیس‌جمهور آلمان ترتیب یافته بود، شاه را به طور مشهودی به زحمت انداختند. گاه با سؤالات پی در پی او را وادار به تناقض‌گویی می‌کردند و یکی دو مرتبه هم او را عصبانی کردند. در همین مصاحبه بود که شاه مجدداً اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه را مطرح کرد و از آزادی‌هایی که هدیه ملوکانه به ملت ایران است سخن گفت. مضحک‌تر از همه هنگامی بود که روزنامه‌های کشور گزیده‌هایی از سخنان شاه را در حمایت از آزادی‌های سیاسی و تضمین آن با عناوین و تیترهای درشت طرح می‌کردند، در همان صفحات خبر دستگیری‌های گسترده تظاهرکنندگان را منتشر می‌ساختند.

### نفی قاطع سلطنت در پیام امام خمینی

انتشار وسیع و گسترده پیام‌ها و سخنرانی‌های امام کار خود را کرد و شعله اعتراض را

به سراسر کشور گستراند. اعلامیه‌های علما و مراجع و سازمان‌های سیاسی در افشای جنایت دولت هر روز فزونی می‌یافت. این نکته نیز لازم به تذکر است که جز در بیانات و اعلامیه‌های امام، در هیچ یک از اعلامیه‌های مراجع و روحانیون و احزاب و سازمان‌های سیاسی سخن از شاه نبود. همه از دولت و حداکثر از «جنایات دستگاه» دم می‌زدند.

در شرایطی که امام حذف سلطنت و سقوط شاه را لبه تیز حملات خود قرار می‌دادند و در تمام سخنرانی‌هایشان که نوارهای آن در مقیاس وسیعی در سراسر کشور انتشار می‌یافت، شاه را عامل اصلی این همه جنایات بر می‌شمردند، آیت‌الله شریعتمداری مسئله قانون اساسی را مطرح کرد و از آزادی‌های مصرّح در قانون اساسی و اجرای کامل اصول آن سخن به میان آورد. دیگران نیز کم و بیش یا به دلیل نگرش خاص خود و شاید هم به دلیل ترس از پیامدهای آن، شاه را از حملات و انتقادات مستقیم خود مستثنی ساخته و اجرای قانون اساسی را خواستار می‌شدند. در داخل کشور اولین شخصیتی که شاه را عامل ناآرامی‌ها قلمداد کرد، مهندس بازرگان بود که با صراحت طی مصاحبه‌ای با تلویزیون بلژیک و نیز طی اعلامیه‌ای اعلام کرد تا شاه در ایران هست ناآرامی‌ها ادامه خواهد یافت. روزنامه‌های مشهور اروپا و آمریکا هر کدام بسته به جریان سیاسی که بدان وابسته بودند در پرداختن به اوضاع ایران هر روز بیشتر از پیش مقاله و سرمقاله و تفسیر و تحلیل درج می‌کردند.

### مصاحبه امام با روزنامه لوموند

در همین زمان صادق قطب‌زاده، اریک رولو، خبرنگار مشهور فرانسوی و مفسر روزنامه لوموند را به نجف برده و مصاحبه مفصلی را با امام ترتیب داد. امام در این مصاحبه ضمن تشریح اهداف خود از قیام علیه رژیم و سلطنت در ایران، به مسئله حکومت اسلامی اشاره کردند و تفاوت آن را با حکومت اسلامی که در نظر غربیان شبیه حکومت پادشاهی عربستان و یا خلافت ترکان عثمانی بود بر شمردند. فرازهایی از مصاحبه امام را ذیلاً می‌خوانید.

آقای لوسین ژرژ در آغاز مصاحبه خود با امام خمینی که در روزنامه لوموند، ۶ مه



۱۹۷۸م. (۵۷/۲/۱۶) به چاپ رسیده است، چنین می‌نویسد: «از آغاز سال جاری مسیحی، قیام‌های بزرگی مرتباً در ایران، از قم گرفته تا تبریز، به وقوع پیوسته و شهرهای متعددی را زیر آتش خود گرفته است. در همین هفته نیز کار درس و بحث در چند دانشگاه واقع در تهران به هم خورده است. گرچه بعضی مخالفان چپ و چپ افراطی، در این جنبش‌ها که بر ضد رژیم شاه است، شرکت دارند ولی به نظر می‌رسد که الهام‌دهندگان عمده و اصلی این جنبش‌ها رهبران مذهبی‌اند... به هر حال به طور منظم و مرتب، تظاهرکنندگان نام رهبر مذهبی شیعیان جهان یعنی آیت‌الله خمینی را تکرار می‌کنند.

آیت‌الله خمینی از سال ۱۹۶۳ به حال تبعید در عراق به سر می‌برد. در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۷۷ مرگ مشکوک پسر ایشان در عراق و انتشار مقاله توهین‌آمیزی علیه آیت‌الله خمینی در روزنامه‌های دولتی، منشاء عصیان و طغیانی گردید که پس از آن تاریخ، نیروهای مذهبی را علیه شاه به طور جدی‌تری به حرکت درآورد. هرچند آیت‌الله خمینی که از مخالفان سرسخت رژیم شاهنشاهی است، مرتباً بیانی‌ها و اعلامیه‌هایی خطاب به مردم صادر می‌کنند و آن‌ها را به قیام و عصیان فرا می‌خوانند ولی تاکنون با مطبوعات خارجی مصاحبه‌ای به عمل نیاورده‌اند. ایشان در تبعیدگاه خود - نجف (عراق) - فرستاده مخصوص لوموند را به حضور پذیرفت...

... در حال حاضر در ایران و به نام همین پارسای زاهد ۷۶ ساله است که قیام‌های متعدد به وقوع می‌پیوندد. این قیام‌ها که عناوین و موضوعات مذهبی دارند خیلی بیش‌تر از آنچه جبهه مخالف چپ رژیم شاه را به خطر بیندازد، رژیم مذکور را به طور جدی به خطر انداخته است.

اکنون ما در حضور آیت‌الله در اتاقی ۳×۲ متر و در خانه‌ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است. شهری که از لحاظ وضع جغرافیایی یکی از بدترین مناطق کویری عراق است. در راه نجف و بغداد بادی سخت برخاست و شن‌هایی را به حرکت درآورد. شدت باد به اندازه‌ای بود که اتومبیل ما را مانند پر کاهی جابجا می‌کرد و بالاخره آن را در یک توده شن بی‌حرکت ساخت. راننده ما این را خشم و غضب

خداوندی می دانست و به تلاوت آیاتی از قرآن پرداخت.

... شاه وی را در ۱۹۶۳ از ایران تبعید کرد، و از (۱۹۶۵) و پس از طی یک دوران تبعیدی در ترکیه، در نجف به سر می برد و مرگ پسرش دلیلی برای قیام های متوالی شده است که هر چند یک بار، ایران را به لرزه درمی آورد.

در پیچ یکی از کوچه های تنگ نجف که خانه هایش برای آن که سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشد، سخت به هم فرو رفته است، مسکن محقر آیت الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه، حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی حضور داشتند. در این مسکن محقر، از قدرت رؤسای شورش و یا رؤسای جبهه مخالف که در تبعید به سر می بردند، هیچ نشان و علامتی دیده نمی شود و اگر آیت الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت درآورد و قیام برانگیزد، این قدرت مسلماً ناشی از تسلط و اقتدار وی بر افکار مردم ایران است؛ اقتداری که پس از تبعید وی از ایران به جای آن که کم شود، ده برابر شده است.

آیت الله که مردی متین و کم سخن است تا به حال هیچ گاه خطاب به مطبوعات بین المللی مطلبی بیان نکرده است و بنابراین، مصاحبه حاضر با لوموند نخستین مصاحبه ایشان است.

سؤال: شاه شما را متهم می کند که مخالف تمدن و گذشته گرا هستید؛ جواب شما به این مطلب چیست؟

جواب: این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است و گذشته گراست. مدت پانزده سال است که من در اعلامیه ها و بیانیه هایم خطاب به مردم ایران مصراً خواستار رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت بوده ام. اما شاه سیاست امپریالیست ها را اجرا می کند و کوشش دارد که ایران را در وضع عقب ماندگی و واپسگرایی نگاه دارد. رژیم شاه رژیمی دیکتاتوری است. در این رژیم، آزادی های فردی پایمال و انتخابات واقعی و مطبوعات و احزاب از میان برده شده اند. نمایندگان را شاه با نقض قانون اساسی تحمیل می کند. انعقاد مجامع سیاسی - مذهبی ممنوع است. استقلال قضایی و

آزادی فرهنگی به هیچ‌وجه وجود ندارد. شاه قوای سه‌گانه را غصب کرده است و یک حزب واحد<sup>۱</sup> ایجاد نموده است. از این بدتر، پیوستن به این حزب را اجباری کرده است و از متخلفان انتقام می‌گیرد...

شاه شما را مخالف با تمدن قلمداد می‌کند؛ شما نیز همین اتهام را به شاه برمی‌گردانید و این مطلب لزوماً قانع‌کننده نیست. لطفاً ممکن است موضع و موقع خود را راجع به سه موضوع اصلی ایران بیان بفرمایید: اصلاحات ارضی، صنعتی کردن مملکت و زنان؟ هدف از اصلاحات ارضی شاه، خصوصاً این بود که بازاری برای کشورهای خارجی، خصوصاً آمریکا، ایجاد کند. اما اصلاحات ارضی‌ای که ما خواستارش هستیم، کشاورز را از محصول کارش بهره‌مند خواهد ساخت و مالکانی را که برخلاف قوانین اسلامی عمل کرده‌اند مجازات خواهد کرد.

زمین‌هایی که گرفته‌اند، به مالکان قدیمی‌اش برگردانیده خواهد شد؟

مسئله نه، درست همین مالکان در طول سال‌ها درآمدهایی را روی هم انباشته بودند، بی‌آن که مقررات اسلام را در خصوص توزیع آن اجرا نمایند. بدین ترتیب ثروتی را که حق جامعه بوده و باید به جامعه برسد در نزد خود نگه داشته و برخلاف قوانین اسلامی عمل کرده‌اند و ثروتمند شده‌اند. بنابراین اگر ما به قدرت و حکومت برسیم، ثروت‌هایی که این مالکان به ناحق متصرف شده‌اند، ضبط خواهیم کرد و بر اساس حق و انصاف، مجدداً میان محتاجان توزیع خواهیم کرد.

در خصوص صنعتی کردن مملکت، کاملاً با این امر موافقیم ولی ما خواستار یک صنعت ملی و مستقل هستیم که در اقتصاد مملکت ادغام شده و همراه با کشاورزی در خدمت مردم قرار گیرد، نه یک صنعت وابسته به خارج بر اساس مونتاژ؛ نظیر صنعتی که فعلاً در ایران مستقر ساخته‌اند. سیاست شاه از لحاظ صنعتی و کشاورزی، مملکت ما را به نفع قدرت‌های استعماری به صورت یک جامعه مصرفی درآورده است. در خصوص زنان، اسلام هیچ‌گاه مخالف آزادی آنان نبوده است، برعکس اسلام با

۱. «حزب رستاخیز ملت ایران»، که تأسیس آن در ۱۱ اسفند ۱۳۵۴ توسط شاه اعلام شد.

مفهوم زن به عنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت او را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت‌های خود را انتخاب کند؛ اما رژیم شاه است که با غرق کردن آن‌ها در امور خلاف اخلاق، می‌کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند. اسلام شدیداً معترض به این امر است. رژیم آزادی زن را البته نظیر آزادی مرد از میان برده و پایمال ساخته است. زنان مانند مردان زندان‌های ایران را پر کرده‌اند. در اینجا است که آزادی آن‌ها در معرض تهدید و در خطر قرار گرفته است. ما می‌خواهیم که زنان را از فساد، که آنان را تهدید می‌کند، آزاد سازیم.

درباره لفظ «مارکسیسم اسلامی» که رژیم مرتباً استعمال می‌کند چه فکر می‌کنید؟ آیا با دستجات چپ افراطی روابط سازمانی دارید؟

این شاه است که اصطلاح مذکور را به کار برده است و اطرافیانش از او تبعیت کرده‌اند. این مفهوم، مفهومی نادرست و حاوی تناقض است و برای از اعتبار انداختن و از بین بردن مبارزه مردم مسلمان ما بر ضد رژیم شاه است. مفهوم اسلامی که بر اساس توحید و وحدانیت خداوند بنا شده است با ماتریالیسم در تضاد است. اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» یک اصطلاح خلاف حقیقت است. به عبارت دیگر، شاه و دستگاه تبلیغاتی‌اش از اتحاد «ارتجاع سیاه» و «خرابکاری سرخ» نیز هدفی را که گفتیم تعقیب می‌کند؛ بدین معنا که وی می‌خواهد مردم مسلمان را وحشت‌زده سازد و بذر ابهام را در آن‌ها بپراکند، تا مخالفتشان را نسبت به رژیم که جامع و غیرقابل بحث و انکار است از میان ببرد. هیچ‌گاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه‌اند و عناصر مارکسیست افراطی یا غیرافراطی اتحاد وجود نداشته است. من همواره در اعلامیه‌های خود خاطرنشان ساختم که مردم مسلمان بایستی در مبارزه خود همگون و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست برحذر باشند. بدین ترتیب با اتحاد بین تمام مسلمانان است که ما با شاه مبارزه می‌کنیم و خواهیم کرد؛ و به همین دلیل است که شاه سعی دارد مبانی مبارزه‌ای ما را وارونه جلوه دهد.

با توجه به فقد روابط سازمانی، آیا یک اتحاد تاکتیکی را با مارکسیست‌ها برای سرنگون کردن شاه در نظر دارید؟ و روش و طرز رفتار شما با آنان پس از موفقیت اجتماعی‌تان چگونه خواهد بود؟

نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد. من همواره به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی آن‌ها مخالفیم. ما می‌دانیم آن‌ها از پشت به ما خنجر زده‌اند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است. اما در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود؛ زیرا ما اطمینان داریم که اسلام دربردارنده پاسخ به نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آن‌ها مقابله کند. در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مسئله کسانی مطرح شده است که وجود خدا را انکار می‌کرده‌اند. ما هیچ‌گاه آزادی آن‌ها را سلب نکرده و به آن‌ها لطمه وارد نیاورده‌ایم. هر کس آزاد است که اظهار عقیده کند و برای توطئه کردن آزاد نیست.

به نظر شما علت شعله‌ور شدن قیام‌های ایران چیست؟ چرا این طغیان‌ها در حال حاضر رخ داده است؟

فشار و قهری که شاه و پدرش اعمال کرده‌اند، بدبختی‌هایی که ملت ما دچارش شده است، مردمی که از آزادی‌شان، استقلالشان، پیشرفتشان و زندگی خوبشان محروم شده‌اند، وعده‌هایی دروغی که در پانزده سال اخیر مغزشان را پر کرده است، روی هم رفته منشاء تظاهرات مذکور است. خرابی وضع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و وسعت دامنه قهر و فشار، به درجه تحمل‌ناپذیری رسیده است. آخرین قیام‌ها مقدمه انفجار عظیمی است که نتایجش غیرقابل محاسبه است. هدف از ضد تظاهراتی که پلیس در مقام مقابله و با شرکت افراد مزدور ترتیب داده است و هدف از کشتارهایی که در هر شهر و روستا پیش می‌آید آن است که مانع سرنگون شدن شاه گردد.

فکر می‌کنید که فرزند شما به قتل رسیده است؟ اگر چنین نیست چرا مرگ وی علت انفجار تظاهرات شده است؟

من با قطع و یقین نمی‌توانم بگویم چه اتفاقی افتاده است. ولی می‌دانم که او شب قبل از درگذشتش صبح و سالم بود و مطابق گزارش‌هایی که به من رسیده است، اشخاص مشکوکی آن شب به خانه وی رفته‌اند و فردای آن شب او فوت کرده است. چگونه؟ من نمی‌توانم اظهار نظری بکنم. نارضایی مردم به این مناسبت ابراز شد. مسلماً مردم خدمتگزاران خود را دوست می‌دارند و مرا و نیز پسر مرا خدمتگزار خود می‌دانند. دنبال این جریان هر کشتاری که رژیم ترتیب داد، تظاهرات تازه‌ای را به مناسبت چهلم کشته‌شدگان موجب گردید. اما مطلب اصلی و اساسی، پسر من نیست. مسئله اساسی، عصیان و قیام همه مردم بر ضد ستمگرانی است که بدانها ستم می‌کنند.

برنامه سیاسی شما چیست؟ آیا می‌خواهید که رژیم را سرنگون سازید؟ به جای این رژیم، چه نوع رژیمی را برقرار خواهید کرد؟

کمال مطلوب ما ایجاد یک دولت و حکومت اسلامی است؛ مع‌ذلک نخستین اشتغال حاضر ما سرنگون کردن این رژیم خودسر و خودکامه است. در مرحله اول بایستی قدرتی به وجود آوریم که به احتیاجات اساسی مردم پاسخ دهد.

مقصودتان از حکومت اسلامی چیست؟ آنچه از این تعبیر، خودبخود، به ذهن می‌آید امپراتوری عثمانی و یا عربستان سعودی است.

تنها مرجع استناد برای ما، زمان پیغمبر و زمان امام علی است.

آیا به نظر شما بازگشت به قانون اساسی ۱۹۰۶<sup>۱</sup> یک راه حل معتبر است؟

قوانین اساسی و متمم آن به شرط آن که مورد اصلاح قرار گیرد، می‌تواند مبنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می‌کنیم؛ این حکومت در خدمت آرمان اسلامی قرار می‌گیرد.

آیا این قانون اساسی، رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد و یا حکومت جمهوری را در

۱. قانون اساسی مشروطه (۱۲۸۵ هـ ش ۱۳۲۴ هـ ق).

مد نظر دارید؟

رژیمی که ما برقرار خواهیم کرد به هیچ‌وجه رژیم سلطنتی نخواهد بود. این مطلب خارج از موضوع است و مطرح نیست.

به سلطنت رسیدن پسر شاه فعلی برای شما قابل قبول خواهد بود؟  
ما مخالف پدر شاه بودیم و مخالف شاه فعلی و مخالف همه سلسله‌اش هستیم؛ زیرا مردم ایران آن را نمی‌خواهند.

آیا خود شما در نظر دارید که در رأس آن قرار گیرید؟  
شخصاً نه. نه سن من و نه موقع و نه مقام من، و نه میل و رغبت من متوجه چنین امری نیست. اگر موقعیت پیش آید، ما در میان کسانی که در جریان مفاهیم و فکر اسلامی مربوط به حکومت هستند، شخصی و یا اشخاصی را که مستعد تعهد چنین امری باشند انتخاب خواهیم کرد.

شما همواره در مقابل درخواست‌های مطبوعات بین‌المللی سکوت را حفظ کرده‌اید؛ چرا؟  
مطبوعات بین‌المللی بیش‌تر به دبدبه و کبکبه و طمطراق و تشریفات رسمی توجه دارند: تخت‌جمشید، تاجگذاری شاه و... یا در حد اعلا توجهشان معطوف به قیمت نفت است، نه به بدبختی‌های مردم ایران و یا فشاری که تحمل می‌کنند. ظاهراً شاه هر سال صد میلیون دلار برای تبلیغاتش در خارج پول خرج می‌کند. از این جهت من در طول پانزده سال گذشته - خصوصاً به من گفته‌اند روزنامه شما مستقل است و به مسائل واقعی ایران از قبیل شکنجه‌ها، کشتارها و بی‌عدالتی‌ها می‌پردازد. من امیدوارم که این مصاحبه به آشنا ساختن آرمان مردم من کمک کند. حرف‌های خود را خطاب به مردم ایران زده‌ام و همین کار را ادامه خواهم داد.

آیا سیاست موافق شاه در قبال اسرائیل یکی از دلایل مخالفت شما با رژیم است؟  
آری؛ زیرا اسرائیل سرزمین یک قوم مسلمان را اشغال کرده و جنایات بی‌شماری مرتکب شده است. عمل شاه در حفظ روابط سیاسی با اسرائیل و دادن کمک اقتصادی به وی، برخلاف مصالح و منافع اسلام و مسلمان‌هاست.

آیا آرزومند آن هستید که ایران علیه اسرائیل در جرگه کشورهای عربی وارد شود؟ من همواره مصرأ خواسته‌ام که مسلمانان سراسر جهان متحد شوند و بر ضد دشمنانشان از جمله اسرائیل مبارزه کنند. متأسفانه دعوت‌های مرا رژیم‌های مختلفی که در کشورهای مسلمان بر سر کار آمده‌اند، نشنیدند. من امیدوارم که بالاخره این دعوت‌ها شنیده شود. من در این راه پایداری خواهم کرد.

آخرین رشته عملیات نظامی اسرائیل منجر به اشغال یک سرزمین عربی دیگر یعنی جنوب لبنان شده است که مردمانش شیعه‌اند. در این باره چه فکر می‌کنید؟ مردم جنوب لبنان باید به هر وسیله‌ای که شاه به خانه‌های خود بازگردند و وظیفه دارند که برای بازپس گرفتن سرزمین خود مبارزه کنند، پیش از آن که اسرائیلی‌ها مردم خودشان را در آنجا مستقر سازند. شخص من از مردم ایران و شیعیان جهان درخواست کرده‌ام که به کمک برادران خود در جنوب لبنان بشتابند. این دعوت نتایجی داشته است اما تنها حکومت‌ها هستند که با توجه به احتیاجات این مردم، وسایل لازم را در اختیار دارند؛ تنها حکومت‌ها هستند که امکان دارند به اسرائیل فشار بیاورند که مجبور به تخلیه این سرزمین بشود.

یک دسته از سربازان ایرانی جزء نیروهای ملل متحد در جنوب لبنانند؛ فکر می‌کنید که این کمک مثبت است؟

ما رژیم ایران را تجربه کردیم؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان باور کرد که این رژیم که همواره به ضرر اعراب و به اسرائیل کمک کرده است، این بار در خدمت یک آرمان مقدس عمل کند. به اعتقاد من، کار ایران بیش‌تر به این جهت است که مانع از اظهار عقیده دشمنان اسرائیل بشود.

موقع و موضع شما در قبال آمریکا چیست؟

در طی بیانیه‌ها و اعلامیه‌های پانزده سال اخیر خود چندین بار موضع و موقع خودم را در قبال آمریکا و قدرت‌های بزرگ دیگری که از ثروت‌های ممالک فقیر بهره‌برداری می‌کنند، بیان کرده‌ام. آمریکا عمال خود را در این ممالک تحمیل و بعد خوشنونی را که



به مردم تحمیل می‌شود تأیید می‌کند. آمریکا که منشاء کودتای ۱۳۳۲ و بازگشت و حفظ شاه بر سر قدرت است، سیاست خود را تغییر نداده است. تا وقتی که وضع بدین منوال است، موضع و موقع من در قبال آمریکا همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند.

آیا مثل برخی فکر می‌کنید که آمریکا می‌خواهد یک رژیم آزادمنش لیبرال در ایران مستقر سازد؟

یعنی اعلامیه راجع به احترام و رعایت حقوق بشر؟ این مطلب چیزی جز حرف نیست؛ حرف! و من بدان باور ندارم. کافی است که ملاحظه بکنید کارتر رئیس جمهور آمریکا در جریان دیدارش در تهران پشتیبانی خود را از شاه تجدید کرد و علاوه بر آن، عملاً این پشتیبانی مورد تکذیب قرار نگرفت. به هر حال ما هیچ‌گاه رژیمی را با سیما و صورتی لیبرال و آزادمنش، و مضمون و محتوای دیکتاتوری و استبدادی قبول نخواهیم کرد.

در مقابل اتحاد شوروی که همسایه بزرگ ایران است، موضع و موقع شما چیست؟ همان موضع و موقعی که در قبال آمریکاست. ابرقدرت‌ها مردم ما را استعمار کردند. من فرقی میان آن‌ها و حتی بین آن‌ها و انگلیس هم نمی‌بینم. هنگامی که ایران واقعاً مستقل گردید، در آن صورت می‌تواند روابط سالمی با تمامی ممالک عالم برقرار سازد.

آیا فکر می‌کنید که رژیم شاه قادر است که آزادمنشی پیشه کند؟

هرگز! حتی اصول دموکراسی و آزادی در تضاد بنیادی با این رژیم و با وجود خود شاه هستند؛ لذا هیچ مصالحه ممکن با وی وجود ندارد. جنایات وی بی‌شمار است. نخستین کار یک رژیم آزاد آن خواهد بود که محاکمه شاه را ترتیب دهد؛ بر اساس این امر که او ثروت‌های مملکت را جمع کرده و آن‌ها را به بانک‌های خارجی منتقل ساخته است. باید که او در خصوص جنایتی که مرتکب شده است جواب دهد. آزادسازی واقعی تا هنگامی که شاه بر اریکه قدرت است امکانپذیر نخواهد بود.<sup>۱</sup>

بعد از انجام این مصاحبه امام در اواخر اردیبهشت ۵۷ طی یک سخنرانی در جلسه

درس خود در نجف، مردم را به ادامه نهضت ترغیب کرده و به آنان بشارت پیروزی را دادند. همچنین بر اتحاد همه نیروهای مبارز در جهت تحقق اهداف امت اسلامی پای فشرده. قبل از این هم در پیامی که برای انجمن‌های اسلامی ارسال کرده بودند، ضمن تأکید بر وحدت سازمانی، پاک کردن صفوف دانشجویان مسلمان را از عناصر غیر متعهد به اسلام و نیز پیروان اندیشه‌های الحادی یادآور شده بودند.

در این زمان فضای سیاسی خارج تقریباً یک دست در اختیار اتحادیه انجمن‌های سیاسی در اروپا و آمریکا بود. برگزاری تظاهرات، راهپیمایی‌ها، اعتصاب غذاها و تحصن در کلیساهای مختلف از جمله در رم - مقر پاپ و... نیز بازتاب شرایط اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی در ایران، در افکار عمومی غرب، تقریباً در انحصار انجمن‌های اسلامی ما بود.

### تدابیر رژیم برای جلوگیری از مراسم چهلم شهدای قیام تبریز

متن پیام امام برای برگزاری با شکوه شهدای تبریز را سید احمد آقا از طریق تلفن به اروپا منتقل کرد و بلافاصله توسط انجمن‌های اسلامی ضبط، تکثیر و در اختیار ایرانیان قرار گرفت. واحدهای غرب آلمان، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا در مسجد شهر آخن گرد آمدند و به نوار پیام امام گوش دادند.

با نزدیک شدن چهلم شهدای تبریز پیش‌بینی می‌شد قیام مردم ابعاد باز هم گسترده‌تری پیدا کند. رژیم از این جهت خود را برای مقابله با این مراسم آماده می‌ساخت. ابتدا سعی بر آن بود از طریق اعمال خشونت و ایجاد رعب و وحشت مانع حضور مردم در خیابان‌ها و شرکت در مراسم گردد. از همین رو در مشهد و قم و کازرون و شیراز و جهرم و کرمان و چند شهر دیگر مأموران نظامی و انتظامی به جان مردم افتادند و به دستگیری و ضرب و جرح و قتل پرداختند. این اعمال در زمانی صورت می‌گرفت که ملکه فرح پهلوی با شرکت در یک مراسم فرمایشی دانشگاهی و پس از آن طی یک مصاحبه مطبوعاتی از اعطای آزادی‌های باز هم بیشتر!! برای دانشگاهیان دم زد و از اوضاع نابسامان و فقر مردم در نقاط محروم احساس ناراحتی کرد. این همه در شرایطی بود که دانشجویان جلسات امتحانات را تعطیل کرده و بعد از

تعطیلات نوروزی کلاس‌های درس را ترک کرده بودند. در گسترش تظاهرات و اعتراضات سیاسی دانشگاهیان، محصلین و دانش‌آموزان مدارس هم به صف مبارزین پیوستند. در جریان همین تظاهرات دانشجویی بود که در قطعنامه اجتماع دانشگاهیان در تهران، بازگشت امام و پایان دوران تبعید ایشان خواسته شده بود. موج اعتراضات دانشگاه به سراسر کشور کشیده شد و تمامی دانشگاه‌ها و دانشسراها را در بر گرفت. با نزدیک شدن اربعین واقعه تبریز امام طی پیامی در چهار فروردین ۵۷ مردم سراسر کشور را برای تکریم شهدای واقعه تبریز به میدان فرا می خواند:

«.... مصیبت‌های ما گرچه یکی دوتا نیست و در این کشور آزادمردان و آزادزان! به منطق شاه! و جریان عدالت اجتماعی و حرکت به سوی «تمدن بزرگ» به اصطلاح کارتر - شاه، ملت باید همیشه در عزا باشد. لکن مصیبت بزرگی را که بر برادران تبریزی ما وارد شد، اربعین آن را در سوگ هستیم، و ملت ایران نیز در آن روز با عزای عمومی خود به ملت‌های جهان بفهمانند که ما با چه شرایطی زندگی می کنیم.....»<sup>۱</sup>

### پیام امام به مناسبت کشتار مردم یزد

در پی دعوت امام برای تکریم شهدای تبریز و فراخوان گروه‌های سیاسی و علمای بلاد، مردم سراسر کشور در چهلمین روز کشتار مردم تبریز به خیابان‌ها آمدند. رژیم که از قبل خود را برای مقابله با این تظاهرات گسترده آماده کرده و به طرق مختلف می کوشید مانع برگزاری مراسمی که امام آن را «عزای عمومی» اعلام کرده بودند، گردد. به کشتار گسترده ای دست یازید. اوج این کشتار در شهر یزد صورت گرفت. در پی این کشتار وحشیانه امام خمینی خطاب به ملت طی پیامی به تاریخ ۹ اردیبهشت ۵۷ چنین گفتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و تحیت بر مؤمنین محترم یزد و سایر شهرهایی که با خون خود بزرگداشت اربعین خونین تبریز را گرامی داشتند. مع‌الأسف ما باید در اربعینی بعد از اربعین بلکه در اربعینات

پنجاه ساله دوره سیاه و عزای این ملت بزرگ، در حوادثی که در این پنجاه سال از اختناق و قتل و حبس و تبعید و بالاتر از آن از ورشکستگی اخلاقی و فرهنگی به دست این دودمان نشاندار، که در عقب نگه داشتن و به فسادگرایانیدن و به فحشا کشاندن نسل جوان ما نقش بزرگی داشتند و الحق مأموریت را خوب انجام دادند، در سوگ بنشینیم و در هدر دادن مخازن زیرزمینی و از آن مهمتر مخازن روی زمینی که نسل جوان است در عزا باشیم. در کودتای انگلیس به دست رضا خان و امریکا به دست محمد رضاخان، در سوگ باشیم.

در منطق شاه و مزدوران وابسته‌اش، اهالی محترم تبریز که یکپارچه بپا خاستند و با فریاد «مرگ بر شاه» زمین را لرزاندند، تعدادی از بیگانگان بودند که از خارج مرز به طور قاچاق وارد شده بودند! و شما اهالی محترم یزد که دلاورانه قیام نمودید و با تعطیل عمومی و شعار متدوال «مرگ بر شاه»، عامل امریکا را دیوانه تر کردید، معدودی هستید که از آن طرف مرز به صورت غیرقانونی وارد یزد شدید! اهالی ایران از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب که یکپارچه از شاه متفرند ایرانی نیستند! اینان همگی به صورت قاچاق وارد ایران شده‌اند!! در این منطق، ایرانی خلاصه می‌شود در شاه و دار و دسته‌اش و از مستشاران و کارمندان امریکایی و انگلیسی و روسی و صهیونیستی؛ غارتگران بین المللی که اقتصاد ایران را قبضه کرده‌اند.

ما که با این منطقها روبه رو هستیم به خواست خداوند تعالی تا برچیده شدن بساط ارتجاعی شاهنشاهی و برپا کردن حکومت عدالت گستراسلامی دست از مبارزه برنمی‌داریم تا حکومت دموکراسی به معنی واقعی جایگزین دیکتاتوریه‌ها و خونریزیها شود. اکنون برای نیل به این مقصد عالی انسانی و اسلامی بر همه طبقات است که یکدل و یک جهت به پا خیزند و با درک شرایط زمانی و مکانی شعار دهند، و از خواستهایی که در نهایت اثبات نظام شاهنشاهی و زیر پا گذاشتن خونهای به ناحق ریخته شده مردم این مرز و بوم است احتراز کنند، و نقطه اصلی همه جنایات را که شخص شاه است نشان دهند، و گرفتاریهای ملت را در این حکومت ارتجاعی گوشزد جهانیان کنند. سران قوم باید ملت را در مسیری که یافته است و دشمن را شناخته به قیام دست زده است، هدایت و پشتیبانی کنند، و در این موقع بسیار حساس ملت را از مسیر انتخابی‌اش با کج رویها منحرف نکنند.

امروز ملت شجاع با یافتن راه خود به پا خاسته، و به بهانه بهانه جویان خاتمه داده، راه عذرها منقطع شده و در پیشگاه ملت پذیرفته نیست، و در پیشگاه مقدس حق تعالی هیچ گاه پذیرفته نبوده است. آیا کسانی که عذر تراشی می‌کنند و مهر سکوت را نمی‌شکنند و گاهی به

سکوت توصیه می‌کنند، می‌دانند چه تحولاتی در شرف تکوین است؟ روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۵۷۵ را دیده‌اند که نوشته است در عریضه سپاس زرتشتیان در جواب شاه آمده است که: «جامعه زرتشتی سراسر جهان نسبت به شاهنشاه آریامهر سپاسگزاری و حقشناسی عمیق در خود احساس می‌کنند، زیرا از زمانی که پارسیان از ایران مهاجرت کردند، هیچ کس دیگر تا این حد در احیا و حفظ تاریخ، مذهب و فرهنگ زرتشتیان از آنان حمایت نکرده است». توجه کرده‌اند که تغییر تاریخ اسلام به تاریخ گبرها برای احیای زرتشتی‌گری و احیای مذهب و آشکده آنها به رغم اسلام و برای سرکوبی آن است؟ آیا مطلع هستند که در یک مصاحبه‌ای در خارج گفته است: «مذهب در حکومت من نقشی ندارد». اکنون با اختناق همه جانبه و سلب آزادی به تمام ابعاد و فشارهای توانفرسا، ایران بیدار در آستانه یک انفجار عظیم است و به سرعت جلو می‌رود.

دستگاه جبار با اعصاب خرد شده و با ادامه قتل و چپاول در بلاد مختلف، مثل جهرم و اهواز، و با دست زدن به خرابکاری و انفجار منازل آزادیخواهان و دزدی و ضرب و جرح علنی افراد مبارز، و حمله سبعانه به جوانان مسلمان در کوهها توسط «گروه انتقام»<sup>۱</sup> ساخته شاه و بستن مالیاتهای کمرشکن به کسبه متعهد به انتقام شرکت در اعتصاب همگانی، اجازه تنفس را هم از ایرانیان سلب کرده است.

کسانی که از حال این ملت رنجیده در این پنجاه سال آگاهند و به سرنوشت ایران علاقه دارند، از جمیع طبقات، از کارگر تا دهقان، از دانشجویان قدیم تا دانشگاهیها، از لشکری تا کشوری باید بدانند به دست آوردن آزادی در برکنار شدن شاه و دودمان او است که دشمن سرسخت ملت و نقطه اصلی بدبختی است؛ و تصور آنکه بدون کنار رفتن و انتقام از او آرامش ملتی که همه چیزش به دست او به باد رفته است به او برگردد، خیالی است باطل.

از خداوند متعال وحدت کلمه مسلمین و خصوص ملت سربلند ایران را خواستار و قطع ایادی اجانب و عمال آنها را امیدوارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

روح الله الموسوی الخمینی<sup>۲</sup>

۱. گروهی ساخته ساواک که با بمب‌گذاری در منازل افراد مبارز، و گاه ضرب و شتم آنها قصد توقف نهضت اسلامی را داشت.

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۷۸-۳۸۰.

### پانزدهم خرداد نزدیک می شود

سالگرد قیام پانزدهم خرداد در پیش بود. در یک عملیات گسترده، ساواک کثیری از دانشجویان و اساتید را دستگیر و بازداشت کرده بود. در شهر قم در درگیری‌های متعدد مردم را به رگبار مسلسل بسته بود و حتی زمانی که مردم به منازل مراجع پناه بردند در تعقیب آنان به منازل نیز حمله برده و تظاهرکنندگان را به گلوله بست. در منزل آیت‌الله گلپایگانی شدت کشتار و خشونت به حدی بود که آیت‌الله گلپایگانی دچار حمله قلبی شده و به بیمارستان منتقل شد.

اخباری که از این وقایع در روزنامه‌های رژیم منتشر می‌شد، جز تعداد کمی دستگیری «عوامل خارجی» و «مارکسیست‌های اسلامی» و «کشف یک باند قاچاق اسلحه» و «کشف نمونه‌هایی از مواد منفجره» که عمال خارجی! در تظاهرات خود از آنها استفاده کرده بودند چیز دیگری نبود و در کنار آن با آب و تاب بیشتر از آزادی‌های سیاسی و انتخابات آزاد دم زده می‌شد.

در طول این حوادث، اتحاد جماهیر شوروی پیوسته از شاه اعلام حمایت می‌کرد و معترضین را عوامل ارتجاع سیاه می‌خواند، این همه در حالی بود که شاه به آمریکاییان می‌گفت که عناصر وابسته به حزب توده و مارکسیست‌های اسلامی تحت حمایت آنان و تحت هدایت جاسوسان ک.گ.ب، عاملان اصلی بحران در ایران هستند.

### پیام امام موسی صدر به امام خمینی

در خرداد همان سال به لبنان رفتم و با گزارشی از اوضاع اروپا و نامه‌ای از امام صدر برای امام به نجف مسافرت کردم. البته این بار هم در بیروت سفارت عراق از دادن ویزای ورود به من خودداری کرد. لذا با توسل به یاسر عرفات و گرفتن معرفی‌نامه‌ای از سازمان آزادی بخش فلسطین و نیز یک توصیه نامه از منیر شفیق که سرپرستی مرکز مطالعات و بررسی‌های استراتژیک فلسطین را عهده‌دار بود، به بغداد پرواز کردم. در آن فرودگاه با مشکلات اولیه‌ای مواجه شدم که شرح آن را در جای دیگر داده‌ام. در نجف هنگام ورود ابتدا به منزل آیت‌الله سید محمدباقر صدر رفتم. مأموری که از بغداد همراه من اعزام شده بود تصور می‌کرد مستقیم منزل امام خواهم رفت، زیرا در فرودگاه طی

سؤال و جوابی که با مأمورین عالی‌رتبه امنیتی داشتم، هدف از سفر را دیدار امام و همچنین خاله‌ام ذکر کرده بودم. لذا مأمور عراقی در نجف، از علت تغییر تصمیم من سؤال کرد، که در پاسخ گفتم، تغییر تصمیم نداده‌ام، منزل آقای صدر منزل خاله‌ام هست. به هر حال با کمی معطلی و تماس او - ظاهراً - با مقامات امنیتی شهر، با رفتن من به منزل آقای صدر، مأمور همراه از من جدا شد. برخلاف انتظار و روال جاری در عراق حتی حاضر به قبول مقداری پول هم نشد. در نجف از امام شنیدم که مأموران عراقی مجدداً به ایشان در مورد فعالیت‌های سیاسی و هدایت انقلاب معترض بوده‌اند. هنگام خروج از عراق هم اگر آقای دعایی همراه من در فرودگاه نبود و با چند تن از افسران فرودگاه که ظاهراً از شیعیان بودند آشنایی نمی‌داشت حتماً با مشکلاتی از جمله کنترل اثاث و ضبط نامه‌ها و اعلامیه‌ها و نوار سخنرانی امام مواجه شده بودم. والله اعلم. امام از روند مبارزات خیلی خرسند بودند. حضور احمدآقا در کنار امام امکان ارتباط قابل اعتماد با ایران را برای ایشان فراهم کرده بود. در فصل دیگر به نقش احمد آقا در این مقطع از مبارزه به تفصیل پرداخته‌ام. در طول چند جلسه دیدار با امام، ایشان نظر من را در مورد چند شخصیت سیاسی از جمله دکتر سنجابی و فروهر و نیز اطلاعاتی را که از ارتشبد جم که در آن زمان در انگلیس می‌زیست داشتم، جویا شدند. همچنین من گله دوستان را در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا از موضع‌گیری‌های نرم و نه چندان انقلابی مهندس بازرگان به ایشان رساندم. پیدا بود که امام از توهین به ایشان ناخرسند هستند. گفتند «مسئله آقای بازرگان را به من واگذار کنید.» این مطلب برای ما در انجمن‌های اسلامی از آن جهت حائز اهمیت بود که نهضت آزادی خارج از کشور خاصه شاخه اروپایی آن که زیر نظر صادق قطب‌زاده اداره می‌شد هم سو و در جهت بیانیه‌های امام اتخاذ موضع می‌کرد و حتی گه وگاهی هم تندتر از شاخه نهضت در آمریکا می‌رفت.

در سفری اواسط اردیبهشت همان سال دکتر چمران به آلمان آمد. هم زمان با او مهندس فریدون سحابی از ایران و دکتر یزدی از آمریکا هم آمده بودند. برنامه جلسه ظاهراً هماهنگی فعالیت‌های نهضت آزادی در داخل و خارج از کشور بود. در جلسات

برادران نهضتی در اروپا که من هم به دعوت صادق قطب‌زاده در آن شرکت می‌کردم بحث مفصلی صورت گرفت. البته در آن زمان هنوز روند حوادث شتاب لازم را نگرفته بود و جز امام کسی حذف شاه را به عنوان چاره اساسی مطرح نکرده بود. اگر اشکال فقط در ملاحظات امنیتی خلاصه می‌شد، قابل فهم بود، ولی اظهارات برخی از علما و خصوصاً آقای شریعتمداری و همچنین اعضاء و سیاسیون وابسته به گروه‌های جبهه ملی حکایت از بینش سیاسی و نه مصلحت‌های تاکتیکی می‌کرد. گرچه در همان دوران مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای با تلویزیون بلژیک - همان طور که اشاره کردم - حل مشکل و بحران ایران را با حضور شاه غیرممکن می‌دانست، اما بیانیه‌های دیگر رهبران سیاسی صراحت لازم را برای جوانان پرشور در خارج از کشور نداشت و از آن اعلامیه‌ها و اظهارات نمی‌شد نفی سلطنت را به طور مطلق استنباط نمود. مهندس سبحانی همچنین از اوضاع آشفته اقتصادی و فشارهایی که بر اثر تداوم اعتصابات می‌توانست برای مردم مشکل ساز باشد، سخن می‌گفت. همان طور که در جای دیگر به تفصیل گفته‌ام امام موسی صدر که از نتایج حرکت‌های طراحی شده توسط خود و دوستان خود در ایران مطلع بودند و معتقد بودند جامعه ایران دارد به بزنگاه تاریخی خود برای تغییرات اساسی نزدیک می‌شود، طی مذاکراتی با حافظ اسد، آمادگی او را برای تأمین نیازمندی‌های تشکیلات مبارزات قهریه نهضت، بدست آورده و آن را به اطلاع مرحوم مطهری و شهید بهشتی رسانده بودند. من احتمال می‌دهم نامه ایشان به امام در مورد همین آمادگی برادران سوریه بوده است.

### نگرانی امام از وضع آیت‌الله سید محمد باقر صدر و تدابیر انتقال ایشان به ایران

در همان مقطع شهید سید محمد باقر صدر نیز که از رشد مبارزات اسلامی در ایران به وجد آمده بود، پیوسته در مورد مسائل مبتلا به نهضت از ناحیه مبانی فقهی و حتی مسائل اولیه حکومت اسلامی سرگرم تدوین رسالات مختلف بود. ایشان همان طور که در جای دیگر گفته‌ام اصولاً نگرش حکومتی به فقه داشت و مسائل را بر اساس مصلحت‌های سیال جامعه مورد دقت نظر قرار می‌داد. تألیفات ایشان در زمینه اصول بانکداری بدون ربا و اقتصاد اسلامی و همچنین مبانی نظری ایشان درباره جامعه و



ارگان‌های آن، قبلاً نشر یافته بود. ولی مباحث و مسائلی هم بود که به دلیل عدم مصلحت و عدم اقتضای سیاسی زمانی منتشر نشده بود. چند هفته بعد از پیروزی انقلاب که همسر ایشان - خاله‌ام - به ایران آمد، حدود ۱۴ یا ۱۵ رساله درباره موضوعات و مشکلات حکومتی و راه حل‌های فقهی آن را برای امام و شهید بهشتی آورده بود - و تا آنجا که به خاطر دارم با لیست بلند بالایی از موضوعات مهم که باید مورد مطالعه قرار می‌گرفت به نجف بازگشت. زمانی که مراودات ایشان با امام و ایران افزایش یافت خصوصاً بعد از ربودن امام موسی صدر، امام نسبت به بقای ایشان در نجف اظهار نگرانی کردند. به ویژه آنکه در چند مرحله مزاحمت‌ها و حتی بازداشت‌های موقتی هم از طرف عمال رژیم بعثی در عراق در مورد ایشان اعمال شده بود. در زمانی که آخرین بازداشت ایشان - قبل از شهادت - تمام شد و به نجف بازگشتند به توصیه امام مقدمات هجرت ایشان از عراق فراهم گردید. این امر باید بدون اطلاع مقامات عراقی صورت می‌گرفت. مشکل مهاجرت ایشان علاوه بر دست و پاگیر بودن اعضای خانواده به هنگام چنین سفری تحت هیچ عنوان - ولو سفر حج - نمی‌توانست بدون قبول خطر باشد. از سوی دیگر دولت عراق نگران اوضاع داخلی خود و قیام شیعیان و عشایر دجله و فرات بود. آن هم تحت تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران. به هر حال من در آن موقع در وزارت کشور بودم با کمک برادر مجاهد‌مان سید محمود دعایی که سفارت ایران در بغداد را بعد از انقلاب اداره می‌کرد، با تماس‌های متناسب با مصالح ایشان موفق شدیم گذرنامه‌های الجزایری برای ایشان تهیه کنیم. این گذرنامه که ممه‌ور به اجازه اقامت و چند مرحله ورود و خروج به ایران بود با عکسی که ایشان را در لباس محلی عشایری نشان می‌داد تهیه شد و مقدمات سفر ایشان از طریق کردستان عراق به سرحد ایران توسط آقای دعایی فراهم گشت.

### همه تدابیر برای انتقال شهید صدر به ایران اتخاذ شده بود که...

از طرف ایران هم با اقدامات حاج احمد آقا و فراهم شدن هلیکوپتر و وسایل انتقال ایشان از مرز به تهران، همه چیز ظاهراً آماده شده بود. در آخرین جلسه هماهنگی اجرایی عملیات انتقال ایشان و خانواده شان که با آقای دعایی در دفتر کار اینجانب در

وزارت کشور تشکیل شد، تمام جوانب کار مورد بررسی قرار گرفت. از کل برنامه سفر جز امام، احمد آقا و آقای دعایی و من، کس دیگری مطلع نبود. البته شهید بهشتی و دوستان نزدیک ایشان ظاهراً از اصل برنامه مطلع بودند ولی در جریان جزئیات و کیفیت عمل قرار نداشتند. از بخت بد، زمانی که آقای دعایی به عراق بازگشت و آماده رفتن به نجف بود، خبر دستگیری ایشان و خواهر علامه و فاضله ایشان شهیده بنت الهدی به ما رسید. آنچه بر ایشان و بر خانواده‌شان در آن مدت گذشته است و نیز کیفیت شهادت ایشان و خواهر دانشمندشان را در رساله‌ای جداگانه خواهم آورد، تا نمونه‌ای متعالی صبر و مقاومت و توکل به خدا و قدرت تحمل بر مصائب را فراروی انسان‌های شریف و مؤمن قرار دهم.

به هر حال در آن مقاطع ایشان را از روند مبارزات اسلامی در ایران بسیار مسرور می‌دیدم. یک جای دیگر گفته‌ام که من اولین بار فکر تشکیل حکومت اسلامی را در سال ۱۳۴۳ از ایشان شنیده بودم. ایشان حتی معتقد بود، اگر امکان‌پذیر باشد حتی باید از جزایری که معمولاً در بعضی نقاط دنیا به فروش می‌رسند با فراهم کردن امکانات مالی سرزمینی را خرید و یک اجتماعی ولو کوچک و در محدوده چند هزار نفری برای تشکیل امت نمونه اسلامی شکل داد. پیام ایشان به امام در پی پیروزی انقلاب اسلامی حاکی از همین امید ایشان به حکومت اسلامی بوده است.

### لغو سفر اعلیحضرتین به کشورهای حوزه بالکان

در اردیبهشت ۱۳۵۷ شاه قرار بود به اتفاق ملکه از کشورهای حوزه بالکان دیدار کنند و در اولین مرحله قرار بود به بلغارستان برود. رشد مبارزات مردم او را از رفتن منصرف کرد. سخنگوی دربار اعلام کرد که سفر اعلیحضرتین به دلیل سرماخوردگی شاهنشاه به بعد موکول شده است. پرویز راجی، سفیر شاه و از یاران غار اشرف پهلوی - به اعتراف خود راجی در کتاب خاطراتش که در لندن منتشر و در ایران نیز ترجمه شده است - در مورد لغو سفر ملوکانه به دلیل سرماخوردگی نوشت، احتمالاً میکرب این سرماخوردگی از قم شایع شده بود.

در صفحات پیشین ذکر کردم که در این مقطع در نجف بودم. در همان جا از احمد

آقا که از اوضاع ایران لحظه به لحظه اطلاع پیدا می‌کرد شمه‌ای از حوادث قم و حدود ۳۰ شهر ایران و از جمله ادامه اعتصابات دانشگاه، و استادان را شنیدم. در همان زمان امام سخترانی معروف خود را در تشویق و دعوت مردم به قیام سراسری در سالروز پانزدهم خرداد ایراد کردند. از همان جا با دکتر رضا صفاتی یکی از دبیران اتحادیه تماس گرفتم و متن پیام و شمه‌ای از سخترانی امام را برای او در تلفن خواندم که ضمن ارسال آن برای تمام واحدهای تابعه و انتشار ترجمه آن برای تنویر افکار عمومی اروپا، از تمام اعضای انجمن‌های اسلامی بخواهد که در تجلیل پانزدهم خرداد برنامه‌های گسترده‌ای سامان دهند.

در ایران به موازات آماده شدن مردم برای بزرگداشت قیام پانزدهم خرداد و سرکوب خونین و روزمره تظاهر کنندگان که دیگر رفته رفته ترجیع بند مرگ بر شاه را پیوسته در راهپیمایی‌ها فریاد می‌زدند، شاه همچنان شعار آزادی‌های اجتماعات و آزادی‌های مطبوعات را بر زبان می‌راند. در این زمان اعلام شد که اعلیحضرتین عازم زیارت مشهد مقدس هستند، شاه به زیارت آستان قدس رفت و در اجتماعی ساختگی نوید!! پایان نفت ایران را در چند سال دیگر داد. در حرم عده‌ای از وعاظ السلاطین و به قول امام آخوندهای درباری به مداحی از شاه پرداختند. امام در نجف در همین سخترانی‌شان که بدان اشاره کردم، این اظهارات شاه را تحلیل کردند و معنای وصول به دروازه تمدن بزرگ را بیان داشتند. امام در همین سخترانی تلویحاً از مهندس بازرگان که قبل از این در مصاحبه با تلویزیون بلژیک گفته بود، تا شاه در این مملکت هست، ایران روی آزادی نخواهد دید، یاد کردند و گفتند همان طوری که یکی از بزرگان سیاسیون گفته است، که یکی از دو راه - را - دارند مسلمین، ایرانی‌ها: یا آزادی یا بودن این - اشاره به شاه.

### امام: حمایت از قانون اساسی، یک خیانت مسلم است

از برجسته‌ترین نکات این سخترانی امام، تأکید مجدد و قاطعی است که ایشان بر حذف سلطنت و انحرافی بودن شعار «اجرای قانون اساسی» داشتند. حتی اعلام کردند که اگر کسی به طور مطلق خواهان قانون اساسی شد، این امر یک خیانت مسلم است. همچنین شعار «وحدت کلمه» و «همه با هم» از این سخترانی امام مستفاد می‌گردید.



اولین بار تعبیر فقه حکومتی را سالها قبل از انقلاب از آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر؛ پسر عمو و شوهرخاله‌ام شنیدم.

پانزدهم خرداد فرا رسید و همان طور که پیش‌بینی می‌شد، ملت یکپارچه شور و فغان بود و برای همه گونه درگیری خود را آماده کرده بود. در خبرهایی که به دست ما در اروپا رسید آمده بود که دو تن از فرماندهان و افسران ارشد ارتش، یعنی تیمسار خسروداد و تیمسار ربیعی با شاه ملاقات کرده و با طرح نگرانی‌های خود از روند امور، طرحی را برای سرکوب خونین مردم به شاه عرضه کرده بودند. آنان معتقد بودند سیاست «چماق و هویج» کارآیی نداشته و مردم را گستاخ‌تر کرده است. از سوی دیگر به عقیده آنان تحمل اهانت‌ها و شرارت‌های مردم در جهت منافع آژانس بین‌المللی یهود و سردمداران سیاست خارجی انگلیس بوده و سرانجام مشکلات اساسی غیر قابل کنترلی را برای نظام شاهنشاهی فراهم خواهد ساخت. از این رو وقت آن است که تمام نظامیان کنترل تظاهرات را در دست گیرند و هر گونه تجمع اعتراض‌آمیزی را سرکوب سازند. در همان خبر آمده بود که شاه سفرای انگلیس و آمریکا را احضار کرده و مطلب

را با آنان در میان گذاشته بود. سولیوان در خاطرات خود با اشاره به این مطلب می‌افزاید که شاه را رنجور و او را بسیار پریشان و فاقد قدرت تصمیم‌گیری یافته است. ظاهراً در اثر همین دیدار بوده است که مقدمات حکومت نظامی در یکی دو شهر به عنوان آزمایشی فراهم می‌گردد. شاه در ۲۶ مرداد ۱۳۵۶ طی مصاحبه‌ای مردم را تهدید کرد و ضمناً اعلام کرد تنها در سایه رهبری‌های او مملکت به تمدن بزرگ خواهد رسید، آنچه دشمنان ملت ایران به مردم ایران وعده می‌دهند، دورنمایی از وحشت بزرگ است. هنگامی که دو روز بعد سینما رکس آبادان آتش گرفت و آن فاجعه عظیم کشتار چند صد نفر رخ داد و نیز حکومت نظامی در اصفهان آغاز شد، مفهوم سخنان شاه و نتایج مشورت‌های سران ارتش و نیز نتایج مذاکره با سفرای آمریکا و انگلیس نمایان شد.

### فاجعه سینما رکس آبادان کمر رژیم را شکست

فاجعه سینما رکس آبادان دنیا را تکان داد. عصر همان روز مهدی نواب از بنیانگذاران اتحادیه به من تلفن کرد و خبر جنایت را اعلام کرد. من که در آن زمان مسئول روابط خارجی اتحادیه بودم، جلسه اضطراری مسئولان اتحادیه را خواستار شدم. در پی تشکیل جلسه، برنامه‌های افشاگرانه اتحادیه را تنظیم کردیم و با تهیه اعلامیه‌ها و شرح گزارش واقعه دلگداز از کلیه واحدها خواسته شد در مناطق چهارگانه شمال، غرب، جنوب آلمان و انگلستان، واحدهای فعال در اتریش، فرانسه، انگلیس و اسکاتلند یاری گرد هم آیند و با برگزاری جلسه عمومی و دعوت از ایرانیان و خارجی‌ها، اعماق جنایت را با نمایش فیلم و عکس که در اختیار آنان قرار خواهد گرفت در معرض افکار عمومی قرار دهند. این جلسات که در اغلب مناطق با شرکت کثیری از هواداران کنفدراسیون برگزار شد، بازتاب عظیمی در مطبوعات اروپا داشت. اعلامیه امام مورش ۳۱ مرداد ۵۶ هم در این زمینه به دست ما رسید و به زبانهای فارسی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی منتشر گردید. تلاش‌های رژیم برای منتسب کردن این جنایت به مزدوران خارجی و کمونیست‌ها هیچگونه اثری نداشت.

ابعاد این جنایت در واقع کمر رژیم را شکست. کارمندان و مأموران سفارت ایران هم رفته رفته در بعضی جلسات حضور پیدا می‌کردند و آثار انزجار در سیمای آنان

مشاهده می‌شد.

قبل از این هم در ایران در جلوی منزل افراد مختلفی از سرشناسان اپوزیسیون نظیر مرحوم فروهر، بمب‌هایی منفجر شده بود و برخی هم مستقیم یا غیر مستقیم به قتل تهدید شده بودند. رژیم با این عمل خود انحراف افکار عمومی و ترس و ایجاد رخوت در مبارزین را هدف قرار داده بود. زد و خوردهایی هم که در نقاط مختلف کشور توسط ایادی رژیم صورت گرفته بود، نظیر هجوم به جمعی از دانشجویان که معمولاً در کوهستان‌های شمال تهران به کوه نوردی رفته و اجتماعات اعتراض‌آمیزی را ترتیب می‌دادند یا هجوم به اجتماع‌کنندگان در باغ کرج که شرح آن در صفحات پیشین رفت، پرده از یک سلسله برنامه‌هایی بر می‌داشت که رژیم وامانده و سرگشته از سرعت گسترش مبارزات در داخل و خارج، برای خاموش کردن صدای مردم ترتیب داده بود. هر کدام از این توطئه‌ها که اجرا می‌شد و بلافاصله با هوشیاری مردم، تبعات منفی آن به خود رژیم و عمال آن باز می‌گشت، موجب رسوایی بیشتر شده و خصوصاً روزنامه‌نگاران خارجی را به نقل اخبار مربوطه، هر چه بیشتر ترغیب می‌کرد.

### شاه قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد

در همین شرایط و اوضاع نمایندگان شاه به قم رفته و با آیت‌الله شریعتمداری دیداری انجام دادند. این ملاقات در فضایی صورت گرفت که کمی قبل از آن نظامیان در تعقیب مردم حتی به منزل ایشان نیز وارد شده و به سوی مردم تیراندازی نیز کرده و چند نفر را به شهادت رسانده بودند. پذیرفتن نمایندگان شاه و دیدار با آنان خشم عمومی، خصوصاً دانشجویان را در داخل و خارج از کشور متوجه آیت‌الله شریعتمداری نمود. در آن مقاطع امام هم چنان اجازه نمی‌دادند که کسی به علما و مراجع توهین روا دارد و حتی سکوت آنان را با اندکی بی‌حرمتی به باد انتقاد بگیرد. کما اینکه در مورد سیاسیون نظیر آقای بازرگان هم چنانکه قبلاً گفتم، اجازه چنین امری را نمی‌دادند. مشکلی که دولت در خاموش کردن بحران با آن دست به گریبان بود، در چند عامل خلاصه می‌شد. با اجرای برنامه‌های حساب شده طی ده سال گذشته، رشد بینش عمومی و اجتماعی و افزایش بینش و روشن‌بینی سیاسی قاطبه مردم فرا گیر شده بود. اتحاد رهبران مذهبی و

سیاسی و دانشگاهی حول محور امام، نفوذ ناپذیری صف رهبران قیام را سبب شده بود. تا قبل از این حوادث، ارتش و ساواک هر کدام تحت امر ملوکانه اقدام به مقابله با مردم کرده و در واقع از خود استقلالی نداشتند و جرأت انجام کاری را هم بدون نظر شاه نداشتند. در شرایط آنچنانی، شاه به دلیل رشد بیماری و مصرف داروهای مسکن و احياناً مخدر و سرگستگی سران تصمیم‌گیر در آمریکا و وجود تناقضات منابع خبری آنان، قدرت اتخاذ تصمیم و رهبری کارآمد را در مقابله با مردم نداشت. همان دوگانگی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران یعنی اعمال سیاست دفاع از حقوق بشر از یکسو و اعمال فشارهای نظامی از سوی دیگر - یا به اصطلاح سیاست چماق و هویج - در رفتار مأموران دولتی ایران نیز مشاهده می‌شد. از تریبونهای رسمی توسط شاه و نخست وزیر سیاست آزادسازی فضای کشور تبلیغ می‌شد و تظاهرات مردمی رخ می‌داد و رهبران سیاسی به مصاحبه و سخنرانی می‌پرداختند، در همان حال در شهرهایی دیگر و حتی در بعضی از مناطق تهران مأموران نظامی با اسلحه به جان مردم می‌افتادند.

### شاه در سالگرد انقلاب مشروطیت: من مسلمان معتقدی هستم

شاه روز پانزدهم مرداد ۵۷ به مناسبت هفتاد و سومین سالگرد انقلاب مشروطیت گفت: «من از بدو طفولیت با امور دین و اسلام سر و کار داشتم، یعنی مسلمان معتقدی هستم و به عنوان رئیس مملکت می‌گویم که هر جامعه‌ای احتیاج به معنویت دارد، و بالاتر از همه نیاز به دین دارد، برای اینکه دین است که قوام می‌بخشد. پس من سوگند یاد کردم که قانون اساسی را حفظ کنم، حدود و ثغور مملکت را حفظ بکنم، مذهب شیعه اثنی‌عشری را حفظ بکنم.» بعداً هم در مهرماه به مناسبت افتتاح مجلس شورای ملی عیناً همان مضامین را تکرار کرد و گفت: «بدیهی است در راه تحکیم مبانی معنویت، پیروی از شعائر و اصول عالیه اسلامی همواره بزرگترین راهنما و الهام دهنده همه خواهد بود.... بدیهی است به عنوان یک کشور مسلمان کوشش در اعتلای عالم اسلام و ترقی و عظمت روزافزون جهان اسلام از اهم هدف‌ها و برنامه‌های ماست...» (نقل از جراید ۱۵ مرداد و اول مهرماه ۵۷ تهران) با این سخنان شاه که مورد تمسخر روشنفکران و

حوزویان قرار گرفته بود، اعلامیه‌های دانشجویان اصفهان و شیراز و مشهد، تحت عنوان «پیروان معلم شهید دکتر علی شریعتی» از همه طنزآمیزتر بود.

### کشتار اصفهان

در اصفهان مردم که خواستار آزادی آیت‌الله سیدجلال‌الدین طاهری بودند به منزل آیت‌الله خادمی روی آورده از آنجا به میدان عظیم شهر رفته و به سخنان یکی از روحانیون گوش فرا دادند. روحانی مزبور که در پناه و حمایت مردم پای منبر بود، بلافاصله بعد از پایین آمدن از منبر، تغییر لباس داده و از محل دور شد. این امر موجب شد که مردم اصفهان در روزهای پنج شنبه و جمعه ۱۹ و ۲۰ مرداد ماه به راهپیمایی و تظاهرات وسیعی در سطح شهر روی آورند. سرلشگر ناجی فرمان تیراندازی را صادر کرد. عده زیادی کشته و مجروح و تعداد کثیری از تظاهرکنندگان نیز دستگیر شدند. به دلیل نگرانی و بیم از گسترش دامنه تظاهرات، سرلشگر ناجی «با مرحمت ذات ملوکانه و موافقت ایشان» و بنا به خواسته «مردم شریف اصفهان» جهت حفظ جان و مال و ناموس مردم اعلام حکومت نظامی کرد. به دنبال آن مقررات منع عبور و مرور از ۸ شب تا ۶ بامداد و منع اجتماعات بیش از سه نفر اعلام گردید. آقای مهدی فقهی یکی از دوستان ایرانی مقیم دوسلدورف که در آن زمان برای دیدار بستگان خود به اصفهان رفته بود، اخیراً برای من نقل کرد: «در خیابان مسجد سید، مقابل کوچه بیدآباد در مقابل مغازه‌ای ایستاده بودم و از مقررات نظامی بی‌خبر. ناگهان یک ماشین جیب از مقابل آمد و ترمزی کرد. آن طرف خیابان ۴ جوان در حال حرکت بودند. فردی با لباس نظامی پیاده شد و آن چهار نفر را هدف رگبار مسلسل قرار داد و به خاک افکند. من که از این وضع به وحشت افتاده بودم به آن مغازه پناه بردم. مغازه‌دار به من گفت، این فرد، سرلشگر ناجی فرمانده نظامی در اصفهان است».

### علما و رهبران سیاسی: تحمیل شرایط به شاه و انتخابات آزاد

#### امام: شاه باید برود

در چنین شرایط و اوضاعی رهبران سیاسی و اکثر علما و بزرگان مذهبی بر آن عقیده



بودند که باید از فضای موجود بهره برد و به سوی انتخابات آزاد و تشکیل مجلس شورای ملی متکی به آرای مردم حرکت کرد. آنان معتقد بودند طی چند مرحله حرکت می‌توان استقلال و رهایی از استبداد را به دست آورد. تنها امام به این باور رسیده بود که باید ضربه نهایی را در همین اوضاع که شاه و حامیان او به استیصال کشیده شده‌اند، به او وارد آورد. زمانی که در پاریس دکتر میناچی و یکی از سیاسیون به امام گفتند که آقا در میدان ژاله تهران چند صد نفر کشته شده‌اند و هر روز مردم کشته می‌دهند، امام در پاسخ گفتند، در جنگ صفین بیش از این کشته شدند. اگر شاه موفق شود اوضاع را آرام کند آنچنان دماری از روز و روزگار شما و مردم در خواهد آورد که قابل تصور نیست.

در دیدار مهندس بازرگان با ایشان نیز چنانچه در جای خود بدان اشاره خواهم کرد، همین مباحث مطرح شد.

در تابستان ۵۷ شاه برای تعطیلات تابستانی به نوشهر رفت. در دیداری که چند تن از دیپلمات‌های خارجی با او در نوشهر داشتند، اوضاع روحی و جسمی او را بسیار آشفته و در هم توصیف کرده بودند. عکس‌هایی هم از شاه و ملکه به دست ما رسید که در کنار دریا در حال قدم زدن بودند، نگرانی و پریشانی در چهره آنان نمود خاصی داشت.

### نخست‌وزیری شریف امامی

جمشید آموزگار در شهریور ۵۷ برکنار شد و مهندس شریف امامی، رئیس لژ اعظم فراماسونری ایران بر سر کار آمد. شریف امامی به تصور اینکه اوضاع شبیه شرایط و اوضاع و احوال سیاسی سال ۱۳۴۰ بعد از فوت آیت‌الله بروجردی است و فقدان یک مرجع مقتدر بلامنازع و جامع شرایط در قم، امکان حصول توافقی با مراجع ثلاث قم را بدست خواهد داد، با اعلام این مطلب که: «نارضایتی جامعه روحانیت عمده‌ترین، تندترین و پیچیده‌ترین مشکل رویاروی رئیس حکومت جدید است... اساس قضیه در رهبری مثلث قم است، اگر بتوان با آنان کنار آمد و به تفاهم، حتی تفاهم نسبی تدریجی رسید، شرایط مساعدی برای حل و فصل مشکلات سیاسی و اجتماعی مختلف به

وجود خواهد آمد... تفاهم با رهبران مذهبی در قم در چهارچوب قانون اساسی مقدور است...» نمی‌توان گفت که شریف امامی از موضع و برنامه‌های امام بی‌اطلاع بوده است. وقتی می‌گوید تفاهم با رهبران سیاسی در چهارچوب قانون اساسی مقدور است، قطعاً نظر امام را - که نفی سلطنت مطلقه و پایان شاهنشاهی، محور برنامه‌های ایشان بود - می‌دانست.

در تحلیلی که در اتحادیه انجمن‌های اسلامی به عمل آوردیم، بدین باور رسیدیم که این تاکتیک‌ها اولاً برای ایجاد جدایی میان رهبران روحانی است، ثانیاً خطرناکتر از همه حذف و ترور امام، احتمالاً در دستور کار آنان قرار گرفته است.

اعمال فشارهایی که در همین زمان به درخواست دولت ایران، توسط عمال بعثی بر امام وارد می‌آمد، همین مطلب را اثبات می‌کرد. زمانی که منزل امام در نجف محاصره شد - اواسط شهریور ۵۷ - امام موسی صدر طی یک مصاحبه با خبرنگاران جراید دنیا، پرده از آن برداشت و اعلام کرد «خیال نکنید، صدای مردم ایران خاموش شدنی است.» در همان مصاحبه و پس از آن برای سران کشورهای اسلامی پیام فرستاد، و خطاب به آنان گفت: با دعوت از امام خمینی جبهه مبارزه با صهیونیسم را در کشور خود قدرت بخشید و از این راه قلوب مسلمانان را به طرف خود بکشانید.

امام صدر هم چنین طی مقاله‌ای تحت عنوان «ندای پیامبران» که در تاریخ ۱۹۷۸/۸/۲۳ در روزنامه لوموند چاپ شد به تبیین و تشریح انقلاب اسلامی ایران پرداخت و آن را از حوزه تاثیرات دو قدرت شرق و غرب مجزا ساخت، در آن مقاله جدایی کامل شاه و نظام سلطنتی او را از مردم ایران نشان داده و قیام مردم مسلمان ایران را به زعامت آیت‌الله خمینی تنها راه نجات قلمداد کرد. من مشروح این مقاله را در قسمت مربوط به امام صدر و ماجراهای لبنان آورده‌ام. (جلد دوم)

البته صدای ملت ایران خاموش نشد، ولی صدای امام صدر را خاموش کردند. یک هفته بعد از این مصاحبه اعلام شد که ایشان را طی سفر و دیدار رسمی در لیبی ربوده‌اند. این فاجعه را در فصل مربوطه به تفصیل بیان کرده‌ام.

شریف امامی در آغاز زمامداری و به عنوان اولین گام، تاریخ هجری شمسی را

بازگرداند و طی بیانیه و دستورالعملی با استناد به قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴، تاریخ هجری شمسی را تاریخ رسمی کشور اعلام کرد. قبلاً چند سالی بود - بعد از جشنهای رسوای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران - که تاریخ شاهنشاهی مبنای محاسبات و تقویم ایران قرار گرفته بود؛ آنگاه اعلام کرد: «میهن در خطر است مردم بپا خیزید» در اجرای سیاستی که بدان اشاره شد نخست‌وزیر با توسل و تمسک ظاهری و ریاکارانه به دین و علمای مذهبی اعلام کرد:

**شریف‌امامی: با علما رفع اختلاف می‌کنیم**

**امام: شاه باید برود**

«در فروغ قرآن، تعالیم عالیه اسلام، قانون اساسی به نجات مملکت همت گماریم...»، «... با روحانیون حتماً تماس خواهیم گرفت با مراجع تقلید که احترام خاصی من برایشان قایل هستم حتماً تماس خواهیم گرفت و با آنها صحبت خواهیم کرد. رفع اختلاف خواهیم کرد. آنها اگر مطالبی دارند توجه خاصی بدان خواهد شد...»

امام در ۶ شهریور ۵۷ طی اعلامیه‌ای اظهار داشتند: «عموم ملت در تظاهرات خود می‌گویند، ما شاه و سلسله پهلوی را نمی‌خواهیم. خواست ملت این است، نه وعده پوچ احترام به علما و نه بستن موقت قمارخانه‌ها و نه امر بی ارزش - از نظر قانون - به کار بردن تاریخ اسلامی به طور فریبکارانه و موقت.<sup>۱</sup> امام هم چنین «انتصاب او را» تبدیل مهره‌ای به مهره دیگر، از سوی رژیم دانستند.

**دیدار رهبر چین از ایران و اعلام حمایت کامل از شاه**

فردای آن روز رسانه‌های اروپایی با آب و تاب فراوان سفر چهار روزه رهبر چین و جانشین مائوتسه تونگ انقلابی، آقای هوا کوفنگ را به ایران و به میزبانی اعلیحضرتین به اطلاع جهانیان رساندند. رهبر چین در ضیافت شام، پیشرفت‌های ایران را ستود و نظام دموکراتیک و در عین حال متکی به تمدن دیرینه شاهنشاهی را مورد تقدیر قرار داد و حمایت همه جانبه چین را از اعلیحضرت که تمام زندگی خود را فدای آسایش

۱. صحیفه امام، ج ۳، چاپ اول، ص ۴۵۰.

ملت ایران کرده‌اند، ابراز داشت.

### رهبران شوروی هم از شاه حمایت کردند

رهبران شوروی برای عقب نماندن از قافله حامیان شاه دست به کار شدند و درست روز بعد از اظهارات رهبر چین، رفیق لئونید برژنف، روز چهارم آبان، روز تولد اعلیحضرت را به ایشان تبریک گفت و حمایت کامل کشورش را از شاه و رژیم ایران اعلام داشته و گسترش همکاری‌های سازنده طرفین را خواستار شد.

در اروپا کنفدراسیون دانشجویان ایرانی همان طور که دیدیم، دوران احتضار را می‌گذراند و رفقای انقلابی ایرانی در سازمان‌های متعدد کمونیستی درگیر حل و فصل اختلافات سیاست‌های خارجی کشورهای کمونیستی بوده و عمده‌تاً وقت و فکر خود را صرف تحلیل «اختلافات آنتاگونیستی سوسیال امپریالیسم شوروی با دیکتاتوری پرولتاریای خلق در چین» کرده بودند. اگر این سفر رهبر انقلابی چین چند سال قبل اتفاق افتاده بود معلوم نبود رفقای چینی سرنوشت بهتری از هم‌قطاران پناهنده به شوروی استالینیستی بعد از ۲۸ مرداد و پناهندگی به اقمار روسیه می‌داشتند. در هر صورت انتقاداتی که در اعلامیه‌های اتحادیه از اظهارات رهبر چین وجود داشت، بر خلاف سال‌های گذشته، عکس‌العمل رفقای طرفدار چین را پدید نیاورد.

هیچکدام این طرف‌ها کارگر نیامد و علی‌رغم حمایت‌های همه‌جانبه بین‌المللی از شاه، مردم ایران منتظر رهنمودهای امام و برنامه‌های سران نهضت در داخل کشور بودند.

### شریف امامی: امام به ایران باز می‌گردند

در حالی که تلاش برای وادار کردن امام به سکوت در نجف ادامه داشت، شریف امامی در ایران اعلام داشت، مذاکرات برای بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی آغاز شده و کوشش می‌کنیم نظر موافق ایشان را برای بازگشت به وطن جلب کنیم.

این اعلام مزورانه چند نکته را در بطن خود داشت: اولاً ایشان به اجبار در تبعید نیستند، ثانیاً هر وقت بخواهند می‌توانند باز گردند، ثالثاً تلاش می‌کنیم نظر ایشان را

برای بازگشت به کشور جلب کنیم، یعنی تا این لحظه این، ایشان هستند که نمی‌خواهند به کشور باز گردند، یا مخالف بازگشت هستند. در ورای این مطالب، جلسه مشترک وزرای امور خارجه آمریکا، عراق و ایران در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شده و دولت عراق مأمور می‌شود در ازای محدودیتی که دولت ایران برای کردهای مخالف عراق در ایران فراهم می‌کند، مانع فعالیت‌های سیاسی امام در نجف شده و با محصور کردن بیت ایشان، ارتباط رهبر و مردم انقلابی قطع گردد. علاوه بر این راه‌های مختلفی برای خاموش کردن شعله انقلاب از طریق اعمال محدودیت‌ها و فشار بر روی امام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### طرح ترور امام چرا اجرا نشد؟

از اسناد و مدارکی که بعداً در دفاتر کار سران رژیم به دست آمد، طرح توطئه علیه جان امام، در صور مختلف به چشم می‌خورد. اما اینکه چرا آن را به مرحله اجرا در نیاوردند، در کنار مقدرات الهی و درایت ایشان، به این مطلب مهم و اساسی باید عنایت داشت که تدابیر حساب شده و برنامه‌های امام و یاران و برجستگان انگشت شمارشان در حوزه و حمایت قاطع و یکپارچه دانشگاه، در طول دوران مبارزه وابستگی قیام به شخص امام به مرحله‌ای رسیده بود که به گفته شخص امام «انقلاب راه خودش را پیدا کرده»<sup>۱</sup> است. گرچه اجرای برنامه ترور ایشان بدون تردید وقفه‌ای در مسیر مبارزه ایجاد می‌کرد ولی اولاً مسیر مبارزه عوض نمی‌شد، ثانیاً با خارج شدن اوضاع از کنترل، معلوم نبود بحرانی عمیق‌تر سراسر خاورمیانه را فرا نگیرد. به ویژه آن که شیعیان عراق، عشایر دجله و فرات، مسلمانان لبنان و شیعیان آن دیار و نیز پیروان فدایی ایشان در کشورهای حاشیه خلیج فارس و پاکستان، همچنین دانشجویان مسلمان و مبارزین خارج از کشور، بدون تردید دست به اقداماتی می‌زدند که دیگر عواقب آن قابل پیش‌بینی نبود. عنایت به این مسائل از یک سو و عدم حصول به نتیجه‌ای غایی و مطمئن برای رژیم از سوی دیگر، آمریکاییان را از اجرای طرح توطئه علیه ایشان

۱. نیم نگاهی به آینده، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ص ۱.

منصرف کرده بود. اما آزاد گذاشتن ایشان هم خلاف مصالح رژیم بود، لذا این بار برنامه را برای خروج ایشان از نجف متمرکز کرده و دولت عراق را در مقابل آرام کردن مبارزان کرد و پیروان جلال طالبانی و فرزندان ملا مصطفی بارزانی که از حمایت دولت ایران در مبارزه علیه بعثی‌ها برخوردار بودند، وادار به اجرای آن سیاست کردند. سران رژیم تصور می‌کردند، امام به یکی از کشورهای اسلامی نزدیک، سوریه، لبنان، حاشیه خلیج فارس، پاکستان حداکثر الجزایر و سودان سفر خواهند کرد. در هر صورت امکانات ایشان محدودتر و کنترل ایشان آسانتر خواهد شد. از ناحیه امام موسی صدر هم خاطرشان جمع شده بود و ایشان را از صحنه خارج کرده بودند.

**در اثر مقاومت منفی مردم، در داخل کشور شیرازه امور رژیم شاه از هم می‌پاشد**  
 شتاب زدگی رژیم برای اعمال فشار به امام و وادار کردن ایشان به سکوت و قطع ارتباط ایشان با ایران در اثر چند حادثه مهم دیگر بود که در کشور اتفاق افتاد؛ منجمله:  
 \* نتایج منفی حاصله از اعلام حکومت نظامی و کشتار وسیع مردم اصفهان توسط فرماندار نظامی سرلشگر ناجی

\* برگزاری نماز عید فطر در تپه‌های اطراف قیطریه تهران به امامت آیت‌الله مفتاح؛ صلابت و شکوه این اجتماع عظیم حتی ناظران خارجی را به حیرت واداشته بود. بعد از اقامه نماز، نمازگزاران به راهپیمایی آرام پرداختند و در صفوف منظم و آرام در حالی که پلاکاردهایی با شعارهای «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «درود بر خمینی»، «ما شاه نمی‌خواهیم»، در دست داشتند، الله‌اکبر گویان به طرف میدان آزادی به راه افتادند. کانال دوم تلویزیون آلمان که گوشه‌ای از این راهپیمایی عظیم را که تا آن موقع در آن وسعت و شدت بی‌سابقه بود و برای اولین بار «جمهوری اسلامی» به عنوان خواسته مردم در مقابل «ما شاه نمی‌خواهیم» مطرح می‌شد، اشک از چشمان همه ما سرازیر کرد.  
 \* گسترش دامنه اعتصابات، شالوده امور را از هم پاشانده بود. هر روز جمعیتی، گروهی، سازمانی و یا اداره‌ای اعلام پیوستن به اعتصابات می‌کرد. به عنوان مثال تنها در روز ۳۰ مهرماه ۵۷ بر اساس گزارش روزنامه اطلاعات همان روز:

«اعتصاب معلمان مدارس متعدد تهران، مناطقی از ادارات آموزش و پرورش،

کارکنان ادارات دانشگاه تهران، انستیتو پاستور، سازمان تأمین اجتماعی، پالایشگاه تهران، کانون کارآموزی، سازمان انرژی اتمی، دانشکده تغذیه، مرکز روان پزشکی ونک، شیرخوارگاه ونک، وزارت کشور، دانشگاه پهلوی شیراز، خانواده‌های زندانیان سیاسی، رانندگان شرکت‌های مسافرتی، کارکنان کارخانجات سیتروئن و سایپا، انستیتو صنایع شیمیایی و وزارت دارایی آغاز شد و به دیگر اعتصابیون که از روزها قبل به عنوان اعتراض به اعمال رژیم وارد مبارزه منفی شده بودند پیوستند. این روند پیوسته ادامه می‌یافت و هر روز سازمان و اداره و وزارتخانه دیگری را در بر می‌گرفت، جالب اینجاست که اعتصابیون مزبور، حقوق خود را دریافت نیز می‌کردند. گرچه این امر بر اساس قانون اعتصاب در ادارات دولتی و شرکت‌های تابعه غیرقانونی است، ولی در قانونی مشخص نشده است، که حقوق کسانی که کار نمی‌کنند و یا اعتصاب می‌کنند، پرداخت نگردد. اخراج کارکنان اعتصابی هم در آن شرایط از دولت بر نمی‌آمد، چه در آن صورت دیگر کسی به عنوان کارگزار دولت وجود نمی‌داشت. این امر نگرانی شدیدی را برای شاه و دولتمردان او پدیدار کرد.

### رهبران آمریکا و اسرائیل و مصر در کمپ دیوید از شاه حمایت می‌کنند

ویلیام سولیوان در خاطرات خود می‌نویسد:

«... این راهپیمایی شاه را هم تکان داد، به خصوص که قرار تظاهرات دیگری برای روز بعد در میدان ژاله تهران گذارده شده بود، شاه که از این امر به شدت نگران شده بود. فرماندهان نیروهای مسلح را به کاخ خود دعوت کرد، و یک جلسه مشاوره طولانی با آنان برگزار کرد. در پایان جلسه اعلام شد که از صبح روز بعد - ۱۷ شهریور - مقررات حکومت نظامی در تهران و چند شهر بزرگ دیگر به اجرا در خواهد آمد... در همان ایام در آمریکا کنفرانس کمپ دیوید با شرکت سران آمریکا، اسرائیل و مصر در جریان بود. اخبار تظاهرات عظیم و تصمیم شاه به اعلام مقررات حکومت نظامی به کارتر رسید. ظاهرآدر همان جلسه، رهبران سه کشور در این مورد با یکدیگر مذاکره کرده‌اند. انورسادات از همان‌جا به شاه تلفن کرد و مراتب همدردی و حمایت خود را از شاه اعلام کرد. آنگاه جیمی کارتر نیز مراتب حمایت کامل خود را از او اعلام داشت

و قول همه‌گونه مساعدت را به وی داد. قبلاً من از کارتر خواسته بودم شاه را دلداری داده و حمایت ایالات متحده را از وی اعلام دارد. این امر باعث شد که روحیه شاه کمی عوض شود، به طوری که جمعی از صاحبان سرمایه و نمایندگان شرکت‌های چند ملیتی که عصر همان روز با شاه دیدار داشتند او را سر حال و امیدوار یافته بودند. در این دیدار که شاه کمی دیرتر از زمان مقرر به جلسه آمد، علت تأخیر خود را گفتگوی تلفنی با پرزیدنت کارتر اعلام کرد...»

### شاه به مفسر مجله اشپیکل: دوستان من در شانزلیزه تفریح می‌کنند

در مورد نامه‌ای که سولیوان در آن از پرزیدنت کارتر خواسته بود، که به شاه دلداری داده و از او حمایت کند، باید دانست که قبل از این، دکتر کوخ<sup>۱</sup> سر دبیر بخش سیاست خارجی مجله معروف اشپیکل آلمان، گفتگویی مفصل با شاه انجام داده بود. در مورد این دیدار کوخ می‌نویسد:

«... شاه پیر و شکسته، با موی سفید، صورتی تیره و پلک سرخ، به زحمت تبسمی غم‌انگیز بر لبانش آورد و گفت خود را با دارو سر پا نگه می‌دارد. شاه گفت: مردم واقعاً ناسپاس و قدرناشناس هستند. صبر و قوه تعقل ندارند. وقتی از او درباره دوستانش پرسیدم، پاسخ داد: دوست؟ کدام دوست؟ آنها از ماهها قبل مرا ترک کرده‌اند و به آمریکا و اروپا رفته‌اند. حالا دارند در شانزلیزه تفریح می‌کنند. دوستان خارجی هم حمایتشان را دریغ کرده‌اند... حتی افراد فامیل نیز به من رحم نکردند...»<sup>۲</sup>

این اظهارات، سولیوان را وادار می‌ساخت بر شاه ترحم آورده و دلجویی کارتر را از کسی که به قول کسینجر «مجرى تمامی سیاست‌های ما در این منطقه مهم از جهان است» بخواهد.

### دیدار محرمانه ضیاءالحق با شاه، شب شعر و نگرانی شاه از...

ظاهراً بعد از دیدار کمپ دیوید، پرزیدنت کارتر از ضیاءالحق رئیس حکومت نظامی

1. DR.KOCH.

۲. اعلامیه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نقل از مجله اشپیکل، فوق‌العاده قدس، مهرماه ۵۷ و نیز کوثر، ج ۱، ص ۴۲۳.



پاکستان خواسته بود برای استحکام حکومت نظامی و تأمین فوری و احتمالی نیازمندی‌های ضد شورش، به ایران سفر کند. دیدار ضیاءالحق با شاه و یک تن از افسران ارشد شاه کاملاً محرمانه باقی ماند.

برگزاری چند شب شعر در کلوپ فرهنگی ایران و آلمان در تهران توسط شعرا و کانون نویسندگان، شاه را به این توهم کشانده بود که این برنامه سر آغاز حمایت کشورهای اروپایی عضو پیمان ناتو از مخالفین او می‌باشد.

در پی دستگیری آیت‌الله طاهری در اصفهان، آیت‌الله شریعتمداری طی تلگرافی به شاه آزادی ایشان را خواسته بود. شاه احساس می‌کرد حتی رهبران میانه روی مذهبی نیز از ترس امام خمینی از او روی گردانده‌اند.

**جلسه سردمداران رژیم با شاه و ملکه در سعدآباد نشان از فروپاشی کامل کشور داشت**  
ظاهراً در همین ایام از قرار در شب ۲۷ مهره ماه ۵۷ ساعت ۱۹: «... شاه تقریباً تمام سردمداران رژیم را به کاخ سعدآباد فراخواند. در این جلسه شریف امامی نخست‌وزیر، محمد باهری وزیر دادگستری، هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی، منوچهر آزمون وزیر مشاور در امور اجرایی، منوچهر گنجی وزیر آموزش و پرورش، کاظم بدیعی وزیر کار و امور اجتماعی، ارتشبد ازهاری رئیس ستاد مشترک ارتش، ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران، سپهبد ناصر مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، و ارتشبد قره‌باغی وزیر کشور حضور داشتند. شاه از همسرش فرح هم خواسته بود در این جلسه شرکت داشته باشد منوچهر آزمون ضمن تشریح اوضاع وخیم مملکت، پیشنهاد انحلال مجلسین و تشکیل «شورای انقلاب» کرد تا افرادی که در گذشته مرتکب فساد و در نتیجه موجب نارضایتی عمومی شده و مورد تنفر مردم هستند، در دادگاهی شبیه دادگاه زمان جنگ سریعاً محاکمه و اعدام شوند! سپهبد مقدم (رئیس ساواک) بلافاصله می‌گوید: اگر پیشنهاد آقای آزمون تصویب شود، خود ایشان، اولین کسی خواهد بود که به مجازات خواهد رسید. اعلیحضرت و سایرین خندیدند...» (نقل از اعترافات ژنرال قره‌باغی، ص ۳۶ تا ۳۸) این جلسه نشانه فروپاشی کل سیستم و بی‌اعتنایی و بی‌اعتمادی افراد کارگزار

نسبت به یکدیگر می‌باشد.

حمله به اجتماعات مسالمت‌آمیز مردم در مشهد و همدان و ادامه تظاهرات علی‌رغم حکومت نظامی در اکثر شهرهای کشور و عدم عقب‌نشینی مردم با وجود کشتارهای وسیع، دعوت پیوسته امام به مقاومت تا حصول پیروزی کامل.

### زلزله طبس: بی‌اعتنایی مردم به نماینده دولت و استقبال از نماینده امام

وقوع زلزله طبس که طی آن بیش از ۲۰ هزار نفر کشته و متجاوز از صد هزار نفر بی‌خانمان شدند، رژیم تلاش گسترده‌ای را برای کمک به آسیب دیدگان انجام داد. البته ابعاد تبلیغاتی این امدادها از اصل کمک بیشتر مدنظر بود. نمایندگان شیر و خورشید سرخ گزارش دادند که مردم رغبتی به اخذ کمک‌های دولت ندارند، در عوض همه به استقبال آیت‌الله صدوقی نماینده اعزامی امام رفته‌اند. آیت‌الله صدوقی هم با تجهیزات کامل و حمایت گسترده مردم - به فرمان امام - در منطقه مستقر شد و کمیته امداد رسانی امام را ایجاد کرد.

علی‌رغم حاکمیت سانسور بر مطبوعات، اخبار این امدادرسانی نمایندگان امام در روزنامه‌های آن روزها درج گردید و رسانه‌های خارجی نیز پیوسته از طریق نمایندگان خود در ایران و نیز اطلاع رسانی مستمر انجمن‌های اسلامی تغذیه می‌شدند. در آن ایام رادیو بی.بی.سی در اجرای سیاست‌های خود، به پخش بدون تحریف وقایع ایران روی آورده بود و گرچه در مقاطعی حرکت‌های مرموزانه‌ای از خود بروز می‌داد اما توانسته بود نظر قاطبه مردم را در غیاب روزنامه‌های آزاد در ایران به خود جلب کنند.

\* بازداشت چند مهره بزرگ رژیم، نظیر ژنرال نصیری رئیس مقتدر ساواک و نیز وزیر کشور آموزگار همچنین فریدون مهدوی وزیر اسبق بازرگانی و منصور روحانی وزیر کشاورزی به جرم ارتشا و فساد اداری، تعویض استاندار تبریز و عامل کشتار مردم در مراسم اربعین شهدای قم و انتصاب تیمسار شفقت تحت حمایت آیت‌الله شریعتمداری به جای او.

همچنین برکناری ثابتی مهره نیرومند ساواک و ۲۰ تن دیگر از مدیران امنیت داخلی، روحیه ساواکیان را نیز تضعیف کرده بود.

\* انفجار چند بمب در رستورانهای تهران از جمله رستوران خوان سالار، که پاتوق آمریکاییان و خانواده‌های آنان بود و کشته و مجروح شدن بیش از ۱۰ آمریکایی و تهدید روزمره آمریکاییان از طریق تلفن‌های ناشناس و یا الصاق نامه به برف پاک کن اتومبیل‌های آنان که به غلط گفته می‌شد به فتوای امام برای ترساندن آمریکاییان و بازداشتن آنان از حمایت شاه بوده است.

\* رودررویی نظامیان با مردم در میدان سپه تهران (امام خمینی کنونی) که با لباس‌های سفید و کفن پوشیده در روز ۱۶ شهریور آمادگی خود را برای شهادت در راه ایجاد حکومت اسلامی به فرمان امام خمینی اعلام می‌داشتند و منجر به تیراندازی و کشتن بیش از ۶۵ تن از آنان گردیده بود.

### اعلام حمایت مجدد شورای امنیت ملی آمریکا از شاه

\* برژینسکی در تماس تلفنی به شاه می‌گوید: «هر کار که لازم است انجام گیرد مورد حمایت آمریکا خواهد بود» (خاطرات برژینسکی)؛

\* قتل دو تن از افسران گارد شاهنشاهی توسط دو سرباز مستقر در پادگان لویزان؛  
\* تداوم اعلامیه‌های سران بزرگ روحانی در سراسر کشور و وحدت خواسته‌ها و اشتراک مواضع آنان که امید ایجاد اختلاف بین روحانیون را از بین برده بود.

### شرکت نماینده اتحادیه در کنگره سالانه سازمان عفو بین‌الملل در برلن

\* بیانیه نهضت آزادی ایران خطاب به زمامداران آمریکا و هشدار به آنان در حمایت همه جانبه از شاه، همچنین نامه‌های سرگشاده اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به سازمان ملل و رئیس آن، به سازمان حقوق بشر و صلیب سرخ بین‌الملل و دعوت از کانون وکلای مدافع و اعضای سازمان عفو بین‌الملل و شرکت این جانب به عنوان نماینده اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا و آمریکا و شبه قاره هند در کنفرانس سالانه سازمان عفو بین‌الملل در برلن در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۸ (۱۷ شهریور ۵۷) و دستگیری و بازداشت مهندس بازرگان، دیدار دکتر ناصر میناچی با سفیر آمریکا و اعلام این مطلب که «آمریکا در جنایات شاه سهیم است و در صورت ادامه حمایت‌ها به

فرمان امام مردم با آمریکاییان رو به رو خواهند شد.»

\* کشتار عظیم میدان ژاله در ۱۷ شهریور که بزرگترین کشتار مردم تا این تاریخ بود.  
\* آغاز اعتصابات گسترده در سازمان‌های خدماتی حمل و نقل، برخی ادارات مخابرات و شرکت توانیر و نفت در اعتراض به قانون کار، اعتصاب کارکنان پالایشگاه آبادان و مؤسسات نفتی خارک به فرمان امام برای جلوگیری از صدور نفت و...

### ملاقات سران ساواک با سعدون شاکر برای قطع ارتباط امام با مردم

مجموعه این حوادث و شرایط و عدم توفیق دولت در اجرای سیاست‌های اعمال شده، چه سرکوب نظامی و چه آزاد سازی فضای سیاسی، رژیم را به این نتیجه رساند که حصول توافق با رهبران مذهبی و سیاسی در ایران در صورت حضور و مخالفت‌های سرسختانه امام، امکان‌پذیر نمی‌باشد. لذا قاطعانه در صدد قطع رابطه امام و امت در گام نخست برآمدند. در اجرای این تصمیم یک هیأت بلندپایه از طرف ساواک به بغداد رفتند و با سعدون شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق ملاقات کردند. در تهران هم شریف امامی با لحن قاطعانه‌ای اعلام کرد، عامل ناآرامی‌ها مارکسیست‌ها هستند و ریشه نارضایتی را خشک می‌کنیم. به این ترتیب به نظر می‌رسد سیاست چماق و هویچ شکست خورده و از این پس «چماق» حاکم خواهد شد.

در همین ارتباط دکتر عاملی وزیر اطلاعات و جهانگردی هم اعلام داشت: ما در این که هدایت این حرکت، یک حرکت کمونیستی است تردید نداریم. چرا که روشها و شعارهایی که در این جریان عامل و هدایت کننده بود شعارهای کمونیستی است. بار دیگر تر شکست خورده مارکسیست‌های اسلامی، اعلام شد و عوامل حزب توده در پس حوادث و جریانات انگاشته و اعلام شدند.

### با اعلام خبر محاصره منزل امام در نجف، ایران به پا می‌خیزد

به محض آن که در روز اول مهرماه خبر محاصره منزل امام به ایران رسید، سراسر ایران را موج اعتراض و نفرت از بعثی‌های عراق فرا گرفت. مراجع قم طی تلگرافی مشترک به حسن الکبر رئیس جمهور عراق و نیز آیت‌الله خویی به این امر اعتراض کرده و لغو

محاصره منزل امام را خواستار شدند. علمای سراسر کشور نیز طی بیانیه‌های مختلف از دولت ایران خواستند اگر در این محاصره و اسائه ادب به امام شریک نیست، از آن اعلام بیزاری کرده و عدم دخالت خود را اعلام دارد. بدیهی است که شریف امامی به این اعتراضات پاسخی نداد.

به دنبال این امر دامنه اعتصابات در ادارات و سازمان‌های دولتی باز هم گسترده‌تر شد و کارکنان راه آهن و هواپیمایی ملی هم به صف اعتصابیون پیوستند. در تظاهرات مردم در آمل و خرم‌آباد نزدیک به ۱۰۰ نفر کشته شدند.

کاخ سفید هم طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد روابط نزدیک و دوستانه بین ایران و ایالات متحده ادامه خواهد یافت و حرکت به سوی آزادسازی فضای سیاسی ایران دنبال خواهد شد، قبلاً هم برژینسکی پیام شورای امنیت ملی آمریکا را برای باز گذاردن دست شاه به هر اقدامی که مصلحت می‌داند، اعلام کرده بود.

با اعلام انحلال حزب رستاخیز، به کلی شالوده نظام اداری کشور متلاشی شد و همزمان نیز کمیته اعتصابات در وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی بر شدت مبارزات خود افزودند و دامنه اعتصابات را گسترده‌تر کردند.

### در پی فشار مأموران عراقی، امام تصمیم به هجرت می‌گیرد

در پی دیدار مقامات امنیتی ایران با سعدون شاکر در بغداد و در اجرای توافق نامه وزرای خارجه سه کشور آمریکا؛ عراق و ایران در نیویورک بود که مقامات عراقی تصمیم به اخراج امام از عراق گرفتند. با عزیمت و هجرت امام به پاریس فصل نوینی در تاریخ انقلاب ایران رقم خورد.

ده روز قبل از آن تظاهرات وسیع و اعتراض‌آمیز دانشجویان عضو اتحادیه انجمن‌های اسلامی، در بن در اعتراض به محاصره منزل امام توسط عراقیها برگزار گردید. هدف این تظاهرات و راهپیمایی که پاره‌ای از هواداران کنفدراسیون هم در آن شرکت داشتند مراجعه قهرآمیز به سفارت عراق در بن و اعلام انزجار از اقدام بعثی‌های عراقی در خدمت آمریکا و شاه ایران بود و حمایت کامل از مردم مسلمان ایران و زندانیان در بند از جمله اهداف دیگر آن بود. شرح این راهپیمایی را در فصل مربوط به

انجمن‌های اسلامی آورده‌ام.

### رسیدن خبر هجرت امام از عراق به کنگره سالانه اتحادیه

در آن زمان کنگره سالانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا در شهر هاگن<sup>۱</sup> آلمان تشکیل گردید. روز اول کنگره با قرائت پیام‌های دریافتی و گزارش (اینجانب که مسؤول روابط بین‌المللی اتحادیه بودم) از روند تحولات کشور در گذشته و چشم‌انداز آینده آن و همچنین گزارش دکتر رضا صفاتی مسؤول مالی اتحادیه آغاز شد و نزدیکهای غروب بود که جلسه برای یک ربع تنفس تعطیل گردید. پس از شروع مجدد به کار جلسه آقای محمد جعفری که ریاست و اداره جلسه مجمع عمومی را بر عهده داشت از آقای علیزاده دبیر فرهنگی و انتشارات خواست که گزارش عملکرد اتحادیه را در یک سال گذشته ارائه دهد که مرا به پای تلفن دعوت کردند.

تلفن کننده دکتر حسن حبیبی بود که اطلاع داد امام از نجف به مقصد کویت حرکت کرده و با مشکل ورود به آن کشور مواجه شده‌اند (شرح کامل مهاجرت امام در فصل سوم خواهد آمد).

با اعلام این خبر کنگره حالت طبیعی خود را از دست داد. قرار گذاشته شد جلسه موقتاً تعطیل گردد تا اطلاع کامل از سرنوشت و برنامه‌های امام به دست آید. بدین منظور من به شهر بوخوم بازگشتم تا بتوانم با ارتباطات تلفنی اطلاعات لازم را کسب کرده و به مسؤول کنگره منتقل کنم.

پس از روشن شدن وضع امام و اعلام اینکه ایشان فردا در پاریس خواهند بود، کنگره موقتاً تعطیل شد و قرار گذاشته شد کنگره فوق‌العاده سه ماه بعد در شهر آخن تشکیل گردد.

روز بعد از ورود امام به پاریس نمایندگانی از کنگره اتحادیه (که بطور موقت تعطیل شده بود) به پاریس آمده و با امام دیدار کردند. گرچه در آن لحظه امام خود را برای استراحت بعد از ناهار آماده کرده بودند، ولی با اعلام احمدآقا که آقایان دبیران جدید

اتحادیه هستند آنان را به حضور پذیرفتند. دانشجویان، که دو روز قبل را در نگرانی از وضع امام گذرانده بودند و اینک خود را در جمعی صمیمی امام با حضور می‌دیدند ناباورانه گریان و بهت زده شده بودند. من برای این که این حالت را بشکنم و به این فضای عاطفی سنگین خاتمه دهم به امام گفتم، اگر حال دارید شرح دهید چطور شد که عازم پاریس شدید. ایشان ابتدا به من گفتند وسیله‌ای برای پذیرایی آقایان دارید؟ بچه‌ها که از این صمیمیت به وجد آمده بودند، گفتند صحبت‌های شما بهترین پذیرایی از ما می‌باشد. قبل از اینکه امام شروع به صحبت کنند آقای محمد کیارشی که عهده دار رانندگی و انتقال امام به نوفل لوشاتو و اداره آشپزخانه در روزهای اول بود، گفت برای برادران و خواهران چایی فراهم کرده‌ایم. امام با حالتی متواضعانه گفتند، گرچه شما میهمانان من هستید، ولی من وسیله‌ای برای پذیرایی ندارم، آنگاه به من و احمد آقا رو کردند و مطلب لطیفی را گفتند. و سپس داستان تصمیم خود را برای هجرت به پاریس بیان کردند:

مقامات عراق به من هشدار دادند که به دلیل روابطی که با رژیم ایران دارند، نمی‌توانند فعالیت‌های مرا تحمل کنند. من به آنها پاسخ دادم که اگر شما مسئولیت‌هایی نسبت به حکومت ایران داشته باشید، من هم در برابر اسلام و ملت ایران مسؤولم و باید به وظیفه الهی و معنوی خود عمل کنم... اگر می‌ماندم، خود را در برابر ملت ایران گناهکار احساس می‌کردم، اما من نمی‌توانم بی تفاوت بمانم...

### آخرین وضعیت اتحادیه دانشجویان مسلمان بعد از انقلاب

کنگره فوق العاده اتحادیه در شهر آخن در شرایطی برگزار شد که تحولات سریع در داخل کشور نوید پیروزی ملت ایران را بر استبداد داخلی و استیلای خارجی می‌داد.

قبلاً گفته بودم که قرار بود در بهار ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) سازمان‌های دانشجویان مسلمان فارسی زبان شبه قاره هند و فیلیپین، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و نیز انجمن‌های اسلامی در آمریکا و کانادا و همچنین چند سازمان دانشجویان مسلمان خاورمیانه (عمدتاً دانشگاه‌های بیروت) در زیر چتر واحد سازمانی قرار گرفته و اتحادیه جهانی دانشجویان مسلمان فارسی زبان شکل گیرد.

بدیهی است که با پیروزی انقلاب و تحقق اهداف اولیه اتحادیه یعنی سقوط استبداد و تشکیل جمهوری اسلامی می‌بایست استراتژی جدیدی برای فعالیت‌های آتی تدوین می‌گردید، که متأسفانه این امر تحقق نیافت.

من معتقدم اگر اتحادیه و مجموعه متشکل دانشجویی مسلمان فارسی زبان با آن تشکیلات قدرتمند، آن حوزه نفوذ بسیار گسترده در مقیاس جهانی و تجربه عظیم ارتباطی بجای تبدیل به یک سازمان وابسته به حکومت و نمایندگی دولت، همچنان استقلال خود را حفظ می‌کرد و با تدوین استراتژی جدید وظایف خود را در چارچوب انقلاب جهانی اسلامی تبیین می‌نمود، می‌توانست در مقیاس جهان پشته‌ای عظیم برای انقلاب بوده و در مقابل تهاجمات تبلیغی، روانی و فرهنگی استکبار ایستادگی کند. با بازگشت نیروهای قدیمی و پر تجربه اتحادیه به ایران و ادامه وضعیت وابستگی و سخن‌گویی حکومت، اتحادیه را بجایی کشاند که عملاً تمامی دستاوردهای پرتجربه آن در همان مقطع دفن گردید.

گرچه اعضای اتحادیه فعالیت‌های سازمانی را ادامه داده و در سال (۱۳۸۵) چهلمین سال اتحادیه را در تهران و پاریس جشن گرفتند ولی همانطور که گفته شد دستاورد تمامی اقدامات سالیان گذشته در چارچوب همان اساسنامه قبلی و متناسب با تحولات درونی شکل می‌گرفت.

با پایان کنگره فوق العاده در شهر آخن فعالیت مستقیم من نیز در این سازمان به پایان رسید.



## فصل ششم

### نقش فراموش شده



قبل از وصلت خانواده ما با خانواده امام، من سید احمد آقا را یکی دوبار بیشتر ندیده بودم. بچه که بودم یک دفعه پدرم ما را به حمام برده بودند، حدود سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ بود، امام هم با احمد<sup>۱</sup> آمده بودند حمام. یک بار دیگر آخرین باری که از آلمان در تعطیلات تابستانی به ایران آمدم یعنی سال ۱۳۴۵ بود که هنگام خروج با مشکل مواجه شدم. در آن سفر یک روز در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی با حاج آقا محمود مرعشی کاری داشتم، جوانی از پله‌ها بالا آمد، بسیار با نشاط و پرشور، سر حال و خندان و شوخ طبع. من او را نشناختم چند سال بود که ایران نبودم. به هر حال یک دیدار مختصری آنجا داشتیم، وقتی ایشان رفت حاج آقا محمود نجفی گفت این آقا را شناختی؟ گفتم نه. گفت که ایشان سید احمد خمینی پسر آقای خمینی بود.

از موضوع ازدواج خواهرم با سید احمد آقا از طریق نامه مطلع شدم. خواهرم نامه نوشت و مطلب را به من گفت. من از این وصلت خوشحال شدم و آن را به فال نیک گرفتم. در پاسخ نامه خواهرم نوشتم کسی که باید تصمیم بگیرد خود تو هستی و امیدوارم که فقط این نکته در ذهن تو نبوده باشد، چون پسر آقای خمینی است، این کافی باشد، حتماً جنبه‌های مختلف را در نظر گرفتی و اطلاعات لازم را کسب کردی و

---

۱. با توجه به صمیمیتی که میان ما وجود داشت، من حتی در حضور آن مرحوم هم «احمد» خطابش می‌کردم، خودش هم همین را دوست داشت، خانمش هم دوست دارد که این صمیمیت همچنان باقی بماند. کلمات اضافه شده در قبل و بعد از «احمد» مربوط به باز نویسی است.

شناخت کافی هم داری. به هر حال ان شاء... مبارک باشد.

از سال ۱۳۴۵ که از ایران رفتم خواهرم را ندیده بودم، سیداحمد آقا را هم همین‌طور تا اینکه در سال ۱۳۵۶ آنها در نجف به امام ملحق شدند. در این فاصله البته در امور مربوط به مبارزات ارتباطاتی داشتیم و کارهای مشترکی انجام می‌شد، خانم من تعطیلات تابستان به ایران می‌آمد. یک بار بعد از اینکه ایشان برگشت (حدود دو ماه و نیم بعد) یک روز پست برای ما یک بسته آورد که جعبه‌ای حدود ۶۷ کیلو پسته بود. ما تعجب کردیم زیرا به کسی سفارش نداده بودیم که این قدر پسته برای ما بفرستند. به خانم گفتیم سعی کن جعبه آسیب نبیند. چوب‌ها را باز کردیم، دیدیم دست‌نوشته‌ای به صورت خیلی ماهرانه دور تا دور این جعبه جا سازی شده و نسخه خطی کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» اثر جلال آل احمد است. در کنار گوشه‌هایش هم نوشته‌های بی‌ربطی دیده می‌شد، آنها را سر هم کردیم. متوجه شدم که این جعبه را سید احمد آقا فرستاده و آن جملات این بود که سعی کنید این جزوه را در اولین فرصت چاپ کنید و توسط مسافرین و راه‌های مقتضی چند جلد آن را به ایران بفرستید. دو - سه ماه بعد که مسافری از ایران آمد در این مورد استعلام کرد که این کار انجام شده است یا نه؟ سال بعد که خانم من به ایران رفت، سید احمد آقا را دیده بود ایشان به خانم گفته بود من در حضور جواد - برادر من - از شما سؤال می‌کنم بگو که این کتاب در آنجا چاپ شده است. ایشان وقتی به آلمان برگشت موضوع را به من گفت. برای من سؤال بود که علت این تقاضای سید احمد آقا چه بوده؟ تا اینکه سید احمد آقا را وقتی به سوریه آمده بود (در سال ۱۳۵۶) دیدم و قضیه را سؤال کردم. ماجرا از این قرار بود که مرحوم آل احمد دست‌نویس کتابش را به وصیت و یادگار نزد آیت‌الله حاج آقا رضا صدر - دایی من - به امانت گذاشته بود که ایشان در فرصت مناسبی آن را چاپ کند. دایی من ظاهراً به احمد آقا گفته بود این کتاب نزد ایشان هست. احمد آقا می‌گوید اجازه بدهید من این کتاب را یک شب ببرم و بخوانم، می‌گوید نه نمی‌شود، می‌ترسم از روی آن بنویسی چون این سپرده در دست من است. از آنجا که تعهد انقلابی در آن مقطع ایجاب می‌کرد که این کتاب چاپ شود، سید احمد آقا با جواد

برادر من مشورت می‌کنند که چه کار کنند؟ به این نتیجه می‌رسند که آقا رضا صدر به سید احمد آقا اجازه نداده کتاب را از کتابخانه خارج کند، اما به آقا جواد این حرف را نزده است، بنابر این ایشان کتاب را به مدت یک شب به احمد آقا برساند با این قید که مطمئن شود که کتاب چاپ خواهد شد. آقا جواد این کار را انجام می‌دهد و سید احمد آقا هم تعدادی از دوستانش را جمع می‌کند و کتاب را میان آنها تقسیم می‌کند و آنها هم می‌نشینند و تا صبح کتاب را رونویسی می‌کنند و فردا صبح کتاب را تحویل می‌دهند. سید احمد آقا می‌خواست این تعهدش را به آقا جواد منعکس کند متنها از زبان یک نفر دیگر، لذا وقتی خانم من را دیده بود از ایشان خواسته بود که بگوید کتاب چاپ شده.

به جز این مورد، موارد دیگری از ارتباط من با سید احمد آقا وجود داشت و ما اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که مربوط به ایران می‌شد، توسط مسافران مختلف به ویژه کسانی که مورد شک ساواک قرار نمی‌گرفتند، به ایران می‌فرستادیم و به سیداحمد آقا می‌رساندیم.

### سفر سید احمد آقا به سوریه و لبنان

در سال ۱۳۵۶ سید احمد آقا و خواهرم از ایران آمدند و رفتند به مکه و برگشتند به لبنان و سوریه که بعداً به نجف بروند. من هم تعطیلی داشتم رفتم لبنان. شنیدم خواهرم به اتفاق برادرم مرتضی و همسرش در سوریه هستند. همان‌طور که گفتم از سال ۴۵ خواهرم را ندیده بودم و علاقه خاصی به همدیگر داشتیم و خاطرات شیرینی در بچگی میان من و ایشان وجود داشت. از لبنان به همراه دکتر چمران و خانم امام موسی صدر رفتیم به سوریه، داخل خانه شدیم ولی آنها نبودند، هر لحظه اشتیاق من زیادتر می‌شد. وقتی که از ایران می‌رفتم فاطی دختر کوچکی بود، حالا بچه‌دار هم شده بود (حسن آقا به دنیا آمده بود). وقتی اینها آمدند نقشه کشیدند که ببینند من خواهرم را می‌شناسم یا نه! خواهرم و خانم مرتضی هر دو رو گرفتند، اما وقتی وارد راهرو شدند، خواهرم دیگر تاب نیاورد و بعد از سالیان دراز همدیگر را در آغوش گرفتیم. ظاهراً همان شب یا فردا شب حاج احمد آقا از مکه برگشت که پس از احوالپرسی به گفتگو همراه با



سیداحمد قبل از پیوستن به پدر مدتی را در لبنان با امام  
صدر و دکتر چمران گذراند و در یک دوره فشرده آموزشی  
رزمی چریک شهری شرکت کرد.

شوخی نشستیم. یکی از شوخی‌هایی که به بحث جدی هم کشید در مورد خروج ایشان از ایران بود که می‌گفت من احساس کردم که دیگر در قم دارم نفله می‌شوم و گاو پیشانی سفید شده‌ام. من از فدا شدن نمی‌ترسم اما نفله شدن را دوست ندارم. آمدم یک دیداری با آقا (امام) داشته باشم و بقیه کارهایم را ارزیابی بکنم. یکی از مسائلی که در ذهنم دور می‌زند این است که عبا و عمامه را بردارم و بیایم اروپا و بدم نمی‌آید که طب بخوانم اما مثل اینکه خیلی طولانی و سخت است و از من می‌پرسید به نظر تو موفق می‌شوم یا نه؟

آن چیزی که در همان دو - سه روزی که با همدیگر بودیم خیلی لذت بخش بود، صراحت و شور و بی‌قراری احمد بود. ایشان را بسیار احساسی و عاطفی یافتیم در

عین حال منطقی و فعال و پرتحرک. نوع برخورد و نگرش و بیش از همه هوشیاری و ذکاوتش خیلی برای من جالب بود. من به ایشان گفتم اگر حال و حوصله درس خواندن داشته باشی خیلی خوب است. البته طب نسبت به رشته‌های دیگر دانشگاهی کمی طولانی‌تر است. رشته‌های دیگر که بتوانید با علوم حوزوی تلفیق کنید قاعدتاً رشته‌های علوم انسانی و حقوق و اقتصاد است اما پیش از همه اینها آن چیزی که برای شما ضرورت دارد فراگیری زبان خارجی است. قرار شد هم من در این مورد تحقیق کنم و هم ایشان بعد از دیدار با امام تصمیم مقتضی بگیرد و همچنین قرار گذاشتیم در مکاتبات خود پیرامون این مسئله از کُد «پروژه حذف عمامه» استفاده کنیم.

راجع به مسائل دیگر هم بحث کردیم. ایشان مقداری مرا در جریان داخل ایران قرار داد و من هم او را در جریان اوضاع خارج قرار دادم.

با احمد یکی دوبار بیرون رفتیم<sup>۱</sup> و قرار شد برویم بیروت. راننده آقای صدر آمد و به همراه فاطمی و سید احمد آقا و صدوری پسر آقای صدر عازم بیروت شدیم. در بین راه جایی نگه داشتیم و در رستورانی غذا خوردیم که یکی دو عکس از آن رستوران را در همین بخش آورده‌ام. سید احمد آقا در بیروت با چند نفر از دوستانش قرار داشت. ما در منزل آقای صدر بودیم دکتر چمران آمد و قرار شد با ایشان به جنوب لبنان برویم. سید احمد آقا بعداً به ما ملحق شد. در اتومبیل دکتر چمران من و خواهرم عقب نشستیم و تا صور که ۸۰ کیلومتر است ما دستان از دست همدیگر خارج نشد و صحبت می‌کردیم.

۱. یک بار به همراه سید احمد آقا و برادرم مرتضی رفتیم زینبیه. جلوی زینبیه یک باقالی‌فروشی بود ایستادیم و مقداری باقالی پخته خریدیم. در حین خوردن یک طلبه‌ای آمد و سلام کرد. سید احمد آقا همین‌طور که مشغول خوردن باقالی بود بدون آن که رویش را برگرداند گفت سلام علیکم. به او گفتم: احمد، آنطوری که او به تو سلام کرد، این جواب سلام درست نبود. سید احمد آقا گفت: قصد او سلام کردن به من نبود، این می‌خواست به تو حالی کند که باید به آخوند سلام کنی و احترام بگذاری!





سیداحمد خمینی در سفر لبنان در کنار تانک منهدم شده اسرائیل در منطقه رب‌الثلاثین از توابع طیبیه در جنوب لبنان دیده می‌شود

### جسارت و شجاعت احمد

فردای آن روز سید احمد در مؤسسه دکتر چمران<sup>۱</sup> در صور به ما پیوست. دکتر چمران یک عکس نشان داد گفت که این عکس را از بالای ساختمان از یک قطره‌ای که آویزان است گرفته‌ام که دریا در این قطره پیداست. احمد آقا گفت برویم و بالا را ببینیم. مؤسسه دکتر چمران دو ساختمان مستقل از هم در یک قطعه زمینی بود که مشرف بر دریا بود و از آنجا اردوگاه‌های فلسطینی را می‌شد دید. ساختمان هشت یا ده طبقه‌ای که کلاس‌های درس و خوابگاه دانشجویان و تعدادی از ایتام بود. دور تا دور بالای ساختمان یک لبه‌ای داشت به عرض ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر و منظره دریا از بالای ساختمان

۱. این مؤسسه همان انستیتو تکنولوژی جبل عامل است که توسط امام موسی صدر تأسیس شد و دکتر مصطفی چمران مدیریت آن را عهده دار بود.



خیلی زیبا بود.

احمد آقا پرید روی این لبه و شروع کرد به دویدن روی آنجا. دکتر چمران با دلهره گفت چه کار می‌کنی؟ خطرناک است. (ارتفاع ساختمان ۲۵-۳۰ متر بود) سید احمد گفت من را می‌ترسانی؟ و رفت سرنبش دو ضلع ساختمان روی همان لبه و در مقابل حیرت من و چمران ناگهان بالانس زد! چمران که خودش این را بعداً تعریف می‌کرد می‌گفت من می‌خواستم به قلبم فرمان ایست بدهم که ضربان آن فشار ایجاد نکند که او را از آن طرف پایین پرت کند. یعنی اینقدر دل شوره و ترس ما را برداشته بود. چمران می‌گفت وقتی برگشت پایین می‌خواستم یک سیلی توی گوشش بزنم که ببین چه به روز ما آوردی؟! از آن طرف، سید احمد آقا همین‌طور که ما ایستاده بودیم و بهت‌زده نگاه می‌کردیم، راحت آمد پایین و گفت این کاری ندارد، چه فرقی می‌کند من آن گوشه بالانس بزنم یا روی زمین. کف دست من مگر بیش از این مقدار جا لازم دارد؟

آنجا من برای اولین بار تسلط احمد را به اعصاب خودش دیدم و یک ای والله به او گفتم. از صور برگشتیم بیروت و در منزل آقای صدر بودیم<sup>۱</sup> سید احمد آقا روزها را با مبارزین ایرانی متواری می‌گذراند. بعد از این ارتباط ما با یکدیگر، ارتباط مستمری شد. البته ایشان در ابتدا با یک تصمیم ناواضحی به عراق رفت. قصد داشت دو - سه ماهه برود و بعد احتمالاً به اروپا بیاید که تحصیل کند ولی آنجا با حوادثی که پیش آمد خصوصاً فوت برادرش حاج آقا مصطفی و رشد مبارزات مردم در ایران، ماندگار شد.

یک بار هم مسافرتی با حاج احمد آقا و آقای دعایی و سید حسین آقا - فرزند حاج آقا مصطفی - آمدیم به کربلا. یک منزلی حاج آقا مصطفی در کربلا داشت، آنجا بودیم. در آن دو - سه روز هم فرصتی بود برای شناخت بیشتر احمد آقا<sup>۲</sup>. هوشیاری، درایت،

۱. یک روز دیگر قرار شد دسته جمعی به صور برویم، احمد آقا و برادر کوچکم دکتر عبدالحسین هم بودند خیلی گشتیم ماشین پیدا نکردیم. آقای صدر به یکی از محافظین خودشان گفتند که ماشین خود را بده تا اینها بروند صور و برگردند. یک ماشین پژو ۵۰۴ بود. وقتی که برگشتیم در وصف آن اتومبیل گفتم این ماشین همه جایش صدا می‌کرد جز بوقش! من ده کیلومتر که رانندگی کردم اطمینان نداشتم که بتوانم مسافرن آن را سالم برسانم! احمد آقا از این جمله خیلی خوشش آمده بود!

۲. آقای دعایی از این سفر عکسهایی دارد.

زیرکی، رُک بودن و صراحت لهجه، احاطه به مسائل و جنبه‌های مختلف آن و در عین حال بی‌قراری از خصوصیات او بود.

### تماس سید احمد آقا و اعلام خبر فوت حاج آقا مصطفی

در روز اول آبان ۵۶ حدود ظهر به وقت آلمان بود. احمد آقا به من که در آن لحظه در دانشگاه بودم تلفنی خبر ناگوار فوت برادرش را اطلاع داد را برای من نقل کرد. وی همچنین گفت که بر روی پوست ایشان لکه‌های تیره رنگ فراوان دیده می‌شود. قرار شد در این مورد من از پزشکان آشنا استفسار کنم که نظر غالب آنان دلالت بر مسمومیت و عوارض ناشی از خفگی می‌کرد. بد نیست همین جا به این مطلب بپردازم که در همان زمان من با یک ماده شیمیایی با نام اختصار DMSF (دیمتیل سولفونیل فلوئورید) کار می‌کردم که خاصیت آن از بین بردن فعالیت‌های حیاتی تعدادی از آنزیم‌های گوارشی بود. در مورد کار با این ماده شیمیایی بین دوستان دانشگاهی من این جمله مشهور بود که قبل از انتقال یک قطره از محلول حتی رقیق شده آن به داخل کفش باید تابوت را سفارش داده باشی! اولین عارضه ورود این سم به درون بدن ایجاد اختلال تنفسی و مآلاً مرگ ناشی از خفگی می‌باشد.

### تفاوت خط مشی حاج آقا مصطفی و سید احمد آقا

سید احمد آقا برخلاف حاج آقا مصطفی ارادت خاصی به امام موسی صدر داشت و در مدتی که در لبنان بود از نزدیک در جریان کارهای ایشان قرار گرفته بود لذا خیلی تلاش می‌کرد ذهنیت منفی برخی از مبارزین ایرانی مقیم لبنان و نجف را نسبت به امام موسی صدر از بین ببرد. یادم می‌آید در سفری که حاج آقا مصطفی به همراه آقای بجنوردی در بازگشت از مکه به سوریه آمده بودند در دفتر آقای صدر در دمشق، احمد آقا حالت صاحبخانه داشت و از آنها پذیرایی می‌کرد.

در اینجا بد نیست به تفاوت نگرش و رفتار حاج آقا مصطفی و احمد آقا اشاره کنم. حاج آقا مصطفی بیشتر به زعامت دینی و مرجعیت علی‌الاطلاق امام می‌اندیشید و اگر چه خودش فردی سیاسی بود لیکن اولویت را به جنبه مرجعیت امام می‌داد. بر عکس

او احمد آقا سعی می‌کرد بعضی حرکات عده‌ای از دوستان نادان که توسط دشمنان دانا تحریک می‌شدند را خنثی سازد و نگذارد روحیه شک و تردید نسبت به کسی در امام به وجود آید.

### ثمره فعالیت‌های سید احمد آقا در ایران

سید احمد آقا در سال‌هایی که در ایران بود با وجود آنکه به عنوان پسر امام از طرف ساواک زیر ذره‌بین بود، اما به حدی هوشیار بود که موفق شد تقریباً در اکثر مراکز استان‌ها، چند گروه سیاسی را تشکیل بدهد، علیرغم آنکه هیچکدام با یکدیگر به دلیل شرایط سیاسی خاص و نظارت دقیق ساواک ارتباط نداشتند ولی به دلیل ارتباط مستقیم احمد با هر کدام، توانسته بود هماهنگی‌های لازم را بین آنان به وجود آورد به گونه‌ای که هم از کارهای موازی پرهیز شود و هم از اتلاف نیروها علیه یکدیگر جلوگیری گردد. نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است انتقال نظریات و ارشادات امام به تک تک این گروه‌ها می‌باشد. همین ارتباط، او را با مجموعه گروه‌های مبارز پیوند زده بود به‌طوری‌که وقتی در نجف به خدمت امام درآمد و سرعت مبارزات و حرکات ملی علیه رژیم اوج گرفت مجموعه این اطلاعات، ارتباطات و آشنایی‌ها را در خدمت اهداف امام و انقلاب قرارداد و پیام‌ها و اعلامیه‌های امام را از کانال‌های مختلف بیروت، کویت، آلمان، فرانسه و... به ایران می‌رساند و در اسرع وقت و با استفاده از این گروه‌ها توزیع و تکثیر می‌کرد که خود ایشان و خواهرم در خاطراتشان بعضاً نقل کرده‌اند.

پس از اینکه ایشان به عراق رفت و به امام پیوست، احساس کرد که حضورش برای سر و سامان دادن به روابط خارجی امام خیلی ضرورت دارد. در ابتدا قرار بود مدت کوتاهی نزد امام بماند و گاهی که من تماس می‌گرفتم به او می‌گفتم «پروژه حذف عمامه» به کجا کشید؟! ایشان می‌گفت حالا دو ماه دیگر بگذرد ببینم چه می‌شود. تا اینکه قضیه در گذشت یا شهادت حاج آقا مصطفی رخ داد که ایشان دیگر در کنار امام ماند.



با سید احمد خمینی هنگامی که امام در بیمارستان قلب بستری بود.

### نقش سید احمد آقا در انقلاب

از هفده هجده ماه قبل از پیروزی انقلاب، سید احمد آقا با پیوستن به امام نقش مهمی را در هدایت مبارزات داخل کشور و سیر تحولات مربوط به انقلاب ایفا کرد. متأسفانه این جایگاه مهم ایشان آن چنانکه شایسته است در مقالات و کتاب‌های مربوط به روز شمار انقلاب ذکر نشده است، علت این واقعیت این است که او تحت الشعاع امام قرار داشت. انسان وقتی آن خورشید فروزان را می‌دید، ماه در کنارش کمتر جلوه می‌کرد. خیلی‌ها از اقدامات سید احمد آقا اطلاع نداشتند و تعدادی اندک از کسانی که در جریان کارهای او قرار داشتند در قید حیات نیستند و یا کمتر فرصت بیان یافته‌اند. به هر حال نقش سید احمد آقا در انقلاب ناشناخته باقی مانده است و اگر این نقش بیان نشود ظلمی به ایشان و به تاریخ خواهد بود.

مهم‌ترین نکته‌ای که باید در خصوص نقش سید احمد آقا عنوان کرد، سازمان دادن

به ارتباط تشکیلاتی امام با ایران و خارج از ایران بود. قبل از آن، این ارتباط توسط یکی دو نفر از یاران امام به خصوص حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دعایی برقرار می‌شد. بعضی اوقات جریانات سیاسی داخل ایران نیاز به رهنمود یا مساعدت امام داشتند، اما رساندن مطلب یا خبر و جلب اعتماد امام به راحتی امکانپذیر نبود. نمونه‌ای از آن را قبلاً بیان کردم که آقای صدر حاج سید جوادی نامه‌ای با امضای عده‌ای از علما از جمله آیت الله محلاتی به آلمان آوردند و به من مأموریت دادند که آن را به عراق نزد امام ببرم که من موفق نشدم از امام پاسخ مساعد بگیرم و دست خالی برگشتم. بررسی و تحقیقی که امام می‌بایست انجام می‌دادند چند هفته و گاه چند ماه طول می‌کشید، که نمونه‌اش را در ارسال حواله به اتحادیه انجمن‌های اسلامی برای خرید چاپخانه ذکر کردم، اما از زمانی که حاج احمد آقا به نجف آمد، این مشکلات برطرف شد و دریافت نقطه نظر و رهنمود از امام در مدت کوتاهی میسر گردید، زیرا ایشان یک شبکه کسب خبر در داخل کشور ایجاد کرده بود که خبرگیری و اطلاع رسانی را آسان می‌ساخت و یک مکانیزم جالب از کانال‌های ارتباطی در کشورهای همجوار و اروپا پدید آورده بود، که با وجود شرایط خفقان، پیچیده‌ترین و مخفی‌ترین مسائل مبارزه تسلط آن کانال‌ها جریان می‌یافت و دریافت رهنمود و هدایت و ارشاد از امام در کمتر از ۲۴ ساعت به نتیجه می‌رسید. ارتباط از مبدأ به منبع و پاسخ و دستورالعمل واضح و روشن از منبع (امام) به مبدأ به واسطه‌ای امین و مطلع نیاز داشت که سید احمد این نقش را بر عهده داشت و در فعالیت‌های انقلابی تسریع به عمل آورد. از آن پس هدایت مسائل سیاسی خارج از کشور نیز به طور کلی یک فرم دیگری به خودش گرفت و به ویژه انجمن‌های اسلامی دانشجویان فعالیت‌های تبلیغاتی و انتشاراتی زیادی را در ارتباط با پیام‌ها، سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های امام انجام دادند. البته اعتماد متقابل ناشی از قربت خانوادگی میان ما نیز در این رابطه مؤثر بود. ارتباط تلفنی از نجف به ایران به راحتی امکانپذیر نبود و شدیداً تحت کنترل ساواک قرار داشت، اما این ارتباط از عراق با اروپا امکانپذیر بود و نیز ارتباط تلفنی از اروپا و آمریکا به ایران به آن شدت تحت کنترل و پوشش ساواک نمی‌توانست قرار داشته باشد. البته ارتباطات احمد آقا



منحصراً از طریق تلفن نبود، بلکه استفاده از افراد مخلص و انقلابی و رفت و آمدها و هر گونه راه ممکن برای برقراری ارتباط توسط او انجام می‌شد.

نگاهی به آمار بیانیه‌های امام پس از پیوستن سید احمد به ایشان و مقایسه آن با تعداد اعلامیه‌ها و بیانیه‌های امام تا پیش از آن، بیانگر نقش مهم سید احمد آقا در این ارتباط است. تعداد بیانیه‌های امام از هنگام تبعید به ترکیه در ۱۳ آبان ۴۳ تا اواسط سال ۱۳۵۶ حدود ۳۵ فقره است. از پیوستن سید احمد آقا که بیانیه امام در فقد دکتر شریعتی در مرداد ۱۳۵۶ صادر شد (که مصادف بود با سفر من به نجف) تا ۱۴ مهر ۵۷ یعنی زمان مهاجرت امام به فرانسه، امام همین حدود اعلامیه و بیانیه صادر کردند یعنی در مدت ۱۳ ماه برابر با ۱۳ سال پیش از آن<sup>۱</sup> (به‌طور متوسط ماهی ۳ اعلامیه) امام در صورتی می‌توانستند این اعلامیه‌ها را صادر کنند و نسبت به مسائل مختلف موضع‌گیری کنند که دقیقاً بدانند در ایران چه حوادثی اتفاق افتاده است و از جزئیات این حوادث مطلع باشند و عامل این اطلاع‌یابی و اطلاع‌رسانی به امام، کسی نبود جز سید احمد آقا که توانست بسیاری از آب باریکه‌هایی که به‌طور سازمان‌هایی کوچک و بزرگ و متفرق وجود داشت به یک مسیر بکشاند و آنها را به امام متصل کند که با رهبری امام به رودی خروشان مبدل شوند.

یک شاخه اطلاع‌رسانی ما (انجمن‌های اسلامی دانشجویان) در اروپا بودیم که هر دو یا سه روز یکبار تماس تلفنی با هم داشتیم. سید احمد آقا در این تماس‌ها کسب نظر هم می‌کرد. مثلاً اگر قرار بود امام بیانیه‌ای صادر کنند، مجموعه اخبار و نظرات را جمع‌آوری می‌کرد و به امام ارائه می‌نمود که امام بتوانند به‌طور همه‌جانبه و به موقع موضع‌گیری کنند. یکبار بعد از یکی از حوادث ناشی بزرگداشت از چهل‌ها یک روز غروب به من تلفن زد در بخوم و گفت که امام می‌خواهند یک بیانیه‌ای بدهند شما دوستانان آیا نظر خاصی دارید یا نه؟ من گفتم تا فردا شب با دوستان ارتباط برقرار می‌کنم و به شما جواب می‌دهم، اما یک نکته همین الان به نظرم می‌رسد و آن اینکه

۱. جهت اطلاع به جلد‌های اول تا سوم صحیفه امام مراجعه شود منظور از بیانیه، پیام‌های عام و فراگیر امام می‌باشد که شامل برخی نامه‌ها و استفتانات هم می‌شود.

امام هر اعلامیه‌ای که می‌دهند همه دنبالش راه می‌افتند و همان شعار را می‌دهند (نظر من بیشتر به آقای شریعتمداری بود) اما این آقایان جرأت نمی‌کنند متعرض قانون اساسی بشوند، امام که تا اینجا آمده‌اند باید یکباره کلک قانون اساسی را هم بکنند و این دندان لق را از تاریخ سیاسی ایران بیندازند دور! <sup>۱</sup> حاج احمد آقا مطلب را گرفت و ضمن تأکید بر پیروی بعضی از بزرگان روحانی از نظرات امام، بعد از انتشار پیام ایشان، با نکته لطیفی گفت «وقتی بُزی می‌پرد بقیه گوسفندان هم دنبالش می‌پرند، اما توجه داشته باش که اینجا بُزه آقا است!»

فکر می‌کنم چند روز بعد که بیانیه امام منتشر شد، در آنجا بود که به اصطلاح پنبه قانون اساسی زده شد. من تصور می‌کنم اگر حاج احمد آقا نبود، امکان این نبود که چنین اخبار، اطلاعات و پیشنهاداتی چنین سریع و مطمئن به امام عرضه شود و یاسریعاً از سوی امام مورد پذیرش قرار گیرد.

### نقش سید احمد آقا در دوران پاریس

در پاریس به علت عدم آشنایی با محیط بیگانه غرب چند روزی طول کشید تا سید احمد نسبت به افراد و جریان‌ها و حتی اوضاع جغرافیایی و اجتماعی آن‌جا شناخت و احاطه پیدا بکند. در روزهای اول از بعضی پراکندگی‌ها و تشتت اقوال و اینکه هرکسی سعی می‌کرد به نوعی خودش را به ایشان نزدیک کند و محور و کانون اخبار و اطلاعات قرار دهد، آزرده شده بود. یک بار به او گفتم اگر شما این حالات و این نقش را بخواهید اینجا ایفا بکنید پدرت را در می‌آورند! یعنی صبح تا شب باید پیش این و آن بنشیننی و مغزت را می‌خورند! نگذار این‌طور پراکنده همه از خوشرویی و سعه صدر و ادب شما استفاده کنند، یک جوری عمل کن که همه با حضور هم حرف‌هایشان را بزنند. به این ترتیب هم علیه همدیگر حرف نمی‌زنند و هم ذهنت را پراکنده نخواهند کرد و قوایت خسته نمی‌شود.

اختلافات بعضی از دوستان امام در پاریس هم مسبوق به سابقه بود. مثلاً بین

۱. بعداً که با دوستان تماس گرفتم از جمله آقای دکتر حبیبی ایشان هم گفتند نکته ظریفی عنوان کردی.

قطب‌زاده و بنی صدر در برخی مسائل اختلاف نظر وجود داشت. قطب‌زاده اداره نهضت آزادی در اروپا را بر عهده داشت. او با شاخه نهضت آزادی در آمریکا که دکتر یزدی مسئولیت آن را به عهده داشت، اختلاف نظر داشت. در پاره‌ای از مسائل بین این دو مجموعه با دکتر چمران در لبنان اختلاف وجود داشت و بین هر سه جریان با تشکیلات مرکزی نهضت در داخل کشور. البته در آن موقع چنین به نظر می‌رسید که تفاوت منش و بینش سیاسی میان شاخه نهضت در آمریکا تحت نظارت دکتر یزدی و نهضت داخل کشور در حداقل باشد.

این اختلافات اگر در سطح و حدّ خودش می‌ماند مسئله‌ای نبود، اما وقتی طرفداران و سمپات‌ها و افراد تندرو و احساساتی متمایل و یا وابسته به آنها هم دخالت می‌کردند و یا از روی جهالت دست به کارهایی می‌زدند، اوضاع دردناک می‌شد. البته سید احمد آقا خیلی زود به شرایط و محیط مسلط شد و همان نقش هماهنگ‌کننده و سازمانده‌ی دفتر امام را بر عهده گرفت. از کارهای پرزحمت این دوره تنظیم مصاحبه‌های امام بود. در سر و سامان دادن به مجموعه مصاحبه‌ها سید احمد آقا نقش اساسی و محوری داشت البته دوستان و افراد دیگری هم در امور فنی و چاپ کمک می‌کردند. در همین جهت هم برخی در صدد بودند از امام بهره‌برداری جناحی بکنند و یا در برنامه‌ها کارشکنی می‌کردند. مثلاً برای امام ترتیب یک مصاحبه زنده با رادیو تلویزیون فرانسه داده شده و این برنامه را آقای قطب‌زاده تدارک دیده بود. بدیهی است تدارک یک مصاحبه زنده در یک برنامه خبری کار آسانی نیست و ایشان از یک دو ساعت قبل از آن نقش فعالی داشت و هماهنگی‌های لازم را انجام می‌داد، اما کسانی که با ایشان اختلاف مشرب و یا اختلاف سلیقه داشتند، مرتباً انتقاد می‌کردند و نق و غر می‌زدند و به حاج احمد آقا فشار می‌آوردند که مثلاً فرد دیگری را بگذارید، اگر ایشان (قطب‌زاده) باشد چنین و چنان می‌شود، حرف‌های امام را درست نمی‌فهمد، این توهین به امام است، زبان ادبی فرانسه را درست بلد نیست و... از طرف دیگر عده‌ای می‌گفتند درست نیست که یک روحانی در کنار امام نباشد. خوب خیلی از این انتقادهای مخلصانه نبود و در جهت منافع فردی و گروهی بود. حتی برخی افراد در مسیری که امام می‌آمدند که



از پله‌ها بالا بروند و در اتاق بنشینند، در صدد القاء پاره‌ای سوءنیت‌ها و کارشکنی بودند. در این بین سید احمد آقا بسیار غصه می‌خورد، بعداز همان مصاحبه خبری زنده رو کرد به من و گفت: آخه چکار کنم؟ واقعاً خسته شده‌ام. من او را کنار کشیدم و گفتم بهتر است برویم در این زیرزمین (یک جایی بود که چاپ و انتشار اعلامیه‌ها در آنجا صورت می‌گرفت) و یک چایی در آنجا می‌خوریم، این برنامه خودش ادامه پیدا می‌کند ناراحت نباش. گفت: نه، آقا که می‌آید باید آنجا باشم. او می‌دانست که ممکن است از منزل تا محل مصاحبه، افراد نکته‌ای به امام بگویند که ذهن ایشان را مشغول بکنند و امام آمادگی روحی و روانی برای پاسخگویی نداشته باشد و نیاز به حضور او باشد. در حین مصاحبه نیز بعضی از افرادی که در بیرون بودند و از تلویزیون مصاحبه را مشاهده می‌کردند، می‌گفتند این جمله امام درست ترجمه نشد یا سؤال خبرنگار انحرافی است و سعی داشتند این تشنج را به درون اتاق مصاحبه بکشاند، اما سید احمد آقا در عین خوشرویی، بی‌اعتنا به این افراد، روی پله جلوی اتاق نشست تا مصاحبه به خوبی برگزار شود. بعد از همین مصاحبه بود که به پیشنهاد من دو - سه روزی به اتفاق سید احمد آقا و آقای موسوی خوئینی‌ها به آلمان رفتیم. من مخصوصاً می‌خواستم یک مقداری ایشان را از فشار کار دور نگه دارم که استراحتی بکند، البته ارتباط تلفنی با نوفل لوشاتو برقرار بود ولی شب تلفن را می‌کشیدم که زنگ نخورد و ایشان بتواند استراحت بکند. خالی از لطف نیست خاطره‌ای در همین ارتباط نقل کنم. هنگامی که از نوفل لوشاتو با تاکسی عازم فرودگاه بودیم به احمد آقا گفتم فلان مقدار پول بلیط می‌شود، آن را به من بده! احمد آقا در جواب گفت: میزبان باید هزینه‌های مهمان را تقبل کند. آقای خوئینی‌ها رو کرد به من و گفت: معمولاً عده‌ای با فرزندان آقایان دوست می‌شوند و ارتباط برقرار می‌کنند تا در کنار آنان هزینه‌های ضروری و غیر ضروری خود را تأمین کنند، ولی در مورد ما کار برعکس شده است در واقع این ما هستیم که باید هزینه این آقازاده بزرگوار را از جیب خالی خود بپردازیم!

علاوه بر نقش محوری سید احمد آقا در جریان مصاحبه‌های امام، هدایت و اداره دو دفتر نوفل لوشاتو و پاریس هم بر عهده ایشان بود. در آن ایام تعداد زیادی از علما و

یاران و شاگردان امام و دیگر شخصیت‌ها به فرانسه می‌آمدند و انتظار داشتند فرزند امام از آنها استقبال کند و حق هم همین بود، لذا سیداحمد آقا شب و روز برنامه منظمی نداشت. وقتی اعلام می‌شد که کسی از دوستان امام یا بزرگان روحانی و سیاسی از ایران می‌آید، احمد آقا گاهی با من و گاهی با افراد دیگر به فرودگاه می‌رفت (یا شارل دو گل یا فرودگاه اورلی) که حداقل ۵۰ - ۴۰ کیلومتر راه بود.

اطلاع‌رسانی و جمع‌بندی حوادث و پیام‌ها و خبرهای ویژه به امام از وظایف دیگر احمد در نوفل لوشاتو بود. گاه نیمه شب اخباری می‌رسید که باید بلافاصله امام در جریان قرار می‌گرفتند و پاسخ می‌دادند فاصله زمانی و اختلاف ساعت با تهران یا آمریکا و سایر نقاط را هم‌باید در نظر داشت، با این حال ایشان با شور و نشاط و امانتداری کامل تمامی این امور را دنبال می‌کرد. در واقع سید احمد آقا نقش مرکز ثقل و هسته مرکزی روابط عمومی امام را بر عهده داشت که هم اخبار مربوط به انقلاب را انتقال می‌داد و هم با افراد مختلف در تماس بود و از مسافران استقبال و پذیرایی می‌کرد. هنر او این بود که با هوشیاری و درایت و زیرکی خاصی توانست میان مجموعه افراد و گروه‌های مختلفی که در آنجا حضور داشتند، موازنه‌ای ایجاد کند که دسته‌جات سیاسی نتوانند از امام بهره‌برداری جناحی کنند و امام را سخنگوی گروه خویش و یا خود را سخنگوی امام معرفی و مطرح کنند.

در پیشبرد اهداف امام، حاج احمد آقا از تمامی امکاناتی که در ایران و در تمامی مراکز استان‌ها می‌شناخت و یا برقرار کرده بود و کم هم نبودند، استفاده می‌کرد. البته امکانات ارتباطی گسترده و مطمئن در پاریس، قابل مقایسه با عراق نبود، اما سازماندهی آن توسط سید احمد آقا صورت می‌گرفت. من با شگفتی و حیرت می‌دیدم که او بین مراکز استانها و تلفنخانه‌های شهرها ارتباط برقرار کرده بود و بیانات امام که روی نوار ضبط شده بود در کوتاهترین زمان در ایران منتشر می‌شد. در بین دوستان به این ستاد اطلاع‌رسانی احمد آقا به شوخی «خمینی پرس» می‌گفتم. بخشی از نگرانی سید احمد آقا در مورد امنیت جانی امام بود که البته با حضور پیوسته و مخلصانه افرادی چون مرحوم اشراقی و شهید عراقی و دوستان اعزامی دیگر تا حدود زیادی این نگرانی

مرتفع شد.

در اینجا باید به نقش ویژه و بسیار خالصانه خانم دباغ اشاره کنم که با هیچ زبانی نمی توانم فداکاری، دقت و نظم، هوشیاری و درایت ایشان را در اداره منزل امام و خانواده ایشان در بیت امام در نوفل لوشاتو باز گویم.

علاوه بر جنبه‌هایی که بر شمردم، سید احمد آقا همچون مشاور امین در کنار امام همواره حضور داشت و از هرگونه اظهار نظر و پیشنهادی که به مصلحت امام و انقلاب بود فروگذاری نمی کرد و امام هم به نظرات او اهمیت زیادی می دادند. از جمله این نمونه‌ها پیشنهاد مراجعت امام به ایران بود که به نظرم برای اولین بار سید احمد آقا آن را مطرح کرد، البته این بدان معنا نیست که این موضوع احتمالاً به ذهن امام نرسیده بود.

### بزنگاه تاریخی و الطاف خفیه الهی

در بخش‌های مختلف این مجموعه، جسته و گریخته به نقش حاج سید مصطفی خمینی اجمالاً اشاره کرده و به ذکر خاطراتی از ایشان خصوصاً در جلد اول پرداخته‌ام. اینک که صحبت از مرحوم سید احمد به میان آمده و در نظر دارم به نقش بی بدیل و ناگفته او اشاره کنم، بی‌مناسبت نمی‌بینم به ذکر چند مطلب در باره این دوست بسیار صمیمی بپردازم. در اغلب نامه‌هایش به من بعد از یک مقدمه کوتاه می‌نوشت: «خدا تو را و مرا با هم بکشد!»

از نکات عجیب و قابل تأملی که در باره حاج آقا مصطفی شنیدم این بود که ایشان در وصیت‌نامه‌اش امام را وصی خود قرار داده بود. با وجود اختلاف سن و این که معمولاً این پدرها هستند که فرزند ارشد خود را وصی خود معرفی کنند، ولی این جا با پدیده عجیبی روبرو هستیم؛ گوئی که ایشان می دانست قبل از پدرش دار فانی را وداع می‌کند.

گرچه من در اظهارنظر پیرامون علوم دینی و مباحث مربوط به حوزه، صلاحیت قضاوت و اطلاعات تخصصی ندارم ولی تا آنجا که شنیده‌ام، معمولاً افراد و طلاب رابطه خود را با یکی از اساتید محکم می‌کنند و به اصطلاح در زمره اصحاب درس و فحش یک استاد قرار می‌گیرند؛ ولی حاج آقا مصطفی تقریباً در جلسات درس و

مباحثات همه بزرگان حوزه قم شرکت می‌کرد. نمی‌دانم چه ویژگی در دروس و حوزه فقهاتی مرحوم آیت‌الله داماد (پدر حجت‌الاسلام دکتر مصطفی محقق داماد) وجود داشت که اغلب بزرگان و برجستگان حوزه از محضر او فیض می‌بردند. از باب مثال امام موسی صدر که او نیز تقریباً در جلسات درس اغلب بزرگان حوزه شرکت می‌کرد و حتی بنا به گفته مرحوم پدرم، تعطیلات تابستان را نیز با یکی از اساتید می‌گذراند، بنا به گفته آیت‌الله موسوی اردبیلی در زمره نزدیکان مرحوم آیت‌الله داماد قرار داشت. شهید سید محمدباقر صدر نیز برایم نقل می‌کرد که اغلب با سید موسی (صدر) به شوخی بر سر اعلمیت آقای خوئی و آقای داماد گفتگو و مجادله می‌کردیم. او معتقد به اعلمیت و جامعیت آقای داماد بود و من این نظر را نسبت به آقای خوئی داشتم.

حاج آقا مصطفی نیز در جلسات درس آقای داماد مرتب شرکت می‌کرد و همزمان با همدوره‌ای‌های خود در درس خارج آیت‌الله بروجردی نیز حاضر می‌شد، آن هم زمانی که هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود.

در نجف نیز همین رویه را حفظ کرد و در مجالس درس همه بزرگان حضور می‌یافت و حتی در جایی به تقل از خواهرش شنیدم که تقریرات و نقدهایی از مباحث فقهی و اصولی آن بزرگان گردآورده بود. البته بیشترین بهره را از درس و جلسات پدرش می‌برد و در ردیف ملازمان درجه اول امام بود. سید احمد آقا در مورد برادرش می‌گفت که تبحر او در علوم اسلامی به فقه منحصر نبود؛ بلکه در علم اصول (که متدولوژی فقه است) مجتهدی والامقام و صاحب نظر بود و به علاوه در فلسفه و ادبیات عرب و تاریخ و علم تفسیر زحمات زیادی را متحمل شده و به درجات بالایی از فضل و کمال رسیده بود.

خواهرم از قول امام نقل می‌کند که «وجود و حضور مصطفی در جلسه بحث، نشاط‌آفرین بود و گویی مرا به حرف می‌آورد». از قراری که باز از خواهرم شنیدم، مراتب فضل و کمالات علمی و قدرت استنباط او مورد قبول پدرش بود، و حتی از قول ایشان شنیدم که گفته بودند، «قدرت فهم و درک مصطفی از من، زمانی که در سن او بودم بیشتر است» و این حرف کوچکی نیست.

دوستان زیادی در نجف نقل می‌کنند که خود وی خارج اصول تدریس می‌کرد و جلسات پرباری داشت.

یک روز که در نجف میهمان ایشان بودم، اوراقی را در کنارشان دیدم که دست‌نوشته‌های خودشان بود. در جواب سؤال من که این نوشته‌ها چیست قریب به این مضامین گفت: «...تفسیری از قرآن است که مدتی است شروع کرده‌ام...» و آنگاه اشاراتی به نحوه تحلیل و تفسیر خود از آیات قرآن می‌کرد که نشان می‌داد وسواس و دقت فوق‌العاده‌ای در استنباط از مفاهیم قرآنی داشت. در همین گفتگو اظهار می‌کرد: «...تفسیر قرآن امری است که هیچگاه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند حرف آخر را زده است. حتی خود مفسر بعد از چند صباحی که به متون خود رجوع می‌کند و از مطالعاتی که در این مدت انجام داده، به برداشتهای نوینی می‌رسد که طبعاً کامل‌تر از فهم قبلی او می‌باشد...»

از این‌ها که بگذریم، بهترین اثر وجودی او همجواری و مؤانست با امام بود؛ خاصه در دوران تبعید در ترکیه و سپس در نجف.

محیط اجتماعی نجف در آن دوران، محیط عجیبی بود. (درباره ویژگی‌های حوزه نجف در جای دیگر به تفصیل سخن گفته‌ام) با روحیات چند وجهی و ذوقیات چندبعدی امام بسیار فاصله داشت. مسائل روز و تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی و به‌طور کلی شرایط خاص دوران و حضور مکاتب جدید فکری و جامعه‌شناسی گویی اصلاً وجود خارجی ندارد. از مقولات ذوقی و هنری و شعر و ادب که بگذریم، زندگی در آن محیط برای انسانی مانند امام که در همه زمینه‌ها مایه‌های ارزشمندی داشته و مطالعاتی انجام داده بود، بسیار ملال‌آور می‌نمود. در چنین دورانی وجود فرزندی با ذوق و خوش مشرب و همنشینی نشاط‌آفرین نظیر حاج آقا مصطفی، هدیه‌ای الهی برای امام بود.

### شبه‌ای از روحیات فردی و اجتماعی

حاج آقا مصطفی اصولاً مردی رفیق‌باز و خوش‌محفل و بسیار شوخ‌طبع بود. در زمانی که در قم بود و من هنوز به آلمان نرفته بودم - و حتی در سال ۱۳۴۳ که هنوز تبعید



نشده بود، من سفری در تعطیلات تابستان به ایران آمدم - در جلسات انس ایشان و دوستان آن دوران از جمله آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی - مرجع تقلید متوفی - مرحوم حاج آقا شهاب اشراقی و دیگر فضلا که اغلب در زمره بزرگان امروز حوزه و اجتماع هستند، گاهگاهی حضور می‌یافتم. در برخورد ایشان نسبت به خود صمیمیتی خاص احساس می‌کردم.

ذکر خاطره شیرینی را در همین زمینه خالی از لطف نمی‌دانم. در همان تابستان سال ۴۳ که به ایران آمده بودم، در چندین میهمانی ایشان و دوستانش شرکت داشتم. یک شب همگی شام میهمان حجت‌الاسلام حاج آقا محمود مرعشی بودیم. شب بسیار پرخاطره و نشاط‌انگیزی بود. به هنگام خداحافظی مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی فقیه معروف به حاج داداش از من دعوت کرد فردا شب در میهمانی شامی که قرار بود همه در منزل حاج میرزا رسول مرزآبادی - که امور مالی مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی را عهده دار بود - باشند، شرکت کنم. من عذر خواستم و گفتم فردا به اصفهان می‌روم، چون ظهر میهمان آیت‌الله مستجابی هستم که عده‌ای از بستگان و اقوام اصفهانی را نیز دعوت کرده است و لذا نمی‌توانم آن را به بعد موکول کنم. ظاهراً عذر من پذیرفته شد و از هم خداحافظی کردیم.

صبح روز بعد به اصفهان رفتم و حدود ساعت دو بعد از ظهر که به منزل آقای مستجابی رسیدم دیدم در اطاق بزرگ صاحبخانه، گوش تا گوش دوستان شب قبل همه نشسته‌اند و گویی منتظر من هستند. گفتم شماها این جا چه کار می‌کنید؟ معلوم شد به پیشنهاد حاج آقا مصطفی همه آن دوستان با سه اتومبیل دربست خود را به اصفهان رسانده و حتی مقید و مصر بودند قبل از من به آنجا رسیده باشند. بعد از صرف نهار و استراحت بعد از ظهر، حاج آقا مصطفی پیشنهاد کرد همگی سری به آیت‌الله العظمی خادمی بزنیم. از این پیشنهاد او گرچه کمی تعجب کردم اما با خود گفتم شاید حامل پیغامی از طرف پدرش برای آقای خادمی است. از طرف دیگر من نیز بی‌میل نبودم با آیت‌الله العظمی خادمی که از بستگان مادری‌ام بود دیداری داشته باشم. به هر حال ماشین‌ها آماده شدند و سوار شدیم. به پیشنهاد حاج آقا مصطفی من و ایشان و حاج آقا

محمود مرعشی و حاج داداش در یک اتوموبیل نشستیم و بقیه هم در دو اتوموبیل دیگر مستقر شدند. ماشین‌ها حرکت کردند و از همان ابتدا شاهد زمزمه‌ها و خنده‌های نامفهوم افراد شدم. بعد از مدتی که گذشت، دیدم اتوموبیل در حال خارج شدن از شهر است. در پاسخ سؤال من که از کی منزل آقای خادمی خارج شهر است، حاج آقا مصطفی گفت، باید زود برویم به قم تا میهمانی سور امشب منزل میرزا رسول را از دست ندهیم. با همین شوخی و مزاح مرا ناخواسته به قم برگرداند.

یک بار دیگر در سفری که به نجف رفته بودم، قرار شد با هم به کربلا برویم - تصور می‌کنم سال ۱۳۴۹ بود - به طرف گارازی رفتیم. به ایشان گفتم بیا با یک سواری دربست راحت و جادار برویم. گفت من پول ندارم اگر میهمانم می‌کنی می‌رویم. قبول کردم. وقتی می‌خواستم یک اتوموبیل پیدا کنم؛ مخالفت کرد و گفت این کار تو اسراف است و بالاخره با یکی از اتوبوس‌های معمولی حرکت کردیم. وقتی به کربلا رسیدیم ابتدا به منزلی که در آنجا داشتند رفتیم و پس از کمی استراحت گفت پاشو به دیدار یکی از دوستان که تازه از زندان بعثی‌ها آزاد شده است برویم. راه افتادیم. همین‌طور که در یک کوچه می‌رفتیم به منزلی رسیدیم. زنگ منزل را زد و گماشته‌ای در را باز کرد و بعد از سلام و احوالپرسی به من گفت تو برو تو، من الان بر می‌گردم. نمی‌دانستم کجا هستم. بالاخره آن فرد گماشته مرا به اطاقی راهنمایی کرد. کتابخانه بزرگی بود و پیدا بود محل جلوس یکی از بزرگان حوزه باید باشد. لحظاتی گذشت و یک روحانی میانسالی با وقار و طمأنینه وارد شد. پس از سلام و مقداری تعارفات معمولی، آن شخصیت روحانی از من خواست خودم را معرفی کرده و هدفم را از مراجعه به ایشان بازگو کنم. البته من از پدر و نسب خود نامی نبردم و فقط گفتم از اروپا می‌آیم و در آنجا در رشته شیمی حیاتی تحصیل و تحقیق می‌کنم. مقداری در اطراف رشته تحصیلی من گفتگو شد و سپس ارشادات خود را با معرفی «ثقافت‌های! دین مبین» شروع کردند و از بکر بودن زمینه‌های تبلیغ دینی در اروپا و از آمادگی مسیحیون برای پذیرش شرع مقدس مطالبی گفتند و توصیه‌های اخلاقی و علمی و عملی فراوانی به من کردند که تا مدت‌ها مورد طنز دوستان ما در اروپا بود. از فحوای کلام و ذکر دیدگاه وی و اشاره به

آثار متعدد و تألیفات بی‌انتهای ایشان، فهمیدم با آیت‌الله آقای حاج سید محمد شیرازی روبه‌رو هستم که در خط تثبیت مرجعیت خود برای شیعیان کویت است و درصدد است اروپائیان را نیز ارشاد کرده و فوج فوج به دین مبین وارد سازد. شاید یک ساعتی نگذشته بود که همان گماشته وارد شد و به من گفت سراغ من آمده‌اند. از حضرت آیت‌الله خداحافظی کردم و بیرون آمدم. حاج آقا مصطفی را دیدم که با شوخ‌طبعی خاص و لبخندی بر لب از من پرسید: کیف کردی؟ گفتم این جا کجا بود که مرا آوردی و چه هدفی از این کار داشتی؟ در جواب گفتم: سید خوبی است! گفتم من نگفتم آدم بدی است ولی چه سنخیتی بین من و ایشان است. در جواب گفتم: «...می‌خواستم علمای اینجا را از نزدیک بشناسی و فکر نکنی همه مثل پدرت و یا آقا (امام خمینی) هستند...»

### زندان و تبعید

پس از دستگیری امام در ساعت سه یا چهار سحرگاه پانزدهم خرداد ۱۳۴۲؛ که با ریختن مأموران ساواک از در و دیوار منزل ایشان در محله یخچال قاضی قم صورت گرفت و شبانه ایشان را به تهران منتقل کردند، مردم قم با فریاد حاج آقا مصطفی از پشت بام منزل مجاور، از بازداشت امام اطلاع حاصل کردند. اعتراض مردم در قم و تهران و تظاهرات خیابانی علیه دستگیری امام منجر به کشتار خونین هزاران نفر گردید که به عنوان قیام و کشتار پانزدهم خرداد ۴۲ در تاریخ ایران رقم خورده است.

پس از دستگیری امام، اداره امور منزل ایشان و ارتباط با روحانیون و بازاریان سراسر کشور، تا مدتی حسب گزارشات ساواک توسط حاج آقا مصطفی صورت می‌گرفت. در این مدت حتی سفرهای ایشان به نقاط مهم کشور نظیر مشهد و اصفهان و خمین و مشاوره با بزرگان و مراجع وقت حوزه؛ دقیقاً توسط مأموران ویژه ساواک کنترل می‌شد.

در اوراق ساواک گزارشاتی از ملاقات ژنرال نصیری با ایشان در تاریخ ۱۶ شهریور ۴۲ دیده می‌شود که به شدت ایشان را در تعقیب راه پدرش مورد تهدید قرار داده بود.

در پی سخنرانی معروف امام علیه لایحه کاپیتولاسیون که به بازداشت مجدد و تبعید ایشان به ترکیه منجر شد؛ حاج آقا مصطفی نیز در ساعت ده و ربع روز سیزدهم آبان



۴۳ توسط نیروهای ویژه ساواک قم دستگیر و مستقیماً به تهران منتقل شد. بر اساس مدارک موجود ایشان در ساعت نه شب همانروز سیزدهم آبان تحویل زندان قزل قلعه تهران گردید و روز بعد به اتهام «اقدام بر ضدامنیت داخلی مملکت» که در تاریخ بیست آبانماه به تأیید رئیس دادگاه شماره یک دادرسی ارتش رسید، موقتاً در همان زندان بازداشت گردید. اظهارات ایشان در پی به اصطلاح سین، جیم‌های ساواک آن‌طور که در پرونده قطور امنیتی ایشان منعکس است بسیار خواندنی است.

مأموران ساواک در مشاوری با مقامات عالی امنیتی کشور، از یکسو بازداشت طولانی ایشان را به صلاح ندانسته و از سوی دیگر حضور ایشان را در قم خلاف مصالح کشور تشخیص داده لذا تصمیم به تبعید نامبرده می‌گیرند. لذا در ساعت شش بعد از ظهر روز هشتم دیماه ۴۳ از زندان آزاد شده و روز سیزدهم دیماه همان سال طی حکم مقامات دادرسی ارتش از کشور اخراج و نزد پدرش به ترکیه تبعید گردید.

از آن پس بود که اداره امور مبارزه و انقلاب در دفتر امام در قم، بر دوش پرتوان سید احمد جوان قرار گرفت که جداگانه به آن پرداخته‌ام.

### دیدگاه متفاوت دو برادر

قبلاً در جایی دیگر نقل کرده‌ام که یک تفاوت اصولی میان این دو برادر وجود داشت. حاج آقا مصطفی در عین حال که به شدت نسبت به رژیم پهلوی تنفر می‌ورزید و قاطعانه با برنامه‌های اعلیحضرت، خصوصاً پس از اعلام انقلاب سفید؛ مخالفت می‌کرد و مشوق ما در اروپا بود و یاران امام را در امر مبارزه یاری می‌رساند؛ ولی هوش و حواس او بیشتر متوجه مرجعیت امام بود تا زعامت سیاسی ایشان. در مقاطعی اعتقاد داشت که مرجعیت امام نباید تحت‌تأثیر برنامه‌های مبارزاتی ایشان قرار گیرد، زیرا تنگ‌نظران و متحجربینی در بین حوزویان حضور دارند که اصولاً دخول در سیاست را در شأن روحانیون خاصه یک مرجع نمی‌دانند - شاید هم در خفا با دربار شاه زد و بندی داشته‌اند - از این جهت تمامی تلاش خود را به کار خواهند گرفت تا بر سر راه مرجعیت عامه امام مانع‌تراشی کنند. ایشان می‌گفت اول باید مرجعیت علی‌الاطلاق امام در دنیای شیعه تثبیت شود؛ آنگاه امام برنامه‌های سیاسی خود را علناً و قاطعانه پیش

ببرد. اما احمد آقا این چنین نمی‌اندیشید و این دو محور تلاش پدرش را جدا از هم نمی‌دید. او بارها به خود من گفته بود که جایگاه امام دیگر خدشه‌بردار نیست و هیچ یک از مراجع توان همگامی با ایشان را ندارند و اتفاقاً جایگاهی که امام در آن قرار داشت و از آن مبنا برنامه‌های سیاسی خود را پیش می‌برد، سبب اقبال نه تنها روشنفکران و مبارزان دانشگاهی مسلمان در داخل و خارج کشور به ایشان شده بود، بلکه حتی سیاسیون و نیروهای لائیک اپوزیسیون هم حول محور ایشان در صفوف مبارزه علیه استبداد دیده می‌شدند. کم نبودند نیروهای سیاسی غیر و حتی ضد مذهبی که از اروپا به نجف می‌رفتند تا از نقطه‌نظرات امام آگاهی یابند.

ذکر این نکته را در این جا لازم می‌دانم که این دیدگاه حاج آقا مصطفی گرچه از نظر امام پنهان نبود، اما هیچگاه تأثیری در برنامه‌های امام نداشت، نه ایشان می‌کوشید امام را در برنامه‌هایش تعدیل کند و نه امام تحت تأثیر عواملی جز اعتقاد و احساس مسئولیت خود قرار می‌گرفت. اما سید احمد به گفته خود امام در کلیه امور سیاسی و حوادث و جریان‌های مبارزه در کنار ایشان بود و در روابط با گروه‌های زیرزمینی و سیاسیون داخل و خارج کشور و روحانیونی که مشی و برنامه‌های امام را در داخل به اجرا می‌گذارند - چه به صورت فردی و چه در چارچوب سازمانی و دستجات متشکل - به عنوان یک مجری مخلص و امین و نیز مشاور صریح و هوشیار و پرطاعت ایفای نقش می‌کرد. به این قسمت از مجاهدت‌های سید احمد در فصل «نقش فراموش شده» به تفصیل اشاره کرده‌ام.

### الطاف خفیه الهی

همان طور که می‌دانیم امام خمینی شهادت فرزند خود؛ حاج سید مصطفی را «از الطاف خفیه الهی» نامیدند.

جمله یاران انقلاب و یاوران امام بر این عقیده‌اند که با برگزاری مجالس باشکوه ترحیم حاج آقا مصطفی، جرقه نهایی زده شد و بزنگاه تاریخی مورد نظر در ذهن و طرح معماران انقلاب فرارسید. بزنگاهی که ناشی از استیصال رژیم و ناپختگی عوامل آن بود.

در بخشی که طراحی حرکت سه‌بعدی انقلاب را بعد از شکست خونین قیام پانزدهم خرداد، مطرح کردم، اشاره کرده بودم که با فراهم شدن شرایط ناشی از حرکت بر روی سه خط ایدئولوژی (اجتهاد مستمر و پویا) سیاست (حضور آگاهانه مردم در تمامی صحنه‌ها) و تدارک دفاع (مقدمات تسخیر ارتش) باید منتظر بزنگاهی می‌بودیم که ناشی از خطای رژیم و یا واداشتن او به عکس‌العمل مورد نظر می‌بود.

این بزنگاه تاریخی با برگزاری مجالس پرشکوه و تمام‌سیاسی ترحیم حاج آقا مصطفی و عکس‌العمل به دور از تدبیر رژیم در آن نامه ناپخته معروف به نامه رشیدی مطلق فرا رسید. بزنگاهی که از الطاف خفیه الهی بود و طومار دوهزار و پانصد ساله رژیم شاهنشاهی را در یک حرکت توفنده بهمن‌وار در بهمن پنجاه و هفت در هم نوردید.

### جمع‌بندی

من به نقش حاج آقا مصطفی و بزنگاه تاریخی ناشی از شهادت وی اشاره کردم اما تعبیر من از نقش سید احمد آقا این است که اگر انقلاب را به یک اتومبیل تشبیه کنیم، فرمان اتومبیل در دست امام قرار داشت و مردم سوخت اتومبیل را تشکیل می‌دادند، ولی سید احمد آقا موتور این اتومبیل بود. هیچکس دیگری جز او با توجه به شجاعت و صراحت و صداقت و ایمانی که نسبت به امام داشت - و رای رابطه پدر و فرزندی - نمی‌توانست از عهده این نقش برآید. او با هوشیاری قادر بود مطالب مهم و مفید و واقعی را از اخبار غیر واقع و نامفید تفکیک کند، وجود تناقض را در یک خبر ببیند و اخبار درست را از نادرست و صحیح را از سقیم تشخیص دهد و آنها را در اختیار امام قرار دهد.

این نقش و وظیفه سید احمد بعد از پیروزی انقلاب چندین برابر شد و اداره دفتر امام، آن‌گونه که در حد و قواره رهبر انقلاب و عظمت و اهمیت حوادث و نقش‌های متفاوت افراد و گروه‌ها بود، هرگز بر دوش او سنگینی نکرد. در این زمینه خاطرات و نکات گفتمنی زیاد دارم که انشاءالله در جای خود بدان‌ها اشاره خواهم کرد.

اجمالاً این که رابطه احمد و امام، و رای رابطه پدری و فرزندی، رابطه‌ای از نوع مراد و مرید، عاشق و معشوق، دلبر و دلداره، استاد و شاگرد و بالاخره فرمانده و فرمانبردار بود. هر جا که امر بین مصلحت امام و رابطه خویشاوندی یا دوستی دَوْران داشت، ذره‌ای در تأمین مصلحت امام و انقلاب تردیدی به خود راه نمی‌داد. در این زمینه سخن‌ها و خاطراتی دارم که انشاءالله در آینده و در جای خود طرح خواهم کرد.

# روایت‌گری تصاویر



## زندگی دانشجویی در آلمان

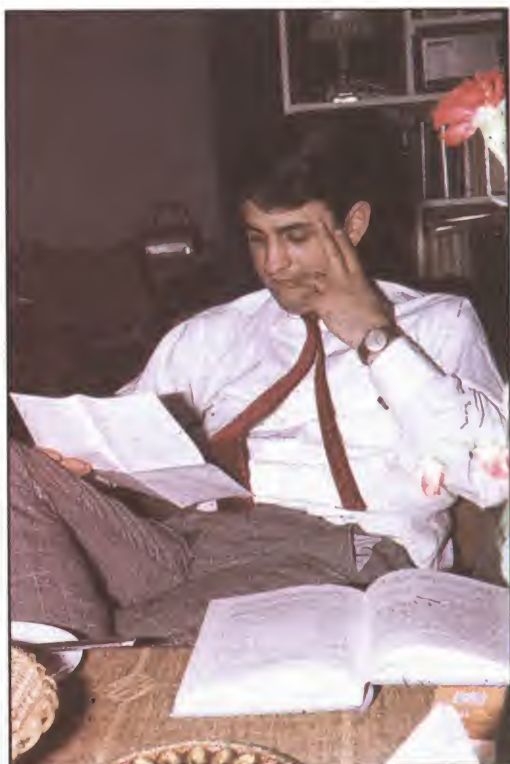


با رحیم کمالیان در دریاچه آلستر در شهر هامبورگ (۱۳۴۵)



بیروت ۱۹۷۴





در آخن ۱۹۶۸



در اطاق کوچک دانشجویی در شهر آخن





پاییز سال ۴۳ در آخن در اولین برف زمستانی



در دوسلدورف برای شرکت در عروسی عبدالله



در کنار رودخانه دانوب در پراگ (۱۹۶۶) در یک سفر دانشگاهی



در مرز آلمان و بلژیک در کنار شهر آخن (۱۳۴۵)



در منطقه آیفل آلمان در یک سفر دسته‌جمعی تفریحی - علمی (۱۳۴۴)



در نمایشگاه گل هامبورگ (۱۹۶۴)



رودخانه دانوب در شهر پراگ در یک سفر تفریحی و دانشجویی



ساختمان مخروبه‌ای را اجاره کردیم و برای تشکیل جلسات  
هفتگی انجمن بازسازی کردیم (۱۳۴۶)



گردش دسته‌جمعی علمی با دوستان کالج به منطقه آیفل آلمان ۱۹۶۴





محمد کیارشی ملقب به پیراشکی علاوه بر تحصیل در تراشیدن سر و اصلاح موی  
دوستان نیز فعال بود



نماد یک مولکول در ساختمان اتمیوم بروکسل که به مناسبت نمایشگاه جهانی بازرگانی در سال ۱۹۵۸



سال دوم دانشکده، در پشت سر دو ساختمان نیمه تمام خوابگاه دانشجویی که اولین برج‌هایی بود که در آخن ساخته می‌شد



با فاطمی در یک روز برفی در کنار دریاچه هانگ وایر شهر آخن سال ۱۹۶۹



حسین کتابی سمت راست عکس و حاج مرتضی مصطفایی تبریزی در پارک گل هامبورگ (۱۳۴۷)



در اطاق کوچک دانشجویی در شهر آخن ۱۳۴۷





در اتاق کوچک دانشجویی در شهر آخن



در پارک گل هامبورگ (۱۳۴۷)



در شهر دانشجویی آخن





در آشپزخانه کوی دانشگاه - شهر آخن (۱۳۴۳) از روی دستورالعملی که مادرم  
فرستادند کتلت طبخ می‌کنم



در منطقه آیفل آلمان در یک سفر دسته‌جمعی تفریحی -  
علمی (۱۳۴۴)



در نمایشگاه گل‌های آسیایی در شهر هامبورگ (۱۳۴۵)



در هامبورگ (۱۳۴۷)



روزهای سرد پائیزی در آخن (۱۳۳۵)



ماههای اول آمدن فاطمی به آلمان در یک اطاق کوچک زندگی می‌کردیم. (۱۳۴۷)





من علاوه بر دوستی و رفاقت فتومدل حسین کتابی نیز بودم که به عکاسی خیلی علاقه داشت.



هنگام کار در معدن ذغال سنگ در دهکده‌ای نزدیک شهر آخن به نام باس وایلر (۱۳۴۱)

## زندگی خانوادگی در آلمان



دانی جان آقا رضا در مسجد آخر؛ آقای عصام العطار امام مسجد و سیدحسین صدر



دانی جان آقا رضا و سید حسین صدر را به هامبورگ می برم (۱۹۷۴)



در مراسم عروسی دوست باوفا عباس صدر قاضی که خاطره های فراوان از او دارم



پذیرایی از غزاله خانم در هفته ای که نگهداری اش نوبت من بود (اکتبر ۱۹۷۳)



دوران کودکی غزاله که نگهداری و امور او را من و فاطمی با هم تقسیم غیرعادلانه! کرده بودیم



دوران کودکی غزاله که نگهداری و امور او را من و فاطمی با هم تقسیم غیرعادلانه! کرده بودیم





دیدار پدر در بیروت پس از دوازده سال جدایی



مرحوم استاد علی حجتی کرمانی در سفر  
استعلاجی به بوخوم در سال ۱۳۵۵





دائی جان آقا رضا در مسجد آخن، استاد عصام العطار در سمت چپ دیده می شود (۱۹۷۱)



در کليه دانشجويی



دوران کودکی غزاله که نگهداری و امور او را من و فاطمی با هم تقسیم غیرعادلانه! کرده بودیم







غزاله روی پای عمو مسعود: در کنار دانی جان (آقا موسی) و آقاجون در بوخوم (۱۳۵۴)



با مرحوم آیتالله خادمی از بنی اعمام مادرم در جلسه افتتاحیه مجلس خبرگان قانون اساسی



مرحوم استاد علی حجتی کرمانی در سفر استعلاجی به بوخوم در سال ۱۳۵۵



شروع عملیات ساختمانی بزرگترین کلینیک دانشگاهی اروپا در آخن (۱۹۶۴)



نمایی از یک دروازه قدیمی شهر آخن در سال ۱۹۶۹

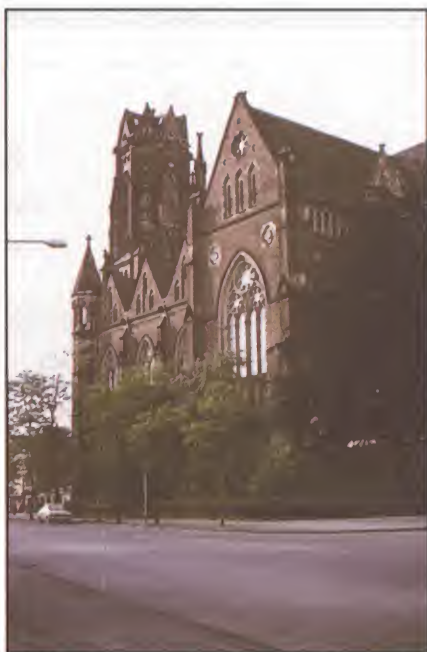




نماهایی از شهر آخن در سال ۱۹۶۴



نماهایی از شهر آخن در سال ۱۹۶۴ کلیسای بزرگ پروتستانها در انتهای خیابان دیده می شود.  
فاطمی و من در طبقه اول ساختمان آجری سمت راست به مدت سه سال ساکن بودیم.



نماهایی از مرکز خرید شهر آخن در سال  
۱۹۶۴ کلیسای بزرگ کاتولیک در شهر آخن



نماهایی از شهر آخن در سال ۱۹۶۴ - نماهایی  
دیگر از همان ساختمان





شروع عملیات ساختمانی بزرگترین کلینیک دانشگاهی اروپا در آخن (۱۹۶۴)



نمای ساختمان مرکزی پست شهر آخن (۱۹۶۴)



ساختمان چشمه آب گرم



نمایی از شهر آخن در سال ۱۹۶۴؛ ساختمان دانشکده شیمی در سمت چپ دیده می شود.

## تظاهرات دانشجویی (۱۹۶۸)



شرکت از سراسر اروپا در بزرگترین تظاهرات دانشجویی در بن علیه جنگ ویتنام (سال ۱۹۶۸)





شرکت از سراسر اروپا در بزرگترین تظاهرات دانشجویی در بن علیه جنگ ویتنام (سال ۱۹۶۸)



تظاهرات دانشجویان مسلمان علیه رژیم پهلوی



لابراتوار شیمی آنالیتیک در دانشگاه آخن؛ مقطع مهندسی



دانشگاه بوخوم: دوران پژوهشهای ژنتیکی زیباترین روزهای تحقیقاتی‌ام بود



زونکن ها هنوز تنها روش بایگانی و محل جمع آوری  
فیش ها بودند



در لابراتور پژوهشی ام در دانشگاه بوخوم



نمایی از مرکز خدمات دانشگاه بوخوم (۱۹۷۳)





لابراتوار پژوهش های مربوط به پروتئین ها





پروفیسور نویمان - سمت راست - و استادام پروفیسور فلایدر



لابراتوار پژوهشهای شیمی آلی



نمایی از خوابگاههای دانشگاه بوخوم (۱۹۷۳)

## سفر به یوگسلاوی برای حل مشکلات یکی از دوستان گرفتار



در هتلی در زاگرب، آن روز هنوز فدرال یوگسلاوی تجزیه نشده بود.



یکی از برادران شخصی که در یوگسلاوی گرفتار شده بود (نفر وسط): وکیل متهم سمت چپ دیده می شود  
آیت الله سید مرتضی مستجابی (سمت راست)

## به توصیه دایی جان به فراگیری موسیقی پرداختم



پرویز مشکاتیان (فراگیری موسیقی به توصیه دایی جان موجب دوستی عمیق من با هنرمندان شد)



با ادیب و هنرشناس بزرگ بهمن بوستان



## در سفرهای امام صدر به اروپا



از سمت چپ: دکتر سردانی، حاج آقا عطارباشی، امام صدر، دکتر طباطبایی، دکتر محقق و دکتر صالحی، پس از دیدار با دکتر بهشتی در هامبورگ



سال ۱۹۶۹ با دایی جان سفری به سوئد داشتیم. در آن سفر تعدادی از جوانان سوئدی (زن و مرد) به اسلام روی آورده و برخی از آنان به عقد چند پسر و دختر ایرانی و لبنانی درآمدند.



با امام صدر و صادق قطب‌زاده در پاریس ۱۹۷۵



دایی جان و همسفر لبنانی ایشان، فرزند ارشد مرحوم محقق در عکس دیده می‌شود



در بدرقه دانی جان در فرودگاه هامبورگ: دکتر سردانی،  
ناشناس، دکتر محقق، آقای عطارباشی و من



در فرودگاه هامبورگ، سمت راست: دکتر رحمان کارگشا، دکتر محقق، دکتر  
مهدی سردانی، آقای عطارباشی، آقای دکتر هانی سرور، امام موسی صدر و من



با دانی جان در هامبورگ در اولین سفر ایشان به آلمان، به اتفاق یک همسفر لبنانی



با امام صدر و مرحوم حجتی کرمانی در بوخوم (۱۳۵۷)



## انجام مراسم مذهبی کاتولیک ها به مناسبت معراج حضرت عیسی



یکی از مراسم مذهبی کاتولیک ها در روز معراج حضرت عیسی



یکی از مراسم مذهبی کاتولیک ها در روز معراج حضرت عیسی

## در سوگ دکتر علی شریعتی



مراسم اربعین دکتر شریعتی در سالن عاملیه بیروت: سارا و سوسن شریعتی پشت سر امام موسی صدر و یاسر عرفات نشستند (مرداد ۱۳۵۶)



سخنرانی یاسر عرفات در مراسم چهارم دکتر شریعتی  
در سالن عاملیه بیروت (مرداد ۱۳۵۶)



ياسر عرفات، امام موسی صدر در مراسم چهل دکنر شریعتی در  
سالن عاملیه بیروت



تسلط حاضران به احسان شریعتی



هاگن؛

در کنگره سالانه اتحادیه در شهر هاگن با دریاچه زیبای آن بودیم که خبر  
هجرت امام خمینی را از نجف دریافت کردیم



دریاچه هاگن



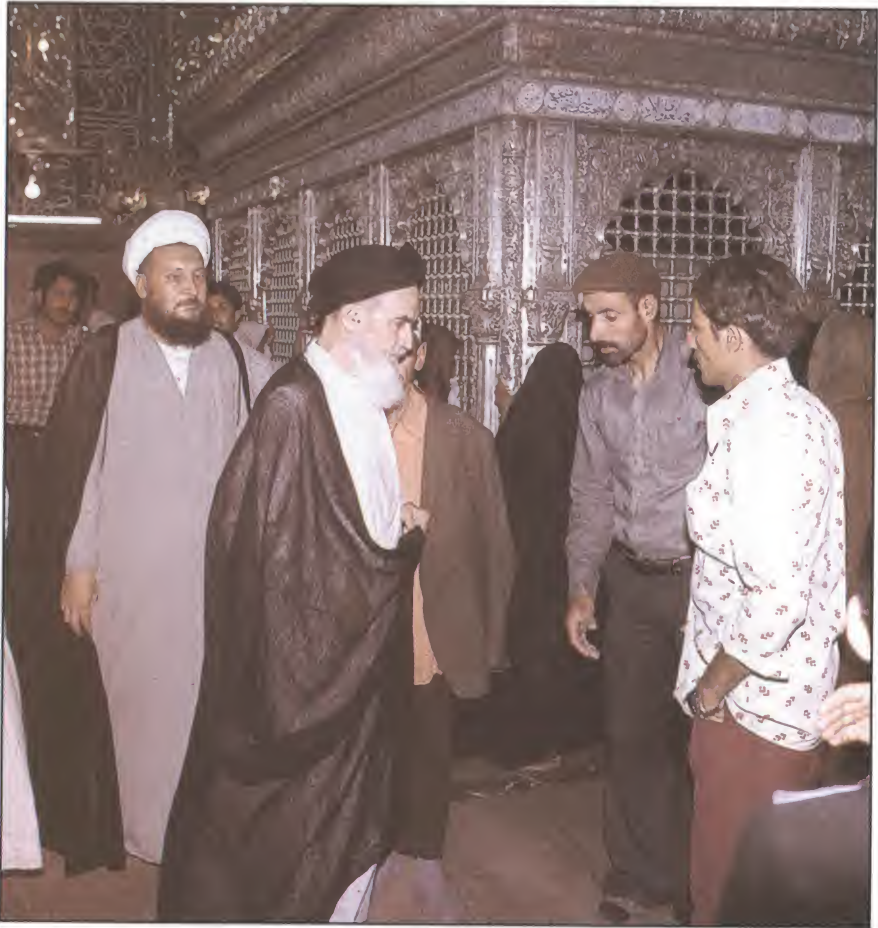
نمایی زیبا



کنار دریاچه هاگن

## سفر به عراق

امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می رفتند



امام خمینی در حرم حضرت علی(ع)

تمامی این عکس‌ها را در سفرهای خود به عراق از امام گرفته‌ام و برای اولین بار منتشر می‌شوند  
(به ماجرای این تصاویر در متن مراجعه شود.)





امام در حرم حضرت علی(ع)



در کربلا، سمت راست با عبا در جوار ضریح مطهر





امام خمینی در حرم حضرت علی(ع) مشغول نماز شدند و من...



امام در حرم حضرت علی(ع)



در راه بین بغداد و نجف ۱۳۴۹

## امام و حاج سید مصطفی خمینی



امام عصرها در گوشه دیگر حیات که سایه می گرفت، می نشستند



حاج آقا مصطفی برخلاف احمد آقا بیشتر مراعات مصلحت های مرجعیت امام را می کرد



به امام گفتم اجازه می دهید حاج آقا مصطفی پهلوی شما بنشینند، حاج آقا مصطفی به شوخی گفت...



در منزل امام در نجف به اتفاق حاج آقا مصطفی



دیدار با شهید آیت الله سید محمدباقر صدر؛ شوهر خاله‌ام



شهید آیت الله سید محمدباقر صدر توسط گلوله مستقیم شخص صدام به شهادت رسید



شهید آیت الله سید محمدباقر صدر در نجف (۱۹۶۶)



با شهید آیت الله سید محمدباقر صدر در نجف (۱۹۷۰)



شهید آیت الله سید محمدباقر صدر در نجف (۱۹۶۶)

**پرورش گل بویژه لاله و زنبق در کنار فیلمبرداری و موسیقی و خطاطی از  
سرگرمی های شیرین زندگی من است**



نمایی از آرایش باغچه منزل کامرانیه در بهار ۸۶



ترکیب رنگها





تلفیق رنگها



تنوع در رنگ



رنگی کمیاب



سرگرمی دیگر



سنبل و لاله



لیلیوم هلندی در پنج رنگ مختلف





لالہ آتشین



لالہ پُر پر



لاله دارکوبی



لاله آتشین پرپر



نمایی از گل‌های بهاری



رنگ‌های کمیاب و دلنشینی در میان لاله دیده می‌شود



## سرگرمی عکاسی



از دیگر سرگرمی هایم عکاسی و فیلمبرداری بود



غروب خورشید در ساحل شهر صور



غروب خورشید در ساحل شهر صور



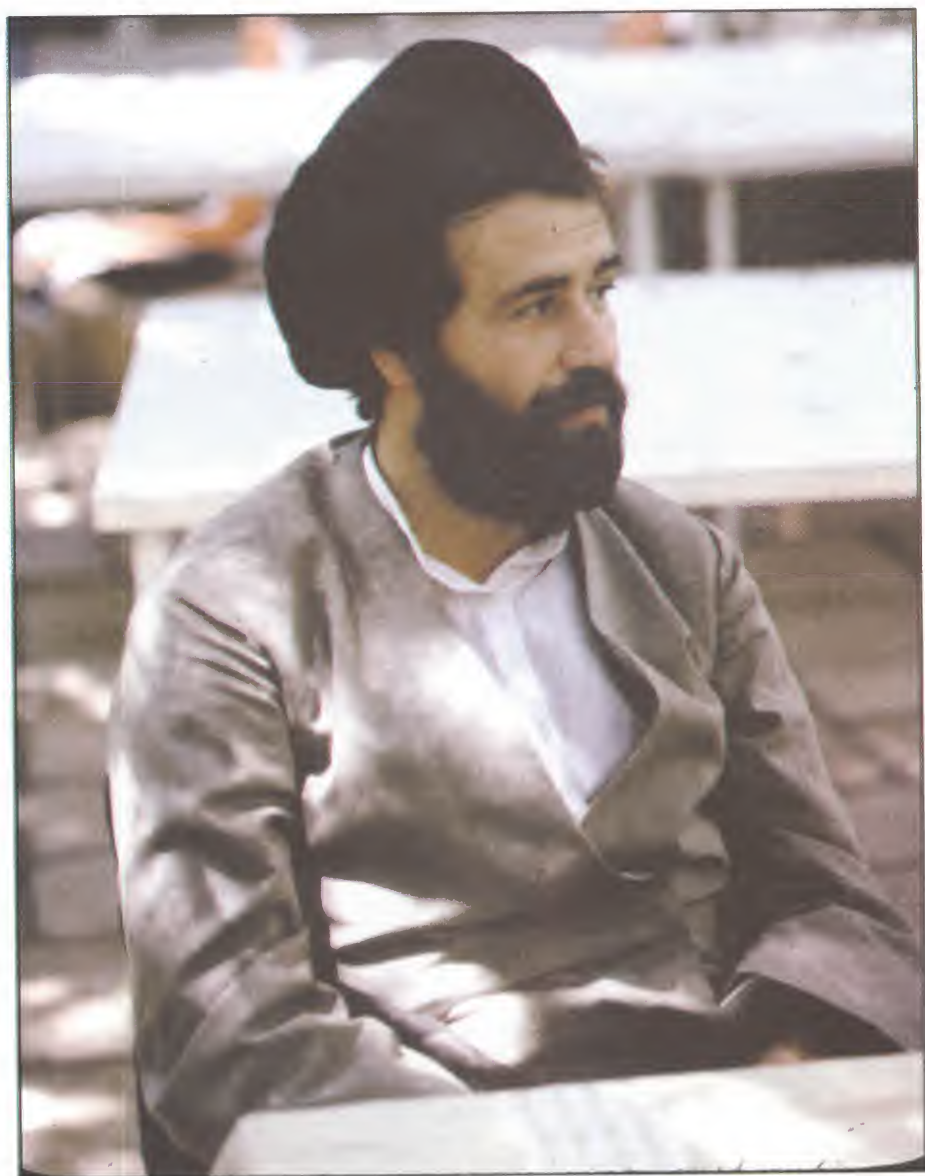
غروب دلتواز در ساحل شهر صور (۱۹۶۶)



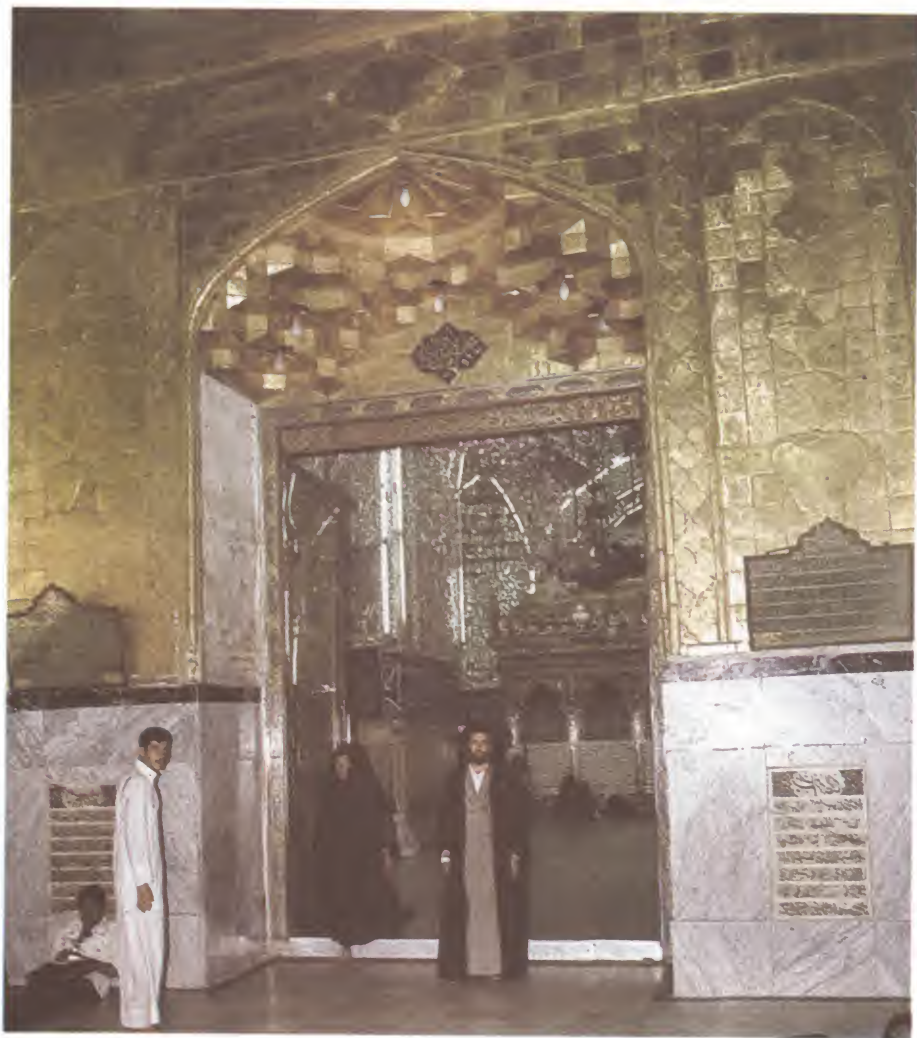
## نقش فراموش شده



سید احمد خمینی، دکتر چمران در جنوب لبنان



با سید احمد خمینی در سفر از دمشق به بیروت ۱۳۵۶



با سید احمد خمینی در کربلا: پائیز ۱۳۵۶



در سنگر جوانان امل در دره های بقاع لبنان



سید احمد بیانات امام را در مورد خروج شاه از کشور تشریح می کند



سید حسین خمینی در کربلا، پائیز ۱۳۵۶



کربلا، شیر و چای سحرگاهی، سید محمود دعائی، سیداحمد و سیدحسین خمینی



در کربلا، شیر و چای سحرگاهی، سیداحمد و سیدحسین خمینی



با سید احمد خمینی در راه دمشق به بیروت (۱۳۵۶)



با سید احمد خمینی و صدری صدر در میان راه دمشق به بیروت (۱۳۵۶)



نقش او در شکل گیری؛ تثبیت و تداوم انقلاب هرگز شناخته نشد.





سیداحمد در پاریس



عاشقان را بوی جان می آید از نامش هنوز



موضع گیری کوتاه امام به هنگام انتشار خبر خروج شاه از ایران

## با بزرگان خانواده

آیت الله شهید سید محمدباقر صدر در سال آخر عمر شریفش که با گلوله  
شخص صدام پایان یافت.



با دایی جان آقا علی (نوروز ۸۶)



با دکتر علی اکبر صادقی (نوروز ۸۶)



دیدار با دایی مادرم حضرت آیت الله حاج سیدحسین طباطبائی قمی در مشهد (مرداد ۸۳)





مرحوم پدرم در سالهای پایانی عمر



در پاریس با امام خمینی



و بالاخره نویت به بیان و ضبط خاطرات رسید.





## فهارس

□ فهرست اشخاص

□ فهرست اماکن، سازمانها و ...



## فهرست اشخاص

- |                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| آتاتورک ← کمال پاشا، مصطفی         | اردلان، فرج الله ۱۸۶                |
| آذری قمی، احمد ۲۳۱                 | ارسنجانى، حسن ۱۹۰                   |
| آراسته، نادر ۱۸۹                   | ازهارى، غلامرضا ۳۴۱                 |
| آزمون، منوچهر ۳۴۱                  | استالین، یوسف ویسار یونوویچ ۲۱۲     |
| آلبالا، نوری ۲۶۷                   | اسدآبادى، سید جمال الدین ←          |
| آلبرتز (کشیش شهر برلن) ۲۲۱         | جمال الدین اسدآبادى                 |
| آموزگار، جمشید ۲۹۴، ۳۴۲            | اشراقى، شهاب الدین ۱۱۲، ۱۴۱         |
| ابریشمی، علی ۹۷                    | اصفهانى، سید ابوالحسن (آیت الله) ۱۲ |
| احمدزاده (عضو سازمان چریکهای فدایی | اعرابى، فرشته ۱۰                    |
| خلق) ۲۵۶                           | اقبال، منوچهر ۱۷۵                   |
| احمدزاده، مسعود ۲۶۷                | امام خمینی اکثر صفحات               |
| احمدی روحانی، حسین ۱۲۹             | املايى (حجت الاسلام) ۱۱۹            |
| احمدی، صادق ۱۹۵                    | امیرپور، هوشنگ ۲۵۵                  |
| ارانی (دکتر) ۲۱۲                   | امین عاملی، سید محسن ۶              |

- امینی، علی ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱  
 انتظام، عبدالله خان ۱۸۹، ۱۹۱  
 انتظام، نصرالله ۱۸۵  
 انور، جمشید ۲۴۲  
 اویسی (ارتشبد) ۳۴۱  
 اویسی (سرلشکر) ۱۸۹  
 بادر، الکساندر ۱۰۵، ۲۲۱، ۲۲۲  
 بارزانی، مصطفی ۳۳۸  
 بازرگان، مهدی ۷۸، ۹۴، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۶۸  
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۲۴  
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۳  
 بال، جیمز ۲۸۳  
 باهری، محمد ۳۴۱  
 بجنوردی، محمدکاظم ۲۳۱، ۲۴۲  
 بحرانی، یوسف (شیخ) ۵  
 بختیار، تیمور ۱۶۸، ۲۸۶  
 بختیار، شاپور ۱۶۹، ۱۸۰  
 بدیعی (وزیر کار و امور اجتماعی) ۳۴۱  
 برثنف، لئونید ۲۰۷، ۲۱۱  
 برژینسکی (سیاستمدار امریکایی) ۲۸۴،  
 ۳۴۳  
 برقی، محمد ۱۳۹  
 بروجردی، اسدالله ۵  
 بروجردی، سید حسین (آیت الله) ۶، ۷،  
 ۱۰، ۱۳، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۱۷۵، ۱۸۷  
 بروجردی، سید محمد ۷  
 بروجردی، علی اصغر ۷  
 بروجردی، لیلی ۱۰  
 بزرگمهر، محمود ۲۵۵، ۲۶۶  
 بزرگنیا، مصطفی ۱۶۸  
 البکر، حسن ← حسن البکر  
 بنی صدر، سید ابوالحسن ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹  
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱  
 ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۶۰  
 بنی صدر، فتح الله ۱۶۸  
 بوبک (دادستان آلمان غربی) ۱۰۵، ۲۲۱  
 بورگه، کریستیان ۲۶۷  
 بهبهانی (آیت الله) ۱۷۵  
 بهبهانی، جعفر ۱۸۹  
 بهبهانی، وحید (آیت الله) ۵، ۹  
 بهزادی، سیاوش ۲۶۲  
 بهشتی، سید محمد ۲۴، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷  
 ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹  
 ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶  
 ۲۳۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲  
 ۳۰۰، ۳۲۴، ۳۲۶  
 بیانی، فرامرز ۲۵۳  
 پارسا نژاد، سیاوش ۲۶۰، ۲۷۱

پرشت، هنری ۲۸۵  
 پرورش، سید علی اکبر ۱۵۷  
 پسیان، محمدتقی ۲۷۶، ۲۲۸، ۲۲۷  
 پهلوان، چنگیز ۲۴۴  
 پهلوی، رضا ← رضاشاه  
 پهلوی، فرح ۳۱۸، ۲۵۱  
 پهلوی، فرح ۳۴۱  
 پهلوی، محمدرضا ← شاه  
 پیراشکی ← کیارشی، محمد  
 نائب، عباس ۹۷  
 تختی، غلامرضا ۲۵۴  
 تسه تونگ، ماثو ← ماثوتسه تونگ  
 توسلی، محمد ۲۰۴، ۲۰۷  
 تهرانیان، مجید ۱۷۲، ۱۸۷  
 جانسون (رئیس جمهور امریکا) ۲۰۶  
 ۲۵۰  
 جزنی، بیژن ۱۶۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۵  
 جزی (دبیر دبیرستان دین و دانش قم)  
 ۲۴  
 جم (ارتشبد) ۳۲۳  
 جمال عبدالناصر ۷۴، ۱۹۲  
 جمالالدین اسدآبادی ۶  
 جوادی، علی ۲۵۵  
 جیمی کارتر ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۶،

۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۳۹،  
 ۳۴۰، ۳۶۴  
 چمران، مصطفی ۵۶، ۷۲، ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۱،  
 ۱۴۰، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸،  
 ۲۲۹، ۲۹۱، ۳۲۳، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷  
 ۳۶۴  
 حائری یزدی، عبدالکریم (آیت الله) ۱۲،  
 ۲۱  
 حائری، صدرالدین ۱۲۷  
 حائری، محی الدین ۱۲۷  
 حائری، مرتضی ۱۳  
 حاج سید جوادی، علی اصغر ۱۰۶، ۱۲۶،  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۹۵  
 حامدی، منوچهر ۲۴۲  
 حبیبی، حسن ۷۷، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۱،  
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۱۳،  
 ۲۳۲، ۲۳۹، ۳۴۶، ۳۶۳  
 حجت، سید محمد (آیت الله) ۱۲، ۱۳، ۲۱  
 حجتی کرمانی، محمد جواد ۲۳۱  
 حجتی کرمانی، علی ۲۶۰  
 حدیدهچی، مرضیه ۳۶۷  
 حسن البکر ۳۴۴  
 حقیقی، مصطفی ۷۲، ۷۵، ۲۳۶  
 حکیم، سید محسن (آیت الله) ۱۰، ۱۰۸،

- ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹  
 خاتمی، سید محمد ۱۰  
 خادمی (آیت الله) ۳۳۲، ۳۷۰  
 خان بابا تهرانی ۲۶۶  
 خانعلی (دکتر) ۱۷۷، ۲۰۴  
 خداپناهی، کریم ۹۷  
 خسروانی (سرلشکر) ۱۸۹  
 خسروداد (تیمسار) ۳۲۸  
 خسروشاهی، سید هادی ۷۲، ۲۱۹  
 خسروی، رحمت ۲۴۲، ۲۴۴  
 خضرنجنفی، محمدحسن ← صاحب  
 جواهر، محمدحسن بن باقر  
 خلخالی، نصرالله ۱۲۲  
 خمینی، سید حسین ۳۵۷  
 خمینی، سید احمد ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۹۶، ۳۱۸،  
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳،  
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱،  
 ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷،  
 ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶  
 خمینی، سید حسن ۱۵، ۱۵۴  
 خمینی، سید روح الله ← امام خمینی  
 خمینی، سید مصطفی ۸۰، ۱۲۱، ۱۲۴،  
 ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۵۹، ۳۰۰، ۳۵۷،  
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰،  
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶  
 خوانساری، سید محمدتقی (آیت الله) ۱۲،  
 ۱۳، ۱۵، ۲۲  
 خویی، سید ابوالقاسم (آیت الله) ۱۰۸،  
 ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۹۹، ۳۴۴، ۳۶۸  
 داگلاس، ویلیام ۱۸۴  
 دباغ، مرضیه ← حدیدهچی، مرضیه  
 دستغیب، عبدالحسین ۱۲۷  
 دعایی، سید محمود ۷۹، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸،  
 ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۰،  
 ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۵۹، ۳۲۵، ۳۵۷،  
 ۳۶۱  
 دوسلدور، مقیم ۳۳۲  
 دهقانی، اردشیر ۱۸۱  
 دیانتی، اردشیر ۸۵، ۲۱۵  
 دیبا، فرح ← پهلوی، فرح  
 راجی، پرویز ۳۲۶  
 راسخ، محمود ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۵۸  
 راسل، برتراند راسل ۲۴۲  
 راشد (سخنران) ۲۵  
 راکول (وزیر مختار دولت امریکا) ۱۹۱  
 ربانی شیرازی، عبدالرحیم ۲۳۱  
 ربیعی (تیمسار) ۳۲۸

- رجوی، مسعود ۲۶۷  
 رستم، حسینقلی ۱۸۸  
 رضاشاه ۱۳، ۱۸۷، ۱۹۸، ۳۱۵، ۳۲۰  
 رضوانی (دبیر دبیرستان دین و دانش قم)  
 ۲۴  
 رضوانی، غلامرضا (مسئول دفتر امام) ۷۹، ۱۵۶  
 رفیع، رضا، ۱۹۰  
 رفیع، محمود ۲۵۵  
 روحانی، سید حمید ۱۰۸  
 روحانی، منصور ۳۴۲  
 رولو، اریک ۳۰۸  
 زاهدی، اردشیر، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴  
 زربخش، مجید ۲۰۹، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۱،  
 ۲۶۶  
 زعیم، سیامک ۲۵۷  
 زنجانی، سید رضا ۱۶۸  
 زورگ، بنو اونه ۲۴۸  
 زهتاب فرد، رحیم ۱۹۵  
 زیارتی، سید حمید ← روحانی، سید  
 حمید  
 سبحانی، فریدون ۳۰۳  
 سبحانی، عزت الله ۱۴۸  
 سبحانی، یدالله ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۷۶  
 سرتیپ پور (نویسنده) ۱۹۵  
 سرحدی زاده، ابوالقاسم ۲۳۱  
 سروانی، مهدی ۷۷  
 سروش، عبدالکریم ۹۷  
 سعید، عبدالرحمان ۲۳۶  
 سعیدی، سید محمدرضا ۲۱۸، ۲۶۰  
 سقایی (از رهبران سازمان انقلابی حزب  
 توده) ۲۰۹  
 سلطانی طباطبایی، سید محمدباقر ۷، ۱۳،  
 ۱۷، ۱۸، ۷۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۷  
 سمنار، فرهاد ۲۶۰  
 سنجابی، احمد ۲۵۸  
 سنجابی، کریم ۱۵۹، ۱۷۶، ۳۲۳  
 سولیوان، بیل ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۳۹، ۳۴۰  
 سید قطب ← قطب، سید  
 شاکر، سعدون ۳۴۴، ۳۴۵  
 شاکری (جبهه ملی) ۲۱۸  
 شاکری، خسرو ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۳  
 شاکری، علی ۱۸۷  
 شاه ۲۷، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۷۴، ۱۷۵،  
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،  
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱،  
 ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۸۰، ۲۸۱،  
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۴،  
 ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱

- شولاتور، پیتز ۲۹۸  
 شیبانی، عباس ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱  
 شیخ الاسلامی (دکتر) ۱۶  
 شیرازی، سید محمد ۳۷۲  
 شیرازی، ناصر ۲۵۳  
 صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر ۶  
 صاحب‌الداری (متولی مدرسه و کتابخانه  
 فیضیه) ۱۶  
 صادق، ناصر ۱۰۳، ۲۶۷  
 صادقی، علی اکبر ۲۲  
 صالح، اللهیار ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶  
 صالح، جهانشاه ۲۵۰، ۲۵۱  
 صدر حاج سید جوادی، علی اصغر ۱۲۶  
 صدر دنگ شیتوبین ۲۶۳  
 صدر، بنت‌الهدی ۳۲۶  
 صدر، سید رضا، ۳۵۲، ۳۵۳  
 صدر، سید صدرالدین (آیت‌الله) ۱۱، ۱۲  
 ۱۳، ۲۲، ۲۶، ۲۷  
 صدر، سید محمدباقر ۸۰، ۱۰۸، ۱۱۰  
 ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۹۹، ۲۰۱  
 ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۲۲  
 ۳۲۴  
 صدر، سید موسی ۱۱، ۲۵، ۲۹، ۴۹، ۶۱  
 ۷۲، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶
- ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰  
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹  
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱  
 ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵  
 ۳۷۳  
 شاه‌حسینی، حسین ۱۶۸  
 شریعت رضوی ۱۶۸  
 شریعتمداری، سید حسن ۲۹۹  
 شریعتمداری، سید کاظم (آیت‌الله) ۱۷۵،  
 ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۱، ۳۴۲  
 شریعتی، احسان ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰  
 شریعتی، علی ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹،  
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۰  
 ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۶۳  
 ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۶۲  
 شریعتی، محمدتقی ۱۰۳  
 شریف امامی، جعفر ۱۷۵، ۲۹۹، ۳۳۳  
 ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵  
 شریف واقفی، مجید ۱۳۱  
 شفقت (تیمسار) ۳۰۲، ۳۴۲  
 شل، والتر ۳۰۶، ۳۰۷  
 شلاح، احمد ۲۳۶  
 شلایر، هانس مارتین ۱۰۵  
 شمس‌آبادی، رضا ۲۳۱، ۲۴۱



طباطبایی نایینی، رفیع‌الدین ۸	۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
طباطبایی، ابوالحسن ۷	۱۴۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۹
طباطبایی، ابوالقاسم ۶	۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۶
طباطبایی، ابوتراب ۷	۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۲۲
طباطبایی، احمد ۶	۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۵۷
طباطبایی، رفیع‌الدین ۹	۳۵۸، ۳۶۸
طباطبایی، سید جواد ۷۹	صدر، صدری ۳۵۵
طباطبایی، سید عبدالحسین ۱۰	صدر، فضل‌الله ۲۵۹
طباطبایی، سید علینقی ۶	صدری، منصور ۱۷۲
طباطبایی، سید محمد ۴، ۷، ۹، ۲۳۱	صدوقی، محمد ۲۲، ۳۴۲
طباطبایی، سید محمدحسین (علامه) ۸	صدیق، جعفر ۲۶۰
طباطبایی، سید مرتضی (علم‌الهدی) ۴، ۹، ۱۰	صدیقی، غلامحسین ۱۶۸
طباطبایی، سید مسعود ۲۹	صفاتی، رضا ۹۷، ۳۲۷، ۳۴۶
طباطبایی، سید مهدی (علامه بحرالعلوم)	ضرغام بوی‌ر احمدی، عبدالله ۱۸۸
۵، ۱۰	ضیاء‌الحق (رئیس جمهور پاکستان) ۳۴۰
طباطبایی، عبدالحسین (دکتر) ۱۹۵	طالبانی، جلال ۳۳۸
طباطبایی، عبدالحسین ۱۹	طالقانی، سید محمود ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹
طباطبایی، غزاله ۵۴، ۶۶	۱۷۰، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۳۰، ۲۷۶، ۲۹۰
طباطبایی، فاطمه ۱۳، ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۵۴	طاهری، سید جلال‌الدین ۳۴۱
۱۵۶، ۱۵۷	طباطبایی بروجردی، سید حسین (آیت‌الله)
طباطبایی، محمود ۶	← بروجردی، سید حسین (آیت‌الله)
طبری، کیوان ۱۷۲	طباطبایی حکیم، سید محسن (آیت‌الله)
طهماسبی، احمد ۲۴۰	← حکیم، سید محسن (آیت‌الله)
	طباطبایی قمی، سید حسین ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۹۰

- ظریفی، ضیاء ۲۵۴، ۲۶۵  
عابدینی (مهندس) ۱۸۸  
عاملی (وزیر اطلاعات و جهانگردی) ۳۴۴  
عبادی طالقانی، هادی ۲۲  
عبدالکریم قاسم ۱۷۴  
عدنان، مندرس ۱۷۴  
عراقی، ضیاء ۱۲  
عراقی، محمد ۱۱۷  
عرفات، یاسر ← یاسر عرفات  
العطار، عصام ۷۴  
علم، امیر اسدالله ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱،  
۱۹۳، ۱۹۵  
علمی، محمد ۲۴۴  
علی‌رضا (سرهنگ) ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴  
علیزاده (دبیر کل فرهنگی و انتشارات)  
۳۴۶  
عویجه (دکتر) ۷۴  
غرضی، سید محمد ۱۴۹  
غفاری (شهید) ۲۱۸  
فارسی، جلال‌الدین، ۱۴۲، ۲۰۱  
فاضل لنکرانی، محمد ← فاضل موحدی  
لنکرانی، محمد  
فاضل موحدی لنکرانی، محمد ۲۷، ۱۱۲،  
۳۷۰
- فاطمی، علی محمد ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۴،  
۱۸۷  
فخر طباطبایی (نماینده بروجرد) ۱۹۵  
فخرالدوله (مادر امینی) ۱۸۷  
فروتن (از رهبران حزب توده انقلابی) ۸۷،  
۲۰۹  
فروهر، داریوش ۱۷۶، ۳۳۰  
فرویش، ابراهیم ۹۷  
فرهنگ، منصور ۱۸۱  
فقیهی، مهدی ۳۳۲  
فقیه، مرتضی (حاج داداش) ۳۷۰  
فقیهی، علی ۲۴  
فلایدر (پروفسور) ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۵  
فولادی، فیروز ۲۶۱، ۲۷۱  
قاسم، عبدالکریم ← عبدالکریم قاسم  
قاسمی (از رهبران حزب توده انقلابی)  
۸۷، ۲۰۹  
قدر، منصور ۱۴۲  
قره‌باغی (ژنرال) ۳۴۱  
قزوینی، سید احمد ۵  
قشقایی، خسرو ۱۸۰  
قطب، سید ۷۱، ۷۴  
قطب، محمد ۷۴  
قطب‌زاده، صادق ۷۷، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۰،

- ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹،  
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۶،  
 ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۲۳،  
 ۳۶۴  
 قندچی، احمد ۱۶۸  
 کارتر، جیمی ← جیمی کارتر  
 کبیر (آیت الله) ۲۷  
 کلباسی، ابراهیم ۶  
 کمال پاشا، مصطفی ۱۹۷  
 کاتبی، تقی ۲۵۳  
 کارگشا (ساکن هامبورگ) ۷۷  
 کارگشا، رحمان ۲۱۱  
 کاشفی، حسین ۹۷  
 کاظمی، باقر ۱۶۸  
 کاویانی (دکتر) ۷۷، ۷۸  
 کاویانی، زهره ۲۴۲  
 کتابی، حسین ۳۱، ۱۶۵  
 کروی، حسن ۱۰۸، ۱۱۰  
 کسروی، احمد ۲۱۴  
 کلانتری، خسرو ۲۵۹  
 کمالیان، رحیم ۲۳۶  
 کندی، جان. اف ۱۷۶، ۲۰۶  
 کندی، رابرت ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴  
 کوثری، حمید ۲۵۷  
 کوخ (دکتر) ۳۴۰  
 کیارشی، محمد ۱۱۷، ۲۱۸، ۳۴۷  
 کیسینجر، هنری آلفرد ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷،  
 ۳۴۰  
 گلپایگانی، سید محمدرضا (آیت الله) ۳۲۲  
 گلسرخی، خسرو ۲۱۸  
 گنجی، منوچهر ۳۴۱  
 لابر، شارون ۲۶۸  
 لاشایی، کوروش ۲۳۲، ۲۷۱  
 لباسچی، حسن ۱۸۱، ۱۸۷  
 لنین، ولادیمیر ایلیچ ۲۱۳، ۲۶۲  
 لوتز، لودویک ۲۲۰  
 لیبرتالیس، هنری ۲۶۷  
 مانو ۲۱۳  
 مائوتسه تونگ ۸۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۵۲،  
 ۲۶۲، ۲۶۶  
 مارکس، کارل ۲۶۲  
 ماسالی، حسن ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۹  
 مانفردایگن (دانشیار آلمانی) ۵۰، ۵۹  
 مانیان، محمود ۱۱۲  
 ماینهوف، اولریکه ۱۰۴، ۲۲۰، ۲۲۲  
 متین دفتری (از سران جبهه ملی) ۲۹۸  
 متین، افشین ۱۶۶  
 مثنی، حسن ۹

- مجتهد شبستری، محمد ۷۲، ۹۷، ۱۰۱،  
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۲۶، ۲۳۰  
 محتشمی پور، سید علی اکبر ۱۰۸، ۱۱۰  
 محسن زاده (اهل مشهد) ۱۰۲  
 محلاتی (آیت الله) ۳۶۱  
 مدرس، سید حسن ۸  
 مرزآبادی، رسول (میرزا) ۳۷۰، ۳۷۱  
 مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (آیت الله)  
 ۳۵۱  
 مرعشی نجفی، سید محمود ۱۹۴، ۳۵۱،  
 ۳۷۰، ۳۷۱  
 مروارید، علی اصغر ۲۳۱  
 مستجابی (آیت الله) ۳۷۰  
 مستنبت (روحانی) ۱۳۴  
 مصباح یزدی، محمد تقی ۱۴۴  
 مصباح زاده، عباس ۲۵  
 مصلوق، محمد ۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،  
 ۱۷۷، ۲۴۴، ۲۸۵  
 مطهری، مرتضی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۲۲۶،  
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۶۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۲  
 معلم، مأمون ۲۳۶  
 معین، محمد ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۹  
 مغیث الاسلام، یعقوب ۷  
 مفتاح، محمد ۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۷۶  
 مقدم، ناصر (سپهبد) ۳۴۱  
 مکارم شیرازی، ناصر (آیت الله) ۲۴  
 منتظری، حسینعلی ۱۴۸، ۲۳۱  
 منتظری، محمد ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹  
 منصور، حسنعلی ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۱  
 منصوری ۲۴۱  
 موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (آیت الله)  
 ۳۶۸  
 موسوی خوئینی ها، سید محمد ۳۶۵  
 موسی صدر ← صدر، سید موسی  
 موگادیشو (سومالی) ۲۲۲  
 مهدوی، فریدون ۳۴۲  
 میثمی، لطف الله ۱۴۸  
 میرلوحی، سید مجتبی ۲۷  
 میلانی (آیت الله) ۲۰۷  
 میناچی، ناصر ۱۳۷، ۳۳۳، ۳۴۳  
 ناجی (سرلشکر) ۳۳۲، ۳۳۸  
 ناطقی، امیر ۱۱۸  
 نبوی طباطبایی، فخرالدین ۷  
 نجفی مرعشی، سید شهاب الدین (آیت الله)  
 ← مرعشی نجفی، سید شهاب الدین  
 (آیت الله)  
 نخشب، محمد ۱۷۲، ۲۱۱  
 نصیری (رئیس ساواک) ۳۴۲، ۳۷۲

- نمازی، حسین ۹۷  
نواب صفوی، سید مجتبی ← میرلوحی،  
سید مجتبی  
نواب، مهدی ۹۷، ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۶، ۲۹۷،  
۳۲۹  
نهادندی، سیروس ۲۷۱  
نهادندی، هوشنگ ۳۴۱  
نیرومند، بهمن ۲۰۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳،  
۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۶  
نیکخواه، پرویز ۱۷۱، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲،  
۲۶۱، ۲۷۱  
نیکخواه، حشمت‌الله ۱۴۳  
نیکسون (رئیس جمهور آمریکا) ۱۶۸،  
۲۸۱، ۲۸۴  
نیکویی، جعفر ۹۷  
والدهایم، کورت ۲۶۷، ۲۹۹  
هاریسون، ویلیام ۱۷۴، ۱۸۴
- هاشمی رفسنجانی، اکبر ۱۲۰، ۱۳۰  
هاشمی، سید حسین ۲۳۱  
هاشمی، سید مهدی ۱۴۸، ۱۴۹  
هانس مارتین، شلایر ۲۲۱  
هایزر (ژنرال) ۲۸۶  
هلمز، ریچارد ۲۸۲  
همایون، ناصر ۲۱۲  
هواکوفنگ ۳۳۵  
هویدا، امیرعباس ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۹۴  
یاتسویچ (کلنل) ۱۹۱، ۱۹۲  
یاسر عرفات ۲۶۹، ۳۲۲  
یاقوت‌فام، همایون ۹۷، ۱۲۷، ۲۹۷  
یزدی طباطبایی، سید محمدکاظم ۸  
یزدی، ابراهیم ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۴،  
۲۱۱، ۲۱۸، ۲۸۷، ۲۸۹  
یعقوب، جعفر (شیخ) ۱۴۲



## فهرست اماکن، سازمانها و ...

- آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (کتاب)  
۲۸۷، ۲۸۹
- آخن (شهری در آلمان) ۸۴، ۱۱۷، ۱۶۵،  
۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۷، ۳۱۸، ۳۴۶، ۳۴۷
- ۳۴۸
- آلمان اکثر صفحات
- آمل ۳۴۵
- آنگولا ۲۰۸
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در  
اروپا ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۴،  
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۴۵
- ۳۱۸، ۲۷۵
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در  
امریکا ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۸، ۲۳۸، ۲۷۵
- ۳۱۸
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در  
فیلیپین ۲۳۸، ۲۷۵
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در  
کانادا ۷۱، ۲۳۸، ۲۷۵
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در  
هند ۲۳۸، ۲۷۵
- اتریش ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۶۹، ۳۲۹
- اخوان المسلمین (گروه) ۷۱، ۷۴
- اردن ۷۱، ۷۴، ۲۳۲
- ارتره ۱۴۲، ۲۹۶
- استعمار سرخ و سیاه (مقاله) ۳۰۰
- اسرائیل ۷۹، ۱۱۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳،  
۲۶۵، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۹
- اسلام، مکتب مبارز (نشریه) ۱۴۰
- اشیگل (مجله) ۱۰۵، ۲۲۱
- اشتوتگارت (شهری در آلمان) ۱۸۰، ۲۴۱
- اصفهان ۴، ۹، ۱۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۱

- ۳۷۰، ۳۷۲  
اطلاعات (روزنامه) ۱۵، ۳۲۱، ۳۳۸  
اعیان الشیعه (کتاب) ۶  
افریقای جنوبی ۲۰۸  
افضل الجهاد (کتاب) ۱۰۶، ۱۲۵  
امریکا اکثر صفحات  
امریکای لاتین ۲۹۶  
انتقام (گروه) ۳۲۱  
انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک ۲۶۷  
انجمن حجّیه ۲۲۶  
اندلس ۱۴۲  
انگلستان ۱۳۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۲۰، ۳۱۷، ۳۲۳  
۳۲۹  
اهواز ۳۲۱  
ایتالیا ۱۴۵، ۲۰۹، ۲۴۵، ۲۵۰  
ایران آزاد (روزنامه) ۲۰۵، ۲۱۰  
باختر امروز (روزنامه) ۲۰۵، ۲۵۲، ۲۷۲  
بادرمانیهوف (گروه) ۲۴۶  
بازاریان اصفهان ۳۰۱  
بازی‌های المپیک ۱۹۷۲ مونیخ ۲۶۸  
بحرین ۲۸۰  
برلن ۲۰۹، ۲۴۷، ۳۴۳  
بروجرد ۴، ۷، ۹، ۱۳  
بغداد ۱۷۶، ۲۵۹، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۴۵  
بلغارستان ۳۲۶  
بن (شهری در آلمان) ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴  
۲۹۷، ۳۴۵  
بنیاد امام موسی صدر بیروت ۱۱۵  
بوخوم (شهری در آلمان) ۵۴، ۵۷، ۱۳۱، ۳۰۰، ۳۴۶، ۳۶۲  
بیابید به ندای رفیق مائو پاسخ مثبت دهیم  
(سرمقاله) ۲۵۷  
بیروت ۲۹، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۴۱، ۲۹۷، ۳۲۲  
۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹  
بیلد (روزنامه) ۱۱۱  
پادگان لویزان تهران ۳۴۳  
پاریس ۲۲، ۶۷، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۶  
۱۸۴، ۱۸۵، ۲۶۷، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۳۳  
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۳، ۳۶۵  
۳۶۶  
پاکستان ۷۱، ۱۲۰، ۱۴۳، ۳۳۷، ۳۳۸  
پراگ (پایتخت چک اسلواکی سابق) ۱۷۹، ۱۸۶  
پرتو دانش (روزنامه دیواری) ۲۵  
پرچم سرخ (روزنامه) ۲۵۷  
پندار (نشریه) ۱۷۲  
پویا (گروه) ۲۷۴



- پیام مجاهد (روزنامه) ۲۱۱  
 پیمان (روزنامه) ۲۶۲  
 پیمان سنتو ۲۰۸  
 پیمان ناتو ۲۰۸، ۳۴۱  
 پیمان ورشو ۲۰۸، ۲۰۲  
 تایلند ۱۲۰  
 تبریز ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۱۹  
 ۳۴۲  
 تحفة الغری (کتاب) ۴  
 ترکیه ۱۹۳، ۱۹۶، ۳۱۰، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 تریر (شهری در آلمان) ۷۵، ۲۳۶  
 تلویزیون آلمان ۲۹۸  
 تلویزیون بلژیک ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۷  
 توفان (گروه) ۲۵۷، ۲۷۱  
 تونس ۷۱، ۱۴۳  
 تهران اکثر صفحات  
 تهیه القوائد شهید (کتاب) ۶  
 الثورة (روزنامه) ۲۵۶  
 جبل عامل (شهری در لبنان) ۳۵۶  
 جبهه ملی ایران ۳۱، ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸  
 ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۱  
 ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۴  
 الجزایر ۷۲، ۳۳۸  
 جستجوگری در مسیر شدن (کتاب) ۲۹۲  
 جماعت اسلامی (گروه) ۷۱  
 جهرم ۳۱۸، ۳۲۱  
 چین ۸۴، ۲۰۸، ۲۶۶، ۲۷۴  
 حاشیه بر قوانین الاصول (کتاب) ۶  
 حرکت المحرومین (گروه) ۲۲۹  
 حزب بعث عراق ۱۲۶، ۲۵۶  
 حزب پیکار ۱۲۹  
 حزب توده ۳۱، ۸۴، ۸۷، ۱۶۷، ۲۰۶، ۲۱۱  
 ۲۱۲، ۲۵۲، ۲۸۵، ۳۴۴  
 حزب رستاخیز ایران ۳۱۱، ۳۴۵  
 حزب کمونیست چین ۲۰۸  
 حزب مردم ایران ۱۶۸  
 حزب ملل اسلامی ۲۴۲  
 حزب التحریر ۷۲، ۷۴  
 حسینیه ارشاد تهران ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۵، ۲۶۳  
 حوزه علمیه قم ۶، ۲۶، ۷۷، ۱۵۱، ۱۵۳  
 ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۵  
 حوزه علمیه نجف ۵، ۷۹، ۱۳۲، ۱۹۶  
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۴  
 خاطرات جان استمپل (کتاب) ۳۰۲  
 خاطرات سولیوان (کتاب) ۳۰۲

- خراسان ۱۳، ۲۲۷  
 خرم‌آباد ۳۴۵  
 خلیج فارس ۲۰۲، ۲۸۰  
 خمین ۳۷۲  
 خیابان صفا ۷  
 دارالافتای جعفری لبنان ۲۲۹  
 دانشگاه آخن ۳۰، ۳۳  
 دانشگاه بن ۲۴۵  
 دانشگاه پهلوی شیراز ۲۵۴  
 دانشگاه تبریز ۲۵۱، ۲۵۴  
 دانشگاه تهران ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۴  
 دانشگاه صنعتی شریف تهران ۲۶۵  
 دانشگاه ماربورگ آلمان ۲۹  
 دبستان باقریه قم ۲۴  
 دبیرستان حکمت ۲۵، ۲۴۰، ۲۴۱  
 دبیرستان دین و دانش قم ۲۴، ۲۳۷  
 دمشق ۳۵۸  
 دوسلدورف (شهری در آلمان) ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۷  
 رادیو بی.بی.سی ۳۴۲  
 رستوران خوان سالار ۳۴۳  
 رم ۲۹۷  
 رژیم پهلوی ۱۳۰  
 روحانیون شیراز ۱۲۶  
 روضه‌الصفاء (کتاب) ۶  
 زلزله طبس ۳۴۲  
 زندان اشتوتگارت ۲۲۲  
 زندان قزل قلعه ۳۷۳  
 زینبیه ← حرم حضرت زینب(س)  
 ژاپن ۲۸۷  
 سازمان آزادیبخش فلسطین ۷۴، ۱۱۹  
 سازمان اس.د.اس ۲۴۶، ۲۴۸  
 سازمان اطلاعات و امنیت کشور اکثر صفحات  
 سازمان اُمسو ۷۱، ۷۵، ۹۰، ۱۲۰، ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۵  
 سازمان چریک‌های فدایی خلق ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۱۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۹  
 سازمان سیا ۱۷۱، ۲۵۰  
 سازمان ک.گ.ب ۲۸۶، ۳۲۲  
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۱۱۶  
 سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۲۷، ۱۰۲، ۱۲۹، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۰  
 سازمان یوزو ۸۹  
 سانفرانسیسکو ۲۵۰، ۲۶۸  
 ستاره سرخ (نشریه) ۲۵۷  
 سلول سرخ (گروه) ۲۶۱  
 سوئیس ۱۷۹

- سودان ۷۱، ۱۴۳، ۲۹۶، ۳۳۸  
 سوریه ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۳۲، ۳۲۴، ۳۳۸  
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸  
 شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین  
 اسدآبادی (کتاب) ۷  
 شوروی ۸۴، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۸،  
 ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴  
 ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۳۶  
 شوهر آهو خانم (کتاب) ۱۲۶  
 شیراز ۲۶۵، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۹  
 شیکاگو، ۲۷۴  
 صور (شهری در لبنان) ۳۵۶، ۳۵۷  
 ظفار ۲۰۳  
 عراق ۸، ۸۱، ۱۰۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۵۶،  
 ۲۸۷، ۱۴۸، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۷  
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱  
 ۳۶۶  
 عربستان سعودی ۷۴، ۲۸۷، ۲۸۱  
 فدائیان اسلام (گروه) ۲۷، ۲۲۶  
 فدراسیون بیوشیمیست‌های اروپا (نشریه)  
 ۶۵  
 فرانسه ۱۳۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۴۸،  
 ۲۶۹، ۳۲۹، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴  
 فرانکفورت ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۳  
 فلسطین ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۲۰،  
 ۲۷۹، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۲۲  
 فیلیپین ۱۲۰، ۱۵۳، ۳۰۱، ۳۴۷  
 قدس (نشریه) ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۵۵  
 قرارداد سالت ۲۸۴  
 قرارداد کمپ دیوید ۳۳۹، ۳۴۰  
 قم ۲۷، ۱۷۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۰،  
 ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷  
 ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۶۸  
 ۳۷۱، ۳۷۲  
 کاخ سعدآباد ۳۴۱  
 کاخ سفید امریکا ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۴۵  
 کارخانه بایر آلمان ۴۳  
 کارلسروهه (شهری در آلمان) ۲۵۸  
 کازرون ۳۱۸  
 کانادا ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۷۹، ۳۰۱، ۳۴۷  
 کانال سوئز ۱۷۴  
 الکرام البرره (کتاب) ۶  
 کربلا ۵، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۵۷، ۳۷۱  
 کرج ۲۹۸، ۲۹۹  
 کرمان ۳۱۸  
 کشمیر ۲۹۶  
 کلن (شهری در آلمان) ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۳۸،  
 ۲۴۷، ۲۵۵

- کلیسای سنت مری پاریس ۱۴۴، ۱۴۸  
کفایه (کتاب) ۵  
کمیته دفاع از مردم فلسطین ۲۷۵  
کمیته دفاع برتراند راسل ۲۶۷  
کمیته سارتر ۲۶۷  
کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور  
۴۸، ۱۰۴، ۱۷۱، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۸  
۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۲۹  
۳۳۶  
کنفدراسیون؛ تاریخ جنبش دانشجویی  
ایران (کتاب) ۱۶۶، ۲۵۱  
کنکرت (مجله) ۲۲۱  
کویت ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۷۲  
لبنان ۲۹، ۶۱، ۷۱، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴  
۲۰۱، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۷۶، ۲۷۸  
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۱۶  
۳۲۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۶۴  
لرستان ۷  
لس آنجلس ۲۴۲  
لندن ۱۳۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱  
۲۳۸، ۲۹۷، ۳۲۶  
لورکوزن (شهری در آلمان) ۴۷  
لوزان (شهری در سوئیس) ۱۸۴، ۱۸۷  
۲۰۴، ۲۰۸  
لوموند (روزنامه) ۳۰۹، ۳۱۰  
لیبی ۳۳۴  
مآثر والآثار (کتاب) ۶  
ماجرای واترگیت ۲۸۱  
ماربورگ (شهری در آلمان) ۲۹  
مجلس اعلای شیعیان لبنان ۲۲۹  
مجلس شورای ملی ۷  
مجله اشپیگل (مجله) ۳۴۰  
مجموعه کرامه (نشریه) ۱۵۵  
مخاطب‌های آشنا (نشریه) ۱۳۵، ۱۴۳  
مدرسه حقانی قم ۱۴۴، ۲۲۹، ۲۷۷، ۲۹۲  
مدرسه فیضیه قم ۲۴  
مراغه ۳۰۲  
مراکش ۱۴۲  
مرکز اسلامی هامبورگ ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۳۰، ۲۷۹  
مسجد آخن ۸۷، ۱۲۰، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۶۰  
مسجد امام علی هامبورگ ۲۳۷  
مسجد پاکستانیها دمشق ۱۳۹  
مسجد طوسی نجف ۵  
مسجد هامبورگ ۷۶  
مشهد ۱۰۲، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲  
۳۷۲، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۲۷  
مصایح و درة الفقه (کتاب) ۵

- واشنگتن ۱۷۳، ۲۶۷  
 واقعه سپتامبر سیاه ← بازیهای المپیک  
 ۱۹۷۲ مونیخ  
 واقعه سیاهکل ۹۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۵۶، ۲۶۲،  
 ۲۸۹  
 واقعه سینما رکس آبادان ۳۲۹  
 واقعه مدرسه فیضیه قم ۱۹۲  
 ورمز (شهری در آلمان) ۷۲، ۲۳۵  
 ورود امام خمینی به نجف ۲۰۱  
 ولایت فقیه (کتاب) ۸۱، ۱۰۹  
 ویتنام ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۸۰  
 هامبورگ (شهری در آلمان) ۷۶، ۹۷، ۱۰۱،  
 ۲۵۱  
 هانور (شهری در آلمان) ۷۵، ۸۱، ۲۳۶،  
 ۲۴۸  
 هایدلبرگ آلمان ۱۷۱  
 همدان ۳۴۲  
 هند ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۰۱، ۳۴۳، ۳۴۷  
 هیأت مؤتلفه اسلامی ۲۲۶  
 یزد ۳۱۹  
 یمن ۲۰۸
- مصر ۷۱، ۷۴، ۱۲۱، ۱۷۴، ۲۳۲، ۲۹۶، ۳۳۹  
 مکتب مبارز (نشریه) ۱۱۹، ۱۵۵، ۲۱۱  
 مکه ۱۵۷، ۳۵۳، ۳۵۸  
 ممسنی ۱۸۸  
 مواهب السنیه (کتاب)، ۷  
 موزامبیک ۲۰۸  
 مونیخ (شهری در آلمان) ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۹،  
 ۲۴۷  
 میدان جلالیه تهران ۱۷۶  
 نجف اکثر صفحات  
 ندای پیامبران (مقاله روزنامه لوموند) ۳۳۴  
 نورنبرگ (شهری در آلمان) ۱۱۱  
 نوفل لوشاتو ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷  
 نهضت آزادی ایران ۱۲۶، ۱۵۹، ۲۱۸،  
 ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۶۷، ۳۴۳  
 نهضت امام خمینی (کتاب) ۹۳  
 نهضت تنباکو ۲۲۷  
 نهضت جنگل ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۶  
 نهضت مشروطیت ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۶  
 نیم‌نگاهی به آینده (کتاب) ۳۳۷  
 نیویورک ۳۴۵  
 واتیکان ۱۴۴، ۱۹۶





